

بر گستره کتاب و سنت

تألیف

سید مرتضیٰ عسکری

ترجمہ

محمد جواد کرمی

از متن کتاب و سنت ار برگیریم
عزّ و شرف گذشته از سر گیریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ
الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

سوره احزاب، آیه 21

به راستی که رسول خدا(ص) برای شما اسوه و سرمشق نیکویی است، برای
آنان که به خدا و روز قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می کنند.

مقدمه ناشر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين كثيراً كما هو أهله، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين، سيما بقيّة الله في العالمين، واللعنة على أعدائهم ومخالفهم ومنكرى فضائلهم.

همانا انبیای الهی و در پی ایشان اوصیای آنها و در دوران غیبت علمای دین گشایندگان راه و روشن کنندگان مسیر الی الله هستند. مثل آنها مانند ماه و ستارگان در شب تاریک و ظلمانی است. سوسو زنان هدایتگر جا ماندگان در راهند.

انبیا و اوصیای ایشان طلیعه داران این مکتبند. علما و فقهاء پیروان ایشانند در دوران غیبت در شناسایی سیره انبیا و اوصیا که حقیقت اسلام است و در اعمال و حرکات و گفتار آنان تجسم شده است. این علما و فقهاء هستند که سره و ناسره را از هم جدا کرده و به کنکاش در حقیقت اسلام پرداخته و آن را در اختیار مردم قرار می‌دهند تا آنان را از غرق شدن در گرداب جهالت نجات دهند.

حضرت آیت الله علامه عسکری یکی از این شخصیت‌های نادر در جامعه اسلامی تشیع است که عمر شریف و با برکت خود را در تحقیق و تدبر در شناخت اسلام مکتب اهل بیت (ع) گذرانده است. ایشان مباحث دینی را از جایگاه برخورد‌های سطحی به عمق تحقیق علمی کشاند و به دور از تعصبات مذهبی و با ادله مورد قبول دو مکتب اهل بیت (ع) و مکتب خلفا به دفاع از مذهب تشیع پرداخت. بدین سبب تألیفات معظم له در سراسر جهان اسلام اشتها خاصی یافته و به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر گردیده است.

کتاب حاضر تدوین شده 17 جزوه بر گستره کتاب و سنت است که در سالهای قبل به صورت مجزا و در قطع جیبی چاپ گردیده است و شامل بررسی و پاسخهای جامع و مانع ایشان از مصادر و کتب معتبر اهل سنت به مسائل مطرح شده آنها علیه مکتب اهل بیت (ع) است.

موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری در جهت حمایت مادی و معنوی از فعالیتها و آثار علامه عسکری و گسترش هر چه بیشتر دامنه این فعالیتها در فعالیتها در سطح جوامع اسلامی تشکیل شده است.

روابط عمومی موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

مقدمه

(وحدت بر محور کتاب و سنت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ الْبَرَّةِ الْمَيَامِينِ.

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود به نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم، وحدتمان را به تفرقه و شوکتیمان را به ضعف کشاندند تا از دفاع ناتوانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است:

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ¹؛

خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!

آری:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ²؛

هر مصیبتی به شما رسد، دستاورد خودتان است و خداوند بسیاری را؛² نیز، می‌بخشد!

پس شایسته آن است که امروز و هر روز، به «کتاب و سنت» بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور «کتاب و سنت» باز یابیم که خدای متعال می‌فرماید:

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ³؛

اگر در چیزی نزاع کردید [حکم] آن را به خدا و رسول بازگردانید.

ما نیز، در این سلسله از بحثها به «کتاب و سنت» مراجعه کرده و ابزار روشنگر راهنما در مسائل مورد اختلاف را از «کتاب و سنت» می‌گیریم تا - به اذن خدای متعال - بار دیگر وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی شود.

¹. سوره انفال، آیه 46.

². سوره شوری، آیه 30.

³. سوره نساء، آیه 59.

امیدواریم دانشمندان و متفکران اسلامی نیز، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند.

سید مرتضی عسکری

1- صلوات بر محمد و آل محمد

فضیلت صلوات بر پیامبر و آل او(ص)

1. در کنز العمال از حسن از پیامبر خدا روایت کند که فرمود:
أَكثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ عَلَيَّ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِكُمْ؛ صلوات بر من را بسیار کنید، زیرا، صلوات شما بر من مایه آمرزش گناهانتان است.¹
2. نیز، از ابودرداء از رسول خدا(ص) است که فرمود:
مَنْ صَلَّى عَلَيَّ حِينَ يُصْبِحُ عَشْرًا وَ حِينَ يُمَسِّي عَشْرًا أَذْرَكَتُهُ شَفَاعَتِي؛ کسی که در هر صبح و شام ده بار بر من صلوات فرستد، شفاعت من او را فرا گیرد.²
3. از سهل بن سعد آورده است:
قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَإِذَا بِأَبِي طَلْحَةَ، فَقَامَ إِلَيْهِ فَتَلَقَّاهُ فَقَالَ: يَا أَبَتِ أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرَى السُّرُورَ فِي وَجْهِكَ، قَالَ(ص): تَانِي جَبْرِئِيلُ أَنْفَأُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ مَرَّةً كَتَبَ اللَّهُ بِهَا عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ بِهَا عَشْرَ دَرَجَاتٍ؛ رسول خدا(ص) وارد شد که ابو طلحه به سوی او شتافت و از او استقبال کرد و گفت: «پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! چهره شما را مسرور می بینم.» فرمود: «جبرئیل به تازگی نزد من آمد و گفت: ای محمد! هر کس یک بار بر تو صلوات فرستد، خداوند، ده حسنه پاداشش داده، ده سیئه و بدی را از او زدوده و ده درجه بالایش می برد».³

¹-کنز العمال، ج 1، ص 436.

². همان، ص 439.

³. همان، ج 1، ص 447-436 و ج 2، ص 179.

4. در صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، مسند احمد و غیر آن از ابو هریره آمده است که: رسول خدا (ص) فرمود:
- مَنْ صَلَّى عَلَىَّ وَاحِدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا¹؛ هر کس یک صلوات بر من فرستد، خداوند ده بار بر او صلوات فرستد.²
5. در کنز العمال از عمار یاسر از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود:
- إِنَّ اللَّهَ أَعْطَى مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَسْمَاعَ الْخَلْقِ، فَهُوَ قَائِمٌ عَلَى قَبْرِى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يُصَلِّى عَلَى أَحَدٍ صَلَاةً إِلَّا سَمَّاهُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ صَلَّى عَلَيْكَ فَلَانُ بْنُ فَلَانَ. وَقَدْ ضَمِنَ لِي رَبِّى - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنَّهُ أَرَدُّ عَلَيْهِ بِكُلِّ صَلَاةٍ عَشْرًا؛ خداوند فرشته‌ای از فرشتگان را به اندازه همه مردم شنوائی داده و او تا روز قیامت بر قبر من ایستاده است. هیچ کس بر من صلواتی نمی‌فرستد مگر آنکه او را به نام و نام پدر معرفی کرده و گوید: ای محمد! فلانی پسر فلان بر تو صلوات فرستاد. پروردگار والای من ضمانت کرده که هر صلواتش را ده بار به او باز گردانم.³
6. در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و مسند احمد و مستدرک از فضالة بن عبید آورده‌اند که گفت:⁴

این روایت از زبان ابوطلحه با این زیادت آمده است: «و فرشته به او (فرستنده صلوات) همان را گوید که به شما گفته است. گفتم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ گفت: خدای عز و جل از هنگامی که شما را آفریده تا زمانی که مبعوثان کرده و فرشته را بر شما گماشته است؛ هیچ یک از امت شما بر شما صلوات نفرستد مگر آنکه (فرشته به او) گوید: و تو! خداوند بر تو صلوات فرستاد.» کنز العمال، ج 1، ص 440-449 و ج 2، ص 181.

این روایت از سعید بن عمر انصاری و ابو بردة بن نيار و انس نیز آمده است. کنز العمال، ج 1، ص 438، 448 - 449؛ سنن نسائی، ج 3، ص 50؛ کتاب الصلاة، باب فضل صلوات بر پیامبر (ص)؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 24؛ تاریخ بغداد، ج 8، ص 281.

¹. عبارت از صحیح مسلم است.

². صحیح مسلم، ج 1، ص 306؛ کتاب الصلاة، باب صلوات بر پیامبر (ص)؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 270. سنن نسائی، ج 3، ص 50. مسند طیبی، ج 1، ص 283، حدیث 2122؛ ریاض الصالحین، ص 381؛ اسباب التنزیل واحدی، ص 250؛ درالمشور سیوطی، ج 5، ص 218؛ تفسیر قرطبی، ج 14، ص 294.

³. کنز العمال، ج 1، ص 448-450.

⁴. عبارت از ابو داود است.

سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَجُلًا يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ وَكَمْ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَمْ يُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «عَجَّلَ هَذَا» ثُمَّ دَعَا وَ قَالَ لَهُ وَ لَغَيْرِهِ: إِذَا صَلَّي أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ ثُمَّ لِيُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ (ص) ثُمَّ لِيَدْعُ بَعْدَ مَا شَاءَ؛ رسول خدا (ص) شنیدند مردی در نماز دعا می‌کند، ولی نه خدا را یاد کرد و نه صلوات بر پیامبر خدا (ص) فرستاد. رسول الله (ص) فرمودند: «او شتاب کرد.» سپس وی را فرا خواند و به او و دیگران فرمود: «هر گاه یکی از شما نماز خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی کند، سپس بر پیامبر خدا (ص) صلوات فرستد، پس از آن هر چه خواست، از خدا بخواهد»¹.

7. از سعد ساعدی از رسول خدا (ص) آورده‌اند که فرمود:

لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ (ص)؛ نماز کسی که بر پیامبر (ص) صلوات نفرستد، نماز نیست.²

8. از جابر از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:

مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَى فَقَدْ شَقِيَ؛ کسی که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد یقیناً ستم کرده است.³

9. از امام حسین بن علی (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:

مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَخَطِيَ الصَّلَاةَ عَلَى خَطِي طَرِيقَ الْجَنَّةِ؛ کسی که نام من نزد او برده شود و صلوات بر مرا ندیده انگارد، راه بهشت را ندیده انگاشته است.⁴

¹. سنن ابو داود، ج 2، ص 77، حدیث 1480؛ سنن ترمذی، کتاب دعا، ج 13، ص 21. در روایت دیگر از همین باب آمده است: رسول خدا (ص) به مردی که نماز خواند و برای خویش دعا کرد ولی نه خدا را سپاس گفت و نه بر پیامبر خدا صلوات فرستاد، فرمود: «ای نمازگزار! هرگاه نماز خواندی و نشستی، خدای را سپاس گوی و بر من صلوات فرست. سپس از او بخواه.» آن حضرت به فرد دیگری که نماز گزارد و سپاس خدا گفت و صلوات بر پیامبر فرستاد، فرمود: «ای نمازگزار! دعا کن که اجابت می‌شود.» مسند احمد، ج 6، ص 18؛ سنن نسائی، ج 3، ص 44؛ مستدرک حاکم، ج 1، ص 268؛ ریاض الصالحین نبوی، ص 382.

². سنن ابن ماجه، ج 1، ص 401، 400.

³. همان.

⁴. کنز العمال، ج 1، ص 438 از طبرانی. همانند این حدیث را از ابن عباس نیز در، ج 1، ص 438 می‌بینید. و نیز در تفسیر درالمثور، ج 5، ص 218؛ ابن ماجه، ص 294.

10. در مسند احمد و سنن ترمذی و غیر آن، از حسین بن علی (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:
الْبَخِيلُ مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَى؟ بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد.¹

چگونه بر پیامبر (ص) صلوات فرستیم؟

1. در کنز العمال از امام علی بن ابی طالب (ع) روایت کند که فرمود:
قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ (اصحاب) گفتند: ای رسول خدا! چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی. و بر محمد و آل محمد فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و عظمائی»².

2. در صحیح مسلم، سنن ابو داود، ترمذی، نسائی، موطأ مالک، مسند احمد و سنن دارمی، از ابو مسعود انصاری روایت کنند که گفت:
رسول خدا (ص) آمد و با ما در مجلس سعد بن عبادہ نشست. بشیر بن سعد - ابونعمان بن بشیر - به او گفت: ای رسول خدا! خداوند ما را فرمان داده تا بر شما صلوات فرستیم، چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ راوی گوید: رسول خدا (ص) (به گونه‌ای) ساکت شد که ما آرزو کردیم ای کاش او چنین سؤالی نکرده بود. سپس فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست،

¹. مسند احمد، ج 1، ص 201؛ سنن ترمذی، کتاب دعا، ج 13، ص 62-63؛ کنز العمال، ج 1، ص 437 از حسن که ظاهراً اشتباه است. زیرا مؤلف خود گفته است: این حدیث را از احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان روایت کرده‌اند. (لذا باید از حسین (ع) باشد.) همانند این حدیث را از عوف بن مالک و حسن و جابر و ابو هریره و قتاده نیز، در کنز العمال، ج 1، ص 438-436 و 453 می‌یابید. و نیز در تفسیر الدر المنثور، ج 5، ص 218؛ و ریاض الصالحین، ص 382.
². تفسیر در المنثور، ج 5، ص 217؛ کنز العمال، ج 2، ص 176.

همان گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی، و بر محمد و آل محمد فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم در جهانیان فزونی دادی. راستی را که تو ستوده و والائی. سلام نیز همان گونه است که دانستید¹»

3. در صحیح بخاری، سنن نسائی و ابن ماجه و مسند احمد از ابو سعید خدری روایت کنند که گفت:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ قَدْ عَرَفْنَاهُ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ؛ گفتم ای رسول خدا! این سلام بر شما بود، آن را دانستیم، صلوات (بر شما) چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد بنده و رسول خودت صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان گونه که بر ابراهیم برکت و فزونی دادی².

4. در تفسیر طبری و سیوطی از ابن عباس آورده‌اند:

فَقُلْنَا أَوْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْنَا السَّلَامَ عَلَيْكَ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ پس گفتیم - یا گفتند -: ای رسول خدا! سلام بر شما را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟

فرمود: «خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، همانا تو ستوده و والائی، و بر محمد و آل محمد

¹. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ج 1، ص 305، حدیث 67؛ سنن دارمی، ج 1، ص 310؛ سنن ابوداود، ج 1، ص 258، حدیث 980؛ سنن نسائی، ج 3، ص 45 - 47؛ سنن ترمذی، کتاب تفسیر، تفسیر سوره احزاب، ج 2، ص 95؛ موطأ مالک، ج 1، ص 165 - 166؛ مسند احمد، ج 5، ص 274 و ج 4، ص 118؛ کنز العمال، ج 2، ص 182؛ تفسیر قرطبی، ج 4، ص 233؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 216 - 217؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 508؛ تفسیر خازن، ج 3، ص 477؛ مستدرک الصحیحین، ج 1، ص 268؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 378.

² صحیح بخاری، کتاب تفسیر، تفسیر سوره احزاب، ج 3، ص 119 و کتاب دعوات، ج 4، ص 72؛ سنن نسائی، ج 3، ص 49؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 292، حدیث 902؛ مسند احمد، ج 3، ص 47؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 217.

برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و والائی¹.

5. در سنن نسائی از زید بن خارجه از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود:
صَلُّوا عَلَىَّ وَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ وَقُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ بر من صلوات فرستید و در دعا بکوشید و بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، و بر محمد و آل محمد فزونی بخش. همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم فزونی دادی. راستی را که تو ستوده و والائی².

6. در سنن نسائی و مسند احمد از ابوطلحه روایت کنند که گفت:
قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ گفتیم: ای رسول خدا! صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و عظمائی».

در روایت دیگری چنین است:

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست. همان‌گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو پسندیده و عظمائی³.

7. در کنز العمال از طلحه روایت کنند که گفت:

¹. تفسیر طبری، تفسیر سوره احزاب، ج 22، ص 31؛ تفسیر درالمثور، ج 5، ص 216.

². سنن نسائی، کتاب سهو، ج 3، ص 49.

³. همان، ص 48؛ مسند احمد، ج 1، ص 162.

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ السَّلَامِ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ گفتیم: ای رسول خدا! چگونه سلام بر شما را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم صلوات فرستادی و برکت و فزونی بخشیدی، راستی را که تو ستوده و والائی¹.

8. در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابو داود و دارمی و نسائی و ترمذی و ابن ماجه، مسند احمد، تفسیر طبری و سیوطی از کعب ابن عجره روایت کنند که گفت:

كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نَسَلُكُمْ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ نَصَلِّيْ عَلَيْكَ؟ قَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ نزد پیامبر خدا (ص) نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا! ما چگونه سلام کردن بر شما را دانستیم، چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو پسندیده و والائی. خداوندا بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو ستوده و عظمائی².

¹. کنز العمال، ج 2، ص 176؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 216.

². صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج 2، ص 159-160 و کتاب تفسیر، تفسیر سوره احزاب، ج 3، ص 119 و کتاب الدعوات، ج 4، ص 72؛ صحیح مسلم، کتاب صلاة، ج 1، ص 305، حدیث 66؛ سنن ابو داود، ج 1، ص 257، حدیث 976؛ سنن دارمی، ج 1، ص 309؛ سنن نسائی، ج 3، ص 47-48؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 268؛ سنن ابن ماجه، حدیث 904. مسند احمد، ج 4، ص 241-244؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 31؛ تفسیر قرطبی، ج 14، ص 334؛ تفسیر در المنثور، ج 5، ص 215-216؛ کنز العمال، ج 2، ص 180؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 507.

9. در مسند احمد و در المثنور سیوطی از برده خزاعی از رسول خدا(ص) روایت کنند که فرمود:

قُولُوا: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ بگوئید: خداوندا صلوات و رحمت و برکات را بر محمد و آل محمد ارزانی بخش، همان‌گونه که آنها را بر ابراهیم ارزانی داشتی، راستی را که تو ستوده و والائی¹.

10. در کنز العمال از محمد بن عبدالله بن زید از رسول خدا(ص) روایت کند که فرمود:

قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، وَ السَّلَامُ كَمَا عَلَّمْتُمْ؛ بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی، و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم در جهانیان برکت و فزونی دادی، راستی را که تو ستوده و والائی. سلام نیز همان‌گونه است که دانستید².

11. در تفسیر طبری و سیوطی از ابراهیم در ذیل آیه شریفه: «ان الله و ملائکته...» آورده‌اند که:

قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا السَّلَامُ قَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛ گفتند: ای رسول خدا! این سلام را دانستیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: «بگوئید: خداوندا بر محمد بنده و رسولت و اهل بیت او صلوات فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم صلوات فرستادی، راستی را که تو ستوده و والائی³.

12. در کنز العمال از ام المؤمنین عایشه روایت کند که گفت:

قَالَ اَصْحَابُ النَّبِيِّ(ص): يَا رَسُولَ اللَّهِ اَمَرْنَا اَنْ نَكْثِرَ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلَةِ الْغَرَاءِ وَ الْيَوْمِ الْاَزْهَرِ وَ اَحَبُّ مَا صَلَّيْنَا عَلَيْكَ كَمَا تُحِبُّ، قَالَ: «قُولُوا: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَ آلِ اِبْرَاهِيمَ، وَ ارْحَمْ

¹. مسند احمد، ج 5، ص 353؛ تفسیر در المثنور، ج 5، ص 218؛ کنز العمال، ج 1، ص 442.

². کنز العمال، ج 1، ص 442.

³. تفسیر طبری، ج 2، ص 32؛ تفسیر در المثنور، ج 5، ص 216.

مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَ أَمَّا السَّلَامُ فَقَدْ عَرَفْتُمْ كَيْفَ هُوَ؛ صحابه پیامبر گفتند: ای رسول خدا! فرموده شدیم تا در شب تار و روز روشن، صلوات بر شما را بسیار کنیم. (چه زیباست که) محبوب‌ترین صلوات ما بر شما به گونه‌ای باشد که دوست می‌دارید، فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و آل محمد صلوات فرست، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات فرستادی، و محمد و آل محمد را ببخشای، همان‌گونه که ابراهیم و آل ابراهیم را بخشودی، و بر محمد و آل محمد برکت و فزونی بخش، همان‌گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت و فزونی دادی، راستی را که تو ستوده و والائی. اما کیفیت سلام را که خود دانستید.¹

¹. کنز العمال، ج 2، ص 182 و ج 1، ص 43.

2- مُصَحَّف در روایات و اخبار

مُصَحَّف در روایات و اخبار

1. معنای مُصَحَّف در لغت عرب

در زبان عرب، به چیزی که در آن می‌نویسند «صحیفه و جمع آن را، صحائف، صُحُف و صُحُف گویند. و «مُصَحَّف» و «مِصْحَف» را، «الجامع بین الدَفَّتَین»¹ یعنی مجموعه میان دو جلد، نامند.

در تفسیر «دَفَّتَین» گفته‌اند: الدَّفَّةُ: جنب و پهلوی و صفحه هر چیز است. پوست کشیده شده بر دو روی طبل را که بر آن می‌کوبند نیز، «دَفَّتَا الطَّبَل» یعنی جلدهای دو طرف طبل نامیده‌اند.

و از این رو، جلد اول و آخر کتاب را نیز «دَفَّتَا الْمُصْحَف» یعنی دو جلد در بردارنده «صفحات» کتاب می‌نامند، و هرگاه می‌گویند: «حُفِظَ مَا بَيْنَ الدَفَّتَین»² مقصودشان این است که، کتاب در میان دو جلد آن محفوظ است.

بنابراین، «مُصْحَف» نام کتاب جلد شده است. زیرا، اگر «صحیفه» همان است که در آن می‌نویسند و جمع آن صُحُف، «مُصْحَف» نیز، جامع و دربردارنده «صُحُف»ی است که میان دو جلد است. پس، «مُصْحَف» در کلام عرب به معنای «کتاب جلد شده» در زبان فارسی است، چه قرآن باشد و چه غیر قرآن.

2. مُصَحَّف در اصطلاح صحابه

واژه «مُصْحَف» در روایات «جمع قرآن» تا زمان عثمان، به همان معنای لغوی به کار رفته است.

بخاری از صحابی «زید بن ثابت» روایتی دارد که فشرده آن چنین است: زید گوید: «خلیفه ابوبکر به او دستور داد تا قرآن را جمع کند. گوید: همه قرآن را

¹. مراجعه کنید: مفردات، راغب؛ لسان العرب، ابن منظور؛ المحکم، ابن سیده؛ الصحاح، جوهری؛ قاموس المحيط، فیروز آبادی، ماده صحف.

². مراجعه کنید: تاج العروس زبیدی؛ المعجم الوسیط، ماده دفف.

گرد آوردم. صفحات گرد آمده نزد ابوبکر بود تا از دنیا رفت. سپس در حیات عمر نزد او، و پس از وی نزد حفصه دختر عمر باقی بود.»

بخاری بعد از آن از آنس روایتی آورده که فشرده‌اش چنین است: «هنگامی که عثمان تصمیم به جمع قرآن گرفت او را نزد حفصه فرستاد که «صُحُف» و نوشته‌ها را نزد ما بفرست تا «مصحف» را از روی آنها نسخه‌برداری کنیم و سپس به تو بازگردانیم... تا آخر خبر.¹»

بدیهی است که واژه «صُحُف» و «مَصَاحِف» در این دو روایت، به همان معنای لغوی یعنی: نوشته‌ها و کتابهای جلد شده، آمده است.

صریح‌تر از آنچه در روایت بخاری آمده، روایاتی است که ابو داود سجستانی [سیستانی] در باب: «جمع قرآن در مُصْحَف» در کتابش به نام «المصاحف» به گونه زیر آورده است:

الف - از محمد بن سیرین روایت کند که گفت:

هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود، علی (ع) سوگند خورد که جز برای نماز جمعه ردا بر دوش نگیرد تا قرآن را در «مُصْحَف» جمع کند.

ب - از ابی‌العالیه روایت کند که:

آنان قرآن را در زمان خلافت ابی‌بکر در یک «مُصْحَف» جمع کردند.

ج - از حسین روایت کند که:

عمر بن خطاب دستور جمع قرآن را داد، و او اولین کسی بود که قرآن را در «مُصْحَف» جمع کرد.²

استشهاد ما به این روایات سه‌گانه از آن رواست که:

در زمان روایت آنها معنای «مُصْحَف» اعم از قرآن بوده است، و چنانکه گذشت، در آنها به ترتیب آمده بود:

الف - تا قرآن را در «مُصْحَف» جمع کند.

ب - قرآن را در «مُصْحَف» جمع کردند.

¹. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، ج 3، ص 150.

². کتاب المصاحف، عبدالله بن ابی‌داود سجستانی متوفای [316 هجری]، تصحیح دکتر اثر جفری، چاپ اول، قاهره [1355 هجری]. روایات الف و ج در ص 10 و روایت ب در ص 9، آمده است.

ج - دستور جمع قرآن را داد، و او اولین کسی بود که قرآن را در «مُصْحَف» جمع کرد.

حال، اگر «مُصْحَف» در نزد آنان همان قرآن بود معنای روایات بدین گونه می شد:

الف - تا قرآن را در قرآن جمع کند.

ب - قرآن را در قرآن جمع کردند.

ج - او اولین کسی بود که قرآن را در قرآن جمع کرد.

3. مُصْحَف در روایات امامان اهل بیت (ع)

«مصحف» در روایات امامان اهل بیت (ع) نیز، به همان معنای لغوی مکتب خلفاست. کلینی در کافی باب: «قراءة القرآن فی المصحف» روایت کند که:

1. امام صادق (ع) فرمود:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي الْمُصْحَفِ مَنَعَ بَصَرَهُ، وَ خَفَّفَ عَنِ الْوَالِدِيهِ، وَ إِنْ كَانَ كَافِرَيْنِ. هر کس قرآن را در «مُصْحَف» تلاوت کند، دیدگانش را بهره مند و پدر و مادرش را - اگرچه کافر باشند - سبکبار گرداند.

2. و نیز، فرموده:

قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الْمُصْحَفِ تُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ، وَلَوْ كَانَ كَافِرَيْنِ. تلاوت قرآن در مصحف، عذاب پدر و مادر را - اگرچه کافر باشند - کاهش می دهد.¹

پس، با توجه به آنچه آوردیم، «مُصْحَف» در کلام صحابه و تابعین و راویان مکتب خلفا و مکتب اهل بیت (ع) به معنای: «کتاب جلد شده» به کار رفته است. یعنی: «مُصْحَف» در گفتگوها و محاورات صدر اسلام در همان معنای لغوی استعمال شده، و پس از آن، در دوره های بعد، قرآنِ مدوّن جلد شده به «مُصْحَف» شهرت یافته است.

4. «مصحف» در اخبار مکتب خلفا

در مکتب خلفا کتابهای دیگری جز قرآن را نیز، «مصحف» نامیده اند که از جمله آنهاست:

¹. اصول کافی، ج 2، ص 613، چاپ تهران، 1388 هجری.

مصحف خالد بن معدان

ابن ابی‌داود [متوفای، 316 هجری]، ابن عساکر [متوفای، 571 هجری]، مزّی [متوفای، 724] و ابن حجر [متوفای، 852] در شرح حال خالد بن معدان گویند: علم خالد بن معدان در «مُصْحَف» وی بود که تُکمه و جای تُکمه داشت.¹

معرفی خالد بن معدان

خالد بن معدان از بزرگان علمای شام و از تابعین در اسلام بود که هفتاد نفر از صحابه را درک کرده است.

ابن اثیر [متوفای، 630 هجری] در ماده «الکلاعی» شرح حال او را آورده و گوید:² خالد در سال 103 یا 104 یا 108 هجری از دنیا رفته است.

5. شهرت واژه «مُصْحَف» در نوشته‌های جلد شده

استعمال واژه «مصحف» در آنچه نوشته و جلد شده، یعنی کتاب مجلد، در نزد علما و پژوهشگران مکتب خلفا، مشهور و متداول بوده که دو نمونه آن را می‌آوریم:

الف) ابن ابی‌داود سجستانی از بزرگان قرن سوم هجری در کتاب خود المصاحف - چنانچه گذشت - عنوان داشته که:

1. ابوبکر صدیق (رض) پس از رسول خدا (ص)، قرآن را در «مصاحف» گرد آورد.

2. علی بن ابی‌طالب (رض) قرآن را در مصحف جمع کرد.

3. عمر بن خطاب (رض) قرآن را در مصحف گرد آورد.

ب) از علمای معاصر نیز، ناصرالدین الأسد در کتاب خود مصادر الشعر الجاهلی گوید: آنان واژه «مصحف» را بر کتاب جمع شده اطلاق می‌کردند و مرادشان از آن، مطلق کتاب بود، نه قرآن تنها. از جمله آنها... تا آخر خبر.

¹ المصاحف، ص 134-135؛ تاریخ دمشق، خطی، کتابخانه دمشق نسخه تصویری «مجمع علمی اسلامی» به شماره 5، 2، 259؛ تهذیب الکمال، خطی، نسخه تصویری مجمع علمی اسلامی، ج 2، ص 170؛ تهذیب التهذیب، ج 3، ص 118-119.

² اللباب فی تهذیب الأنساب، ج 3، ص 62-63، مصادر آن نیز در حاشیه شماره 8 آمده است.

او سپس داستان «مصحف» خالد بن معدان را نیز، از کتاب مصاحف ابن ابی داود سجستانی آورده است.¹

6. مصحف در اصطلاح امتهای گذشته و نامگذاری کتب دینی سابق به «مصحف»

ابن سعد در طبقات به سند خود از قول سهل مولای عتیبه روایت کند که گفته است: او فردی نصرانی و از مردم «مریس» بوده، یتیمی که در دامن پدر و عمویش پرورش یافته و انجیل را تلاوت می کرده است. گوید: من «مصحف»ی را از عمویم گرفته و آن را می خواندم که به ورقه ای ناشناخته، با نوشته ای غیر معمول رسیدم، با دست آن را لمس کرده، دیدم برگه های آن به هم چسبیده است.

آن را گشودم و دیدم صفات حضرت محمد (ص) بدین گونه در آن آمده است که: نه کوتاه و نه بلند، سفید روی پرموی دو رشته که میان دو کتف او مهر [نبوت] است. بخشش او زیاد بوده و صدقه را نمی پذیرد. بر حمار و شتر سوار می شود و گوسفند را با دست خود می دوشد و لباس پشمینه می پوشد، و هر که چنین کند از کبر دوری جسته است، و او این کار را می کند. از ذریه و نسل اسماعیل بوده و نامش احمد است. سهل گوید: بدین جا که رسیدم، عمویم سر رسید و چون آن ورقه را گشوده دید مرا کتک زد و گفت: تو را با گشودن این ورقه و خواندن آن چه کار؟ گفتم: در آن صفات احمد پیامبر (ص) است. گفت: او هنوز نیامده است.²

بدین گونه «مصحف» را اسمی عام برای نوشته های جلد شده یافتیم، و اگر آنچه در روایت مصاحف ابن ابی داود آمده صحت داشته باشد که، ابوبکر قرآن را «مصحف» نامیده است، این نامگذاری تا زمان خلافت عثمان شهرت نیافته بود و این موضوع از دو روایت پیشین که از صحیح بخاری آوردیم آشکار می گردد، و نامیدن قرآن به «مصحف» تنها بعد از آن دوران شهرت یافته، و در آن هنگام نیز، این نامگذاری منحصر به قرآن نبوده، بلکه در هر دو مکتب خلفا و اهل بیت (ع)

¹. مصادر الشعر الجاهلی، ص 139، چاپ پنجم، به نقل از مصاحف سجستانی، ص 134 - 135.

². طبقات ابن سعد، ج 1، ص 363، چاپ بیروت.

کتابهای دیگری به این نام بوده است که یکی از آنها مصحف فاطمه (ع) دخت رسول خدا (ص) می باشد.

7. مصحف فاطمه (ع) دخت رسول خدا (ص)

در روایات آمده است: «فاطمه (ع) دخت رسول خدا (ص) را کتابی بوده به نام مصحف که خبرهائی از غیب در آن درج شده بود.» در کتاب بصائر الدرجات با بیش از یک سند از قول امام صادق (ع) آمده است که آن حضرت در جواب کسانی که نزد او آمده و از آنچه رسول خدا (ص) برای علی (ع) و او برای حسن (ع) باقی گذارده، سؤال می کردند، فرمود:

رسول خدا (ص) چیزی را نزد ما باقی گذارده که همه آنچه بشر نیازمند آن است، حتی خسارت خراش ناخن نیز، در آن هست و فاطمه (ع) مصحفی باقی گذارده که قرآن نیست... تا آخر حدیث¹.

بنابراین، دخت رسول خدا (ص) - چنانکه گذشت - کتابی به نام مصحف داشته است. همان گونه که نام کتاب خالد بن معدان نیز، مصحف بوده است، و امامان اهل بیت (ع) که این خبر را داده اند تصریح کرده اند که آن مصحف قرآن نبوده و چیزی از قرآن در آن نیست، بلکه اخبار حوادثی است که در آینده خواهد شد. ولی با کمال تأسف، برخی از نویسندگان مکتب خلفا با افترا و تهمت گویند: مصحف فاطمه نزد پیروان مکتب اهل بیت، قرآنی دیگر است! در حالی که پیروان مکتب اهل بیت (ع) هرگز این سخن را درباره مصحف خالد نگفته اند.

8. مصاحف صحابه

بسیاری از صحابه رسول خدا (ص) مصحف هایی داشتند که هر یک از آنان قرآن را همراه آنچه از رسول خدا (ص) در تفسیر برخی از آیات آن می شنیدند می نوشتند. بنابراین، معنای مصاحف صحابه در عصر خود آنان می شود «قرآن نوشته شده با حدیث پیامبر در تفسیر برخی از آیات.» همان گونه که در تفاسیر روایی آمده و تفسیر دُرّ المنثور سیوطی، در مکتب خلفا، و تفسیر برهان بحرانی در نزد پیروان مکتب اهل بیت (ع)، چنین اند.

¹. بصائر الدرجات، ص 156. مشروح روایت در کتاب معالم المدرستین، ج 2، ص 322 آمده است.

نمونه‌هایی از مصاحف صحابه

الف) مصحف ام المؤمنین عایشه

از ابی‌یونس خادم عایشه روایت کنند که گفت: عایشه به من فرمود تا مصحفی برای او بنویسم و گفت: «هرگاه به این آیه رسیدی: حافظوا علی الصلوات و الصلوٰۃ الوسطی مرا خبر کن. [گوید:] هنگامی که به آن آیه رسیدم آگاهش کردم و او چنین املا کرد: «حافظوا علی الصلوات و الصلوٰۃ الوسطی - و صلاة العصر - و قوموا لله قانتین» عایشه گفت: این را از رسول خدا (ص) شنیدم.

ب) مصحف ام المؤمنین حفصه

از ابو رافع خادم حفصه روایت کنند که گفت: حفصه از من خواست تا مصحفی بنویسم و گفت: هرگاه به این آیه رسیدی: حافظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ... بیا تا آن را همان‌گونه که فرا گرفته‌ام بر تو املا کنم. [گوید:] به آیه که رسیدم گفت: بنویس: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ الْوُسْطَى - و صلاة العصر -».

بنابر آنچه گذشت، مصاحف در صدر اسلام، همانند کتابهای تفسیر در زمان ما، در بردارنده قرآن و بیان رسول خدا (ص) در تفسیر آیات آن بوده است. پس از آن، سیاست خلفای بعد از پیامبر (ص) - به خاطر مسائلی - بر آن شد تا قرآن را از حدیث رسول خدا (ص) جدا کنند که شرح آن را بیان می‌داریم:

9. سیاست جداسازی قرآن از حدیث رسول خدا (ص)

برخی از آیات قرآن کریم در نکوهش بزرگان قریش و کسانی نازل شده که با رسول خدا (ص) می‌جنگیدند؛ و بخشی نیز، در نکوهش قبایل برخی صحابه قریشی، مانند آیه (60) سوره اسراء که درباره بنی‌امیه یا افرادی از صحابه می‌فرماید: وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآن. و آن درخت نفرین شده در قرآن. یا این دو آیه سوره تحریم [4 - 5] که درباره ام المؤمنین عایشه و ام المؤمنین حفصه می‌فرماید:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ؛

اگر شما دو زن به سوی خدا باز گردید که دلهای شما منحرف گردیده، [به سود شماست] و اگر بر علیه او [پیامبر] متحد شوید بدانید که خدا خود یار و مددکار او بوده و جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان، بعد از آن، پشتیبان او خواهند بود. و به دنبال آن می‌فرماید:

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ؛

ای بسا که اگر شما را طلاق گوید، خداوند زنانی بهتر از شما را نصیب او گرداند، زنانی مسلمان و مؤمن، تسلیم و تائب و عابد و هجرت‌کننده، غیر دوشیزه و دوشیزه.

در برابر این آیات، آیات دیگری است که در مدح و ستایش دیگران نازل گردیده مانند آیه تطهیر در سوره احزاب [33] که درباره رسول خدا(ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل گردیده و فرموده:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ؛

خداوند، تنها اراده کرده تا رجس و پلیدی را از شما اهل‌البیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

بیان شأن نزول این آیات و غیر آنها، که در حدیث رسول خدا(ص) آمده، با سیاست خلفای سه‌گانه مخالف بود. بدین خاطر، شعار: «حسبنا کتاب الله» را اعلام کرده و قرآن را از «حدیث» رسول الله(ص)، بدین‌گونه جدا ساختند: ابتدا ابوبکر دستور داد نسخه‌ای از قرآن را جدای از «حدیث» رسول خدا(ص) بنویسند. این کار در زمان خلافت عمر پایان یافت. وی پس از آن، کار خود را در منع و جلوگیری از نشر حدیث پیامبر(ص) آغاز کرد. پس از وفات عمر که میان برخی از صحابه و تابعین با بنی‌امیه و خویشاوندان عثمان درگیری و دشمنی پدید آمد، دشمنان آنان شروع به روایت احادیث رسول خدا(ص) در نکوهش هیئت حاکمه خلافت کردند. به ویژه که هنوز مصاحف برخی از مخالفان با بیان رسول الله(ص) در اختیارشان بود و به احادیث آن استدلال می‌کردند. عثمان که

چنین دید به پاخاست و به تثبیت و اجرای این شعار پرداخت که: «قرآن را از حدیث رسول خدا(ص) جدا کنید».

پس از آن، نسخه جدای از حدیث پیامبر(ص) را از ام‌المؤمنین حفصه گرفته و از روی آن چند نسخه استنساخ و آنها را به شهرهای مسلمانان فرستاد و دیگر مصاحف صحابه را که صاحبانش، نص آیات را همراه با بیان و تفسیری که از رسول خدا(ص) شنیده بودند در دست داشتند، همه را جمع کرده و آتش زد. دیگر مسلمانان نیز، پس از آن واقعه، مصحف‌های خود را از روی این مصحف که از بیان رسول خدا(ص) خالی بود استنساخ کردند.

پس از آن، واژه «مُصْحَف» نامی شد عَلم برای قرآنِ مجرد و جدا از بیان رسول خدا(ص). مرور زمان نیز باعث شد تا مسلمانان دوره‌های بعد ندانند که در مصاحف صحابه، نص قرآنی با بیان تفسیری رسول خدا(ص) همراه بوده است. هنگامی که منصور خلیفه عباسی در سال 143 هجری علمای مسلمان را به تدوین علوم برانگیخت، و متخصصان علوم قرآنی به نوشتن بیان و تفسیر آیات - همان‌گونه که در زمان رسول خدا(ص) بود - مبادرت کردند، مُصْحَفی که در آن، نص قرآنی با بیان تفسیری آیات همراه بود، تفسیر نامیده شد.

3- امامان این امت دوازده نفرند

نص صریح پیامبر(ص) بر تعداد امامان(ع)

حدیث عدد امامان

رسول خدا(ص) خبر داده است که امامانی که بعد از او می آیند، دوازده نفرند. این موضوعی است که صاحبان کتب صحیح و مسند که نامشان در زیر می آید، از آن حضرت روایت کرده اند:

الف) مسلم در صحیح خود از جابر بن سمره روایت کند که گفت: شنیدم رسول خدا(ص) می فرمود: «این دین همیشه، تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپاست. این خلفا همگی از قریش اند.»

در روایت دیگری آمده است: «همیشه کار مردم روبه راه است...»

در دو روایت دیگر آمده است: «تا آنکه دوازده خلیفه بیایند...»

در سنن ابو داود آمده است: «تا آنکه دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند.»

در حدیث دیگری است که فرمودند: «تا پایان دوازده نفر¹»

و در صحیح بخاری گوید: از پیامبر(ص) شنیدم که می فرمود: «دوازده نفر امیر و فرمانده اند.» راوی گوید: پیامبر(ص) پس از آن سخنانی فرمود که من نفهمیدم، پدرم گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش اند.»

در روایت دیگری می گوید: سپس رسول خدا(ص) سخنانی فرمود که بر من پوشیده ماند، از پدرم پرسیدم: رسول خدا(ص) چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود: همگی آنان از قریش اند¹.

¹. صحیح مسلم، ج 3، ص 1453، حدیث 1821، این روایت را از آن رو برگزیدیم که جابر خود آن را نوشته است. صحیح بخاری، ج 4، ص 165، کتاب الاحکام؛ سنن ترمذی، باب ما جاء فی الخلفاء من ابواب الفتن؛ سنن ابو داود، ج 3، ص 106، کتاب المهدی؛ مسند طرابلسی، حدیث 1278-767؛ مسند احمد، ج 5، ص 86-90، 101-92، 108-106؛ کنز العمال، ج 13، ص 27-26؛ حلیه الاولیاء ابو نعیم، ج 4، ص 333.

جابر بن سمره بن عامری خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است که بعد از سال هفتاد هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان کتب صحیح 164 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در کتابهای اسدالغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره، ص 277 آمده است.

در روایت دیگری است که فرمود: «دشمنی کسانی که با آنان دشمنی کنند، زیانی به ایشان نمی‌رساند»².

(ب) در روایت دیگری است که رسول خدا فرمود:
«لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا أَمْرَهَا، ظَاهِرُهُ عَلَى عَدُوِّهَا، حَتَّى يُمَضَى مِنْهُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ يَكُونُ الْمَرْجُ أَوْ الْهَرَجُ»
کار این امت همیشه به سامان است و پیوسته بر دشمنانشان پیروزند تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه، همگی از قریش، در گذرند. پس از آن فساد و خرابی یا فتنه و آشوب خواهد بود.³

(ج) در روایت دیگری آمده است که فرمود:
«این امت دوازده نفر قیم دارد که هر کس آنان را یاری نکند، زیانی به ایشان نرساند، همگی آنان از قریش‌اند»⁴.
(د) در روایت دیگری فرمود:

«کار این مردم تا هنگامی که دوازده مرد بر آنان ولایت داشته باشند، همواره در جریان است»⁵.

(ه) از قول انس روایت کنند که آن حضرت فرمود:
«این دین تا دوازده نفر از قریش باشند، به هیچ روی نابود نگردد؛ و چون از دنیا بروند، زمین نیز، اهل خود را فرو می‌برد»⁶.
(و) در روایت دیگری فرمود:
«کار این امت، تا هنگامی که همه آن دوازده نفر قیام کنند، همیشه قرین پیروزی است. آنان همگی از قریش‌اند»⁷.

¹. فتح الباری، ج 16، ص 338؛ مستدرک الصحيحین، ج 3، ص 617.

². فتح الباری، ج 16، ص 338.

³. منتخب کنز العمال، ج 5، ص 321؛ تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 10؛ کنز العمال، ج 13، ص 26؛ الصواعق المحرقة، ص 28.

⁴. کنز العمال، ج 13، ص 27 و منتخب آن، ج 5، ص 312.

⁵. شرح صحیح مسلم، نووی، ج 12، ص 202؛ الصواعق المحرقة، ص 18؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 10.

⁶. کنز العمال، ج 13، ص 27.

⁷. همان.

ز) احمد بن حنبل و حاکم و دیگران از مسروق روایت کنند که گفت: شبی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او قرآن به ما می‌آموخت که مردی پرسید: ای ابا عبد الرحمن! آیا از رسول خدا پرسیدید چه تعداد از این امت به خلافت می‌رسند؟ عبدالله گفت: از هنگامی که به عراق آمده‌ام، هیچ‌کس پیش از تو، چنین سؤالی از من نکرده است. بعد گفت: ما این موضوع را [از رسول خدا(ص)] پرسیدیم و آن حضرت فرمود: «آنان دوازده نفرند، به تعداد نقبای بنی اسرائیل»¹

ح) در روایت دیگری ابن مسعود گوید: رسول خدا(ص) فرمود:

«خلفای بعد از من به تعداد اصحاب موسی هستند»²

ابن اثیر گوید: همانند این از عبدالله بن عمر و حذیفه و ابن عباس نیز، روایت شده است.³

مؤلف گوید: نمی‌دانم مقصود ابن کثیر از روایت ابن عباس، همان است که حاکم حسانی از ابن عباس روایت کرده یا غیر آن است.

روایات گذشته صریحاً می‌گویند: «عدد والیان دوازده نفر و همگی از قریش‌اند». و امام علی(ع) در سخن خود مقصود از «قریش» را در این روایات بیان کرده و می‌فرماید:

«همه امامان از قریش‌اند و در این تیره از هاشم [اهل‌البیت(ع)] جایگزین شده‌اند، [ولایت] برای غیر آنان روا نیست و والیان جز ایشان شایسته [ولایت] نباشند»⁴ و نیز فرمود:

¹. مسند احمد، ج 1، ص 398-406؛ احمد شاکر در حاشیه اول (398) گوید: اسناد آن صحیح است. مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج 4، ص 501؛ فتح الباری، ج 16، ص 339؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 190؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص 12؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 10؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج 1، ص 75؛ کنز العمال، متقی، ج 13، ص 27 گوید: طبرانی و نعیم بن حماد نیز آن را در فتن آورده‌اند. فیض القدر، ج 2، ص 458؛ تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 248-250، در باب ذکر الأئمة الاثني عشر الذين كلهم من قریش، از ابن مسعود.

². تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 248؛ کنز العمال، ج 13، ص 27؛ شواهد التنزیل حسانی، ج 1، ص 455، حدیث 626.

³. ابن کثیر، ج 6، ص 248.

⁴. نهج البلاغة، خطبه 142.

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً أَوْ خَائِفاً مَغْموراً
لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ...

خداوندا! آری، زمین هرگز از قیام کننده به حق برای خدا خالی نخواهد شد،
[این امام قائم،] یا پیروز است و نمایان و یا خائف است و پنهان، تا حجت‌های
خدا و نشانه‌های روشن الهی نابود نگردد.¹

امامان دوازده‌گانه در تورات

ابن کثیر گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده که معنای
آن چنین است: «خداوند متعال ابراهیم(ع) را به وجود اسماعیل(ع) بشارت داد و
فرمود: اسماعیل را زیادتی بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان
دوازده نفر از بزرگان و فرزندان قرار دهم».

و گوید: «ابن تیمیه گوید: اینان که به وجودشان بشارت داده شده، همان است
که در حدیث جابر بن سمره آمده و مقرر گردیده تا در میان امت پراکنده باشند و
اینکه قیامت برپا نگردد مگر آنکه موجود شده باشند، و بسیاری از یهودیانی که به
اسلام مشرف شده‌اند، اشتباه کرده و پنداشته‌اند آنان همان کسانی‌اند که فرقه
رافضه [شیعیان دوازده امامی] به سوی آنان دعوت کرده و از ایشان پیروی
می‌کنند».²

مؤلف گوید: بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» تورات امروزی، باب [17،
شماره 18 - 20] اصل عبری چنین است:

قی لیشماعیل بیرختی اوتو قی هفریتی اوتو قی هربیتی بمئود شنیم عسار نسیئم
یولید قی نتتیف لگوی گدول».³

ترجمه: اسماعیل را مبارک ساخته و جداً او را بهره‌مند و پربرار و کثیر و گسترده
گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل
خواهم کرد.

¹. ینابیع الموده، شیخ سلیمان حنفی در باب صدم، ص 523؛ احیاء علوم الدین، غزالی، ج 1، ص 4؛
حلیه الاولیاء، ج 1، ص 80 فشرده.

². تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249 - 250.

³. عهد قدیم، سفر التکرین، باب 17، ش 20، ص 23-23.

این بخش از تورات اشاره به آن دارد که، مبارکی و پرباری و کثرت افراد تنها در نسل اسماعیل (ع) است.

واژه «شنیم عسار» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «عسار» در اعداد ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می‌آید و معدود در اینجا «نسیئیم» و مذکر است و با اضافه شدن «یم»¹ در آخر آن معنای جمع می‌دهد. مفرد آن «ناسی» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.²

و اما سخن خداوند به ابراهیم (ع) در همان بخش نیز، یعنی عبارت «فی نتنیف لگوی گدول»، واژه «فی نتنیف» مرکب است از «فی» که حرف عطف است، و «ناتن» که فعل است و به معنای: قرار می‌دهم، و «یف» که ضمیر است و در آخر فعل آمده به اسماعیل (ع) باز می‌گردد، یعنی: او را [چنین] قرار می‌دهم.³ و اما لفظ «گوی» به معنای امت و مردم است، و «گدول»⁴ به معنای «کبیر و عظیم»⁵ و تمام جمله یعنی: «او را امت کبیر و بزرگی گردانم».

از مجموع این فقره روشن می‌گردد که مقصود از «کثرت و برکت» در نسل اسماعیل (ع) دقیقاً؛ رسول خدا محمد (ص) و اهل بیت آن حضرت (ع) می‌باشند، و آنانند که دنباله و امتداد نسل اسماعیل (ع) هستند. زیرا، خداوند متعال به ابراهیم (ع) فرمود: از سرزمین نمرود خارج شده و به شام برو. آن حضرت نیز، همراه با همسرش ساره و لوط به فرمان خدا هجرت کردند و در سرزمین فلسطین فرود آمدند.

خداوند متعال ثروت ابراهیم (ع) را بسیار فزونی بخشید. ابراهیم گفت: «خداوندا من با این مال بدون اولاد چه کنم؟» خدای متعال به او وحی کرد: «من فرزندان تو را به قدری کثیر و بسیار گردانم که به تعداد ستارگان باشند.» در آن زمان هاجر کنیزک ساره بود و او را به ابراهیم (ع) بخشید، هاجر از ابراهیم (ع) باردار

¹. المعجم الحديث: عبری عربی، ص 316.

². همان، ص 360.

³. همان، ص 84 و 317.

⁴. المعجم الحديث، عبری - عربی، ص 317-84.

⁵. همان.

شد و اسماعیل (ع) را برای او به دنیا آورد. سن ابراهیم (ع) در آن حال 86 سال بود.¹

قرآن کریم در ضمن دعای ابراهیم (ع) و درخواست او از خدای متعال، به این حقیقت روشن اشاره کرده و می‌فرماید: ابراهیم گفت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ²؛ پروردگارا! من برخی از ذریه خود را در بیابانی خشک، در کنار خانه محترم تو جای دادم تا نماز را به پای دارند. پروردگارا! دلهایی از مردمان را به سوی آنان بگردان و آنان را از ثمرات روزی‌ده باشد که سپاس گویند.

این آیه کریمه تأکید می‌کند که ابراهیم (ع) برخی از ذریه و نسل خود را که اسماعیل و فرزندان متولد او در مکه بودند، در کنار خانه خدا جای داد و از خدای متعال درخواست کرد تا رحمت و هدایت بشر در طول تاریخ را بر عهده ذریه و فرزندان او قرار دهد، خداوند نیز دعوتش را پذیرفته و آن را در نسل او، محمد (ص) و دوازده امام (ع) قرار داده است.

امام باقر (ع) در این باره فرموده است: نَحْنُ بَقِيَّةُ تِلْكَ الْعِتْرَةِ وَ كَانَتْ دَعْوَةُ اِبْرَاهِيمَ لَنَا؛ ما بقیه آن [ذریه و] عترت و دعای ابراهیم (ع) برای ما بود.³

فشرده احادیث گذشته

خلاصه آنچه که گذشت و نتیجه آن، این می‌شود که: «تعداد امامان در این امت دوازده نفر پی در پی هستند، و پس از دوازدهمین امام، عمر این دنیا پایان می‌گیرد.»

در حدیث اول آمده بود:

«این دین تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپا خواهد بود....»

¹. تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 24-25، نشر مؤسسه نشر فرهنگ اهل البیت (ع)، قم.

². سوره ابراهیم، آیه 37.

³. آنچه در اصل عبری تورات و تعلیقه آن آمده، آن را از مقاله استاد احمد الواسطی در مجله توحید نشریه سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ش 54 [ص 127-128] نقل کردیم.

این حدیث، مدت بر پا بودن این دین را تعیین، و آن را به برپایی قیامت محدود ساخته و تعداد امامان این امت را دوازده نفر دانسته است.

در حدیث پنجم آمده بود:

«این دین پیوسته تا زمانی که دوازده نفر از قریش موجود باشند استوار و برپاست، و هنگامی که درگذرند، زمین اهل خود را فرو می‌برد»

این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر امامان دوازده‌گانه تأیید کرده و پایان عمر آنان را پایان دنیا می‌داند.

در حدیث هشتم نیز، عدد امامان (ع) را تنها دوازده نفر دانسته و فرموده:

«خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند»

این حدیث دلالت بر آن دارد که بعد از رسول خدا (ص) به جز خلفای دوازده‌گانه، خلیفه دیگری نخواهد بود.

الفاظ این روایات که با صراحت می‌گویند: «عدد خلفا تنها دوازده نفر است و بعد از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت است» دیگر الفاظی را که چنین صراحتی از آنها دانسته نمی‌شود، بیان و تبیین می‌کند.

بنابراین، لازم است عمر یکی از امامان دوازده‌گانه، بر خلاف عمر عادی انسانها، طولانی و خارق‌العاده باشد.

چنانکه اکنون واقع شده و دوازدهمین امام از «اثنه اثنی عشر» و اوصیای رسول خدا (ص) بدین گونه است.

حیرت علما در تفسیر این حدیث

دانشمندان مکتب خلفا در بیان مقصود از «امامان دوازده‌گانه» که در این روایت آمده است، دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاههای متفاوتی ارائه داده‌اند.

ابن عربی شارح سنن ترمذی گوید:

ما امیران بعد از رسول خدا (ص) را که برشمردیم دیدیم: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن و معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و... هستند.

او پس از آن بیست و هفت نفر از خلفای عباسی تا عصر خود را برشمرده و گوید:

«اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر شماره کنیم آخرین آنها سلیمان بن عبدالملک است، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما باقی می‌ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز. بنابراین، من معنایی برای این حدیث نمی‌یابم»¹

قاضی عیاش در جواب این سخن که می‌گوید: بیش از این تعداد [دوازده نفر] به ولایت رسیدند، گفته است: «این اعتراضی نادرست است. زیرا پیامبر (ص) فرموده است تنها دوازده نفر به ولایت می‌رسند. البته این تعداد به ولایت رسیده‌اند و این مطلب از اضافه شدن بر تعداد آنها منع نمی‌کند»²

سیوطی در جواب آن سخنی را نقل کرده که گوید:

«مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» در طول دوران اسلام تا قیامت است که عامل بر حق باشند، اگرچه پی در پی نباشند»³

در فتح الباری گوید:

«یقیناً از این تعداد [دوازده نفر] خلفای چهارگانه در گذشته‌اند، و بقیه نیز، به ناچار باید تا پیش از برپایی قیامت، تکمیل گردد»⁴

ابن جوزی گوید:

«بنابراین، آنجا که فرموده: «سپس فتنه و آشوب خواهد بود»، مراد فتنه‌های پیش از برپایی قیامت مانند: خروج دجال و بعد آن می‌باشد»⁵

سیوطی گوید: «از این «دوازده نفر» خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر، روی کار آمده‌اند و احتمال اینکه مهدی عباسی را هم به آنان اضافه کنیم - که او در بین عباسیان همانند عمر بن

¹. شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج 9، ص 68-69.

². شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 12، ص 202-201؛ فتح الباری، ج 16، ص 339. عبارت متن از اوست، در ص 341 نیز آن را آورده است.

³. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 12.

⁴. فتح الباری، ج 6، ص 341؛ تاریخ الخلفاء، ص 12.

⁵. همان.

عبدالعزیز در میان امویان است - و نیز، طاهر عباسی را به خاطر عدالت‌خواهی‌اش، باز هم دو نفر باقی و مورد انتظار است که یکی از آنان مهدی آل محمد (ص) از اهل البیت خواهد بود.¹

و نیز، گفته شده:

«مراد حدیث آن است که، آن «دوازده نفر» در دوران عزت خلافت و قوت اسلام و استواری امور آن باشند، از کسانی که در زمان وی، اسلام عزیز گشته و همه مسلمانان پیرامون او گرد آیند.»²

بیهقی گوید: «این تعداد [دوازده نفر] تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک روی کار آمدند، سپس فتنه و آشوب بزرگ برپا شد و پس از آن حکومت عباسیان غالب آمد، و اینکه بر عدد مذکور می‌افزایند بدان خاطر است که صفت مورد اشاره در حدیث را رها کرده و یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمده‌اند از آنان شمرده‌اند.»³

و نیز گفته‌اند: «کسانی که امت بر آنان اجتماع کرده‌اند: خلفای ثلاثه و سپس علی تا زمان حکمیت در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند. سپس با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. با مرگ یزید اختلاف کردند تا آنکه پس از کشته شدن ابن زبیر، بر عبدالملک مروان اجتماع نمودند و سپس بر فرزندان چهارگانه او: ولید و سلیمان و یزید و هشام که در این جمع عمر بن عبدالعزیز میان سلیمان و یزید فاصله شد و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبدالملک بود که مردم پس از هشام بر او اجتماع کردند و او چهار سال حکومت کرد.»⁴

¹. الصواعق المحرقة، ص 19 و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 12. بنابراین، برای پیروان مکتب خلفا دو امام منتظر خواهد بود که یکی از آنان مهدی (ع) است در حالی که پیروان مکتب اهل البیت (ع) تنها یک امام منتظر دارند.

². نووی در شرح صحیح مسلم، ج 12، ص 202-203 به این موضوع اشاره کرده و ابن حجر در فتح الباری، ج 16، ص 338-341 و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص 10 آن را آورده‌اند.

³. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249، به نقل از بیهقی.

⁴. تاریخ الخلفاء، ص 11؛ الصواعق المحرقة، ص 19؛ فتح الباری، ج 16، ص 341.

بنابراین، خلافت این دوازده نفر به خاطر اجتماع مسلمانان بر آنها صحیح است، و پیامبر(ص) مسلمانان را به خلافت و جانشینی اینان از خودش - در حمل و انتقال اسلام به مردم - بشارت داده است!

ابن حجر درباره این توجیه گوید: «این بهترین توجیه است»
و ابن کثیر گوید:

«راهی را که بیهقی پیموده و عده‌ای با وی موافقت کرده‌اند، یعنی اینکه، مراد حدیث خلفای پی در پی تا زمان ولید بن عبدالملک فاسق می‌باشد، ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم، راهی غیرمقبول است. زیرا، خلفای مورد اشاره تا زمان این ولید، بیش از «دوازده نفرند، دلیل آن، این است که: خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی مسلم است... پس از آنان حسن بن علی است چنانکه واقع شد و علی او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند... تا آنکه او و معاویه صلح کردند. سپس پسر معاویه یزید و بعد، پسر یزید معاویه بن یزید و سپس مروان بن حکم و بعد پسرش عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک، سپس سلیمان بن عبدالملک، و بعد عمر بن عبدالعزیز و پس از وی یزید بن عبدالملک و بعد هشام بن عبدالملک، که جمع آنها پانزده نفر می‌شود و سپس ولید بن یزید بن عبدالملک، و اگر حکومت ابن زبیر پیش از عبدالملک را نیز به حساب آوریم، می‌شوند شانزده نفر، و با این حساب، یزید بن معاویه جزء آن دوازده نفر شده و عمر بن عبدالعزیز که همه پیشوایان بر مدح و سپاس او متفق‌القولند، و او را از خلفای راشدین به شمار آورده و همه مردم بر عدالت او اتفاق نظر دارند، و دوران او از بهترین دورانها بوده و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند، از جمع «دوازده نفر» خارج می‌گردد.

و اگر بگوئید: من تنها کسانی را به حساب می‌آورم که امت بر آنان اجتماع کرده باشند، لازمه‌اش آن است که علی بن ابی‌طالب و فرزندش به حساب نیایند، زیرا همه مردم بر آن دو اجتماع نکردند، دلیلش آنکه مردم شام، همگی، از بیعت با او سر باز زدند.»

و نیز گوید: «برخی توجیه‌کنندگان، معاویه و پسرش یزید و نوه‌اش معاویه بن یزید را به شمار آورده، و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده‌اند، زیرا امت بر هیچ‌یک از آنها اجتماع نکرده‌اند.»

بنابر این دیدگاه نیز، می‌گوییم: «در این مسلک خلفای سه‌گانه سپس معاویه و بعد یزید و سپس عبدالملک و بعد ولید بن سلیمان و سپس عمر بن عبدالعزیز و بعد یزید و بعد هشام به شمار آیند که جمعاً ده نفرند و بعد از آنها ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق است که لازمه این دیدگاه نیز، اخراج علی و پسرش حسن خواهد بود، و این دقیقاً بر خلاف آنی است که امامان اهل سنت و بلکه شیعه بر آن تصریح کرده‌اند.»¹

ابن جوزی در کتاب کشف المشکل در جواب از این توجیهات دو وجه دیگر را نقل کرده که گویند:

اول - «پیامبر(ص) در حدیث خویش اشاره به حوادث بعد از خود و اصحاب خود ندارند، و چون حکم اصحاب با حکم آن حضرت پیوسته و مرتبط است، نتیجه می‌گیریم که خبر از حکومت‌های واقع شده پس از صحابه است و چنان می‌نماید که با بیان خود اشاره به عدد خلفای بنی‌امیه دارد، و گویا سخن آن حضرت: «لا یزال الدین» یعنی: ولایت تا آنجا که دوازده خلیفه به حکومت رسند، سپس اوضاع به حالت دیگری، بدتر از حال اول، برمی‌گردد. با این حساب، اولین خلیفه بنی‌امیه یزید بن معاویه و آخرینشان مروان حمار است که تعدادشان «سیزده نفر» می‌باشد، و عثمان و معاویه و ابن زبیر به شمار نیایند، زیرا آنها از صحابه‌اند و اگر مروان بن حکم را نیز - به دلیل اختلاف در صحابی بودن یا مغلوبیتش در برابر عبدالله بن زبیر و اجتماع مردم بر عبدالله - از جمع مذکور خارج کنیم، «عدد دوازده» راست می‌آید، و پس از خروج خلافت از دست بنی‌امیه نیز، فتنه‌های عظیم و خونریزیهای بسیار واقع شد تا آنکه دولت بنی‌عباس مستقر گردید و اوضاع از آنچه بر آن بود، کاملاً متغیر و دگرگون شد.»²

ابن حجر در فتح الباری این استدلال را مردود دانسته است.

¹. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 249-250.

². فتح الباری، ج 16، ص 340، به نقل از ابن جوزی در کتاب کشف المشکل.

دوم - ابن جوزی «وجه دوم» را از جزوه‌ای که ابوالحسین بن منادی درباره مهدی گرد آورده نقل کرده که گوید:

«ممکن است این موضوع مربوط به بعد از مهدی‌ای باشد که در آخر الزمان خروج می‌کند. زیرا، من در کتاب دانیال دیده‌ام که: «هنگامی که مهدی وفات کند، پنج تن از نوادگان سبط اکبر به حکومت می‌رسند، سپس پنج تن از نوادگان سبط اصغر، پس از آن آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود می‌کند، بعد از او پسرش به حکومت می‌رسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم می‌شوند که هر یک از آنان امام و مهدی هستند. گوید: در روایات دیگری است «... پس از او دوازده نفر مرد: شش تن از اولاد حسن، و پنج تن از اولاد حسین، و یک نفر از غیر ایشان به حکومت می‌رسند و چون فرد اخیر می‌میرد فساد عالم گیر می‌شود.» ابن حجر در صواعق خود بر این حدیث حاشیه زده و گوید:

«این روایت، یقیناً روایتی واهی است و اعتمادی بر آن نیست!»¹

گروه دیگری گویند:

«ظن غالب آن است که آن حضرت علیه الصلاة والسلام، در این حدیث، از عجایب بعد از خود خبر داده، فتنه‌هایی که مردم را در یک زمان متفرق کرده و تحت فرمان «دوازده» امیر می‌کشاند و اگر غیر این را اراده کرده بود می‌فرمود: «دوازده امیرند که چنین می‌کنند» و چون چنین وصفی برای آنها بیان نکرده اینگونه می‌فهمیم که اینان در زمان واحد خواهند بود...»²

گفته‌اند در قرن پنجم هجری تنها در «اندلس» واقعه‌ای رخ داد که شش نفر همگی خود را «خلیفه» می‌نامیدند. اضافه بر آنها، حاکم مصر، خلیفه عباسی بغداد و دیگر مدعیان خلافت، از علویان و خوارج نیز، مدعی خلافت بودند.³

ابن حجر درباره این توجیه گوید: «این سخن کسی است که به چیزی از طرق حدیث - جز آنچه که به نحو فشرده در بخاری آمده - آگاهی نداشته است.»⁴ و

¹. فتح الباری، ج 16، ص 341؛ الصواعق المحرقة، ص 19.

². فتح الباری، ج 16، ص 338.

³. شرح نووی، ج 12، ص 202؛ فتح الباری، ج 16، ص 339.

⁴. فتح الباری، ج 16، ص 338.

نیز گوید: «وجود آنان در زمان واحد، عین پراکندگی و افتراق است و نمی‌تواند مراد حدیث باشد».¹

مؤلف گوید:

بدین‌گونه، علمای مکتب خلفا در تفسیر روایات گذشته، به دیدگاه واحدی نرسیدند. علاوه بر آن، از آوردن روایاتی که رسول خدا(ص) اسامی آن دوازده نفر را بیان فرموده نیز، اغماض و اهمال کرده‌اند. زیرا، با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون متمادی در تخالف و تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل‌البیت(ع) در تألیفات خود با اسنادی که به نیکان صحابه می‌رسد، از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند و ما در بخش آینده به آوردن اندکی از آنها که هر دو گروه در کتب خود آورده‌اند، بسنده می‌کنیم.

اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا

الف) امام جوینی² از عبدالله بن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود:

أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنْ أَوْصِيَانِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ؛

من آقای پیامبران و علی بن ابی‌طالب آقای اوصیاست، همانا اوصیایم پس از من «دوازده» نفرند، اولینشان علی بن ابی‌طالب و آخرینشان مهدی است.

ب) امام جوینی باز هم به سند خود از ابن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود:

«همانا خلفای من و اوصیایم و حجت‌های خدا بر مردم پس از من «دوازده» نفرند، اولینشان برادرم و آخرینشان فرزندم خواهد بود. گفته شد: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب. گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: «مهدی است. کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم انباشته شده است. قسم به آنکه مرا بشارتگر و بیم‌دهنده بر حق فرستاده، اگر

¹. همان، ص 339.

². ذهبی، رجالی معروف در کتاب تذکره الحفاظ، ص 1505، درباره او گوید: امام محدث یگانه اکمل، فخرالاسلام، صدرالدین ابراهیم محمد بن حمویه جوینی شافعی، شیخ صوفیه، شدیداً نسبت به روایت و گردآوری اجزای آن عنایت داشت. غازان شاه به دست او اسلام آورد.

از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند این روز را آنقدر طولانی کند تا فرزند من مهدی در آن خروج کند و روح خدا عیسی بن مریم فرود آید و در پس او نماز بگذارد و زمین از نور پروردگارش روشن گردد، و فرمانروائی اش مشرق و مغرب را فرا گیرد.»

ج) جوینی باز هم به سند خود روایت کند که راوی گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود:

أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزگان و معصومانیم.¹ سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون بر آن بود که امثال اینگونه احادیث را از دسترس ابنای امت اسلامی به دور داشته و بر آنها پرده پوشاند و راستی را که بخش عظیم پیروان این مکتب در این راه، جهاد شایانی کردند، و ما نمونه‌هایی از آن را در بحث و بررسی از اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول الله (ص) که مخالف دیدگاهشان بود در معالم المدرستین آوردیم و چون در این بحث مجالی برای آوردن آن احادیث نداریم، تنها روایاتی را می آوریم که به معرفی امامان دوازده گانه پرداخته است. روایاتی از رسول خدا (ص) که در آنها متواتراً به اسامی ایشان اشاره و تصریح شده است.

معرفی امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا (ص)

امام اول: امیرالمؤمنین علی (ع)، پدرش ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم.

کنیت آن حضرت: ابولحسن و الحسین، ابو تراب.

لقب آن حضرت: وصی، امیرالمؤمنین.

تولد آن حضرت: در سال سی ام پس از «عام الفیل» در بیت الله الحرام، کعبه،¹ به دنیا آمد.

¹ احادیث: الف، ب و ج در کتاب فرائد السمطين: نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره 1164 و 1691-1690، برگه 160 آمده است.

وفات آن حضرت: در سال چهارم هجری به دست عبدالرحمن بن ملجم، - یکی از خوارج - به شهادت رسید و در بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

امام دوم: حسن بن علی بن ابی طالب (ع).

مادرش فاطمه زهرا (ع) دخت گرامی رسول خدا (ص).

کنیه آن حضرت: ابو محمد.

لقب آن حضرت: سبط اکبر، مجتبی.

ولادت آن حضرت: در نیمه رمضان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد.

وفات آن حضرت: در بیست و پنجم ربیع الاول سال پنجاهم هجری به شهادت رسیده و در بقیع، در مدینه منوره دفن گردید.

امام سوم: حسین بن علی بن ابی طالب (ع).

مادرش فاطمه زهرا (ع) دخت گرامی رسول خدا (ص).

کنیت: ابو عبدالله.

لقب: سبط، شهید کربلا.

ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه.

وفات: در دهم محرم سال 61 هجری به همراه اهل بیت و یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن حضرت نیز، هم‌اکنون در کربلا یکی از شهرهای عراق است.²

امام چهارم: علی بن الحسین (ع).

مادرش غزاله یا شاه زنان.

کنیت: ابوالحسن.

لقب: زین العابدین، سجاد.

تولد: در سال 33 یا 37 یا 38 هجری در مدینه.

¹. فاطمه بنت اسد، مادر امام (ع)، در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد، در این هنگام درب کعبه گشوده و او داخل شد و فرزندش علی را به دنیا آورد. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید: مستدرک، ج 3، ص 483؛ تذکره خواص الائمة، ص 10؛ مناقب ابن مغازلی، ص 7.

². مراجعه کنید: شرح حال ائمه: علی و دو فرزندش حسن و حسین (ع)، حوادث سال 40، 50 و 60 هجری در تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر، و نیز، به شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، اسدالغابه، اصابه و طبقات ابن سعد، چاپ جدید.

وفات: در سال 94 هجری به شهادت رسیده و در بقیع جنب عموییش امام حسن(ع) دفن گردید.¹

امام پنجم: محمد بن علی(ع).

مادرش ام عبدالله دخت امام حسن بن علی(ع).

کنیت: ابو جعفر.

لقب: باقر.

ولادت: در سال 57 هجری در مدینه.

وفات: در سال 117 هجری در مدینه به شهادت رسیده و در بقیع در کنار پدرش زین العابدین(ع) دفن گردید.²

امام ششم: جعفر بن محمد(ع).

مادرش ام فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

کنیت: ابو عبدالله.

لقب: صادق.

ولادت: در سال 73 هجری در مدینه.

وفات: در سال 148 هجری به شهادت رسیده و در بقیع در جنب پدرش امام باقر(ع) دفن گردید.³

امام هفتم: موسی بن جعفر(ع).

مادرش حمیده.

کنیت: ابوالحسن.

لقب: کاظم.

ولادت: در سال 128 هجری در مدینه.

¹. مراجعه کنید: تاریخ ابن کثیر و ذهبی، حوادث سال 94ه و نیز، به شرح حال امام(ع) در طبقات ابن سعد، حلیه الاولیا، وفيات الاعیان و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 303 و تاریخ مسعودی، ج 3، ص 160.

². مراجعه کنید: تذکره الحفاظ، ذهبی؛ وفيات الاعیان؛ صفوة الصفوة؛ حلیه الاولیاء؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 320؛ تاریخ الاسلام، ذهبی؛ تاریخ ابن کثیر، حوادث سال 115 و 117 و 188، شرح حال امام باقر(ع).

³. مراجعه کنید: شرح حال امام صادق(ع) در حلیه الاولیاء؛ وفيات الاعیان؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 381؛ تاریخ مسعودی، ج 3، ص 346.

وفات: در سال 183 هجری در زندان خلیفه هارون الرشید در بغداد به شهادت رسید و در قبرستان قریش بخش غربی بغداد امروزین، معروف به شهر کاظمیه دفن گردید.¹

امام هشتم: علی بن موسی (ع).

مادر: خیزران.

کنیت: ابوالحسن.

لقب: رضا.

ولادت: در سال 153 هجری در مدینه منوره.

وفات: در سال 203 ه به شهادت رسیده و در طوس خراسان [مشهد] مدفون است.²

امام نهم: محمد بن علی (ع).

مادر: سکینه.

کنیت: ابو عبدالله.

لقب: جواد.

ولادت: در سال 195 هجری در مدینه منوره.

وفات: در سال 220 هجری در بغداد به شهادت رسید و در کنار جدش موسی بن جعفر (ع) دفن گردید.³

امام دهم: علی بن محمد (ع).

مادر: سمانه مغربیه.

کنیت: ابوالحسن عسکری.

لقب: هادی.

ولادت: در سال 214 هجری در مدینه منوره.

¹. مراجعه کنید: شرح حال امام کاظم (ع) در مقاتل الطالبیین؛ تاریخ بغداد؛ وفيات الاعیان؛ صفوة الصفوة؛ تاریخ ابن کثیر، ج 2، ص 18؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 414.

². مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن کثیر؛ تاریخ الاسلام ذهبی؛ وفيات الاعیان، حوادث سال 203 هجری؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 453؛ مسعودی، ج 3، ص 441.

³. مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج 3، ص 54؛ وفيات الاعیان؛ شذرات الذهب، ج 2، ص 48؛ مسعودی، ج 3، ص 464.

وفات: در سال 254 هجری به شهادت رسید و در شهر سامرای عراق دفن گردید.¹

امام یازدهم: حسن بن علی (ع).

مادر: ام ولد به نام سوسن.

کنیت: ابو محمد.

لقب: عسکری.

ولادت: در سال 231 هجری در سامرا.

وفات: در سال 260 هجری به شهادت رسیده و در سامرا دفن گردید.²

امام دوازدهم: حضرت حجت بن الحسن - عجل الله فرجه.

مادر: ام ولد به نام نرجس یا صیقل.

کنیت: ابو عبدالله، ابوالقاسم.

لقب: قائم، منتظر، خلف، مهدی، صاحب الزمان.

ولادت: در سال 255 هجری در سامرا.

آن حضرت آخرین امام از «ائمه دوازده گانه» است که تاکنون زنده است. تا هرگاه خدا بخواهد - به فرمان خدا - قیام کرده و جهان را پر از عدل و داد نماید.

تذکر و توضیحی مهم!

در یکی از روایات گذشته آمده بود:

«... دوازده نفر خلیفه از آنان درمی گزرد و پس از آن فتنه و آشوب می گردد.»

و در دیگری آمده بود:

«این دین همواره - تا زمانی که دوازده نفر از قریش باقی باشند - استوار و

برپاست، و هرگاه از دنیا بروند زمین اهل خود را فرو می برد.»

این دو عبارت دلالت بر آن دارند که بعد از دوازدهمین امام از امامان پس از رسول خدا (ص)، عمر این عالم پایان می یابد. بنابراین، لازم است عمر یکی از

¹ مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج 12، ص 56؛ وفيات الاعیان؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 484؛ مسعودی، ج 4، ص 84.

² مراجعه کنید: وفيات الاعیان؛ تذکره الخواص؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، شیخ کمال طلحه شافعی [ت: 654 هجری]؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 503.

این دوازده نفر تا نهایت این دنیا به طول انجامد، و این چیزی است که اکنون با طول عمر وصی دوازدهم، مهدی آل محمد (ص)، محمد بن الحسن العسکری (ع) به وقوع پیوسته است. زیرا، مجموعه آن روایات تنها بر امامان دوازده گانه مذکور صادق بوده و بر غیر ایشان راست نیاید.

4- شیعیان اهل بیت پیامبر (ص)

شیعیان اهل بیت پیامبر (ص)

اهل البیت

اهل البیت همان بزرگوارانی هستند که خداوند تبارک و تعالی درباره ایشان فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛

خداوند اراده فرموده پلیدی و گناه را از شما اهل بیت - خاندان نبوت - بزدايد و شما را پاک و منزّه فرمايد.

در شأن نزول این آیه کریمه از ام المؤمنین ام سلمه و اصحاب پیامبر اکرم (ص): عبدالله بن جعفر و واثله بن الاسقع و عبدالله بن عباس و عمر فرزند ام سلمه و ابوسعید خدری و انس بن مالک و دیگران روایت کرده اند که پیامبر در خانه ام سلمه بودند که آثار رحمت خدا را مشاهده فرمودند، حسن (ع) و حسین (ع) را خواستند و بر دو زانوی خود نشانیدند و علی (ع) و فاطمه را پیش خود و کساء

یمانی را بر روی خود و ایشان پوشانیدند و آیه مورد اشاره در گذشته درباره ایشان نازل شد.

ام سلمه که خارج از اتاق نشسته بود به پیامبر عرض کرد: آیا من از اهل بیت نیستم؟ پیامبر فرمود: شما بر خیر و خوبی هستی، شما از بانوان پیامبری - یعنی از اهل بیت نیستی.¹

بنابر این تصریح پیامبر اکرم(ص)، اهل البیت: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند.

شیعیان اهل بیت کیانند

در کتاب لغت المعجم الوسیط گوید: الشیعة: الاتباع و الانصار. بنابر این تعریف در صفحات بعدی - باذنه تعالی - شیعیان را معرفی می نمایم. پروردگار عالم شریعت اسلام را بر خاتم پیامبرانش(ص) به دو گونه وحی نازل فرمود. چنانکه فرموده است:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا؛

(سوره اسراء، آیه 78).

نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب به پا دار و نماز صبح را نیز به جای آور که نماز صبح مشهود است. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛

(سوره بقره، آیه 182).

ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند واجب شده بود.

در آیه اول با وحی قرآنی دستور به پا داشتن نماز ظهر و صبح داده شده است. و در آیه دوم دستور روزه داشتن در ماه رمضان. و همراه هر یک از دو وحی قرآنی نیز تفسیر آن بر پیامبر اکرم(ص) وحی می شده است.

¹. این روایت در تفسیر آیه در تفاسیر طبری، ابن کثیر و سیوطی، و فضایل اهل البیت در صحیح مسلم و دهها سند دیگر آمده است. رجوع شود به رساله حدیث الکساء مؤلف.

در مورد اول عدد رکعات نمازهای پنج‌گانه و اذکار و کیفیت رکوع و سجود و سایر احکام آن با وحی غیر قرآنی بیان شده است. ما این وحی دوم را وحی بیانی می‌نامیم.

و در مورد دوم نیز مبطلات روزه و وجوب آن در سن بلوغ و دیگر احکام با وحی غیر قرآنی بیان شده است. در شریعت خاتم الانبیاء احکام اسلام اینگونه با دو وحی بیان شده است.

وحی اول همان قرآن کریم است که عین الفاظ آن را رب العالمین به وسیله وحی با جبرائیل (ع) بر خاتم پیامبران نازل فرموده و پیامبر آیه‌ها و سوره‌های قرآن و بیان و توضیح و تفسیر آن را به صحابه‌ای که پیرامون ایشان بودند تبلیغ می‌فرمودند و هر یک از صحابه که می‌توانست بنویسد هردو وحی، یعنی اصل الفاظ قرآن و بیان آن را می‌نوشتند.

و نیز هر چه بر پیامبر از قرآن و بیان آن وحی می‌شد هر یک از صحابه را که می‌توانست بنویسد می‌طلبیدند و دستور می‌دادند بر هر چه آماده بود از کاغذ و تخته و پوست حیوان و مانند آنها می‌نوشت و آن نوشته‌ها را در منزل خود نگاه می‌داشتند.

همچنان هر چه غیر از قرآن بر پیامبر وحی می‌شد به هر مسلمانی که نزد ایشان حاضر بود تبلیغ می‌فرمودند و بعضی از صحابه که توانایی داشتند آن حدیث پیامبر را می‌نوشتند. رب العالمین اینگونه شریعت اسلام را بر پیامبرش وحی می‌فرمود و پیامبر اینگونه آن را به همگان تبلیغ می‌فرمود. و با این تبلیغ همگانی و ثبت و ضبط دقیق آن، شریعت اسلام تبلیغ و حفظ می‌شد.

و اضافه بر همه آنچه گفتیم مسلمانان تجسم شریعت اسلام را در عملکرد پیامبر مشاهده می‌کردند و این آن چیزی است که مسلمانان آن را سیره پیامبر (ص) می‌نامند. و گاه نیز پیامبر (ص) عملی از اعمال دینی را مثلاً وضو گرفتن یا نماز خواندن و دیگر احکام اسلامی را از صحابه یا خویشان خود می‌دیدند و آن را انکار نمی‌فرمودند. یعنی آنگونه عمل کردن به احکام را می‌پسندیدند که در اصطلاح فقهی آن را تقریر پیامبر می‌نامند. مجموع فعل و قول و تقریر آن حضرت، «سنت پیامبر» نامیده می‌شود، چنانکه نص قرآن در اصطلاح «کتاب الله»

نامیده می‌شود.

بنابراین شریعت اسلام عبارت است از آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) آمده است و همه مسلمانان از عصر پیامبر(ص) تا به امروز بر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر اتفاق نظر دارند.

موارد اختلاف مسلمانان

مسلمانان در دو مورد اختلاف عقیده دارند:

یکم: در تفسیر بعضی آیات کتاب خدا و فهم معانی آن.

نمونه اول: اختلافشان در مورد معنای: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» در آیه 255 از سوره بقره است که آن را گروهی از پیروان مکتب خلفا کرسی می‌دانند و تختی که خداوند بر روی آن نشسته است.¹ و شیعیان اهل بیت طبق تعلیم ائمه اهل بیت پیامبر معنی کرسی را علم دانسته و تفسیر می‌کنند و کلمه مزبور در لغت عرب نیز به این معنی آمده است. طبق این تفسیر معنی آیه «وسع علمه السموات...» می‌شود.

نمونه دوم: اختلاف در تفسیر آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» می‌باشد که گروهی از پیروان مکتب خلفا روایت کرده‌اند در روز قیامت باری تعالی «ساق پای» خود را به مسلمانان نشان می‌دهد و ایشان خدا را بدین وسیله می‌شناسند و به دنبال او روانه بهشت می‌شوند. این دسته و گروه، اینگونه خدا را دارای جسم و مکان می‌دانند. اما شیعیان اهل بیت به پیروی از ائمه اهل بیت، خدا را منزله از جسم و مکان می‌دانند.

نمونه سوم: در عصمت انبیا و رسل اختلاف عقیده دارند؛ چه آنکه پیروان مکتب خلفا ایشان را تنها معصوم در تبلیغ وحی می‌دانند و در غیر امر تبلیغ وحی معصوم نمی‌دانند.

در حالی که شیعیان انبیا و رسل و اوصیای ایشان را از به جا آوردن هر معصیتی معصوم می‌دانند.

¹. تفسیر آیه در تفسیر طبری و ابن کثیر.

دوم: در سنت و راه دریافت آن اختلاف دارند. پیروان مکتب خلفا همه صحابه را عادل می‌دانند و سنت پیامبر را از همه کسانی که نام صحابی دارند می‌گیرند و در این باره از پیامبر روایت می‌کنند: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ، بَأْيُهُمْ أَفْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ؛ اصحاب من همانند ستارگانند، به هر کدام اقتدا کردید، هدایت می‌شوید.» این در حالی است که در میان صحابه کسانی بودند که به هم‌بستر پیامبر - العیاذ باللّٰه - تهمت زدند و قرآن درباره ایشان می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ؛¹ مسلماً کسانی که آن تهمت بزرگ را زدند گروهی از شما بودند...

و علاوه بر این در سوره توبه به طور کلی می‌فرماید:
وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ؛
(سوره توبه، آیه 101.)

و بعضی از اهل مدینه منافقند و بر این نفاق چنان ماهر و کارکشته‌اند که تو از نفاقشان آگاه نیستی؛ ما آنها را می‌شناسیم.

البته پیامبر(ص) برای شناسایی مؤمن از منافق یک علامت بسیار واضح و آشکار معرفی فرمود. و آن حبّ امیرالمؤمنین علی(ع) بود که آن را دلیل بر ایمان و بغض و دشمنی با ایشان را دلیل بر نفاق دانستند.² به این دلیل است که شیعیان اهل بیت تفسیر قرآن و سنت پیامبر را از دشمنان علی یعنی کسانی مانند معاویه و عمرو عاص و خوارج نهروان نمی‌گیرند و از صحابه‌ای که دوستدار اهل بیت هستند اخذ حدیث می‌کنند.

پس از پیامبر(ص) نیز حدیث پیامبر و تفسیر قرآن را از دوازده امام دریافت می‌کنند زیرا این دوازده بزرگوار هر چه بگویند با سند از پیامبر(ص) نقل می‌نمایند این امامان عبارتند از:

1. علی ابن ابی طالب
2. حسن بن علی، سبط الرسول
3. حسین بن علی، سبط الرسول

¹. سوره نور، آیه 11.

². در این باره از یازده صحابی پیامبر در صحیح مسلم و سنن ترمذی و ابن ماجه و نسائی و مسند احمد و دیگر کتب معتبر مکتب خلفا روایت شده است. به بحث ضابطه شناخت مؤمن از منافق در جزء اول معالم المدرستین رجوع شود.

4. علی بن الحسین السجاد
5. محمد بن علی الباقر
6. جعفر بن محمد الصادق
7. موسی بن جعفر الکاظم
8. علی بن موسی الرضا
9. محمد بن علی الجواد
10. علی بن محمد الهادی
11. الحسن بن علی العسکری
12. الحجّه بن الحسن العسکری

و بدین سبب ایشان شیعیان اهل بیت می‌باشند و با این نام معرفی می‌شوند. شیعیان اهل بیت پیامبر تفسیر قرآن و سنت پیامبر و همه عقاید و احکام شریعت اسلام را از این دوازده وصی پیامبر، به دو دلیل اخذ می‌کنند. دلیل اول: آنکه خدا و پیامبر آنها را پس از پیامبر آماده ادای این مسئولیت عظیم نموده‌اند. واسطه این آماده‌سازی اولین امام و اولین وصی پیامبر حضرت علی(ع) بود.

چگونگی آماده‌سازی علی(ع) برای ادای مسئولیت تبلیغ پس از پیامبر قبل از بعثت پیامبر در مکه قحطسالی شدید شد. حضرت ابوطالب که شیخ قریش بود در آن سالها به سبب مهمانداری حجاج بیت‌الله فقیر شده بود و بار عائله پرجمعیت بر دوش ایشان سنگینی می‌کرد پیامبر که به واسطه ازدواج با خدیجه یک خانواده متمکن بودند و عباس عموی پیامبر که تاجر و ثروتمند بود برای کم کردن عائله حضرت ابوطالب از ایشان خواستند که هر کدام یکی از فرزندان وی را تحت تکفل بگیرند و از سنگینی عائله او بکاهند. حضرت ابوطالب پذیرفت، عباس جعفر را به خانه خود برد و پیامبر علی را.¹ حضرت علی در این باره می‌فرماید:²

¹. مستدرک حاکم بر صحیحین، ج 3، ص 576؛ سیره ابن هشام ج 1، ص 246، چاپ مصر، 1375.

². رجوع شود به خطبه قاصعه در نهج البلاغه.

«او مرا که کودکی بودم در کنار می‌گرفت و به سینه خود می‌چسباند و در رختخواب خود می‌خوابانید. و از بوی خوش بدنش برخوردارم می‌کرد. چندان کوچک بودم که غذا را در دهان خود نرم می‌کرد و در دهان من می‌گذاشت. او سخنی به گزافه و دروغ از من نشنود و کاری ناشایسته از من مشاهده ننمود.

خداوند از همان هنگام که پیامبر را از شیر بازگرفتند، با فرشته‌ای از بزرگترین فرشتگانش همراه فرمود تا او را روزها و شبها به راه بزرگواریها و سیرت و اخلاق نیکوی راهبر باشد. و من هم حضرتش را پیروی می‌کردم. او در هر سال مدتی را در حراء می‌گذارید و من تنها کسی بودم که او را در آن ایام می‌دیدم و به جز من کسی دیگر او را نمی‌دید. در آن روزگار، اسلام در یک خانه بود: خانه پیغمبر و خدیجه که سومیشان من بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.

به هنگام نزول نخستین وحی بر آن حضرت، صدای ناله‌ای را شنیدم و از آن حضرت جويا شدم، به من فرمود: این ناله شیطان است از اینکه مورد پیروی قرار بگیرد، مایوس و ناامید شده است. تو آنچه را که من می‌شنوم، می‌شنوی و آن را که می‌بینم، می‌بینی. جز آنکه تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر و یاور من در امر رسالت می‌باشی.»

و آنگاه که حضرت علی(ع) بزرگسال شد هر روز صبح و شام برای تعلیم گرفتن هر چه از قرآن و اسلام نازل شده بود به خدمت پیامبر(ص) می‌رسید و دستور جلسات چنین بود که خود فرموده:

«من سحرگاهان هر روز به خدمت پیامبر می‌رسیدم و از پشت در می‌گفتم «السلام علیک یا نبی الله» اگر آن حضرت آهسته و آرام سرفه می‌کرد به خانه برمی‌گشتم و گرنه وارد می‌شدم»¹.

در این ملاقاتها پیامبر هر چه از وحی که پس از دیدار قبلی نازل شده بود به ایشان تعلیم می‌کرد. در این دیدارها پیامبر(ص) به پسر عمویش(ع) دستور نوشتن داد و فرمود: آنچه را به تو می‌گویم بنویس، علی پرسید: ای رسول خدا!

¹. سنن نسائی، باب التمتع فی الصلاة؛ سنن ابن ماجه، باب استئذان کتاب الادب؛ مسند احمد، ج 1، ص 58 و 107.

از آن می‌ترسی که فراموش کنم؟ فرمود: نه، از خدا خواسته‌ام حافظه‌ات را نیرو بخشد و تو را دچار فراموشی نگرداند، آن را برای شریکانت یعنی امامان بعد از خودت بنویس و با اشاره به امام حسن فرمود: این نخستین آنان است و به امام حسین فرمود: امامان [بعدی] از فرزندان حسین هستند.¹

آن دست نوشت علی(ع) و املاء پیامبر کتابی به شکل طوماری شد که نامش «جامعه» بود. این کتاب همراه با قرآن و تفسیری که در خانه پیامبر بود از جمله موارد نبوت هستند که به اوصیای ایشان رسیده است.

رجوع ائمه اهل‌البیت(ع) به جامعه

امام صادق(ع) می‌فرماید: «جامعه در نزد ماست: املائی پیامبر(ص) است که از دو لب شریفش بیرون آمده و علی آن را به دست خود نوشته است حلالها و حرامها و هر چه را مردم به آن نیاز داشته باشند در آن است.»²

مردی از امام صادق(ع) مسأله‌ای را پرسید و آن حضرت جوابش را فرمود. آن مرد پرسید: به نظر شما اگر امر چنین باشد رأی شما چیست؟ حضرت فرمود: ساکت شو پاسخی که به تو دادم از پیامبر خداست.³ خداوند حلال و حرام را و تأویل قرآن را به پیامبرش آموخت و رسول خدا همه آنها را به علی آموخت.⁴

دوازده امام اهل‌بیت(ع) از کتاب جامعه برای اصحابشان احکام خدا را نقل می‌کردند و از تفسیر قرآنی که در منزل پیامبر(ص) بود حدیث می‌فرمودند و اصحاب ایشان آنچه از ایشان فرامی‌گرفتند در رساله‌هایی می‌نوشتند و آن رساله‌ها در علم حدیث «اصل» نامیده شده که در زمانی شماره آنها به چهارصد «اصل» رسیده و چهار کتاب کافی و من لایحضره الفقیه و استبصار و تهذیب، از آن اصول نقل حدیث نموده‌اند و پس از ایشان علمای مکتب اهل‌بیت به آن کتب رجوع می‌نمایند. چنانکه در جدول زیر نمایان است.

سند روایت در مکتب اهل‌بیت

املاء خاتم الانبیاء

¹. امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 56.

². کافی، ص 142، 149 و 154.

³. کافی، ج 1، ص 58.

⁴. بصائر الدرجات، ص 290.



جامعه امام علی

روایات دوازده امام از اهل بیت

اصول و رساله‌های کوچک حدیث

الفقیه التهذیب الاستبصار کافی

رساله‌های فقه‌ای مکتب اهل بیت

دلیل دوم: روایتی است که از پیامبر اکرم درباره آنها رسیده است. و ما در اینجا به چند روایت که در کتب معتبره پیروان مکتب خلفا آمده اکتفا می‌کنیم. یکم: روایتی که از پیامبر اکرم درباره امام اول علی بن ابی طالب آمده است. در سال سوم از بعثت پیامبر اکرم (ص) آنگاه که از جانب پروردگار مأمور به دعوت به اسلام شد و آیه « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ¹ » خویشان نزدیک خود را از خدا بترسان. » نازل شد، پیامبر دستور داد پسرعمویش، علی بن ابی طالب طعامی آماده ساخت و بنی‌عبدالمطلب را دعوت کرد. پس از صرف طعام، عمویش ابولهب پیش‌دستی کرد و نگذاشت پیامبر سخنی بگوید، مجلس پیامبر به هم خورد، پیامبر (ص) دعوت به طعام را تکرار کرد و در بار دوم پس از صرف طعام ایشان را به اسلام دعوت کرد و از ایشان در تبلیغ رسالت کمک خواست و فرمود:

أَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ فَيَكُونُ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي؛
کدام یک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد.

همه از آن پیشنهاد سر باز زدند و رو گردانیدند. علی بن ابی طالب که از همه آنها خردسالتر بود در جواب پیامبر گفت: من یا رسول الله! وزیر شما، یار و کمک شما در این امر خواهم بود.

در این حال پیامبر دست برد و گردن علی را گرفت و فرمود:

¹. سوره شعراء، آیه 214.

إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛

این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما است، فرمانش را بشنوید و از او اطاعت کنید.

ایشان (خویشان پیامبر) از جا برخاستند و خنده‌کنان به ابوطالب - که شیخ و بزرگشان بود - گفتند: پسر برادرت دستورت داد، گوش به فرمان پسر و فرمانبردارش باشی.¹

و این خود اولین بار بود که پیامبر(ص) اعلان به دعوت رسالت خود نموده و در همان مجلس در مکه وصی و خلیفه خود را تعیین فرمود، و پس از آن پیامبر اکرم مکرر پسر عم خود، علی را وصی و جانشین خود معرفی نموده و جمعی از صحابه هر یک آنچه را در این باره شنیده روایت نموده‌اند.

سلمان فارسی

روایت می‌کند که به پیامبر عرض کردم: هر پیامبری وصی دارد، وصی شما کیست؟ در آن وقت پاسخ نداد و مدتی بعد که مرا دید فرمود: ای سلمان! به سوی حضرتش شتافتم و لبیک گفتم. فرمود: می‌دانی وصی موسی که بود؟ عرض کردم: آری، یوشع بن نون بود. فرمود: برای چه - او وصی بود؟ گفتم: برای آنکه او داناتر و عالمتر از همه ایشان بود. فرمود: وصی من و حامل سر من و بهترین کسی که پس از خود بر جای می‌گذارم و وعده‌های مرا وفا می‌کند و دین مرا ادا می‌کند علی بن ابی‌طالب است.²

ابوسعید خدری انصاری

¹. این داستان در تاریخ طبری، ط اوربا، ج 1، ص 1172-1171؛ ابن اثیر، ج 2، ص 222؛ ترجمه حال حضرت علی در تاریخ ابن عساکر و دیگر مدارک معتبر مکتب خلفا آمده است. رجوع شود به بحث اهتمام الرسول به تعیین ولی الامر من بعده، معالم المدرستین، ج 1.

². معجم کبیر، طبرانی، ج 6، ص 221؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 113؛ و دیگر مدارک آن در بحث «وصی الرسول...» در جلد اول معالم رجوع فرمایید.

روایت کرده که رسول الله فرمود: «وصی من و سرّ نگهدار من و بهترین کسی که پس از خود بر جای می‌گذارم که وعده مرا وفا می‌کند و قرض مرا ادا می‌کند علی بن ابی طالب می‌باشد.»

انس بن مالک انصاری

روایت نموده که: پیامبر وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و فرمود: اولین کس که از این در وارد می‌شود امام متقیان و سید (آقای) مسلمانان و رئیس و بزرگ دین و خاتم الوصیین است. علی که آمد پیامبر فرمود: انس که آمد؟ گفتم: علی.

پیامبر خرسند برخاست و دست به گردن علی انداخت¹...

وزیر النبی (ص)

صحابی شهیر سعد وقاص روایت نموده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ مِن بَعْدِي؛² آیا خشنود نیستی که از من مانند هارون از موسی باشی جز آنکه پیامبری پس از من نیست. این فرمایش پیامبر اشاره است به قول کلیم الله، موسی بن عمران (ع) آنگاه که به خداوند عرض کرد:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي × هَارُونَ أَخِي × اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي × وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ؛
(سوره طه، آیات 29-32)

از اهل بیت من وزیری معاون من فرما، برادرم هارون را به او پشتم را محکم کن، و او را در امر رسالت با من شریک فرما.

پیامبر خاتم (ص) نیز علی (ع) را وزیر خود خواند مانند حضرت موسی (ع) که برادرش هارون وزیرش بود. به استثنای نبوت، چه آنکه پیامبر، خاتم پیامبران بود.

¹. تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 486؛ حلیه الاولیاء، ج 1، ص 63.

². صحیح مسلم، ج 7، ص 120؛ سنن ترمذی، ج 13، ص 171؛ مستدرک صحیحین حاکم، ج 3، ص 108 و 109.

بنابر این فرمایش پیامبر(ص): مقام علی(ع) با پیامبر(ص) همانند مقام هارون با موسی بن عمران بوده است. حدیثهایی که پیامبر(ص) در حق علی(ع) فرموده است بسیار است، ما در اینجا به نقل حدیث غدیر اکتفا می‌نماییم.

حدیث غدیر خم

در مسند احمد و سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم بر صحیحین و دیگر مدارک حدیثی و تفسیری مکتب خلفا آمده است که پیامبر اکرم(ص) در بازگشت از حجه الوداع به غدیر خم که رسید این آیه بر ایشان وحی شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. (سوره

مائده، آیه 67)

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، تبلیغ کن؛ و اگر نکنی رسالت‌آور انجام نداده‌ای. خداوند تو را از [آزار] مردم نگاه می‌دارد. و با وحی بیانی مقصود از «ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ - فَيُؤْتِي -» بیان فرمود. پیامبر(ص) در همان صحرا از شتر پیاده شد و دستور فرمود حاجیان پیش‌رفته بازگردند و عقب‌مانده‌ها رسیدند. پس از ادای نماز ظهر بر منبری از پالانهای شتر برآمد و در خطبه خود فرمود:

«من دو گرانمایه میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترتم اهل بیت را و خدای لطیف مرا خبر داد که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آن دو واپس نمانید که هلاک می‌شوید. چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما آگاه‌ترند.»

آنگاه فرمود: «آیا می‌دانید که من از همه مؤمنان بر نفس مؤمنان اولی و مقدم‌تر هستم؟»

مردم بانگ برآوردند: آری یا رسول الله!

در این گاه پیامبر(ص) دست علی(ع) را گرفت و او را بلند کرد به طوری که زیر بغل هر دو نمایان شد، آنگاه فرمود: «خداوند مولای من است و من مولای شما هستم، هر کس که من مولای او هستم این علی مولای اوست.» پس از آن دست به دعا برداشت و فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.» خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاورش را یاری کن و واگذارنده‌اش را خوار فرما.

پس از تعیین علی(ع) به مقام ولایت پس از پیامبر(ص)، این آیه نازل شد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برایتان پسندیدم.

پس از آن پیامبر(ص) عمامه سیاه خود را که هفت دور سر بود و نامش را «سحاب» نامیده بود و در مراسم خاصی مانند روز فتح مکه بر سر می‌نهاد، بر سر علی(ع) بست.

آنگاه صحابی عمر بن الخطاب به آن حضرت چنین تبریک گفت:

بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتُ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛
به‌به‌به توای علی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای گردیدی.

در داستانی دیگر پیامبر(ص) فرمود:

عَلِيٌّ مَنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ، لَا يُوْدَىٰ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ؛

علی از من است و من از علی هستم، کسی از سوی من تبلیغ نمی‌کند جز خودم یا علی.

و فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا؛

من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است. هر کس شهر علم را بخواهد از در آن وارد شود.

و به حضرت علی(ع) فرمودند:

أَنْتَ تَبَيَّنَ لَأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي؛

شما بعد از من برای امت من بیان می‌کنی آنچه را در آن اختلاف دارند.

و نیز پیامبر(ص) شماره جانشینان پس از خود را دوازده نفر به شماره نقبای بنی اسرائیل تعیین فرموده و فرمود: دنیا پس از ایشان سرنگون می‌شود. شماره‌ای که پیامبر فرموده جز بر دوازده وصی پیامبر(ص): علی(ع) و یازده فرزندش صدق نمی‌کند و دوازدهمین ایشان حضرت مهدی (عج) می‌باشد که پیامبر(ص) درباره او فرموده است:

«مهدی از ما اهل بیت می‌باشد.»

«مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه می‌باشد.»

«اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌نماید تا آنکه مردی از فرزندان مرا که با من هم‌نام باشد برانگیزد.»
آنگاه پیامبر دست خود را بر پشت حسین گذاشت و فرمود: «از این پسرم»
در تاریخ ابن کثیر می‌گوید:

در توراتی که در دست یهودیان است آمده که از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم(ع) دوازده عظیم بزرگوار به ظهور می‌رسند و اینکه ابن تیمیه گفته است این دوازده نفر همان دوازده نفر است که در روایت پیامبر آمده است.
و ابن تیمیه گفته است:

بیشتر یهودیانی که مسلمان شده‌اند، معتقدند که این دوازده نفر همان دوازده نفری هستند که رافضه می‌گویند و شیعه شده‌اند.

سرگردانی علمای مکتب خلفا در تشخیص دوازده جانشین پس از پیامبر(ص) روایات دوازده جانشین پس از پیامبر و اینکه پس از ایشان دنیا به آخر می‌رسد در کتابهای صحیح بخاری و مسلم و مستدرک حاکم و فتح الباری در شرح بخاری و کتابهای سنن ابو داود و ترمذی و مسند طیالسی و احمد و دیگر کتابهای مکتب خلفا آمده است.

ابن العربی در شرح سنن ترمذی پس از آنکه خلفا را از ابوبکر می‌شمارد سپس می‌گوید اگر دوازده خلیفه که اسمشان خلیفه بوده است شماره کنم می‌شوند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، یزید بن عبدالملک،... که می‌شوند هفتاد نفر و چنانچه معنی خلیفه را در نظر بگیریم،

می‌شود: چهار خلیفه اول و عمر بن عبدالعزیز. بعد می‌گوید معنای حدیث را نفهمیدم.

و همچنین علمای دیگر مکتب خلفا در مقصود از دوازده جانشین پیامبر سرگردان شده‌اند.

و این بدان سبب است که دوازده جانشین پیامبر که در احادیث صحیح آمده بر خلفایی که پس از پیامبر تا زمان بنی‌العباس حکومت کردند صدق نمی‌کند و آنها نخواستند بپذیرند که مقصود پیامبر (ص) همان دوازده امام از اهل بیت یعنی: علی و یازده فرزندش می‌باشند که شیعیان از ایشان پیروی می‌کنند و بدین سبب دچار درماندگی و سردرگمی شدند. لیکن شیعیان مصداق قول شاعر هستند که گفته:

فوال اناسا قولهم و حدیثهم
روی جدنا عن جبرئیل عن الباری
«پیروی کن از آنان که قولشان و حدیثشان این است که: روایت کرد جد ما از جبرائیل از باری تعالی.»

آری، ما شیعیان پس از پیامبر (ص) از اهل بیت (ع) پیروی می‌کنیم.

و بدین سبب ما را شیعیان اهل بیت می‌نامند.

و بدین سبب ما از شیعیان اهل بیت هستیم.

و بدین سبب در دلهای ما حب پیامبر و اهل بیت است.

و بدین سبب امیدواریم در قیامت با پیامبر و اهل بیت پیامبر محشور شویم.

زیرا پیامبر فرموده است: «من أحبَّ حجراً حشره الله معه.» هر کس سنگی را [هم] دوست بدارد خداوند با آن محشورش می‌کند.

5- عصمت انبیاء و رسولان

ابلیس هیچ‌گونه سلطه‌ای بر جانشینان خدا در زمین ندارد

خداوند سبحان در سوره حجر - در گفت و گویی که با ابلیس دارد - می‌فرماید:

تو [ابلیس] بر بندگان مخلص من هیچ‌گونه چیرگی نداری. متن گفتگو چنین است:

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ × إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ × قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ × إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ¹

[ابلیس] گفت: پروردگارا! حال که مرا [بوسیله او] گمراه ساختی، در زمین برای آنها جلوه گری کرده، و همه آنها را گمراه می‌کنم × مگر بندگان مخلصت × را فرمود:.... تو هیچ‌گونه سلطه‌ای بر بندگان من نداری مگر بر گمراهانی که پیرویت کنند.

خداوند در بیان داستان یوسف و زلیخا و چگونگی حفظ و نگهداری بندگان مخلص خود از اغوای شیطان نیز، می‌فرماید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ²

آن زن قصد یوسف کرد، و یوسف نیز، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی می‌کرد. این چنین کردیم تا بدی و زشتی را از او دور سازیم که او از بندگان مخلص ما بود.

عصمت، از شرایط امامت است. چنانکه خدای سبحان در بیان گفتگوی خود با ابراهیم(ع) در سوره بقره می‌فرماید:

¹. سوره حجر، آیات 39 - 42.

². سوره یوسف، آیه 24.

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛¹

و هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با بلاهایی امتحان کرد و وی همه را به انجام رسانید، فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، گفت: از نسل و ذریه من هم، فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نخواهد رسید.

و در سوره انبیاء می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا²...

و آنان را «امامانی» قرار دادیم که به فرمان ما راه نمایند...

و در همین سوره [انبیاء] برخی از آنان مانند: نوح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، ایوب، ذالکفل، یونس، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، یحیی و عیسی (ع) را نام برده است. و در میان کسانی که آنان را - در این سوره - به «امامت» توصیف کرده‌نبی و رسول و وزیر و وصی، همه آمده است. بنابراین، آشکارا درمی‌یابیم که خداوند متعال شرط «امام» بودن را، ظالم نبودن قرار داده است. خداوند سبحان «امام» را «خلیفه» خود در زمین معرفی کرده است. چنانکه در خطاب به داود (ع) می‌فرماید:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ³...

ای داود: ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم.

و در بیان معرفی آدم (ع) به فرشتگان می‌فرماید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً⁴...؛ و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین «خلیفه»‌ای قرار می‌دهم.

شرح و توضیح این آیه - به یاری خدا پس از تفسیر واژه‌های آیات گذشته می‌آید.

شرح کلمات و واژه‌ها

الف) اغویتنی، لأغوينهم، غاوین

¹. سوره بقره، آیه 124.

². سوره انبیاء، آیه 73.

³. سوره ص، آیه 26.

⁴. سوره بقره، آیه 30.

غَوَى: گمراه شد. غاوی: فرو شده در گمراهی.

أَغْوَاهُ: گمراهش کرد. ابلیس ملعون که به خدا می‌گوید: اغویتنی، اشاره به لعن و نفرین خداوند در آیه پیشین دارد که به او فرمود: و إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ و لعنت و نفرین بر تو باد تا روز قیامت. خداوند به سبب نافرمانی و سرپیچی‌اش از سجده بر آدم(ع) او را از رحمت خویش دور گردانید. چنانکه در سوره بقره می‌فرماید: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»¹ بسیاری به وسیله آن [مثالی که خداوند می‌زند] گمراه، و بسیاری هدایت و راه می‌یابند، ولی تنها فاسقان بدکردارند که با آن گمراه می‌شوند.

ب) لَأَزِيَنَّ لَهُمْ: اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهم. همان‌گونه که خدای متعال در جای دیگر فرموده: زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛² شیطان کارهای [زشت] آنها را در نظرشان زیبا کرده است.

ج) الْمُخْلِصِينَ: پاکان: کسانی که خداوند آنان را - پس از آنکه خود را برای او خالص کردند - برای خود برگزیده و بر صافی‌شان افزوده، و در دلهای آنان جایی برای غیر خدا وجود ندارد.

د) إِبْتَلَى: مبتلا کرد، امتحان نمود، او را با خیر و شر و نعمت و نعمت آزمود.
ه) بِكَلِمَاتٍ: کلمات در اینجا به معنای قضایا و اتفاقاتی است که خداوند ابراهیم(ع) را با آنها امتحان فرمود. مانند: مبتلا کردن او به ستاره‌پرستان و بت‌پرستان، سوزانده شدن در آتش، ذبح پسرش اسماعیل(ع) و امثال آن.
و) فَأَتَمَّهُنَّ: همه را تام و تمام به انجام رسانید.

ز) جَاعِلُكَ: قرار دادم، گردانیدم. جعل به معنای خلق، ایجاد، حکم، تشریع، قرار دادن و گردانیدن، همه آمده است و در اینجا مقصود، دو معنای اخیر است.

خ) اِمَامًا: امام، یعنی مقتدا و پیشوای مردم در گفتار و کردار.
ط) الظَّالِمِينَ: ستمکاران. «ظلم» یعنی: نهادن هر چیز در غیر جای خود، کار نابجا، و نیز تجاوز از حق، «ظلم» است.
«ظلم» سه نوع است:

¹. سوره بقره، آیه 26.

². سوره انفال، آیه 48؛ سوره نحل، آیه 24؛ سوره عنکبوت، آیه 37.

نخست: ظلم میان انسان و پروردگار خویش، که بزرگترین آن «شرک و کفر» است. همان‌گونه که خدای سبحان در سوره لقمان آیه 13 می‌فرماید: «إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ؛ به راستی که شرک «ظلم» بزرگی است». و در سوره انعام، آیه 157 فرموده: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ...؛ و چه کسی ظالم‌تر از آنکه آیات خدا را تکذیب نماید».

دوم: ظلم انسان به مردم. چنانکه خدای سبحان در سوره شوری، آیه 42 می‌فرماید: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ؛ عذاب و کیفر تنها بر کسانی است که به مردم ظلم و ستم می‌کنند».

سوم: ظلم انسان بر خویشتن، خداوند سبحان در سوره بقره، آیه 231 می‌فرماید: «...يَفْعَلُ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ ...و هر که چنان کند، یقیناً بر خویشتن ظلم و ستم کرده است». و در سوره طلاق، آیه 1 فرموده: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ و هر کسی از حدود الهی تجاوز کند، یقیناً بر خویشتن ظلم و ستم کرده است».

در عین حال، ظلم از هر نوع که باشد ظلم بر خویشتن است و کسی که متّصف به‌ظلم گردد - در هر یک از دوره‌های عمرش که باشد: گذشته، حال یا آینده - او ظالم خواهد بود.

ی) هَمَّتْ به و هَمَّ بها: بالأمر، یعنی: قصد انجام کرد ولی انجام نداد.
ک) رأى: دید، دیدن با چشم: نگاه کردن، و دیدن با قلب: بصیرت و ادراک است.

ل) برهان: دلیل محکم، حجت روشن جدا کننده حق و باطل، و آنچه یوسف(ع) دید بیش از اینها بود.

تأویل و معنای آیات

در آیاتی که گذشت، ابلیس به پروردگار عالمیان گفت: خدایا! حال که مرا لعنت کرده و از رحمت خویش دورم ساختی، کارهای زشت مردم دنیا را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهم، او این تهدیدش را نیز، عملی کرد. چنانکه خدای سبحان در سوره نحل، آیه 63 می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛

ما به سوی امتهای پیش از تو نیز، رسولانی فرستادیم ولی شیطان اعمال [زشت] آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد.

و در سوره انفال، آیه 48 فرموده:

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ...

و هنگامی که شیطان اعمال (زشت) آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما چیرگی ندارد....

و در سوره نمل، آیه 24 فرموده:

...يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنَ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ؛

...خورشید را به جای خدا سجده می کنند، و شیطان اعمال [زشت] آنها را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را از راه راست بازداشته است.

باری، شیطان گفت: کارهای [زشت] مردم را در دیدشان زیبا و همه را گمراه می کنم مگر بندگان را که تو برای خود برگزیده ای. و خداوند در پاسخش فرمود: تو هیچ گونه سلطه و چیرگی نداری مگر بر کسانی که پیرویت کنند: فروشندگان در ضلالت و گمراهی.

خداوند، همچنین با بیان پاره ای از حالات مخلصین در طی داستان یوسف (ع) و زلیخا، ما را از استواری مخلصین در برابر گناه و تمایلات نفسانی آگاه کرد و فرمود: و لقد هَمَّتْ به و همَّ بها لو لا ان رأى برهان ربه؛ آن زن قصد یوسف کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی می کرد. و این در خانه ای بود که زلیخا آن را برای یوسف آماده و از دیگران خالی کرده بود.

زلیخا ملکه مصر و مالکِ یوسف (ع) مصمم شد تا از یوسف کام ستاند. و یوسف (ع) نیز، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، یا تصمیم بر کشتن او می گرفت و یا مصمم بر فحشاء می شد که مقتضای طبیعت و جوانی و عزوبت او بود: جوانی در اوج حرکت به سوی کمال «مردی» با ملکه ای در اوج شهوت و رفاه و «انوثیت» در خانه ای خالی از اغیار!

ولی یوسف (ع) برهان پروردگارش را دید و عفت ورزید. آری، او از کسانی بود که خداوند آنان را برای خود خالص و برگزیده است. اما «برهانی» که یوسف (ع)

دید آن بود که، آثار و نتایج هر دو کار: «کشتن یا فحشاء» را - چنانکه می‌آید - مشاهده کرد.

آثار عمل و جاودانگی آن و گسترش برکت و شومی برخی اعمال بر زمان و مکان

برای درک عصمت انبیاء(ع) لازم است چگونگی گسترش برکت و شومی بر زمان و مکان، و آثار اعمال انسان در دنیا و آخرت را، مورد بررسی قرار دهیم. بدین خاطر، از خدا مدد جسته و می‌گوییم:

خدای سبحان در سوره بقره، آیه 185 می‌فرماید:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ...

ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن نازل گردید تا راهنمای مردم و دلایل هدایت و شناخت حق و باطل باشد. پس، هر که این ماه را دریافت، باید که روزه‌اش بدارد.

و در سوره قدر می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ؛

ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. و چه می‌دانی شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است، فرشتگان و روح در آن شب باذن پروردگارشان و با تقدیر امور فرود می‌آیند. شبی سلامت و سالم تا طلوع فجر.

خداوند سبحان، قرآن کریم را در شبی از شبهای ماه رمضان نازل کرد، و این شب، شب قدری شد که فرشتگان و روح تا ابد الدهر، به اذن الهی، در آن نازل می‌شوند، و برکت آن نیز، تا ابد الدهر به همه ماه رمضان گسترش یافته است.

ما در کتاب عقاید اسلام در قرآن کریم در مبحث «نسخ» چگونه مبارک شدن جمعه از زمان آدم(ع) را بررسی کرده و برکاتی را که خدای سبحان در آن روز بر آدم(ع) نازل فرمود، یادآور شدیم. و نیز، عصر نهم ماه ذی‌الحجه را که به خاطر آمرزش نازل شده بر آدم(ع) برکت یافت و باعث شد تا خداوند برای همیشه در عصر آن روز، در عرفات، گناهان بندگان را بیامرزد، و بدان خاطر،

سرزمینهای: عرفات، مشعر و منی نیز در نهم و دهم ماه ذی‌الحجه بر همه بنی‌آدم مبارک و میمون شد و آثار آن تا ابد الدهر باقی ماند.

همچنین است، اثر گامهای ابراهیم(ع) در خانه خدا، بر پشته گلینی که بر روی آن رفته و دیوار بیت‌الله را بالا می‌برد، آن اثر نیز، مبارک گردید و خداوند به ما فرمان داد تا آنجا را برای همیشه دوران، نمازگاه بگیریم، و فرمود: وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى؛ و از مقام ابراهیم نمازگاه بگیرید.

سرایت و گسترش شومی و نحوست نیز، بدین‌گونه است. چنانکه رسول خدا(ص) به هنگام عبور از سرزمین اصحاب حجر به سوی تبوک، یاران خود را از آن آگاه کرده است. فشرده داستان بنابر آنچه در کتابهای سیره و حدیث آمده، چنین است:

هنگامی که رسول خدا(ص) در سال نهم هجری به غزوه تبوک می‌رفتند، به نزدیک سرزمین حجر محل قوم ثمود در وادی القرای شام که رسیدند، در آن فرود آمدند. همین که سپاهیان از چاه آنجا آب برداشتند، منادی رسول خدا(ص) ندا داد: از آب این محل ننوشید و از آن برای نماز وضو نسازید. مردم آب مشکهای خود را خالی کردند و گفتند: ای رسول خدا! خمیر ساخته‌ایم. فرمود: «آنها را به شتران بدهید، مبادا مانند آنچه به آنان [قوم ثمود] رسید به شما هم برسد.»

هنگامی که کوچ کردند و به حجر رسیدند، آن حضرت جامه خود را بر صورت پوشانید و مرکب خود را برجهانید، سپاهیان نیز چنین کردند و رسول خدا(ص) فرمود: «لا تدخلوا بیوت الذین ظلموا الا و انتم باکون؛ داخل خانه‌های ستمگران نشوید مگر آنکه گریان باشید.»

در همین حال، مردی با انگشتی که در خانه «عذاب‌شدگان» جسته بود نزد رسول خدا(ص) آمد. آن حضرت از وی روی گردانید و با دست، صورت خود را پوشانید تا آن را نبیند، و فرمود: «آن را بیفکن!» و او به دورش افکند.¹

¹. معجم البلدان، ماده «حجر»؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 164 و 165؛ مغازی واقدی، ص 1006-1008؛ امتاع الاسماع، ص 454-456؛ مسند احمد، ج 2، ص 58، 59، 66-72، 74، 91، 96، 113 و 137 و ج 3، ص 296؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 61 و 96، در ذکر غزوه تبوک و تفسیر سوره حجر، صحیح مسلم، کتاب زهد، حدیث 39 و 40.

همانند این داستان برای امام علی (ع) نیز رخ داد. نصر بن مزاحم - و غیر او - در واقعه صفین روایت کنند¹:

مخنف بن سلیم با امام علی (ع) به سوی بابل می‌رفتند که امام فرمود: «در بابل² سرزمینی است نفرین شده و فرو رفته، مرکب را تیزتر بران تا شاید نماز عصر را در بیرون آن بگزاریم.» گوید: امام مرکبش را برجهانید و مردم نیز از پی او شدند و هنگامی که از پل صراء گذشت فرود آمد و نماز عصر را با مردم به جای آورد.³

و راوی دیگری گوید: با امیرالمؤمنین از پل صراء گذشتیم. عصر بود که فرمود: «این سرزمینی عذاب شده است. برای هیچ نبی یا وصی نبی‌ای روا نیست که در آن نماز بگذارد.»⁴

بدین‌گونه، برکت از زمانی که خداوند آن را برای بنده‌ای از بندگان مبارک گردانیده گسترش یافت، همان‌گونه که شومی و نحوست نیز، از زمانی که خداوند بر بندگان شقی و نگون‌بختش غضب فرمود، به دیگر زمانها سرایت و ادامه یافت.

عصمت جانشینان خدا از گناه و معصیت

اعمالی را که مردم در دنیا انجام می‌دهند، آثاری جاودانه دارند که در آخرت، یابه صورت آتشی همیشگی، که آتشگیره آن مردم و سنگها هستند،⁵ مجسم می‌گردند، و یا به نعمتهای «جنات عدن» مبدل می‌شوند. و همه این آثار، در دید ودرک بندگان مخلص خداست، و آنان را به کوشش در ادای اعمال صالح و دوری از گناهان زشت و فحشا و منکر فرا می‌خواند.

اینگونه «درک و دید»، همان «برهان» الهی است که خداوند به بندگان پاک خود می‌دهد، بندگان که رضای خدا را بر خواسته دل و نفس «اماره بالسوء»

¹. عبارت از نصر است.

². بابل منطقه‌ای در عراق بین کوفه و بغداد است. و پل صراء بر رودخانه صراء در نزدیکی بغداد می‌باشد. مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده «صراط» و «بابل».

³. وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص 135.

⁴. بحارالانوار، ج 41، ص 168، به نقل از علل الشرایع، ص 125 و بصائر الدرجات، ص 58.

⁵. اقتباس از آیه... سوره بقره.

برگزیده‌اند. و بدین خاطر، هیچ‌گاه از بندگان مخلص خدا گناه و خطای ناروا صادر نگردد. مثال آنان در این باره مثال انسان بینا و نابینایی است که با هم در مسیری ناهموار و پرمهلکه طی طریق می‌کنند. بینا از مهالک و پرتگاهها دوری کرده و همراه نابینایش را نیز، آگاه می‌کند تا از آنها دوری نماید. و یا مانند انسانهای تشنه‌ای که رویاروی آنان آب ظاهراً گوارایی است و جانشان را به نوشیدنی و فرو نشاندن تشنگی فرا می‌خواند. و در میانشان طیبی است مجهز به میکروسکپ که با آن انواع میکربهای کشنده را مشاهده کرده و دستور می‌دهد تا آن را پیش از مصرف تصفیه نمایند.

مثال بندگان مخلص خدا در دیدن «برهان» الهی و بصیرت به حقایق اعمال و آثار زشت و زیبای آن نیز، بدینگونه است. آنان با چنین دیدی که از زشتی انجام گناه و قباحات آن در دنیا، و تجسم آتشین و جاودان آن در آخرت دارند، ممکن نیست که با اراده و اختیار خود به انجام گناه یا ترک واجب اقدام نمایند.

اما شبهاتی که پیرامون عصمت انبیاء(ع) آورده و به آیات متشابه قرآنی استشهاد کرده‌اند، برخی نتیجه خطا و اشتباهی است که در تأویل و معنای آنها کرده و برخی دیگر به خاطر تفسیر این آیات با روایات جعلی و ساختگی است. و ما برای پرهیز از طول بحث، تنها به آوردن نمونه‌هایی از هر دو نوع بسنده می‌کنیم: الف) روایات دروغینی که علیه نبی خدا داود(ع) و خاتم انبیاء محمد(ص) ساختند

در این بخش، روایات ازدواج داود(ع) با بیوه اوریا و خاتم انبیاء(ص) با زینب مطلقه زید را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ازدواج داود(ع) در قرآن کریم

خداوند سبحان در سوره(ص) می‌فرماید:

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاُيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ × اِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاِشْرَاقِ × وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهٗ اَوَّابٌ × وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ × وَ هَلْ اَتَاكَ نَبَاُ الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ × اِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اِهْدِنَا اِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ × اِنَّ هَذَا اُخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ

نَعَجَهُ وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۝ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ ۝ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ ۝ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...¹

بر آنچه می‌گویند شکبیا باش و بنده ما داود قدرتمند را به یادآور که بسیار ثواب بود ۝ ما کوهها را مسخر او ساختیم که صبح و شب با وی تسبیح گویند ۝ و پرندگان را که همه به سوی او می‌آمدند ۝ حکومتش را استوار کردیم و حکمت و علم قضاوتش دادیم ۝ آیا خبر آن مخاصمه‌کنندگان به تو رسید؟ آنگاه که بر بالای محراب رفتند؟ ۝ گاهی که بر داود وارد شدند و چون از آنان ترسید گفتند: نترس! ما دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، پس، میان ما به حق قضاوت کن و منحرف مشو، و ما را به راه راست هدایت کن ۝ این برادر من است و نود و نه میش دارد، و من تنها یک میش دارم. می‌گویند آن‌را هم به من بسپار و در سخن با من درستی می‌کند! ۝ [داود] گفت: او به تو ستم کرده که می‌خواهد میش تو را به میشهایش بیفزاید، و راستی که بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می‌کنند مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته می‌نمایند که اندکند. و داود دانست که ما امتحانش کردیم. پس، از پروردگارش بخشایش خواست و به رکوع افتاد و به زاری پرداخت ۝ ما آن را بر او بخشودیم که وی را نزد ما مقامی بلند و فرجامی نیکوست ۝ [و گفتیم:] ای داود! ما تو را در زمین خلیفه و جانشین قرار دادیم. پس، میان مردم به حق قضاوت کن....

1. روایت وهب بن منبه

طبری در تأویل و معنای این آیات از وهب بن منبه روایت کند که گوید:
«هنگامی که بنی‌اسرائیل تحت رهبری داود گرد آمدند، خداوند زبور را بر وی نازل فرمود و فن آهنگری‌اش بیاموخت و آهن را رام دست او کرد، و کوهها و پرندگان را فرمود تا همراه وی تسبیح گویند. و خداوند - چنانکه می‌گویند -

¹. سوره ص، آیات 17 - 26.

هیچ‌کس را صوتی چون او نداده است. او هرگاه زبور می‌خواند - چنانکه می‌گویند - حیوانات وحشی به اندازه‌ای نزدیکش می‌شدند که گردنشان را می‌گرفت و آنها رام و آرام صوت و آوازش را می‌شنیدند. شیاطین، مزمارها و بربطها و صنجها را تنها از گونه‌های آواز او ساختند. او بسیار تلاشگر و عابد بود. در میان بنی‌اسرائیل بپاخاست و به فرمان خدا قضاوت می‌کرد. نبی و خلیفه بود و در بین انبیاء کوشا و گریان، سپس [بدین‌گونه] دچار فتنه این زن شد: او محراب عبادتی داشت که به تنهایی در آن به تلاوت زبور و ادای نماز می‌پرداخت و در پایین آن، باغچه مردی اسرائیلی قرار داشت، و آن زنی که داود به وی مبتلا شد همسر این مرد بود.

او در آن روز هنگامی که داخل محراب شد گفت: امروز تا شب هیچ‌کس نباید در محراب نزد من آید. و هیچ چیز نباید مرا به خود مشغول دارد. وارد محراب شد، زبور را گشود و به قرائت آن پرداخت. در محراب پنجره‌ای مُشرف بر آن باغچه بود. در حالی که نشسته و زبورش را می‌خواند کبوتری طلایین سر رسید و بر پنجره نشست. داود سر بلند کرد و آن را دید و در شگفت شد. سپس به یاد گفته خود آمد که: نباید چیزی او را مشغول کند، سر را به زیر افکند و به زبورش پرداخت. کبوتر از پنجره برخاست و برای ابتلا و امتحان داود، رو به روی او فرود آمد. دست که به سویش گشود اندکی پس رفت، در پی آن شد، به سوی پنجره پر کشید، تا خواست آن را بگیرد پر کشید و در باغچه فرود آمد. با چشم تعقیب‌اش کرد تا کجا می‌نشیند که دید: زنی نشسته و خود را می‌شوید. زنی در کمال و جاهت و زیبایی.

پنداشته‌اند که آن زن داود(ع) را که دید موهایش را گشود و بدنش را با آنها پوشانید و دلش را ربود. او به سوی زبور و جای خود بازگشت، ولی یاد آن زن با او بود و قلبش را رها نمی‌کرد تا به آنجایش رسانید که شوهر وی را به جنگ فرستاد. سپس فرمانده لشگر را دستور داد تا - چنانکه اهل کتاب می‌پندارند - او را در مهالک و خطرگاهها جلو اندازند تا به هلاکت رسد. داود نود و نه زن داشت. شوهر آن زن که کشته شد او را نیز به عقد خود درآورد و با وی ازدواج

کرد. خدا نیز، در حالی که وی در محراب بود، آن دو فرشته را به مخاصمه نزد او فرستاد تا تصویر آنچه را که با همسایه‌اش کرده به او بنماید.

داود که ناگهان آن دو را بر بالای سر خود در محراب ایستاده دید، گفت: چگونه بر من وارد شدید؟ گفتند: نترس! ما قصد سوء و ناروایی نداریم، «ما دو نفر شاکی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده» و آمده‌ایم تا میان ما داوری کنی. «پس، میان ما به حق قضاوت کن و منحرف مشو، و ما را به راه راست هدایت کن.» یعنی ما را به راه حق بیاور، و ما را به سوی غیر حق نران. فرشته‌ای که به جای اوریا شوهر آن زن سخن می‌راند گفت: «این برادر من است.» یعنی برادر دینی من. «او نود و نه می‌ش دارد و من تنها یک می‌ش دارم، می‌گویند آن را هم به من واگذار» یعنی در اختیار من قرار ده و «در سخن با من درستی می‌کند.» یعنی به من زور می‌گویند چون از من قوی‌تر و قدرتمندتر است. بدین خاطر، می‌ش مرا در جمع می‌شهای خود آورده و مرا تهی‌دست کرده است.

داود خشمگین شد. به سوی طرف دیگر دعوا که ساکت بود رو کرد و گفت: اگر آنچه می‌گویند راست باشد، میانه دو چشم‌ت [دماغت] را با تیشه می‌زنم! داود سپس از نظر خود بازگشت و دانست که این نمادی از رفتار اوست که با اوریا و همسرش داشته، پس به سجده افتاد و توبه کرد و نالید و گریست و چهل روز در حال سجده و روزه، نه می‌خورد و نه می‌نوشید، تا آنجا که از اشک چشمش سبزه رویید و سجده، گوشت صورتش را زخمی کرد و خداوند بر او بخشود و توبه‌اش را پذیرفت.

و چنین بنداشته‌اند که او گفته است: پروردگارا! این جنایت‌م درباره آن زن را ببخشودی، با خون آن کشته مظلوم چه کنم؟ به او گفته شد: ای داود؟ - چنانکه اهل کتاب پندارند - آگاه باش! پروردگارت در خون وی ستم نکرده، ولی به زودی از او می‌خواهد تو را ببخشد، و پاداشش بر خدا باشد و خورش را از عهده تو بردارد. داود هنگامی که از این غم رهایی یافت، خطایش را برکف دست راستش ترسیم کرد و هرگاه غذا نوشیدنی به دهان می‌برد و آن را می‌دید می‌گریست. و هرگاه

برای مردم سخن می‌راند کف دستش را می‌گشود و روبروی مردم می‌گرفت تا اثر خطایش را ببینند.¹

2. روایت حسن بصری

داود روزگار را چنین تقسیم کرده بود: روزی ویژه زنان، روزی برای عبادت، روزی برای قضاوت میان بنی‌اسرائیل و روزی برای حضور و موعظه آنان؛ هم پندشان می‌داد و هم پندشان را می‌شنید، می‌گریاندشان و او را می‌گریاندند. روز ویژه بنی‌اسرائیل که شد گفت: پند گیرید و متذکر شوید. گفتند: آیا می‌شود روزی بر انسان بگذرد که در آن گناه نکند؟ داود در خود چنان دید که توان این را دارد. روز عبادتش که شد، درها را به روی خود بست و دستور داد کسی بر او وارد نشود. بر روی تورات افتاد و مشغول آن شد و در حالی که تلاوتش می‌کرد، کبوتری طلایی و الوان روبروی او قرار گرفت. خواست آن را بگیرد، پر زد و اندکی دورتر - به قدری که نومیدش نکند نشست. گوید: پیوسته به دنبالش رفت تا چشمش به زنی در حال شستشو افتاد. زیبایی و جمالش او را به شگفت آورد. گوید: آن زن سایه او را که دید خود را با موهایش پوشانید، و این بر شگفتی و اعجابش بیفزود. او که پیش از این شوهرش را به فرماندهی برخی از نیروها گمارده بود، به وی نوشت که به فلان مکان برود، جایی که اگر می‌رفت بازگشتی نداشت. گوید: او دستور را انجام داد و کشته شد و این، همسرش را به عقد خود آورد.²

3. روایت یزید رقاشی از قول انس بن مالک

طبری و سیوطی در تفسیر آیه با سند خود از یزید رقاشی روایتی آورده‌اند که فشرده آن چنین است:

یزید رقاشی گوید: از انس بن مالک شنیدم که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: داود (ع) هنگامی که آن زن را دید بنی‌اسرائیل را به جنگ فرستاد و به

¹. تفسیر طبری، ج 23، ص 95 و 96، چاپ دار المعرفه بیروت.

². تفسیر طبری، ج 23، ص 96، چاپ دار المعرفه بیروت؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 148. عبارت متن از طبری است.

فرمانده سپاه سفارش کرد و گفت: هنگامی که به دشمن رسیدید فلان کس [اوریا] را پیش روی تابوت قرار می‌دهی. - تابوت در آن زمان وسیله نصرت‌خواهی بود و کسی که پیش روی تابوت می‌جنگید باز نمی‌گشت تا کشته شود یا دشمن از او بگریزد. اوریا کشته شد و داود با همسرش ازدواج کرد. پس، آن دو فرشته بر داود فرود آمدند و... پس از آن به سجده افتاد و چهل شب درنگ کرد تا از سرشکش سبزه روید و زمین صورتش را خورد. و او در سجده می‌گفت: پروردگار من! داود لغزید، لغزشی دورتر از آنچه میان مشرق و مغرب است. خدایا! اگر به ضعف داود رحم نکنی و گناهش را نبخشی، گناه او حدیث آیندگان بعد از وی خواهد شد.

پس از چهل شب، جبرئیل آمد و گفت: ای داود! خداوند بر تو بخشود، و تو می‌دانی که خداوند عدل مطلق است و منحرف نگردد. فردای قیامت با فلان [اوریا] که می‌گوید: خدایا! «خون من بر عهده داود است» چه می‌کنی؟ جبرئیل گفت: من درباره آن از پروردگارت سؤال نکرده‌ام و اگر بخواهی چنین کنم. گفت: آری، جبرئیل خشنود گشت و داود(ع) به سجده افتاد. جبرئیل تا آنجا که خدا می‌خواست درنگ کرد و سپس فرود آمد و گفت: ای داود! آنچه مرا به دنبال فرستادی از خدا پرسیدم، فرمود: به داود بگو: خداوند در روز قیامت شما دو نفر را گردهم آورد و به او گوید: خونت را که بر عهده داود داری به من ببخش. می‌گوید: از آن توست ای خدای من! خداوند می‌فرماید: هر چه را از بهشت خواستی یا تمایل داشتی، در عوض برای تو باشد.

xxx

روایات داستان نبی خدا داود(ع) در کتب تفسیر مکتب خلفا بدین گونه است. در بخش آینده سند این روایات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بررسی اسناد این روایات

الف) وهب بن منبه

پدر وهب از ایرانیانی است که کسری [خسرو] او را به یمن فرستاد. در شرح حالش در طبقات ابن سعد آمده است:

و هب گوید: «من نود و دو کتاب نازل شده از آسمان را قرائت کرده‌ام که هفتاد و دو تای آن در کنیسه‌ها و در دسترس مردم بود و بیست عدد آن را تنها اندکی می‌دانند.»

دکتر جواد علی گوید: «گفته می‌شود: و هب ریشه یهودی دارد و مدعی بوده که یونانی و سریانی و حمیری و خواندن کتابهای پیشین را می‌دانسته است.»
در کشف الظنون یکی از تألیفات او را قصص الانبیاء نام برده است.¹

ب) حسن بصری

حسن بصری، ابو سعید، پدرش غلام زید بن ثابت انصاری بود. دو سال پیش از پایان خلافت عمر به دنیا آمد و در سال 110 هجری در بصره وفات کرد. بسیار فصیح و بلیغ بود. در نزد مردم و هیئت حاکمه پر هیبت و در نزد پیروان مکتب خلفا در بصره، امام و پیشوا به شمار می‌رفت.²

عقیده و دیدگاه او

از روایاتی که در شرح حال وی در طبقات ابن سعد آمده، دانسته می‌شود که او «قدری مسلک» بوده و درباره آن بحث و مناظره می‌کرده و سپس از آن بازگشته است. او خروج و قیام بر علیه حکومت ظالمی همچون حجاج را روا نمی‌دانست.

ارزش روایات او

در میزان الاعتدال در شرح حالش آمده است: «حسن بسیار فریبکار بود. وی هرگاه در نقل حدیثی می‌گفت: از فلان روایت می‌کنم، این نسبت دادن ضعیف و نادرست است، چرا که وی نیازمند اینگونه سندسازی بوده، به ویژه از کسانی که گفته شده، حسن از آنها چیزی نشنیده، مانند ابوهریره و امثال او. بدین خاطر، احادیثی را که از ابوهریره روایت کرده، در ردیف احادیث منقطع برشمرده‌اند، و خدا داناتر است.»³

¹ طبقات ابن سعد، ج 5، ص 395، چاپ اروپا؛ کشف الظنون، ص 1328؛ تاریخ العرب، دکتر جواد علی، ج 1، ص 44.

² وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج 1، ص 354، چاپ اول؛ طبقات ابن سعد، ج 7، بخش اول، ص 120، چاپ اروپا.

³ میزان الاعتدال، ج 1، ص 527، شماره ردیف: 1968.

حسن بصری چون خود را نیازمند بیان اینگونه سخنان می‌دیده، برای آنها سندسازی کرده و گفته است این مطلب را از فلان کس روایت می‌کنم، و آن را به صورت حدیث درآورده است. بویژه آنگاه که از ابوهریره و امثال او روایت کرده، در حالی که هیچ‌یک از آنان را ندیده است.

همچنین در طبقات ابن سعد با سند خود از علی بن زید روایت کند که گوید: «من خود حدیثی را که برای حسن گفته بودم دیدم که برای دیگران روایت می‌کند. به او گفتم: ای ابا سعید! چه کسی این حدیث را برای شما روایت کرده؟ گفت: نمی‌دانم! گوید: گفتم: من آن را برای تو روایت کردم.»

نیز روایت شده که به حسن گفتند: این فتوایی که در امور مختلف صادر می‌کنی از احادیثی است که شنیده‌ای یا رأی و دیدگاه خودت را می‌گویی؟ گفت: «نه به خدا، هر چه فتوا می‌دهم مبنای نقلی ندارد، ولی رأی و نظر ما برای آنها بهتر از رأی و دید خودشان است.»¹

یکی از شاگردان مکتب حسن بصری، واصل بن عطاء [متوفای: 131 هجری] بنیان‌گذار مذهب اعتزال و دیگری ابن ابی‌العوجاء زندیق معروف است.

به ابن ابی‌العوجاء گفتند: مذهب استادت [حسن] را رها کردی و در راهی افتادی که هیچ اصل و ریشه و حقیقتی ندارد! وی گفت: «استاد من درهم و برهم بود. گاهی قدری مسلک بود و زمانی جبری، و گمان ندارم بر مذهب واحدی استوار مانده باشد.»

ابن ابی‌العوجاء را فرماندار کوفه در سال 155 هجری به خاطر کفر و زندقه‌اش اعدام کرد. وی به هنگام اعدام گفت: «اکنون مرا می‌کشید، بدانید که من چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام که حلال خدا را در آنها حرام و حرام خدا را حلال کرده‌ام، روز روزه‌تان را به افطار و افطارتان را به روزه بدل نمودم.»²

ج) یزید بن ابان رقاشی

قصه‌پرداز بصری، زاهدِ گریانِ نابخرد

¹. طبقات ابن سعد، ج 8، ص 120.

². وفیات الاعیان، ابن خلکان، در شرح حال واصل بن عطاء. و نیز مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، شرح حال ابن ابی‌العوجاء در بحث: زندقه و زنداقه؛ الکنی و الألقاب، ج 1، ص 192، چاپ صیدا.

در تهذیب الکمال مزّی و تهذیب التهذیب ابن حجر، در شرح حال وی مطالبی آورده‌اند¹ که فشرده آن چنین است:

الف) زهد او

او خود را به قدری گرسنه و تشنه داشت تا جسمش نحیف، بدنش تکیده و رنگش دگرگون شد. می‌گریست و همنشینان خود را می‌گریانید و می‌گفت: بیاید تا بر آب خنک در روز تشنگی بگرییم! و می‌گفت: سلام بر آب سرد در وقت ظهر! راوی گوید: وی کارهایی می‌کرد که رسول خدا(ص)، نه فرموده و نه عمل کرده بود. در حالی که خدای سبحان فرموده:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...²

بگو چه کسی زینتهای خدا و روزیهای طیب و پاکیزه‌ای را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است؟ بگو: آنها برای کسانی است که ایمان آوردند، در زندگانی دنیا....

ب) دیدگاه و ارزش روایات او

در اعتقاد «قدری مسلک» و در نقل روایت «ضعیف» بود³.

از شعبه روایت کرده‌اند که گوید: «اگر راهزنی کنم نزد من بهتر است تا از وی روایت نمایم» و گوید: «اگر زنا نمایم بیشتر دوست دارم تا از او روایت کنم». درباره «احادیث» او گفته‌اند: «حدیث‌اش منکر و ناشناخته است. حدیث او متروک و رها شده است، حدیث او نوشته نمی‌شود!»

ابو حاتم گوید: «واعظی گریان بود و از انس بسیار روایت می‌کرد، روایاتی که جای نظر و تأمل دارد. حدیث وی ضعیف است.»

در تهذیب التهذیب است که ابن حبان گوید: «وی از بهترین بندگان خدا در شب‌زنده‌داری و گریه بود، ولی از حفظ و ضبط درست حدیث به خاطر اشتغال به عبادت، غفلت کرد، به گونه‌ای که سخن حسن را وارونه کرده و آن را به

¹. تهذیب‌التهذیب، ج 11، ص 309 - 311؛ تهذیب الکمال، ج 8، ص 268، نسخه خطی کتابخانه ظاهریه.

². سوره اعراف، آیه 32.

³. طبقات ابن سعد، ج 7، قسمت دوم، ص 13، چاپ اروپا.

روایت انس از رسول خدا(ص) تبدیل می‌کرد، بدین خاطر، نقل روایت از او روا نیست، مگر برای اظهار شگفتی! یزید بن ابان رقاشی پیش از سال 120 هجری وفات کرد.¹

نقد و بررسی متون روایات گذشته

نخست: روایت وهب بن منبه

فشرده روایت وهب این بود که، داود(ع) روزی را برای عبادت برگزید و با خود خلوت کرد و به خواندن تورات پرداخت. کبوتری طلایین، نمودار شد و روبرویش نشست. خواست آن را بگیرد، پر زد و اندکی دورتر نشست. پیوسته تعقیب‌اش کرد تا از بالا همسر اوریا همسایه‌اش را دید که در حال شستشوی خویش است. از زیبایی و جمالش در شگفت آمد. آن زن متوجه شد و بدنش را با پراکندن موهایش مستور کرد. داود بیش از پیش مفتون وی شد و نقشه کشتن شوهرش را که در جبهه بود طرح و به اجر گذارد. سپس با وی ازدواج کرد. بدین خاطر، آن دو فرشته بر بالای او در محراب ظاهر شدند و بقیه داستان که در قرآن کریم آمده است. اینک بررسی متن روایت:

در این روایت، یک جا آمده است: «قال وهب؛ وهب گفت»، و جای دیگر گوید: «فی ما یزعم اهل الکتاب؛ در اعتقاد و پندار اهل کتاب» و با این عبارت، خود را از عهده روایت آن رها نموده است.

ما به تورات که مراجعه کردیم دیدیم این داستان در سفر صموئیل دوم چنین آمده که، داود از بالای خانه خود یتشع همسر اوریا را می‌بیند و به شگفت می‌آید. وی را به خانه خود می‌آورد و با او همبستر می‌شود. زن از او به زنا - پناه بر خدا! - باردار می‌شود. تا آخر داستان.

از مقایسه روایت وهب با آنچه در سفر صموئیل تورات آمده، آشکار می‌گردد که وهب بخشی از داستان را از تورات و بخش دیگر را از سایر کتابهای اسرائیلی که خوانده - چنانکه خود از آن خبر داده - برگرفته است. اینگونه روایات را در علم درایه [حدیث شناسی]، روایات اسرائیلی یا اسرائیلیات می‌نامند.

دوم: روایت حسن بصری

¹. تهذیب التهذیب، ج 11، ص 309 - 311.

فشرده روایت حسن همان فشرده روایت وهب است. جز آنکه حسن بصری در ابتدای داستان بر آن افزوده که: «داود روزها را چهار بخش کرده بود»، و ما نمی‌دانیم که این را از پندار خود بر آن افزوده یا از دیگر راویان اسرائیلیات گرفته است؟

به هر حال، حسن بصری برای این روایت خود سندی نشان نداده و آن را مرسل [بدون سند] ذکر کرده است. در حالی که اگر به هنگام روایت، مدرک آن را بیان می‌داشت و می‌گفت آن را از روایت وهب بن منبه یا دیگر راویان اسرائیلیات نقل می‌کند، کار آسان می‌شد و پژوهشگران از مدرک روایت آگاه می‌شدند و به سادگی درمی‌یافتند که این از روایات اسرائیلی است. ولی با پوشیده داشتن سند، کار این روایت را بر محققان پیچیده کرده است. بویژه که او در مکتب خلفا امام امامان عقاید به شمار است، روایت وی بر فهم عقاید اسلامی اثری دو چندان می‌گذارد.

بیشتر راویان روایات اسرائیلی همان می‌کنند که حسن بصری کرده و روایات اسرائیلی را مرسل و بدون سند و مدرک می‌آورند. و بدین خاطر، کار این روایات بر غیر متخصصین و آنان که علم درایه الحدیث نمی‌دانند، پوشیده می‌ماند.

سوم: روایت یزید رقاشی

یزید بن ابان گوید: این روایت را از انس صحابی و وی آن را از رسول خدا(ص) شنیده است. و بدین وسیله، بر انس و بر رسول خدا(ص) دروغ بسته است، و در همان حال در جامعه اسلامی فردی زاهد و عابد و گریان به شمار است. حال، اثر روایاتی که امثال یزید بن ابان عابد و زاهد در مواعظ و قصه‌های خود به خورد مردم می‌دهند چه مقدر است، خدا می‌داند و بس! و آیا افراد ناوارد و غیر متخصص در علم درایه می‌توانند بفهمند که یزید رقاشی آنچه را از حسن بصری شنیده به انس و رسول خدا(ص) نسبت داده است؟ بویژه که مفسران بعدی مانند طبری [متوفای 310 هجری] تا سیوطی [متوفای 911 هجری] نیز یکی پس از دیگری اینگونه افسانه‌ها را در قالب حدیث وارد تفسیرهای خود کرده‌اند!

نقل روایات اسرائیلی و ساختگی، تنها به افرادی که در اینجا نام بردیم، محدود نگردد. بلکه اینگونه روایات را از دیگر صحابه و تابعین نیز، روایت کرده‌اند. مانند:

1. عبدالله بن عمرو بن عاص: وی که دو خُرجین از کتابهای اهل کتاب را در یکی از غزوات به دست آورده بود، بدون اشاره به هر گونه مدرکی از آنها روایت می‌کرد.

2. تمیم داری: او ابتدا راهب نصرانی بود، سپس اسلام آورد و در مسجد رسول خدا(ص) در روز جمعه پیش از خطبه عمر بن خطاب، برای مردم قصه می‌گفت. این قصه‌گویی در زمان عثمان به هفته‌ای دو روز گسترش یافت.

3. کعب الأحبار: در زمان عمر اسلام آورد، و از علمای مسلمان عصر عمر و عثمان به شمار آمد.

پس از آن نوبت به گروه بعدی رسید که این روایات اسرائیلی را از گروه پیشین گرفته و براساس آنها به تفسیر قرآن پرداختند. مانند:

1. مقاتل بن سلیمان مروزی [متوفای 150 هجری]

وی از مفسران مشهور کتاب خدا در مکتب خلفاست. شافعی درباره او گوید: مردم همگی روزی‌خوار سه نفرند: مقاتل بن سلیمان در تفسیر، زهیر بن ابی سلمی در شعر، و ابوحنیفه در کلام.

حال، این آقای مقاتل چه مقدار از اسرائیلیات را در روایات مورد اعتماد مکتب خلفا جاسازی کرده، و چه مقدار از خود ساخته و به صحابه رسول خدا(ص) نسبت داده، خدا می‌داند و بس!¹

نتیجه این بررسیها

وهب بن منبه آن روایت دروغین را که اهل کتاب بر نبی خدا داود(ع) بسته بودند، با اشاره صریح به مدرک آن، از کتب آنها روایت کرد. حسن بصری همان روایت را بدون اشاره به مدرک، منتقل کرد، و محدث قصه‌گوی زاهد عابد گریان

¹. مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج 12، ص 160-169، در شرح حال مقاتل، ش 7142؛ وفيات الأعيان، ج 4، ص 242-240؛ تهذيب التهذيب، ج 10، ص 279-285؛ میزان الاعتدال، ج 4، ص 172، ش 7841.

نابخرد، یزید بن ابان رقاشی، فریبکارانه آن را به انس و رسول خدا(ص) نسبت داد.

تدلیس و فریبکاری در اسناد روایات اسرائیلی و نسبت دادن آنها به صحابه، تنها به این مورد و این صحابی [انس] محدود نیست. اینگونه سندسازی را در روایاتی که به پسرعموی رسول خدا(ص)، عبدالله بن عباس نسبت داده‌اند، بسیار فراتر برده‌اند، به گونه‌ای که اگر بخواهیم به نقد و بررسی آن پردازیم نیازمند بحثی مقارن و گسترده است و با مراجعه به صفحه پایانی تفسیر سیوطی (الدر المثور) برخی از قضیه آشکار می‌گردد.

بدین‌گونه، منشأ خبر دروغین بسته شده بر داود(ع) را در قصه‌های تورات یافتیم. اینگونه افسانه‌های اسرائیلی، چنانکه دیدیم، به تفاسیر قرآن هم راه یافت و به تدریج دیدگاه نادرستی از سیره انبیاء(ع) را فرا روی مسلمانان قرار داد. تا اینجا، داستان دروغین ازدواج داود(ع) با بیوه اوریا و افتراپی را که در این باره بر او بستند، و منشأ نشر این تهمت را، بیان داشتیم. داستان صحیح این ازدواج و ازدواج رسول خدا(ص) با زینب دختر جحش، مطلقه زید بن حارثه، چنان است که می‌آید:

ازدواج رسول خدا(ص) با زینب در روایت

خازن در تفسیر آیه «وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ...» گوید: صحیح‌ترین سخن در این باره روایت سفیان بن عیینه از علی بن زید بن جدعان است. وی گوید: زین العابدین علی بن الحسین از من پرسید: «نظر حسن بصری در باره این آیه چیست؟ اینکه فرموده: «وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» گفتم: می‌گویند: «هنگامی که زید نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: «ای رسول خدا! من می‌خواهم زینب را طلاق گویم» پیامبر به شگفت آمد و فرمود: «همسرت را نگهدار و از خدا بترس.»

علی بن الحسین گفت: «چنین نیست. زیرا، خداوند عز و جل آن حضرت را آگاه کرده بود که زینب به زودی از زنان وی خواهد شد، و زید او را طلاق خواهد داد، لذا هنگامی که زید آمد و گفت: «من می‌خواهم زینب را طلاق گویم»، و پیامبر به او فرمود: «همسرت را نگهدار»، خداوند او را مورد عتاب قرار

داد و فرمود: «چرا گفتی همسرت را نگهدار، من که تو را آگاه کرده بودم که زینب به زودی از زنان تو خواهد شد؟»

خازن گوید: «این بیان، بهترین بیانها و زیبنده حال انبیاست، و با معنای ظاهر آیه همسو و هماهنگ می باشد...»

مشروح داستان ازدواج زینب با زید و سپس با رسول خدا(ص) در آیات و روایات، چنان است که می آید.

آیات وارد درباره ازدواج رسول خدا(ص) با زینب

خداوند سبحان در سوره احزاب می فرماید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا¹

هیچ مرد و زن مؤمنی، در برابر فرمان خدا و رسول او، اختیاری از خود ندارند. و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است x و چون به آنکه خدا انعامش داده و تو گرامی اش داشتی، می گفتی: «همسرت را نگهدار و از خدا بترس»، و چیزی را که خدا آشکارش می کند، در خود پنهان می داشتی، و از مردم می ترسیدی، و خدا سزاوارتر است که از او بترسی، و هنگامی که زید طلاقش گفت، او را به ازدواج تو درآوردیم تا مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندهاشان - پس از طلاق - در تنگنا نباشند، و فرمان خدا قطعی و شدنی است x پیامبر در آنچه خدا نصیبتش کرده، به هیچ روی در تنگنا نیست. این سنتی

¹. سوره احزاب، آیات 36 - 40.

الهی است که در پیشینیان نیز بوده، و فرمان خدا حساب شده و دقیق است^x آنان که رسالت‌های الهی را تبلیغ کرده و از خدا می‌ترسند، و از هیچ‌کس جز خدا نمی‌ترسند، و همان بس که خدا حساب‌برس باشد^x محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم انبیاء است، و خداوند بر همه چیز آگاه است.

تأویل و معنای این آیات در روایات مکتب خلفا

طبری در تأویل و معنای این آیات از وهب بن منبه روایت کند که گوید: رسول خدا(ص) زینب بنت جحش دختر عمه خود را به همسری زید بن حارثه درآورد. روزی رسول خدا(ص) به در خانه زید رفت تا او را بخواند، باد پرده را کنار زد و زینب که در اطاق بدون حجاب بود نمودار شد و رسول خدا(ص) را به شگفت آورد. چنین که شد، زینب ناراحت گردید... تا آخر داستان. پس، زید نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من می‌خواهم از همسرم جدا شوم. فرمود: تو را چه می‌شود؟ آیا نسبت به او مشکوک شده‌ای؟ گفت: نه به خدا. هیچ شبهه‌ای نسبت به وی ندارم. و جز خوبی ندیدم... تا آخر داستان.¹

در این باره روایت دیگری نیز، با همین مضمون از حسن بصری رسیده که به زودی آن را در ضمن روایات اهل‌البیت(ع) در تأویل و معنای این آیات می‌آوریم.

نقد و بررسی هر دو روایت

الف) بررسی سند

این دو روایت از وهب بن منبه و حسن بصری است که ما پیش از این شرح حالشان را بیان داشتیم. اضافه بر آن، این دو نفر که سالها پس از رحلت رسول خدا(ص) به دنیا آمده‌اند، چگونه از داستانی که در زمان رسول خدا(ص) پدید آمده آگاه شده و آن را به صورت ارسال، و بدون ذکر سند و مدرک، روایت کرده‌اند؟

ب) بررسی متن

¹. تفسیر طبری، ج 22، ص 10 و 11، چاپ دار المعرفه، بیروت.

اساس و پایه روایت بر آن است که: جمال بی حجاب زینب در دیداری ناگهانی، رسول خدا(ص) را به شگفت آورد و دوستدار آن شد که زید طلاقش گوید. و آن را در خود پنهان داشت.

در ساختگی بودن این روایت همین بس که بدانیم، زینب دخترعمه رسول خدا(ص) بود و حکم حجاب پس از ازدواج آن حضرت با وی نازل گردید، و پیامبر(ص) پیش از آنکه به همسری زیدش دهد، بارها و بارها او را دیده بود. پس، آنکه چنین گفته، یقیناً بر رسول خدا(ص) افترا بسته است. داستان صحیح و حقیقی در کتابهای سیره چنان است که می آید:

داستان ازدواج و طلاق زید با زینب و ازدواج رسول خدا با او

زید بن حارثه در دوران جاهلیت به اسارت درآمد و در برخی از بازارهای عرب فروخته و برای خدیجه خریداری شد. خدیجه نیز، پیش از بعثت پیامبر(ص) وی را که هشت ساله بود، به رسول خدا(ص) بخشید. وی در نزد پیامبر(ص) بزرگ شد و خویشاوندانش از حال وی آگاه شدند. پدر و عمویش به مکه آمدند تا «فدا» داده و آزادش کنند. نزد پیامبر رفتند و گفتند: ای فرزند عبدالمطلب! ای پسر هاشم! ای زاده آقای قوم خود! برای آزادی فرزندان نزد تو آمده ایم، بر ما منت گذار و در فدای او با ما نیکویی کن! پیامبر فرمود: چه کسی را می گوید؟ گفتند: زید بن حارثه را، رسول خدا(ص) فرمود: چرا راه دیگر را اختیار نکنیم؟ گفتند: چه راهی؟ فرمود: او را صدا بزنید و مختارش بگذارید، اگر شما را برگزید با شما باشد و اگر مرا برگزید، به خدا سوگند من کسی نیستم که دیگری را بر آنکه مرا برگزیده، ترجیح دهم. گفتند: به راستی که احسان و بخشش تو بر ما بسی فراتر از مرز انصاف است. رسول خدا(ص) زید را فرا خواند و فرمود: آیا اینان را می شناسی؟ گفت: آری، این پدرم می باشد و این عمویم. فرمود: من نیز، همانم که شناخته ای و رفتارم را با خودت دیده ای. اکنون یا مرا انتخاب کن یا اینان را!

زید گفت: من اینها را نمی خواهم. من کسی نیستم که احدی را بر شما ترجیح دهم، شما برای من به جای پدر و عمو هستید! گفتند: وای بر تو ای زید! تو بردگی را بر آزادی و بر پدر و بستگان ترجیح می دهی؟ گفت: آری، من از این مرد چیزی دیده ام که هرگز کسی را بر او ترجیح نخواهم داد. رسول خدا که

چنین دید، زید را به سوی حجر اسماعیل - در بیت الحرام - برد و فرمود: ای حاضران! گواه باشید که زید فرزند من است؛ از من ارث می‌برد و از او ارث می‌برم! پدر و عمویش که این صحنه را دیدند جانشان آرام گرفت و بازگشتند.¹ زید بن حارثه پس از آن واقعه به رسول خدا منسوب شد و وی را زید بن محمد می‌گفتند و رسول خدا (ص) کنیز و دایه خود بره حبشی را به عقد او درآورد. او پیش‌تر با عبید حبشی ازدواج کرده بود. این زن ابتدا ایمن را به دنیا آورد و به ام‌ایمن مشهور شد و سپس در مکه اسامه بن زید را به دنیا آورد.² این، داستان «پسر خواندگی» زید از سوی رسول خدا (ص) بود. داستان ازدواج زید با زینب بدین‌گونه است که می‌آید:

ازدواج زید با زینب دختر عمه رسول خدا (ص)

پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه، عده‌ای از صحابه به خواستگاری زینب دختر امیمه و نوه عبدالمطلب رفتند. زینب برادرش را برای مشورت نزد رسول خدا (ص) فرستاد. پیامبر فرمود: وی درباره کسی که کتاب خدا و سنت پیامبرش را به او بیاموزد چه نظری دارد؟ زینب پرسید: او کیست؟ فرمود: زید! زینب خشمگین شد و گفت: دختر عمه خودت را به غلامت می‌دهی؟ من با او ازدواج نمی‌کنم! من از جهت ریشه و تبار از او برترم! من در قوم خود ائیم و بی‌شوهر می‌مانم!

خداوند متعال نیز [در پاسخ او] این آیه را نازل فرمود:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا³

هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که هرگاه خدا و رسولش حکمی را صادر کردند، خود را در کار خویش مختار بدانند، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است.

¹. اسد الغابه، ج 2، ص 224-227.

². اسد الغابه، ج 7، ص 303؛ در شرح حال ام‌ایمن؛ استیعاب، ص 765؛ اصابه، ج 4، ص 417-415، ش 1145.

³. سوره احزاب، آیه 36.

زینب راضی شد و رسول خدا(ص) او را - پس از ام ایمن سیاه پوست حبشی، مادر اسامه بن زید - به همسری زید درآورد.

زینب، در عین حال، بر زید برتری می جست و با تیغ زبان او را می گزید و درشتی می کرد. زید نزد رسول خدا از وی شکوه می نمود و می کوشید تا طلاقش گوید. مشیت و حکمت الهی نیز، بر آن بود که پس از زید، او را به ازدواج رسول خدا درآورد تا بدین وسیله، «پسرخواندگی» را در میان مسلمانان بی اعتبار و ملغی نماید، و پیامبر(ص) را به وسیله وحی از آن آگاه کرده بود. رسول خدا(ص) نیز، از آن می ترسید که مردم بگویند: همسر پسرش را به عقد خود درآورده است. بدین خاطر، وحی الهی را در ضمیر خود پنهان داشت و به زید - که در طلاق زینب پافشاری می کرد - فرمود: از خدا بترس و همسرت را نگاه دار!

هنگامی که زید شدیداً از همسرش زینب به تنگ آمد و او را طلاق گفت و عده طلاق وی پایان گرفت، آیات گذشته به یکباره بر رسول خدا(ص) نازل شد، و از آنچه به وقوع پیوسته بود خبرداد، و حکم «پسرخواندگی» در شریعت اسلام را بدین گونه روشن ساخت.

فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ...^x مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...¹

پس هنگامی که زید او را طلاق گفت، وی را به ازدواج تو دادیم تا مؤمنان در ازدواج با زنان «پسرخوانده هاشان» - پس از طلاق در حرج و تنگنا نباشند...^x محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی رسول خدا و خاتم انبیاست...

خداوند عز و جل به دیگر مؤمنان نیز، فرمود: وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَائَكُمْ أُنْبَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ^x ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ²

[خداوند] پسرخوانده های شما را فرزند شما قرار نداده، این سخنی است که شما بر زبان می آورید، و خداوند حق را می گوید و به راه راست هدایت می کند^x آنان

¹. سوره احزاب، آیات 37 - 40.

². سوره احزاب، آیات 4 و 5.

را به نام پدرانشان بخوانید، این نزد خدا عادلانه و پسندیده‌تر است. و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، آنان برادران دینی و دوستان شما هستند.

xxx

تا اینجا دو نمونه از آیاتی را که دانشمندان - به خاطر روایات دروغین و افتراهای بسته شده برانبیای الهی - در تأویل و معنای آنها اشتباه کرده‌اند، آوردیم. در بخش بعدی نمونه‌هایی از دیگر آیات را که برخی در تأویل و معنای آنها اشتباه رفته‌اند، می‌آوریم.

ب) آیات دیگری که در تأویل و معنای آنها اشتباه کرده‌اند

1. نسبت «عصیان» به آدم (ع) در سوره طه، آیه 121 که خداوند متعال فرموده: و عصی آدم ربه فغوی؛ آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و سرگردان شد.
2. سخن ابراهیم (ع) در سوره انبیاء، درباره شکستن بتها که گفت: بل فعله کبیرهم؛ بلکه بزرگترشان آنها را شکسته. در حالی که خود وی آنها را شکسته بود. چنانکه خدای سبحان می‌فرماید:

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ × قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ × قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ × قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَى أُعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ × قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ × قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ × فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ × ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ¹

او همه بتها را درهم کوبید، جز بزرگترشان را، تا شاید به سوی او بازگردند × گفتند: چه کسی با خدایان ما این چنین کرده، راستی که او از ستمکاران است × گفتند: شنیدیم جوانی آنها را یاد می‌کرد که ابراهیم‌اش نامند × گفتند: او را در دیدگاه مردم آورید تا شاید گواهی دهند × گفتند: تو با خدایان ما این چنین کرده‌ای ای ابراهیم؟ × گفت: بلکه بزرگترشان، این چنین کرده است، از خودشان بپرسید اگر سخن می‌گویند × آنان به خود بازگشتند و گفتند: راستی که شما

¹. سوره انبیاء، آیات 58 - 65.

خودتان ستمکارید؟ سپس بر سرهایشان واژگون شدند [و گفتند:] تو خود می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.

3. خداوند در سوره یوسف می‌فرماید: مأموران وی به برادرانش گفتند: انکم لسارقون؛ شما دزدانید. در حالی که آنان «پیمانه» شاه را سرقت نکرده بودند. مشروح داستان در قرآن کریم چنین است:

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ × قَالُوا وَ أَقْبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ × قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ × قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ × قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ × قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ × فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ × قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ × قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنْ الْمُحْسِنِينَ¹

و هنگامی که جهاز و بارشان را مجهز و آماده کرد، «پیمانه» را در بار برادرش جای داد. سپس ندا کننده‌ای فریاد زد: ای کاروانیان! شما دزدانید! آنان رو به مأموران کرده و گفتند: چه گم کرده‌اید؟ × گفتند: پیمانه شاه را. و هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر دارد و من ضامن آنم × گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید که ما برای فساد در زمین نیامده‌ایم، و ما سارق نیستیم × گفتند: اگر دروغ بگویید کیفر دروغگو چیست؟ × گفتند: کیفر او، هر کس که در بارش یافته شد، خودش کیفر آن باشد. ما ستمکاران را اینگونه کیفر می‌دهیم × یوسف پیش از بررسی بار برادر [مورد نظرش] به بررسی بار آنان پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، بدین‌گونه برای یوسف چاره ساختیم × او در قانون پادشاه [مصر] نمی‌توانست برادرش را بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد. درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و بالاتر از هر عالمی عالم‌تری می‌باشد × گفتند: اگر سرقت

¹. سوره یوسف، آیات 70 - 78.

کند، [عجیب نیست، چه] پیشتر نیز، برادرش دزدی کرد. یوسف آن را در خود پنهان داشت و برای آنها آشکارش نکرد. گفت: شما بدترید، و خدا به آنچه نسبت می‌دهید داناتر است x گفتند: ای عزیز! وی را پدری بسیار پیر است، یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

4. خداوند سبحان در سوره انبیاء می‌فرماید: «ذا النون»، یونس پیامبر (ع) بر این باور بود که خداوند او را در تنگنا قرار ندهد. چنانکه فرموده:

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ x فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ¹

و ذا النون [یونس (ع)] هنگامی که خشمگین رفت و چنان می‌دید که ما بر او سخت نگیریم. پس، در آن تاریکیها ندا داد که: [خدایا!] هیچ الهی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم x پس، دعایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم، و مؤمنان را اینگونه رهایی می‌بخشیم.

5. خداوند در سوره فتح به خاتم انبیاء (ص) فرموده: ما بعد از فتح «گناهان» گذشته و آینده تو را بخشیدیم:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا x لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا x وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا²

ما تو را پیروز کردیم، پیروزی آشکار x تا خداوند تبعات و پی آمدهای گذشته و آیندهات را بپوشاند و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راه راست هدایت نماید x و خداوند یاریت می‌کند، یاری شکست‌ناپذیر.

xxx

اینگونه آیات و امثال آنها، آیاتی است که برخی افراد، تأویل و معنای درست آنها را دریافته‌اند، و ما به زودی بعد از تفسیر واژه‌ها و برخی مصطلحات - به یاری خدا - به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

¹. سوره انبیاء، آیات 87 - 88.

². سوره فتح، آیات 1 - 3.

تفسیر برخی واژه‌ها و مصطلحات

نخست: تعریف مصطلحات بحث

الف) اوامر و نواهی خداوند

مخالفت با برخی از اوامر و نواهی خداوند، تنها آثار دنیایی دارد، و به حیات اخروی سرایت نمی‌کند، مانند این دستور خدای متعال که می‌فرماید: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا؛ بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده‌روی نکنید.¹ اسراف، درگذشتن از حد و اندازه است. در هر کاری که انسان می‌کند، مانند: زیاد خوردن و بسیار نوشیدن پاکیزه‌ها که اثر مخالفت با اینگونه اوامر الهی، در همین زندگی دنیا بر انسان آشکار می‌گردد، و به آخرت وی نمی‌رسد. اینگونه اوامر و نواهی را، «امر و نهی ارشادی» گویند.

نوع دیگر «امر و نهی» آن است که فعلِ خواسته شده «واجب» و الزامی، و ترک آن «حرام» است. و نیز، انجام فعلِ نهی شده، «حرام» می‌باشد. اینگونه «اوامر و نواهی» است که آثار مخالفت با آنها به روز قیامت کشیده شده و سبب عذاب انسان می‌گردد، و آنها را «امر و نهی مولوی» نامند.

ب) ترک اولی

برخی اعمالی که انسان انجام می‌دهد به گونه‌ای است که اگر ضد آن را انجام دهد، بهتر است. ترک این بهتر را «ترک اولی» نامند. دو نمونه از «ترک اولی» انبیاء(ع) را که در قرآن کریم آمده، به زودی نشان خواهیم داد.

ج) معصیت

«معصیت» نافرمانی، خروج از طاعت و انجام ندادن امر و فرمان است. واژه «امر» در ترکیب جمله و کلام، گاهی با یکی از مشتقات معصیت می‌آید. مانند:

1. سخن موسی(ع) به آنکه قصد همراهی‌اش را داشت [خضر(ع)] که به وی گفت:

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا؛¹

¹. سوره اعراف، آیه 31.

به زودی اگر خدا بخواهد - مرا صابر و شکيبا می‌یابی و هیچ «امر» تو را عصیان و نافرمانی نکنم.

2. در معرفی فرشتگان مأمور بر جهنم می‌فرماید:

عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ²

موکلان بر جهنم فرشتگانی خشن و سخت‌گیرند که هرگز خدا را در آنچه «امر»‌شان فرموده «عصیان» نکنند، و هر چه را مأمور شدند انجام‌دهند.

در برخی موارد زیر، واژه «امر» به خاطر وضوح معنی در کلام نمی‌آید. مانند: فعصى آدم ربه؛ آدم پروردگارش را عصیان کرد. یعنی آدم «امر»³ پروردگارش را عصیان کرد.

گاهی نیز، نام آنکه «امر»‌ش «عصیان» شده، ذکر نشده. مانند آنچه در داستان فرعون در سوره نازعات فرموده: فکذب و عصی؛ پس تکذیب کرد و عصیان نمود.⁴

د) ذنب

حقیقت ذنب، دنباله و پی‌آمد اعمال است؛ پی‌آمدی که در آینده به انسان می‌رسد. این پی‌آمد گاهی ویژه اعمال دنیایی است، اعمالی که انسان را در تیررس کسانی قرار می‌دهد که توان زیان رساندن بر او را دارند. چنانکه در حکایت سخن موسی (ع) در مناجات با پروردگارش در سوره شعرا فرموده:

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَ لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ⁵

و هنگامی که پروردگارت به موسی فرمود: به سوی آن قوم ستمکار برو. قوم فرعون، آیا پرهیز نمی‌کنند گفت: پروردگارا! من می‌ترسم تکذیب کنند. سینه‌ام تنگ و زبانم نارساست، این رسالت را به هارون واگذار و آنان را بر من «ذنب»

¹. سوره کهف، آیه 69.

². سوره تحریم، آیه 7.

³. سوره طه، آیه 121.

⁴. سوره نازعات، آیه 2.

⁵. سوره شعراء، آیات 10 - 15.

و پی‌امدی است که می‌ترسم [به خاطر آن] مرا بکشند× فرمود: نه چنان است! هر دو نفر بروید، با آیات و نشانه‌های ما، ما با شما ایم و می‌شنویم. فعل [و ذنب] موسی (ع) کشتن آن مرد قبطی بود که داستان آن در آیات سوره قصص چنین است:

و دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ × قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ × قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ × فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ × فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتُ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ × وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْأَمْلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ × فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ¹

و [موسی] روزی بدون اطلاع وارد شهر شد و دو مرد را در حال نزاع دید، یکی هوادار وی و دیگری دشمن وی. آنکه هوادارش بود موسی را بر علیه دشمنش به یاری طلبید. موسی مشتی بر او نواخت و هلاکش نمود. گفت: این از عمل شیطان است که او دشمن گمراه‌کننده آشکار است× گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیوشان و خداوند برایش پوشانید که او پوشاننده بخشایشگر است× گفت: پروردگارا! به خاطر نعمتی که ارزانی‌ام داشتی هرگز پشتیبان ستمکاران نخواهم شد× پس، در شهر بیمناک و مراقب بود که دید آنکه دیروز بیاریش خواسته بود [باز هم] از وی مدد می‌جوید! موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی× و چون خواست تا بر آنکه دشمن هردوشان بود یورش برد، گفت: ای موسی! تو می‌خواهی مرا بکشی، همان‌گونه که دیروز یک نفر را کشتی؟ تو قصد آن داری که در زمین ستمکاری کنی و نمی‌خواهی از اصلاحگران باشی× [در این حال بودند که] مردی شتابان از انتهای شهر آمد و

¹. سوره قصص، آیات 15 - 21.

گفت: ای موسی! سردمداران در حال مشورت برای کشتن تو هستند، بیرون برو که من از خیرخواهان تو هستم× پس، در حال بیم و انتظار از شهر بیرون شد و گفت: پروردگارا! مرا از این قوم ستمگر رهایی بخش. باری، فعل موسی(ع)، یعنی کشتن آن شخص قبطی، «پی‌آمد» دنیایی داشت که آن هم مشورت فرعونیان برای کشتن وی بود. اما تبعات و پی‌آمدهای اوامر و نواهی «مولوی» خداوند غالباً در عالم آخرت به انسان می‌رسد. گاهی نیز، در دنیا و آخرت هر دوست که آن، گناه گستاخانه بنده در برابر پروردگار خویش است.

دوم: تعریف و شرح برخی واژه‌ها

- (الف) ذا الأید: قدرتمند، توانا.
- (ب) أوأب: تواب، بازگشت کننده از خطا و گناه.
- (ج) لا تشطط: ستم مکن، منحرف مشو.
- (د) أكفلنیها: به من واگذارش کن، تحت کفالت من قرارش ده.
- (ه) عزّنی فی الخطاب: در سخن با من درشتی می‌کند.
- (و) الخُلطاء: دوستان، معاشران، شریکان.
- (ز) ظنّ: پنداشت، گمان کرد، یقین نمود. ظن چیزی است که از دلایل و نشانه‌ها به دست می‌آید و گاهی به درجه یقین می‌رسد. مانند: و ظنّ داود أنما فتّناه؛ داود یقین کرد که ما او را امتحان کردیم.
- (ح) فتّناه: امتحانش کردیم. فتنه، یعنی امتحان.
- (ط) خرّ: به رو درافتاد، از بالا سقوط کرد، ناگهان به رکوع یا سجده درآمد.
- (ی) أناب: رجوع کرد، بازگشت، از گناه توبه کرد.
- (ک) غفرنا: پوشاندیم، غفر الله ذنوبه، یعنی خداوند گناهان او را پوشانید و مستور نمود، یعنی آثار دنیایی و آخرتی آن را محو کرد.
- (ل) زلفی: قرب و منزلت و نزدیکی.
- (م) مأب: بازگشتگاه، محل مراجعت.
- (ن) خلیفه: جانشین [و خلیفه خدا در زمین، جانشین خدا در آن است] و آنچه گفته شده که مقصود از «خلیفه الله» در قرآن کریم، نوع انسان است، صحیح

نیست. بلکه «خليفة الله» در روی زمین تنها همان امام منصوب است که خداوند او را برای هدایت مردم و قضاوت در میان آنان برگزیده است. این معنی در سخن خدای متعال به داود(ع) آشکار است: یا داود انا جعلناک خليفة فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق؛ ای داود! ما تو را خلیفه و جانشین در روی زمین قرار دادیم. پس، میان مردم به حق قضاوت کن.

س) الخیرة: ترجیح دادن، حق گزینش، بهترگزینی.

ع) وطر: نیاز، اهتمام. قضی وطره: نیازش را برآورد به او دست یافت.

ف) ادعیائهم: فرزندانخوانده‌هاشان، مفرد آن می‌شود: الدعی، یعنی کسی که به قومی منسوب می‌گردد و از آنان نیست. بارزترین مصداق آن، «فرزندخوانده» است.

ص) سنه الله: نظام الهی، حکم خدا و شریعتی که بر پیامبران پیشین فرستاده است. ق) قدراً مقدوراً: تدبیر به اندازه.

ر) جذاذاً: قطعه‌قطعه، شکسته شده.

ش) فتی: جوان نورسیده، جوان بانشاط. مرد کامل، و نیز به غلام و کنیز از روی محبت «فتی» گویند.

ت) نکسوا: سرشکسته شدند، سرافکنده شدند.

ض) السقاية: ظرف آب خوردن، پیمانه.

ظ) العیر: کاروان و کاروانیان.

غ) صواع: همان «سقایه» قبلی است، پیمانه.

خ) زعیم: ضامن، کفیل.

سوم: تأویل و معنای آیات

در بیان تأویل و معنای آیات، ابتدا تأویل و معنای برخی موارد را، متناسب بامعنای لغوی بیان می‌داریم و سپس به روایات امامان اهل‌البیت(ع) در این باره می‌پردازیم.

تأویل و معنای آیات گذشته براساس معنای واژه‌ها در لغت عرب

الف) داستان ابراهیم(ع) و شکستن بتها

ابراهیم(ع) که پس از شکستن بتها گفت: بل فعله کبیرهم هذا؛ بلکه بزرگشان اینچنین کرده، آن حضرت «توریه» فرمود و سخن را مشروط و دو پهلو بیان داشت تا آنان را به خود آورد، و لذا به دنبال آن فرمود: فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ از خودشان پرسید اگر سخن می‌گویند، یعنی: اگر سخن می‌گویند، بزرگشان چنین کرده است! و این از پاسخ بت‌پرستان به ابراهیم(ع) دانسته می‌شود که گفتند: لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ؛ تو خود می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند.¹

ب) داستان یوسف و برادران

اینکه مأموران یوسف(ع) به برادرانش گفتند: أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ ای کاروانیان شما سارقانید! این سخنی درست [اما با توریه] بود، زیرا آنان - در گذشته - یوسف را از پدرش دزدیده بودند. اما درباره «پیمانه» شاه نیز گفتند: نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ؛ پیمانه شاه را گم کرده‌ایم، و نگفتند: پیمانه شاه سرقت شده که در این سخن نیز «توریه» شده است.²

ج) داستان رسول خدا(ص) پس از فتح

خداوند سبحان در سوره فتح فرموده:
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۖ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۖ وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا³
ما تو را فتح و پیروزی روشن دادیم ۖ تا خداوند تبعات و پی‌آمدهای گذشته و آینده‌ات را بر تو بیوشاند، و نعمتش را بر تو تمام گرداند، و به راه راست هدایت نماید ۖ و خداوند یاریت می‌کند، یاری شکست‌ناپذیر.
شرح و تفسیر واژه‌ها

¹. سوره انبیاء، آیات 63 و 65.

². مراجعه کنید: تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 252، در تفسیر این آیات.

³. سوره فتح، آیات 1 - 4.

الف) فَتَحْنَا: گشودیم. مراد از فتح در اینجا، صلح حدیبیه است. خداوند از آن رو فتح و فیروزی‌اش فرموده، که عزت و شوکت مشرکان قریش را درهم شکست، و قدرت دشمنی با رسول خدا(ص) و آماده کردن سپاه را از آنان گرفت، و راه ورود پیامبر(ص) به مکه را گشود و آن را فتح کرد.

ب) لِيَغْفِرَ: تا بپوشاند. غفران: پوشاندن.

ج) ذَنْبِكَ: دنبال و پی‌آمد کارت. راغب اصفهانی گوید: «ذنب» در اصل، گرفتن دنبال و ذنب هر چیز است. «أذنبته» یعنی: دنبال او را گرفتم. کاربرد این واژه در کارهایی است که آینده وخیم و ناهنجار دارند. جمع «ذنب»¹ ذنوب است.

تأویل و معنای آیه براساس معنای لغوی

از جمله اخبار «صلح حدیبیه»، روایت مغازی واقدی است که فشرده آن چنین است:

...و عمر به سوی رسول خدا(ص) خیز برداشت و گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: «چرا» گفت: پس چرا در دینمان به پستی و زبونی تن دهیم؟ رسول خدا(ص) فرمود: «من بنده خدا و فرستاده او هستم و هرگز نافرمانی‌اش نکنم و هرگز ضایع نمی‌کنم.» و عمر پیوسته رسول خدا(ص) را پاسخ می‌گفت. سپس با ابوبکر و ابوعبیده - در این باره به گفتگو پرداخت و آنها پاسخش داده و نظرش را رد کردند. عمر خود در این باره گوید: در آن روز چیزی از شک و تردید بر من وارد شد، و به گونه‌ای به پیامبر بازگشتم که هرگز بمانند آن نکرده بودم... تا آخر روایت.²

این سوره نازل شد و اعلام داشت که صلح حدیبیه برای رسول خدا(ص) و مسلمانان عین فتح و فیروزی است، و آنچه را که مشرکان پی‌آمد و دنبال کارهای پیامبر(ص) و گناه او به شمار آورده‌اند، یعنی: سفیه خواندن آنها و کوبیدن بت‌هایشان در مکه، و کشتن آنها در جنگ بدر و احد و... خداوند به وسیله این صلح فتح‌آور، همه را پوشاند. و جمله: ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر در این سوره از جهت معنی به مانند جمله: و لهم علیّ ذنب و اخاف ان یقتلون در سوره

¹. مفردات راغب، ماده ذنب.

². مغازی واقدی، ج 1، ص 606 و 607، که ما فشرده آن را آوردیم.

شعراست. یعنی: ذنب و گناه و پی‌آمد کار به نظر مشرکان و فرعونیان، و نه ذنب و گناه حقیقی و واقعی. بنابراین، گناه پیامبر(ص) در برابر قومش، همانند گناه موسی در برابر قبطیان مصر بود.

xxx

به همین مقدار از بیان تأویل و معنای آیات، بنابر معنای لغوی آن، بسنده می‌کنیم و در بخش بعدی - به یاری خدا - تأویل و معنای آیات در روایات را می‌آوریم. تأویل و معنای آیات در روایات امامان اهل بیت(ع)

شیخ صدوق روایت کند که: مأمون عباسی متکلمان اسلامی و سایر ادیان از یهود و نصاری و مجوس و صابئین را نزد امام رضا(ع) گرد هم آورد. علی بن جهم از متکلمان اسلامی که در بین آنان بود از امام رضا(ع) پرسید: ای زاده پیامبر! آیا شما قائل به عصمت انبیایید؟ فرمود: آری. گفت: پس با این سخن خدای متعال چه می‌کنید که فرموده: وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ، و نیز اینکه فرموده: وَ ذَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، و اینکه درباره یوسف فرموده: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ هَمَّ بِهَا، و اینکه درباره داود فرموده: وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ، و اینکه درباره پیامبرش محمد(ص) فرموده: وَ تُخْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؟

امام(ع) به او فرمود: «وای بر تو ای علی! از خدا بترس و زشتیها را به انبیای الهی نسبت مده، و کتاب خدا را به رأی خود تأویل و معنی مکن که خدای عزوجل می‌فرماید: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛ تأویل و معنای آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند.

اما سخن خدای عزوجل درباره آدم: وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فغوی، پس بدان که خدای سبحان آدم را آفرید تا حجت و جانشین او در زمین و آبادیهای آن باشد. خداوند او را برای بهشت نیافریده بود. و نافرمانی آدم در بهشت بود نه در زمین. [در بهشت بود] تا مقدرات الهی به انجام رسد. پس، هنگامی که به زمین فرود آمد و با گزینش الهی حجت و جانشین خدا شد، معصوم گردید که خداوند فرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

و اما سخن خدای عزوجل [درباره یونس(ع)]: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ؛ و یونس هنگامی که خشمگین رفت و بر این باور بود که هرگز در تنگنایش نمی‌گذاریم»، یونس، بر این باور بود که خداوند روزی‌اش را در تنگنا قرار نمی‌دهد. آیا سخن خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ؛ اما هرگاه انسان را امتحان کند و روزی‌اش را در تنگنا قرار دهد. یعنی، او را در مضیقه بگذارد، و اگر یونس پنداشته بود که خداوند، قادر و توانای بر او نیست که یقیناً کافر شده بود!

اما سخن خدای عزوجل درباره یوسف: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا؛ آن زن قصد یوسف کرد و او قصد وی»، یعنی: آن زن قصد گناه کرد و یوسف قصد کشتن وی - اگر مجبورش می‌کرد - که بر گناه بزرگی وادارش کرده بود. پس، خداوند کشتن و فحشاء را از یوسف دور گردانید. چنانکه فرموده: لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛ تا بدی و فحشاء را از او دور گردانیم. سوء، یعنی: کشتن. و فحشاء، یعنی: زنا.

و اما داود، اصحاب شما درباره او چه می‌گویند؟
 علی بن جهم گفت: می‌گویند: داود در محراب خود نماز می‌گزارد که ابلیس به شکل زیباترین پرندگان خود را به او نمایاند. او نمازش را شکست و برخاست تا آن پرنده را بگیرد. پرنده به داخل خانه رفت. او به دنبالش برون شد. پرنده به پشت بام پرید. او در طلبش بالا رفت. پرنده در خانه اوری بن حنان فرود آمد. داود پرنده را می‌پایید که ناگهان دید همسر اوری خود را می‌شوید. او را که دید خواستارش شد. اوری را پیش‌تر به برخی از جنگها فرستاده بود. پس، به فرمانده‌اش نوشت که اوری را در خط مقدم جبهه قرار بده. اوری به خط مقدم رفت و بر مشرکان پیروز شد و این بر داود گران آمد. دوباره نوشت که او را پیشاروی «تابوت» قرار بده، اوری - که رحمت خدا بر او باد - کشته شد و داود همسرش را به عقد خود درآورد.

امام رضا(ع)، ناگهان تپانچه بر صورت خویش زد و فرمود: «أَنَا اللَّهُ و أَنَا إِلَهِه رَاجِعُونَ؛ به راستی که پیامبری از پیامبران الهی را ابتدا به سبک شمردن نمازش

نسبت دادید تا به دنبال کبوتر افتاد، سپس به فحشاء، و پس از آن به قتل و کشتن!»

گفت: ای زاده رسول خدا! پس خطای او چه بود؟

فرمود: «وای بر تو! داود، تنها پنداشت که خدای عزوجل مخلوقی داناتر از او نیافریده است. خداوند نیز آن دو فرشته را برانگیخت تا بر بالای محراب رفتند و گفتند: حَضَمَانُ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ؛ ما دو شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، پس در میان ما به حق داوری کن و منحرف مشو، و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است که نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم. می‌گوید: آن را هم در اختیار من بگذار و در سخن با من درستی می‌کند.» داود بر علیه متشاکی شتاب کرد و گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نِعَاجِهِ؛ او با درخواست افزودن میش تو بر میشهایش، بر تو ستم کرده است!»

او از شاکی دلیل نخواست، و به متشاکی توجه ننمود و نپرسید: پاسخ تو چیست؟ و این خطای داوری او بود، نه آنچه شما به سوی آن رفته‌اید. آیا سخن خدای عزوجل را نمی‌شنوی که می‌فرماید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ ای داود ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم، به حق داوری کن.»

[راوی گوید: ای زاده رسول خدا! پس داستان او با اوریا چیست؟ فرمود: «زن در دوران داود اگر شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد، پس از او هرگز ازدواج نمی‌کرد، و اولین کسی که خداوند عزوجل، ازدواج با زن شوهر از دست داده را برای او روا دانست، داود بود...»¹

در داستان داود(ع)، روایت دیگری از امیرالمؤمنین علی(ع) است که فرموده: «اگر فردی را پیش من آوردند که بگوید داود(ع) با همسر اوریا ازدواج کرده، دو حد

¹. بحار، ج 11، ص 73، به نقل از امالی صدوق، ص 92-90 و عیون اخبار الرضا، ص 108.

بر او جاری می‌کنم: حدی برای نبوت و حدی برای اسلام»¹ یعنی: اگر کسی بگوید داود پیش از شهادت اوریا با همسر او ازدواج کرده است. در روایت دیگری است: «هر کس داستان داود را، بدان گونه که قصه‌پردازان روایت می‌کنند، روایت کند، یکصد و شصت تازیانه بر او می‌زنم. [حد قذف هشتاد تازیانه است].

و در روایت دیگری است: «این حد افترا بر انبیاست»²

صدوق همانند روایت اول را از امام صادق (ع) نیز، روایت کرده است. اگر گفته شود، آنچه شما آوردید با آنچه در تفسیر منسوب به قمی آمده، معارض است. فشرده روایت تفسیر منسوب به قمی چنین است: «داود (ع) در محرابش نماز می‌گزارد که پرنده‌ای فراویش قرار گرفت و چون برخاست تا آن را بگیرد، پرنده پر زد و بر دیوار میان داود و اوریا نشست - داود او را پی فرمانی فرستاده بود - داود از دیوار بالا رفت تا آن را بگیرد که دید زنی نشسته خود را می‌شوید. زن که او را دید موهایش را پراکند و بدنش را با آنها پوشانید. داود شیفته او شد و به محراب خویش بازگشت و به فرمانده‌اش نوشت به کجا و کجا حرکت کند و «تابوت» را بین خود و دشمن قرار دهد و اوریا را پیشاروی تابوت فرستد. او چنین کرد و وی کشته شد و...»³

می‌گوییم: «راوی این روایت، روایات متعدد وارد در تفسیر آیات در مکتب خلفا را گرد هم آورده، و از پندار خود نیز چیزی بر آن افزوده، سپس آن را از قول امام صادق (ع) روایت کرده است.

ما متن این روایت را - بدون اشاره به سند آن - مورد بررسی قرار داده و می‌گوییم: درباره داستان اوریای مذکور، خبر ویژه‌ای از امام صادق (ع) رسیده که وقتی راوی از او می‌پرسد:

نظر شما در آنچه مردم درباره داود و همسر اوریا می‌گویند چیست؟

¹. تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین در تفسیر آیه، و تنزیه الأنبياء سید مرتضی، ص 92.

². تفسیر خازن و فخر رازی و نور الثقلین در تفسیر آیه.

³. بحار، ج 14، ص 23-20، به نقل از تفسیر قمی. و التتمه فی کتاب الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، ص 233، چاپ اول، بیروت.

امام می‌فرماید: «این چیزی است که عامه ساخته‌اند»¹

امام صادق (ع) در این حدیث با صراحت می‌فرماید: منشأ سخن مردم درباره داود و بیوه اوریا، «عامه» یعنی پیروان مکتب خلفا هستند.

پس، این سخن یقیناً از سوی آنها به کتب حدیثی مکتب اهل بیت (ع) سرایت کرده است، و ما اینگونه روایات را «روایات منتقله» نامیده‌ایم، یعنی روایاتی که از مکتب خلفا به مکتب اهل بیت منتقل شده است.²

و اگر مصدر و ریشه این روایت را در کتابهای تاریخ و تفسیر مکتب خلفا بجوییم، درمی‌یابیم که، راویان این روایت آن را از رسول خدا (ص) روایت نکرده‌اند، و نگفته‌اند که رسول خدا (ص) آن را گفته است؛ مگر یک روایت که سیوطی در تفسیر آیه از یزید رقاشی از انس روایت کرده، و ما پیش‌تر، در همین بحثها بطلان آن را روشن کردیم.

xxx

نتیجه آنکه:

در داستان زید و زینب، رسول خدا (ص) با شوهر دادن زینب به زید، قانون «همتایی نسبی» جاهلی را، با قانون «همتایی اسلامی» درهم شکست، و پس از این پیروزی بزرگ، خداوند متعال او را فرمان داد تا - با زینب مطلقه زید - ازدواج کند و قانون «پسرخواندگی» شناخته شده جاهلی را نیز، درهم بشکند و آن را به قانون اسلامی بدل نماید - همان‌گونه که داود (ع) با بیوه اوریا ازدواج کرد [و ممنوعیت ازدواج با زنان شوهر از دست داده را درهم شکست]. همه انبیاء (ع) در اجرای احکام اسلامی چنین می‌کنند. رسول خدا (ص) در ابطال قانون «ربا» و قانون «خون‌خواهی» اهل جاهلیت نیز، چنین کرد و در حجة الوداع، «ربا» و سود پولهای عمویش عباس را باطل شده، و خون پسرعمویش را مهدور، اعلام داشت.³

¹. بحار، ج 14، ص 200.

². به بحث «روایات منتقله» در کتاب ما، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2 مراجعه نمایید.

³. در سیره ابن هشام، ج 4، ص 175، چاپ مصر روایت کند که: رسول خدا (ص) در خطبه‌اش در حجة الوداع فرمود: «...و هر گونه ربایی برداشته شد، و سرمایه‌های شما از آن شماس، نه ستم کنید و نه ستم شوید. خداوند فرموده هیچ‌گونه ربایی نباشد، و «ربا»ی عباس بن عبدالمطلب، همه‌اش برداشته

این، حقیقت ازدواج نبی خدا داود(ع) با بیوه اوریا و ازدواج خاتم انبیاء(ص) با مطلقه پسرخوانده‌اش زید است. ولی گسترش «روایات اسرائیلی» در تأویل و معنای «قصص انبیا»ی پیشین، و گسترش «روایات ساختگی» در کتابهای تفسیر و برخی دیگر از مصادر اسلامی، حق و باطل را درهم آمیخته، و حق را از دید پژوهشگران مستور داشته است. این روایات در جوامع اسلامی از آن رو رواج و شهرت یافت که برای فرو رفتن برخی افراد سلطه حاکم در شهوت جنسی توجیه مناسبی در خود داشت. چنانکه صدور گناهان از امثال یزید بن معاویه و اشباه وی از خلفای مروانی و همتایانشان، انگیزه آن شد تا «عامه» به انبیاء و رسولان الهی(ع) نیز، نسبت گناه و معصیت داده و از ایشان سلب عصمت نمایند، و این آیات را درباره آنان به گونه‌ای تأویل و معنی نمایند که هر گونه نقد و ایراد را از برخی خلفا دور سازد.

6- توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان

توسل به پیامبر(ص) و تبرک به آثار او در حیات و ممات

برخی از مسلمانان در بحث از صفات انبیا(ع) گویند: تبرک جستن به آثار انبیا و عبادتگاه گرفتن محل قبر ایشان شرک است. بازسازی و بنای بر قبور آنان در حد شرک است. مجلس بزرگداشت تولد ایشان و تولد اولیا معصیت و بدعت حرام است. و در یک کلام، توسل به خدا به وسیله غیر خدا، در حد شرک است. و وسیله قرار دادن رسول خدا(ص) پس از وفات آن حضرت، مخالف شرع اسلام است.

و باطل است، و هرگونه خونی که در جاهلیت ریخته شده، هدر است، و اولین خونی که از شما برمی‌دارم، خون پسر ربیعۀ بن حرث بن عبدالمطلب است - وی در قبیله «بنی لیث» شیر می‌خورد که قبیله «هذیل» او را کشتند - و او اولین کس است که برای هدر شمردن خونهای جاهلیت، از وی شروع می‌کنم.»

مخالفان این گروه در پاسخ چنین استدلال می‌کنند که:

الف) تبرک جستن به آثار پیامبر(ص)

در همه کتب حدیثی با نقل متواتر آمده است که: صحابه رسول خدا(ص) در زمان حیات ایشان با مباشرت و خواسته خود آن حضرت به آثار او تبرک می‌جستند. چنانکه پس از وفات ایشان نیز، این روش را ادامه دادند. برخی از دلایل ایشان چنین است:

تبرک جستن به آب دهان پیامبر(ص)

در صحیح بخاری از سهل بن سعد روایت کند¹ که رسول خدا(ص) در جنگ خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند خیبر را به دست او می‌گشاید، او دوستدار خدا و رسول خداست و خدا و رسول خدا دوستدار اویند.» راوی گوید: مردم آن شب را به سختی سپری کردند تا بدانند پرچم به دست کدامین آنها داده خواهد شد. بامدادان همگی به نزد رسول خدا(ص) آمدند و هر یک امید آن داشت که پرچم به او داده شود که رسول خدا فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: یا رسول الله او از درد چشمانش می‌نالد. پیامبر به دنبال او فرستاد تا حاضر شد، و دو چشم او را با آب دهان شفا بخشید، به گونه‌ای که گویا دردی وجود نداشته است...» تا آخر حدیث.²

این روایت در صحیح مسلم از قول سلمه بن اکوع چنین است:

¹. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج 3، ص 35، و کتاب الجهاد و السیر، ج 2، ص 109، باب 102، و باب ما قبل فی لواء النبی، ج 2، ص 111، و باب فضل من اسلم علی یدیہ رجل، ج 2، ص 115، و کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابی طالب، ج 2، ص 199؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب (رض)، حدیث 32 و 34، و باب غزوه ذی قرد و غیرها، حدیث 132؛ سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، ج 13، ص 172.

². صحیح بخاری، باب دعاء النبی الی الاسلام، ج 2، ص 107.

گوید: نزد علی آمدم و او را که دچار درد چشم بود با خود می‌کشیدم تا نزد رسول‌خدایش آوردم. آن حضرت با آب دهان چشمانش را شفا بخشید و پرچم را به دست او داد.¹

تبرک جستن به وضوی رسول خدا(ص)

در صحیح بخاری از انس بن مالک روایت کند که گفت: «وقت نماز عصر فرا رسید و مردم برای وضو به جستجوی آب پرداختند و آن را نیافتند. پیامبر(ص) با ظرف وضو سر رسید و دست خود را در آن نهاد و به مردم فرمود وضو بگیرند. ناگهان دیدم آب از سر انگشتان آن حضرت همچون چشمه می‌جوشید و مردم تا آخرین نفر از آن وضو گرفتند.»² و در روایت دیگری از جابر بن عبدالله گوید:

«من با پیامبر(ص) بودم که وقت نماز عصر فرا رسید و ما جز اندکی آب نداشتیم. آن را در ظرفی ریختند و نزد پیامبر(ص) آوردند. ایشان دست خود را در آن فرو بردند و انگشتان خود را باز کردند و فرمودند: وضوگیرندگان بشتابند که خداوند برکت افزاید. ناگهان دیدم آب از میان انگشتان آن حضرت می‌جوشید تا آنگاه که مردم وضو گرفتند و نوشیدند، و این معجزه چنان در من اثر کرد که دیگر دچار تردید نگشتم و دانستم که این عین برکت است. به جابر گفتند: شما در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: یک هزار و چهارصد نفر! و در روایت دیگری، پانصد نفر.»³

تبرک جستن به موی پیامبر(ص)

مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که: «رسول خدا(ص) به منی آمد و پس از رمی جمرات و قربانی کردن، سر خود را تراشید و آن را به مردمان داد.»

¹. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، حدیث 132.

². صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب التماس الوضوء اذا كانت الصلاة، ج 1، ص 31.

³. صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب شرب البركة و الماء المبارك، ج 3، ص 219؛ سنن نسائی کتاب الطهارة، باب الوضوء من الاناء، ج 1، ص 25؛ مسند احمد، ج 1، ص 402؛ سنن دارمی، از قول عبدالله بن عمر، باب ما اكرم الله النبي من تفجر الماء من بين اصابعه، ج 1، ص 15.

و در روایت دیگری گوید: «آن حضرت سر تراش را فرا خواند و پس از تراشیدن موها، آنها را به اباطلحه داد. راوی گوید: او نیز آنها را میان مردم تقسیم کرد»¹

و نیز از انس بن مالک روایت کند که گفت:

«رسول خدا(ص) را دیدم که سر می تراشید و صحابه آن حضرت دور او را گرفته بودند تا هر مویی که فرو افتد در دست یکی از آنان قرار گیرد»² و در کتاب اسد الغابه در شرح حال خالد بن ولید گوید:

«خالد بن ولید که در نبرد با ایرانیان و رومیان نقش ویژه و برجسته ای داشت به هنگام فتح دمشق در شب کلاهی که با آن می جنگید، تار مویی از رسول خدا(ص) را قرار داده بود که به برکت آن فتح و ظفر می جست و همیشه پیروز بود».

همچنین در شرح حال او در اصابه و مستدرک حاکم گویند:

«خالد بن ولید در نبرد یرموک شب کلاه خویش را گم کرد و دستور داد آن را بجویند. ابتدا آن را نیافتند، ولی دوباره جستجو کردند و آن را یافتند و دیدند شب کلاهی کهنه و مندرس است. خالد گفت: رسول خدا(ص) در سالی عمره به جای آورد و سر تراشید. مردمان به جمع آوری موهای آن حضرت پرداختند و من در گرفتن موی پیشانی بر آنان سبقت گرفتم و آن را در این شب کلاه نهادم و اکنون در هیچ نبردی حاضر نمی شوم که این شب کلاه با من باشد مگر آنکه پیروزی نصیب من می گردد»³

و در صحیح بخاری روایت کند که: «تارهایی از موی پیامبر(ص) نزد ام سلمه زوجه رسول خدا(ص) بود که هرگاه کسی را چشم زخمی می رسید ظرف آبی

¹. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب بیان ان السنه يوم النحران یرمی ثم ینحر ثم یحلق، حدیث 323 و 326؛ سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب الحلق و التقصیر، حدیث 1981؛ طبقات ابن سعد، ج 1، ص 135؛ مسند احمد، ج 3، ص 111، 133، 137، 146، 208، 214، 239، 256، 287 و ج 4، ص 42؛ مغازی واقدی، ص 429.

². صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب قرب النبی من الناس و تبرکهم به، حدیث 74، ص 1812.

³. مستدرک حاکم، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب خالد بن الولید، ج 3، ص 299. فشرده این روایت در منتخب کنز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 178 و تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 113 نیز آمده است.

خدمت ایشان می‌فرستاد تا آن موها را در آن فرو کند و آسیب‌دیده را شفا بخشد.¹

عبیده گوید: «اگر یک تار موی پیامبر نزد من باشد از همه دنیا و هرچه در آن است نزد من محبوبتر است.»²

تبرک جستن به لباس پیامبر(ص)

عبدالله خادم اسماء دختر ابوبکر گوید: «بانوی من اسماء جبه و روپوش بلندی با نشانهای سبز به من نشان داد و گفت: این جبه را رسول خدا(ص) می‌پوشید و ما آن را می‌شوئیم و از آن شفا می‌گیریم.»³

و در صحیح مسلم گوید: «این جبه رسول خدا(ص) است. سپس جبه‌ای بلند و خسروانه بیرون آورد که جادکمه‌ها و چاکهای آن از حریر و دیباج بود و گفت: این جبه نزد عایشه بود تا از دنیا رفت و پس از او به من رسید. پیامبر آن را می‌پوشید و ما آن را می‌شوئیم تا بیماران به وسیله آن بهبود یابند.»⁴

تبرک جستن به تیر و پیکان پیامبر(ص)

بخاری درباره صلح حدیبیه روایت کرده و گوید:

«رسول خدا(ص) با سپاهیان خود در انتهای حدیبیه بر سر چاهی کم‌آب فرود آمدند مردم به سوی آن شتافتند و با سرعت آب آن را کشیدند و اندکی بعد از تشنگی به رسول خدا شکوه کردند. پیامبر(ص) تیری از تیردان خود بیرون کشید

¹. صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب ما ی ذکر فی الشیب، ج 4، ص 27، که ما فشرده آن را آوریم.

². طبقات ابن سعد، ج 6، ص 63؛ صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الماء الذی یغسل به شعر الانسان، ج 1، ص 31.

³. مسند احمد، ج 6، ص 348؛ طبقات ابن سعد، ج 1، ص 22، باب ذکر لباس النبی؛ تاریخ الاسلام ذهبی (السیره النبویه)، ص 503؛ السیره النبویه و الآثار المحمدیه، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفه، ج 2، ص 225.

⁴. صحیح مسلم، ج 3، ص 161، کتاب اللباس و الزینة، باب تحریم استعمال اناء الذهب و الفضه، حدیث 2069.

و فرمود تا آن را در درون چاه قرار دهند. پس به خدا سوگند پیوسته جوشید و آنان را سیراب کرد تا از آنجا کوچ کردند.¹

تبرک جستن به جای دست پیامبر(ص)

در کتاب اصابه و مسند احمد در شرح حال حنظله روایتی است که فشرده آن چنین است:

حنظله گوید: «جد من مرا خدمت پیامبر(ص) برد و گفت: من پسرانی بزرگ و کوچک دارم که این کوچکترین آنهاست. برای او دعا بفرمایید. پیامبر(ص) دستی بر سر او کشید و فرمود: «خداوند سعادتت افزایش دهد. یا: او سعادتمند است.» راوی گوید: با چشم خود دیدم که بیماران صورت باد کرده یا حیوانات پستان ورم کرده را نزد حنظله می‌آوردند و او بر دست خود آب دهان می‌زد و با «بسم الله» آن را بر سر خود می‌کشید و می‌گفت: این جای دست رسول خدا(ص) است. سپس محل ورم کرده را مسح می‌کرد و به گفته راوی، ورم برطرف می‌شد.² و در عبارت اصابه آمده است:

«حنظله بسم الله می‌گفت و دستش را بر سر خود، که جای دست رسول خدا بود، می‌نهاد و آن را مسح می‌کرد و سپس بر محل ورم کرده می‌کشید و آماس آن برطرف می‌شد.»

xxx

باری، برکت و فرخندگی همچون نور خورشید و عطر شکوفه از رسول خدا(ص) به اطراف او پراکنده می‌شد؛ و در کودکی و بزرگی، در سفر و حضر، در شب و روز، هیچ‌گاه از آن حضرت جدا نگردید. چه آنگاه که در خیمه حلیمه سعدیه مادر رضاعی خود بود، و چه در سفر شام برای تجارت، یا در خیمه ام معبد در حال هجرت، یا در مدینه در کسوت قیادت و رهبری و حکومت. و

¹. صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب، ج 2، ص 81، و کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 29. و ج 1، قسمت اول، ص 118؛ مغازی واقدی، ص 247.

². مسند احمد، ج 5، ص 68. مشروح آن در شرح حال حنظله بن حذیم بن حنیفه در اصابه آمده است.

بدیهی است که آنچه را ما در اینجا آوردیم نمونه‌ای از انواع است و ما هرگز در صدد آمار و احصاء نبوده‌ایم. زیرا، احصای همه در توان هیچ پژوهشگری نگنجد. و آنچه بیان شد برای دارندگان قلب سلیم و گوش شنوا و دل آگاه بسنده باشد. در بخش بعد موضوع شفاعت‌خواهی و وسیله قرار دادن پیامبر(ص) به درگاه خدای متعال را بررسی کرده و سپس - به یاری خدا - به منشأ اختلاف درباره ویژگیها و امتیازات رسول خدا(ص) بر سایر مردمان می‌پردازیم.

توسل به رسول خدا(ص)

معتقدان به جواز و مشروعیت توسل به رسول الله(ص) و وسیله قرار دادن آن حضرت به درگاه خداوند متعال در همه دورانها، می‌گویند: اینگونه توسل پیش از خلقت رسول خدا و در زمان حیات و بعد از وفات آن حضرت با رضای الهی انجام گرفته است و همچنان تا روز قیامت نیز، به دلایل زیر، ادامه می‌یابد:

نخست: توسل به رسول خدا(ص) قبل از خلقت

گروهی از راویان حدیث از جمله حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود از قول عمر بن خطاب روایت کنند که، «آدم(ع) هنگامی که دچار آن لغزش گردید، عرض کرد: پروردگارا! از تو می‌خواهم که به حق محمد و آل محمد مرا ببخشی. خداوند سبحان فرمود: ای آدم! تو محمد را چگونه شناختی در حالی که من هنوز او را نیافریده‌ام؟

عرض کرد: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست قدرت خود آفریدی، و از روح خودت در من دمیدی، سر که برداشتم دیدم بر ستونهای عرش نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله. پس دانستم که تو نام کسی جز محبوب‌ترین آفریده‌ات را کنار نام خود قرار نمی‌دهی.

خداوند فرمود: راست گفتی ای آدم! او محبوب‌ترین آفریده‌های من است. مرا به حق او بخوان که تو را بخشیدم. و اگر محمد نبود تو را نمی‌آفریدم.»

این حدیث را طبرانی نیز در کتاب خود آورده و بر آن افزوده: «و او آخرین پیامبر نسل توست»¹

و در تفسیر این آیه شریفه:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ²

و هنگامی که از سوی خدا کتابی به سویشان آمد که تصدیق کننده کتاب آنان است، و آنها خود پیش از این - به نام آورنده آن - بر کفار پیروزی می جستند. حال که همان شناسای ایشان به سویشان آمده به آن کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

محدثان و مفسران در تفسیر این آیه روایت کرده اند که: یهود مدینه و خیبر پیش از بعثت هرگاه با همسایگان عرب و مشرک خود از قبیله اوس و خزرج و غیر ایشان، می جنگیدند، به نام رسول خدا (ص) که در تورات یافته بودند بر آنان پیروزی می جستند و پیروز می شدند و علیه کفار دعا می کردند و می گفتند: «پروردگارا! به حق نبی امی از تو می خواهیم که ما را بر آنها پیروز گردانی.» یا می گفتند: «پروردگارا! به نام نبی خودت ما را بر آنها پیروز گردان»³

اما هنگامی که کتاب خداوندی، قرآن کریم و تصدیق کننده تورات و انجیل به وسیله کسی که او را به خوبی و بی تردید می شناختند، یعنی محمد، به سویشان آمد، بدان کافر شدند، زیرا او از بنی اسرائیل نبود.⁴

¹. مستدرک حاکم، ج 2، ص 615؛ مجمع الزوائد، ج 8، ص 253؛ تحقیق النصره، مراغی (ت 816 هجری) ص 113 - 114، به نقل از طبرانی.

². سوره بقره، آیه 89.

³. از این روایات چنین ظاهر می شود که آنها با امثال اینگونه دعاها خداوند جلیل را می خواندند؛ دعاهایی که دربردارنده توسل به رسول خداست.

⁴. این روایات از حیث مضمون متواتر است و در کتابهای زیر آمده است:

دلائل النبوة، بیهقی، ص 343 - 345. تفسیر طبری در تفسیر آیه؛ تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج 1، ص 333؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 263؛ تفسیر سیوطی به نقل از دلائل النبوة ابونعیم، تفسیر محمد بن عبد حمید؛ تفسیر عبدالرحمان بن ابی حاتم بن ادريس رازی؛ تفسیر محمد بن ابراهیم بن المنذر نیشابوری (ت 318 هجری).

دوم: توسل به پیامبر (ص) در حال حیات

احمد بن حنبل، ترمذی، ابن ماجه و بیهقی از عثمان بن حنیف روایت کنند که: مردی نابینا خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: از خدا بخواه مرا بهبود بخشد. پیامبر (ص) به او فرمود: «اگر خواستی دعا می‌کنم و اگر بخواهی صبر می‌کنی که برای تو بهتر است.» عرض کرد: دعا بفرمایید. پیامبر به او فرمود: «وضو بگیر، وضوی نیکو و این دعا را بخوان: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأُتَوِّجُّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتُقْضَى لِي. اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِي.**

پروردگارا! من به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای درخواست حاجتم از خداوند نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا خواسته‌ام برآورده گردد. خداوند! او را شفیع و وسیله من قرار ده.»¹

این روایت را بیهقی و ترمذی صحیح السند دانسته‌اند.

سوم: توسل به پیامبر (ص) بعد از وفات

طبرانی در معجم الکبیر از عثمان بن حنیف روایت کند که: «مردی برای نیاز خویش نزد عثمان بن عفان آمد و شد می‌کرد ولی عثمان به او و خواسته او توجهی نشان نمی‌داد. آن مرد ابن حنیف را دید و از وضع موجود شکوه کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: به وضوخانه برو وضو بگیر. سپس به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار و بگو: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأُتَوِّجُّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أُتَوِّجُّهُ بِكَ لِي رَبِّي لِتُقْضَى حَاجَتِي.** و تذکر حاجتک.

¹. مسند احمد، ج 4، ص 138؛ سنن ترمذی، کتاب الدعوات، ج 13، ص 80 - 81؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامه الصلاة و السنه فیها، باب ما جاء فی صلاة الحاجه، حدیث 1385، ص 441. ابن اثیر با سند خود در شرح حال عثمان بن حنیف در اسدالغابه، بیهقی بنابر نقل صاحب کتاب تحقیق النصره از او و تحقیق النصره، ص 114. ما عبارت احمد بن حنبل، امام حنبله، را از آن رو آوردیم که منکران شفاعت از پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب پیروان احمد بن حنبل‌اند.

«پروردگارا! من به وسیله پیامبران محمد پیامبر رحمت، به سوی تو می‌آیم و از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! من برای رفتن به سوی خدا نزد تو آمدم و تو را وسیله قرار دادم تا حاجتم برآورده گردد،» سپس خواسته ات را یادآور می‌شوی. آن مرد رفت و آنچه به او گفته بود انجام داد. سپس به در خانه عثمان بن عفان آمد که ناگهان دربان خانه نزد او آمد و دستش را گرفت و وارد مجلس عثمان کرد. او نیز وی را روی زیرانداز کنار خود نشانید و گفت: خواسته‌ات چیست؟ او خواسته‌اش را بیان کرد و وی آن را برآورده ساخت. سپس به او گفت: تو تا این ساعت نیازت را یادآور نشده بودی. و گفت: هر نیاز و حاجت دیگری که داری بیان کن.¹

ج) توسل به قبر پیامبر(ص)

در سنن دارمی و وفاء الوفاء سمهودی از اوس بن عبداللّه روایت کنند که گفت: «مردم مدینه دچار قحطی شدید شدند و به عایشه شکوه کردند. عایشه گفت: به سوی قبر پیامبر(ص) بروید و دریچه‌ای از آن به سوی آسمان باز کنید تا میان قبر و آسمان سقفی نباشد. راوی گوید: چنین کردند. پس از آن، چنان بارانی بر ما بارید که گیاهان رویدند و شتران فربه شدند.»²

د) توسل به عباس عموی پیامبر(ص)

در صحیح بخاری است که: عمر بن خطاب هرگاه قحطی می‌شد عباس بن عبدالمطلب را شفیع و وسیله قرار می‌داد و می‌گفت: **اللّٰهُمَّ اِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِنَا وَاِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا**. قال: فیسقون.

¹. تحقیق النصره، ص 14 و 115، به نقل از معجم کبیر طبرانی.

². سنن دارمی، ج 1، ص 43-44؛ وفاء الوفاء، ج 2، ص 549.

پروردگارا! ما در گذشته با توسل به پیامبرمان به سوی تو می‌آمدیم و تو بارانمان می‌دادی و سیرابمان می‌کردی. و اکنون با توسل به عموی پیامبرمان به سوی تو می‌آییم. پس، بارانمان ده و سیرابمان کن.
راوی گوید: پس از آن باران می‌بارید و سیراب می‌شدند.¹

هـ) توسل به لباس پیامبر(ص) برای کاستن از فشار قبر

در کنز العمال، استیعاب، اسدالغابه و اصابه در شرح حال فاطمه بنت اسد از ابن عباس روایت کنند که گفت: «هنگامی که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب(ع) وفات کرد، رسول خدا(ص) پیراهن خود را بر او پوشانید و در قبر وی در کنار او خوابید.»

حاضران با تعجب گفتند: آنچه را که با این جنازه انجام دادی، تا به حال از شما ندیده بودیم! فرمود: «این برای آن است که هیچ‌کس - بعد از ابی طالب نسبت به من نیکوکارتر از او نبوده است. من پیراهن خود را بر او پوشاندم تا او از جامه‌های بهشتی بپوشد، و در قبر با او خوابیدم تا از فشار قبر در امان باشد.»²
و در طبقات ابن سعد از سهل بن سعد روایت کند که گفت: «زنی با عبايي بافته‌شده حاشیه‌دار خدمت رسول خدا(ص) رسید و گفت: یا رسول الله! من این عبا را با دست خود بافته و آن را آورده‌ام که بر شما بپوشانم. راوی گوید: رسول خدا(ص) که بدان نیاز داشت، آن را پذیرفت و پوشش خود قرار داد و روزی که با؛ظظس ذ آن در جمع ما آمده بود، فلان بن فلان آن را برانداز کرد و گفت: یا رسول الله! این عبا چقدر نیکوست! آن را بر من بپوشان! فرمود: باشد. پس، تا آنجا که خدا خواست در آن مجلس نشست و سپس مراجعت فرمود و چون به منزل رسید، آن را پیچید و نزد او فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی،

¹. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا و کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب عباس بن عبدالمطلب، ج 2، ص 200 و ج 1، ص 124؛ سنن بیهقی، کتاب صلاة الاستسقاء، باب الاستسقاء بمن ترجی برکة دعائه، ج 3، ص 352.

². کنز العمال، ج 12، ص 147، حدیث 34424؛ اصابه، ج 8، ص 160؛ اسدالغابه، ج 5، ص 517؛ استیعاب در حاشیه اصابه، ج 4، ص 328، چاپ مصر 1328 هجری؛ صفوة الصفوة، ج 2، ص 54، در شرح حال فاطمه بنت اسد؛ ذخائر العقبی، ص 55 و 56؛ فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص 31 و 32؛ وفاء الوفاء، ج 3، ص 897 و 898؛ و ینابیع المودة.

رسول خدا(ص) چون به آن نیاز داشت آن را پذیرفت و تو که می دانستی پیامبر هیچ سائلی را رد نمی کند آن را از او درخواست کردی! آن مرد گفت: به خدا سوگند، آن را برای پوشیدن بر خود نخواستم، بلکه او را از پیامبر(ص) درخواست کردم تا کفن روز مرگم باشد. سهل گوید: آن عبا روز مرگ کفن او بود.¹

¹. طبقات ابن سعد، ج 1، ص 222، باب ذکر لباس الرسول.

7- بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا

اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیاء(ع) و بندگان صالح خدا

دلایل معتقدان به استحباب بزرگداشت

معتقدان به محبوبیت بزرگداشت یاد انبیاء استدلال می‌کنند که بیشتر مناسک حج بزرگداشت یاد انبیاء و اولیاء(ع) است. چنانکه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف) مقام ابراهیم

خداوند متعال می‌فرماید:

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی¹؛

نمازگاه خود را از مقام ابراهیم برگزید.

در صحیح بخاری روایتی است که فشرده آن چنین است: ابراهیم و اسماعیل هنگامی که خانه کعبه را بنا می‌کردند، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم بنا می‌کرد تا آنکه دیوار بلندی یافت و اسماعیل این سنگ را [برای زیر پای پدر] آورد.²

ابراهیم(ع) بر روی آن ایستاد و به ادامه بنا پرداخت و اسماعیل نیز سنگها را به دست او می‌داد.³

در روایت بعد از آن آمده است:

دیواربلندی یافت و ابراهیم از جابجایی سنگهاناتوان گردید، بدین‌خاطر، بر روی سنگ مقام ایستاد و اسماعیل سنگها را به دست او می‌داد.

¹. سوره بقره، آیه 125

². سنگ مقام ابراهیم(ع)

³. صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج 2، ص 158-159

خداوند سبحان - چنانکه روشن است - مردمان را فرمان داده تا از قدمگاه ابراهیم در بیت الله الحرام تبرک جویند و از آن نمازگاه برگیرند تا یاد ابراهیم (ع) زنده و جاوید گردد، و هیچ اثری از شرک به خدا هم در آن نیست.

ب) صفا و مروه

خداوند سبحان می‌فرماید:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا¹

به راستی که صفا و مروه از شعائر الهی است. پس کسی که حج بگذارد یا عمره، هیچ باکی بر او نیست که آنها را طواف نماید.

بخاری در این باره روایتی دارد که فشرده آن چنین است:

هنگامی که ابراهیم (ع) هاجر را با پسرش اسماعیل در مکه رها کرد و آب آشامیدنی آنها تمام شد و او و فرزندش دچار تشنگی شدند و اسماعیل از شدت تشنگی به خود می‌پیچید، هاجر [از شدت اندوه] به سوی صفا رفت تا شاهد آن حالت نباشد. سپس بر بلندای آن شد و به اطراف نگرست تا شاید کسی را ببیند، و چون کسی را نیافت، از صفا فرود آمد و به زمین هموار که رسید، همانند انسانی تلاشگر، به «سعی» و کوشش پرداخت تا همواری را پیمود و به مروه رسید. سپس بر بلندای آن شد و به اطراف نگرست تا شاید کسی را ببیند، و چون در آنجا نیز کسی را نیافت، این رفت و آمد را هفت بار ادامه داد.

ابن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: این سعی مردمان در میان صفا و مروه، [یادآور] همان سعی هاجر است.²

خداوند «سعی» میان «صفا و مروه» را نیز، بخشی از مناسک حج قرار داد تا یادآور «سعی» هاجر و بزرگداشتی برای کار بزرگ او باشد. استحباب هروله و تند رفتن حاجیان در فاصله هموار میان «صفا و مروه» نیز، زنده کردن یاد هروله و تند رفتن‌های تلاشگرانه او در آنجاست.

¹. سوره بقره، آیه 158.

². همان، ص 158. و نیز معجم البلدان ماده «زمزم»، درباره تاریخ اسماعیل از تاریخ طبری و ابن اثیر.

ج) رمی جمره یا پرتاب سنگ به سوی شیطان

امام احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خدا (ص) روایت کنند که فرمود:

جبرئیل ابراهیم (ع) را به سوی «جمره عقبه»¹ برد و شیطان را به او نشان داد، ابراهیم (ع) با هفت عدد سنگ او را رمی کرد که ناپدید شد. سپس او را به سوی «جمره وسطی»² برد و - باز هم - شیطان را به او نمایاند و ابراهیم نیز با هفت عدد سنگ او را راند تا ناپدید شد. سپس به «جَمَرَه قُصُوی»³ آمد و شیطان را به وی نشان داد و او با هفت سنگ شیطان را راند تا ناپدید شد.⁴

خداوند سبحان، بدین گونه رمی شیطان از سوی ابراهیم (ع) را گرامی داشت و برای زنده نگه داشتن یاد او، «رمی جمرات» را بخشی از مناسک حج قرار داد.

د) فدیة یا قربانی دادن

خداوند سبحان درباره ابراهیم و اسماعیل می فرماید:

فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ × فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ × فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهِ لِلْجَبِينِ × وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ × قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ × إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ × وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛⁵ پس او را به پسری بردبار، مژده دادیم و چون به رشد رسید و با پدر کوشید [ابراهیم به او] گفت: پسر! من در خواب می بینم که باید تو را قربانی کنم، تو چه نظر می دهی؟ [اسماعیل] گفت: پدر جان! هرچه مأموری انجام ده که به زودی - اگر خدا بخواهد - مرا از بردباران می یابی. پس چون تسلیم شدند و او را به روی افکند، ندایش دادیم که، ای ابراهیم! به راستی که آن خواب را راست گردانیدی،

¹ . جمره عقبه یعنی: پرتاب گاه اولین.

² . جمره وسطی یعنی: پرتاب گاه میانی.

³ . جمره قصوی یعنی: پرتاب گاه آخرین.

⁴ مسند احمد، ج 1، ص 306 و نزدیک به آن در ص 127. مسند طیالی، حدیث 2697 و نیز مراجعه

کنید: معجم البلدان، ماده کعبه و تاریخ طبری و ابن اثیر، در شرح حال ابراهیم (ع).

⁵ . سوره صافات، آیات 101 - 107.

ما نیکوکاران را اینگونه پاداش می‌دهیم. به راستی که این همان امتحان روشن است و او را به ذبح عظیمی فدا دادیم.

و بدین‌گونه، خداوند برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره این قربانی، و فرستادن آن گوسفند در فدای اسماعیل، قربانی کردن گوسفند و بزرگداشت آن خاطره را بخشی از مناسک حج قرار داد، و حاجیان را فرمود تا همواره در «منی» قربانی کنند، و با این قربانی یاد و خاطره تسلیم شدن ابراهیم در برابر خدای متعال را بزرگ و گرامی بدارند.

آری، در مقام ابراهیم(ع)، برکت و فرخندگی از قدوم ابراهیم(ع) به جای پای آن حضرت گسترش یافت، و خداوند فرمان داد تا آن محل در «بیت الله الحرام» نمازگاه شده و زنده‌کننده یاد و خاطره آن حضرت باشد. در بخش آینده، به گسترش برکت و فرخندگی از آدم ابوالبشر(ع) می‌پردازیم.

گسترش برکت از آدم(ع) و بزرگداشت یاد آن

در برخی روایات آمده است که: خداوند ذوالجلال بعد از ظهر نهم ماه ذی‌الحجه در عرفات آدم(ع) را مورد بخشایش قرار داد. سپس جبرئیل به هنگام غروب او را به سوی مشعر الحرام حرکت داد. آدم(ع) در شب دهم ذی‌الحجه در آنجا با بیتوته و شب زنده‌داری به دعا و تشکر از خداوند در قبول توبه‌اش پرداخت. سپس صبح که شد به سوی «منی» حرکت کرد و در روز دهم سر خود را تراشید تا نشانه قبول توبه و آزادی او از گناهان باشد.

خداوند نیز، این روز را برای آدم(ع) و فرزندان او عید قرار داد، و هر چه را آدم(ع) انجام داده بود، برای همیشه تاریخ، از مناسک حج فرزندان او گردانید: در عصر روز نهم در عرفات توبه آنان را می‌پذیرد و در شب دهم در «مشعر الحرام» به دعا و یاد خدا می‌پردازند و روز دهم که می‌شود در «منی» سرهای خود را می‌تراشند. سپس بر این مناسک و اعمال، آنچه ابراهیم و اسماعیل و هاجر نیز انجام داده بودند، افزوده شده و مناسک حج با آنها کامل گردید.

بنابراین، اعمال حج همگی، برکت‌جویی از آن زمانها و مکانهایی است که آن بندگان صالح و شایسته خداوند در آنها زیستند، و همه این مناسک بزرگداشت یاد و خاطره آنان در همیشه تاریخ است.

در بخش بعد، نمونه‌ای از گسترش و سرایت شومی و نحوست از مکان به واردشوندگان در آن را می‌آوریم.

گسترش نحوست و شومی از مکان به اهل آن

بخاری و مسلم و احمد بن حنبل روایت کنند که: رسول خدا(ص) در سالی که به غزوه تبوک می‌رفتند، با سپاه در سرزمین حِجْر، نزدیک خانه‌های قوم ثمود پیاده شدند. همراهان آن حضرت از چاههای آبی که قوم ثمود از آن می‌نوشیدند، آب کشیدند و خمیر نان ساختند و دیگ‌های پخت گوشت را بر پا داشتند. رسول خدا(ص) فرمانشان داد تا غذای دیگها را دور بریزند و خمیرها را به شتران بدهند. سپس آنان را حرکت داد تا بر سر چاهی که ناقه صالح از آن می‌نوشید، فرود آمدند، و آنان را از ورود بر جایگاه قومی که عذاب شده‌اند بر حذر داشت و فرمود:

إِنِّي أَخْشَى أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ؛ من می‌ترسم بر شما نیز، همان برسد که بر آنها رسید، پس بر جایگاه آنان وارد نشوید!¹
عبارت صحیح مسلم چنین است:

وَلَا تَدْخُلُوا مَسَاكِينَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، حَذَرًا أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ. ثُمَّ زَجَرَ وَأَسْرَعَ حَتَّى خَلَفَهَا؛ در خانه‌های کسانی که بر خویشان ستم کرده‌اند، داخل نشوید مگر آنکه گریان باشید تا از مانند آنچه بر آنها رسیده در امان بمانید. سپس حرکت داد و سرعت گرفت تا آنجا را پشت سر گذاشت.
و در عبارت صحیح بخاری آمده است:

[رسول خدا(ص)] پس از آن، سر خود را پوشانید و بر سرعت افزود تا از آن وادی گذشت.

در روایت دیگری در مسند احمد آمده است:

[رسول خدا(ص)] در حالی که سوار بر مرکب بود، بار دای خویش، سر خود را پوشانید.¹

¹ مسند احمد، ج 2، ص 117، عبارت متن از مسند است؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب نزول النبی(ص) الحِجْر؛ صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم...، حدیث 40. روایت مسلم فشرده و مختصر است.

منشأ و علت شومی و برکت در مکان

شومی سرزمین و چاههای آب قوم ثمود² چیزی نبود جز آنچه که از این قوم سر زد و از آنها به سرزمین و چاههای آبشان سرایت کرد و تا عصر خاتم انبیا(ص) و تا هر گاه که خدا بخواهد، باقی است.

برکت و فرخندگی آبشخور ناقه صالح نیز، چیزی نبود جز آنکه، ناقه صالح از آن نوشیده بود و فضیلت و برکتش به آن چاه سرایت کرد و تا زمان خاتم انبیا(ص) و تا غوغا هر چه خدا بخواهد باقی است.

و بدیهی است که ناقه صالح و آبشخور آن، نزد خدا از اسماعیل و چاه زمزم او، گرامی تر نیست؛ بلکه خداوند از برکت اسماعیل(ع)، برای همیشه تاریخ، زمزم را مبارک قرار داده است.

همچنین است سرایت و گسترش برکت از چیزهایی که خداوند بر بندگان صالح و شایسته خود، در زمانهای ویژه همانند روز جمعه، قرار داده است.

برکت و فرخندگی روز جمعه

در صحیح مسلم روایتی است که می گوید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛ خداوند آدم را در روز جمعه آفرید و در روز جمعه نیز، او را وارد آن بهشت گردانید.³

این شرافت و برتری، و غیر آن، از مواهبی است که خداوند، در روز جمعه، بر بندگان خویش ارزانی فرموده و برکت روز جمعه را دائمی و همیشگی قرار داده است.

برکت در ماه رمضان

همچنین است حال برکت در ماه رمضان که خداوند سبحان فرموده:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ؛⁴

¹. مسند احمد، ج 2، ص 66.

². قوم ثمود، قوم صالح پیامبر بودند که دعوتش را رد نموده و ناقه صالح، معجزه آن حضرت را پی کردند

³. صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب فضل الجمعة، حدیث 17-18.

⁴. سوره بقره، آیه 185.

ماه رمضان، ماهی که قرآن در آن نازل شد برای هدایت مردمان و نشانه‌هایی از راهنمایی و جدایی [حق و باطل].

و نیز فرموده:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا كَيْلُهُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ¹؛ ما این [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. و چه می‌دانی شب قدر چیست. شب قدر بهتر از هزار ماه است....

بنابراین، برکت و فرخندگی از شب قدری که قرآن بر خاتم انبیا(ص) در آن نازل شد، به همه روزها و شبهای ماه رمضان سرایت و گسترش یافت و همین برکت در این ماه از این شب، تا همیشه تاریخ ماندگار و ابدی گردید.

پس از اشاره به فضیلت بزرگداشت یاد و خاطره برگزیدگان خدا، تأکید می‌کنیم که مقصود ما از بزرگداشت یاد و خاطره آنان -مثلاً-: خواندن سیره و روش صحیح و درست و تحریف نشده رسول خدا(ص) در شب تولد آن حضرت می‌باشد، و نیز، طعام دادن در راه خدا و هدیه کردن ثواب آن برای رسول الله(ص) است. با این شرط که از اقدام بر بدعتها و خلاف شرع‌های اختراعی برخی صوفیه شدیداً اجتناب گردد.

8- حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در آنها

¹. سوره قدر، آیات 1 - 3.

دلایل معتقدان به تحریم بنا بر قبور

مسلمانان در موضوع بازسازی و عمارت بر قبور انبیاء و اولیاء، و طواف پیرامون آنها، و مسجد و عبادتگاه قرار دادن این قبور، با یکدیگر، اختلاف کرده‌اند. معتقدان به تحریم به روایاتی استدلال می‌کنند که مهمترین آنها اینهاست:

(الف) از امام علی (ع) روایت کرده‌اند که فرموده:
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي جَنَازَةٍ فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَنْطَلِقُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَا يَدْعُ بِهَا وَثَنًا، إِلَّا كَسْرَهُ، وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَاءَهُ، وَلَا صُورَةً إِلَّا لَطَخَهَا؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْطَلِقَ فَهَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ، فَرَجَعَ. فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَنْطَلِقُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَأَنْطَلِقْ. فَأَنْطَلِقَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَمْ أَدْعُ بِهَا وَثَنًا إِلَّا كَسْرَتُهُ وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوِيَّتُهُ، وَلَا صُورَةً إِلَّا لَطَخْتُهَا؛

علی (ع) فرموده: «رسول خدا (ص) در تشییع جنازه‌ای بود که فرمود: کدام یک از شما به سوی مدینه می‌رود تا همه بت‌های آنجا را شکسته و همه قبرهای آن را صاف و همه صورتهای [مجسمه‌های] آن را دگرگون کند؟» مردی گفت: «من ای رسول خدا!» او رفت و از مردم مدینه ترسید و بازگشت. علی (ع) گفت: «ای رسول خدا (ص) من بروم؟» فرمود: «برو.» او رفت. سپس بازگشت و گفت: «ای رسول خدا (ص)! همه بت‌ها را شکستم، همه قبرها را صاف کردم و همه صورتهای را واژگون نمودم.»

این روایت در کتابهای حدیثی تکرار شده و ما کاملترین عبارت آن را آوردیم.¹
(ب) از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرموده:

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِيْ وَثَنًا، لَعَنَ اللّٰهُ قَوْمًا اتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِيَائِهِمْ مَّسَاجِدَ؛
پروردگارا قبر مرا بت مگردان، خدا لعنت کند گروهی را که قبور انبیایشان را مسجد گزیدند.²

در روایت دیگری رسول خدا (ص) آنانی را که قبور انبیای خود را مسجد گزیده‌اند معرفی کرده و فرموده:

¹. مسند احمد، ج 1، ص 87-89، 96-110، 111-128، 138-139، 145-150؛ مستطیالسی، حدیث 96

². مسند احمد، ج 2، ص 246.

قَاتَلَ اللَّهَ الْيَهُودَ، إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛

خدا بکشد یهود را، آنان قبور انبیایشان را مسجد گزیدند.¹

ج) استدلال بدانچه از رسول خدا(ص) درباره نهی زنان از زیارت قبور روایت شده، مانند آنچه ابن ماجه و ترمذی و ابوداود با اسناد خودشان در سنن از ابوهریره و حسان و ابن عباس آورده‌اند که:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَعَنَ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ؛

رسول خدا(ص) زنهای زیارت‌کننده قبور را لعنت فرموده است.²

اشکال و خدشه در روایات بخش اول

اشکال نخست: اوضاع مدینه پیش از هجرت

پیامبر اکرم(ص) پس از آنکه برخی از مردم مدینه اسلام آوردند، پیش از هر کار، ابتدا مصعب بن عمیر را برای یاد دادن احکام آنروزین اسلام به تازه مسلمانان، به سوی آنان گسیل داشت، زیرا تنها بخشی از مردم مدینه در سفری که به حج رفتند در عقبه حاضر شده و با رسول خدا(ص) مخفیانه بیعت کرده بودند، و اسلام در میان آنان گسترش نیافت مگر آنگاه که رسول خدا(ص) به سوی ایشان هجرت کرد، و آنان به تدریج به اسلام گرویدند. امام علی(ع) نیز، پس از سه روز یا بیشتر، در پی آن حضرت روان شد. داستان ورود پیامبر(ص) به مدینه نیز، معروف و مشهور است. و نیز، رسول خدا(ص) پس از آنکه با یهود بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع پیمان‌نامه منعقد کرد، حکومت خود بر مدینه را به تدریج بسط و گسترش داد. حال، با چنین روندی که از شروع و توسعه و گسترش اسلام در مدینه می‌دانیم، سؤال این است که: رسول خدا(ص) در کجا و چه وقت، در حالی که در تشییع جنازه بوده، امام علی(ع) را به مدینه فرستاده تا بتها را نابود، قبرها را صاف و پیکره‌ها را واژگون نماید؟

¹. مسند احمد، ج 2، ص 285.

². سنن ابن ماجه، کتاب جنائز، چاپ دار الکتب العربیه (1372 هجری)، ج 1، ص 502. حدیث 1576؛ سنن ابوداود، کتاب جنائز، ج 3، ص 218. حدیث 3226؛ مسند احمد، چاپ مصر (1313 هجری)؛ ج 2، ص 337 و 356؛ سنن ترمذی ابواب جنائز، چاپ مصر (1350 هجری)؛ ج 2، ص 276.

آن هم از موضع قدرت و بمانند فرمانروایی که سرپیچی از فرمانش ممکن نیست؟ اضافه بر آن، فرستاده نخستین که می‌رود و ترسان باز می‌گردد، پیامبر و دیگران همچنان در تشییع جنازه بوده‌اند! سپس پیامبر (ص) امام علی (ع) را بعد از او فرستاده و آنان همچنان در تشییع جنازه بوده‌اند! این چگونه ممکن می‌شود؟

اشکال دوم: زمان و مکان مأموریت

در دنباله روایت آمده است که امام علی (ع) به ابوالهیاج اسدی فرمود: **أُبْعَثُكَ فِيمَا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَمَرَنِي أَنْ أُسَوِّيَ كُلَّ قَبْرِ وَأَطْمِسَ كُلَّ صَنْمٍ¹؛** من تو را به کاری مأمور می‌کنم که رسول خدا (ص) مرا مأمور آن کرد: فرمانم داد تا همه قبرها را صاف و همه بتها را نابود کنم. مسلّم است که امام (ع) ابوالهیاج اسدی را تنها در دوران حکومت و خلافت خویش مأموریت داده است. بنابراین، باز هم این سؤال پیش می‌آید که: مأموریت امام (ع) به ابوالهیاج در کجا و چه وقت بوده است؟ در عصر خلافت امام علی (ع) و پس از فتوحات اسلامی و پس از دوران خلفای سه‌گانه یا پیش از آن؟ امام (ع) ابوالهیاج را به کدام یک از سرزمینها فرستاده تا قبرها را ویران و صاف و بتها را محو و نابود کند؟ ختام سخن آنکه، در هر دو روایت، فرمان صادره از رسول خدا (ص) و امام علی (ع) - اگر هر دو خبر صحیح باشد - فرمان نابودی و ویرانی قبور مشرکین در سرزمین شرک است. گسترش این حکم به قبور مسلمانان و وجوب ویرانی آنها از کجای روایت به دست می‌آید؟

اشکال و خدشه در روایات بخش دوم

نخست: درباره قبور انبیای بنی اسرائیل

در باب بیست و پنجم سفر پیدایش تورات روایتی است که فشرده آن چنین است:

¹. مسند احمد، ج 1، ص 89 و 96.

ابراهیم(ع) وفات کرد و اسحاق و اسماعیل او را در غار مکفیله در صحرای عِفرون بن صوحار حثی در مقابل ممرا دفن کردند.¹

و در باب پنجاهم آمده است: هنگامی که یعقوب در مصر وفات کرد فرزندش یوسف او را به غار مکفیله آورد و در کنار پدر و جدش دفن کرد.

و در باب دهم از سیفر اعداد آمده است: هارون وفات کرد و برادرش موسی او را؛ ققت بر فراز کوه هور دفن کرد.

و در باب سی و چهارم از سیفر تثئیه آمده است:

موسی(ع) در سرزمین موآب وفات کرد و در جواء مقابل خانه فغور دفن گردید و هیچ انسانی تا به امروز قبر او را نمی‌داند.

و در باب بیست و چهارم از سفر یوشع آمده است: او را در کوه افرایم دفن کردند. و استخوانهای یوسف در شکیم دفن شده است. و از مدفن داود و سلیمان در اسفار تورات ذکری نیست. صاحب کتاب قاموس کتاب مقدس در معرفی و ترجمه صهیون گوید: مدفن داود و سلیمان شناخته نشده است.

در ماده الخلیل معجم البلدان آمده است:

الخلیل نام موضع و شهری است نزدیک بیت المقدس به فاصله یک روز راه، دارای قلعه‌ها و ساختمانها و بازار که قبر ابراهیم خلیل(ع) در آنجا و در غاری زیر زمین است. آنجا زیارتگاه و محل اجتماع و مهمانسرای زائران است و آن موضع را الخلیل گویند؛ نام اصلی‌اش حبرون یا حبری است.

در تورات است که خلیل(ع) محلی را از عفرون بن صوحار حثی به مبلغ چهارصد درهم نقره خریداری و ساره را در آن دفن کرده است. گروهی از اهل حدیث بدانجا منسوب‌اند. آنجا محلی پاک و روح‌افزا است که آثار برکت بر آن هویدا است. می‌گویند: قلعه آن از بنای سلیمان بن داود(ع) است.

هروی گفته است: «در سال 567 هجری وارد «بیت المقدس» شدم. در آنجا و در شهر «الخلیل» با بزرگانی از اهل حدیث گرد آمدم. آنان برای من روایت کردند که در سال 513 هجری در دوران ملک بردویل محلی در غار الخلیل فرو رفت؛ گروهی از فرنگیان با اجازه شاه وارد آن شدند و ابراهیم و اسحاق و یعقوب(ع)

¹. تورات، ترجمه فارسی از عبرانی و کلدانی و یونانی، ص 35.

را در آنجا یافتند؛ کفنهایشان پوسیده بود و آنان به دیواری تکیه داشتند؛ بالای سرشان قندیلهایی آویزان و سرهایشان باز بود؛ پادشاه دوباره بر آنان کفن پوشانید و محل فرو رفته را مسدود کرد.

گوید: نزد سلفی خواندم: «مردی که ارمنی‌اش می‌گفتند، قصد زیارت الخلیل کرد و هدایای فراوانی به متولی آن محل داد و از او خواست تا امکان فرود و دیدار جسد ابراهیم(ع) را برایش فراهم کند. پاسخ شنید: «اکنون نمی‌شود ولی اگر بمانی تا خلوت شود و زائران بروند، انجام خواهم داد.» هنگامی که زائران رفتند سنگی را کنار زد و چراغی برگرفت و با یکدیگر به اندازه هفتاد درجه به سوی غاری که هوای فراوانی در آن جریان داشت فرود آمدند. در غار سکویی بود که ابراهیم(ع) بر روی آن خوابیده و جامه سبزی بر روی او پوشیده بود و هوای جاری در غار با ریش سفیدش بازی می‌کرد. اسحاق و یعقوب نیز در کنار او بودند. سپس او را به نزدیک دیوار غار آورد و به او گفت: ساره پشت این دیوار است. او خواست تا پشت دیوار را نظاره کند که ناگهان صدایی برخاست: «از نزدیک شدن به حرم بپرهیز!» او گفته است: [با شنیدن صدا] از همانجا که پایین رفته بودم بازگشتم¹»

در جلد اول تاریخ ابن عساکر در این باره مطلبی آمده که فشرده آن چنین است: «هنگامی که پس از سال 86 هجری جامع دمشق را به دستور ولید بن عبدالملک (متوفای 96 هجری) حفر می‌کردند، سر یحیی بن زکریا رادر سبیدی در صندوق و در زیر یکی از پایه‌های گنبد یافتند و آن را به همان‌گونه در زیر ستونی از ستونها قرار دادند.»

در تورات و غیر تورات ذکری از قبور دیگر انبیای بنی‌اسرائیل نیامده و مدفن لوط و یوشع و ایوب و عزیر و زکریا(ع) شناخته نشده است. عیسی بن مریم(ع) را هم که خداوند به سوی خود بالا برد.

xxx

آنچه گذشت، اخبار قبور «انبیای بنی‌اسرائیل» - یهود بود. ما نه دیده و نه شنیده‌ایم و نه کسی نوشته است که یهود قبور انبیای خویش را «بت» گرفته باشند

¹. معجم البلدان، ج 2، ص 468

و می‌دانیم که «بت» کردن قبر با احترام قبر و زیارت آن تفاوت دارد. «بت» گرفتن و «بت» ساختن قبر معنایش آن است که در نمازها قبر را همانند کعبه قبله‌گاه خویش قرار دهند. پس مقایسه این دو با هم قیاسی باطل است.

دوم: معبد یهود و عبادتگاه بنی‌اسرائیل

عبادتگاه بنی‌اسرائیل - یهود - که «تابوت عهد» در آن بود، خیمه اجتماع نام داشت. در باب «25 تا 28» سفر خروج تورات چگونگی فرمان خدا به پیامبرش موسی(ع) درباره ساخت آنها، و در باب «29-30» چگونگی فرمان خدا به بنی‌اسرائیل - آنگاه که در صحرا بودند - برای عبادت در خیمه اجتماع، آمده است.

بنی‌اسرائیل به هر جا که می‌رفتند «خیمه و تابوت» را با خود برمی‌داشتند تا آنگاه که به سرزمین فلسطین رسیدند. داود(ع) در آنجا مقدمات بنای معبدی بر سبک و سیاق خیمه اجتماع را برای آنان فراهم آورد و سلیمان(ع) آن را بنیان نهاد و خیمه اجتماع و تابوت را در آن جای دادند.

xxx

بدین‌گونه، درمی‌یابیم که یهود از هنگامی که در صحرا بودند برای عبادتشان خیمه اجتماع داشتند. زمانی هم که در فلسطین جایگزین شدند، سلیمان(ع) برای آنان عبادتگاه ویژه - هیكل سلیمان - بنا کرد تا خیمه عبادت و تابوت عهد را در آن جای دهند. [پس، بت کردن قبور انبیا و پرستش آن در کجا بوده است؟]

البته همه توجه داریم که سؤال و تردید ما در این بررسیها به هیچ روی متوجه احادیث رسول خدا(ص) نمی‌باشد - ما از چنین کاری به خدا پناه می‌بریم - بحث و بررسی ما تنها درباره راویان این احادیث است؛ راویانی که خداوند از خطا و لغزش و نسیان مصونشان نداشته است.

تا اینجا، دلایل کسانی را که بازسازی و بنای بر قبور را مخالف شریعت اسلامی می‌دانند، همراه با پاسخ آن، بیان داشتیم. آنچه در پی می‌آید، دلایل آنانی است که عمارت و بازسازی قبور را موافق شریعت می‌دانند.

دلایل کسانی که ساختن مسجد و عبادتگاه بر قبور انبیاء و اولیاء را جایز می‌دانند

ما، در بحث و بررسی «تشکیل مجالس بزرگداشت برای انبیا و صالحین»، چگونگی گسترش و تأثیر «برکت و شومی» بر زمان و مکان را - به واسطه آنچه در هر یک از آنها بر بندگان خدا وارد آمده - بیان داشتیم. در این بحث، دوباره بدانجا بازگشته و به اذن خدای متعال - موارد ذیل را بر آن افزوده و می‌گوییم:

نخست: در قرآن کریم

معتقدان به صحت عبادت در محل قبر انبیا و اولیای خداوند می‌گویند: خدای متعال در قرآن کریم فرموده:

الف) وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى؛¹
و از مقام ابراهیم عبادتگاهی بگیرید.

ب) قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أُمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا؛²
آنان که بر حالشان [اصحاب کهف] آگاه شدند گفتند: بر جایگاهشان مسجدی بنا خواهیم کرد.

داستان مقام ابراهیم (ع) را در بحث از «مجالس بزرگداشت انبیا و بندگان صالح خدا» آوردیم. فشرده آن، بنا بر آنچه بخاری در صحیح خود آورده چنین است: «کار اسماعیل و ابراهیم (ع) به هنگام ساختن بیت‌الله آن بود که اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم بنا می‌کرد تا آنگاه که دیوار بالا رفت. اسماعیل این سنگ [مقام ابراهیم] را آورد. ابراهیم بر روی آن ایستاد و اسماعیل سنگ به دستش می‌داد تا بنا را بالا برد. مقام ابراهیم (ع) که خداوند فرمانمان داده تا از آن عبادتگاه و مصلا برگیریم همین جا است.»

فشرده داستان اصحاب کهف در تفاسیر

اصحاب کهف، گروهی از جوانمردان دربار دقیانوس بودند. پادشاهی که ادعای ربوبیت کرد. آنان مخفیانه به پروردگارشان ایمان آورده، از نزد پادشاهشان

¹. سوره بقره، آیه 125.

². سوره کهف، آیه 21.

گریخته و به غاری پناه آوردند. خداوند گوش و هوش آنان را گرفته و خواب چند ساله را بر ایشان چیره و سپس آنان را بیدار کرد. آنها فردی از خود را برای تهیه غذا به شهر فرستادند. مردم شهر با دیدن سکه‌های قدیمی آنان، به رازشان پی بردند. مردم شهر در آن وقت مؤمن بودند و از داستان فرار یک گروه مؤمن از شهر، برای حفظ دین خود، آگاهی داشتند، لذا هنگامی که جایگاه آنان را دانستند، به سوی غار شتافتند. این خبر به آن جوانمردان رسید و آنان که خوش نداشتند دوباره به شهرشان بازگردند از خدا خواستند تا آنان را بر حالی که بودند بازگرداند. خداوند بار دیگر آنان را بسان مردگان در خواب کرد. مردم شهر دوباره چگونگی برخورد با آنان به بحث و جدال با هم پرداختند، و آنانکه بر حال اصحاب کهف آگاه شده بودند، گفتند: بر جایگاهشان مسجدی بنا می‌کنیم.¹

نتیجه بحث

در آیه اول، خداوند متعال فرمانمان داد تا از جای چای ابراهیم(ع) نمازگاه برگیریم و در پس آن خدا را عبادت کنیم. این کار به هیچ روی شرک نیست بلکه توحید عبادی و عین اطاعت از خدای سبحان است.

در آیه دوم، خداوند از مؤمنینی خبر داده که مصمم شدند تا بر خوابگاه آن جوانمردان مؤمن مسجدی بسازند و خدای سبحان را در آنجا عبادت کرده و برای او سجده نمایند. اینان همه مؤمن بودند نه مشرک! خداوند نیز آنان را بر این کارشان مذمت نفرموده است.

xxx

این دو نمونه را از کتاب خدا بیان داشتیم. در سنت رسول خدا(ص) نیز نمونه‌هایی است که بیان می‌داریم:

دوم: در سنت رسول الله(ص)

الف) در صحیح مسلم و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و موطأ مالک از بریده از پدرش آمده است:

قال: قال رسول الله(ص) نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا...؛

¹. به تفسیر آیات در کتب تفسیر مراجعه شود.

راوی گوید: رسول خدا(ص) فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، اکنون به زیارت آنها بروید¹»

در سنن ابو داود در پایان این حدیث آمده است: «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِهَا تَذَكُّرٌ؛ زیرا که بازدیدن قبور پندآموز است.

در سنن ابن ماجه از زبان ابن مسعود گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُرْهِدُ فِي الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ فِي الْآخِرَةِ؛

همانا رسول خدا(ص) فرمود: من خود - در گذشته - شما را از زیارت قبور بازداشتم، اکنون به زیارت آنها بروید که زیارت قبور، دنیا را بی مقدار و آخرت را به هنجار نماید.²

ب) داستان قبور انبیاء و رسولان(ع) در مکه و مدینه، از دوران اسماعیل تا عصر خاتم انبیاء(ص)، به شرح زیر:

1. در مکه همه طواف کنندگان کعبه در همه دورانها، همزمان با طواف بیت الله به طواف حجر اسماعیل پرداخته و با ساییدن خود به دیواره آن تبرک می جویند. و این در جایی است که اسماعیل و مادرش هاجر در آنجا دفن شده اند!

در سیره ابن هشام (متوفای 218 هجری) و تاریخ طبری (متوفای 310 هجری) و تاریخ ابن اثیر (متوفای 630 هجری) و ابن کثیر (متوفای 774 هجری) روایاتی است که می گویند: «اسماعیل با مادرش هاجر در حجر مدفونند.»؛ «اسماعیل وصیت کرد تا در کنار قبر مادرش در حجر دفن گردد.»

ابن سعد در طبقات خود گوید: اسماعیل هنگامی که بیست ساله شد مادرش هاجر در سن نود سالگی درگذشت. او مادرش را در حجر دفن کرد. اسماعیل نیز پس از پدرش ابراهیم درگذشت و در کنار مادرش هاجر در جنب کعبه دفن گردید.

در روایتی دیگر گوید: «قبر اسماعیل زیر ناودان بین رکن و بیت است.»³

¹. صحیح مسلم، حدیث 977؛ سنن نسائی، ج 4، ص 9؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 500 - 501؛ سنن ترمذی، ج 4، ص 274؛ سنن ابی داود، حدیث 3235؛ موطأ مالک، ج 2، ص 485.

². سنن ابن ماجه، حدیث 1571.

³. طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج 1، ص 25. روایات او را فشرده آوردیم.

در کتاب الاكتفاء کلاعی روایتی است که فشرده آن چنین است:

«هاجر و اسماعیل و پسرش نابت در حجر دفن شده‌اند.¹»

ابن جبیر در سفرنامه‌اش قبر اسماعیل و مادرش هاجر را توصیف کرده و گوید:
«در زیر ناودان، در صحن حجر، نزدیک دیوار بیت‌الله الحرام قبر اسماعیل (ع) است. علامت آن سنگ سبز و مرمرین و مستطیل محراب‌مانندی است که سنگ سبز مرمرین دیگری بر گرد آن پیوسته است. هر دو سنگ از دیدنیهای شگفت‌آور است. در آنها رگه‌ها و نقاطی است که اندکی به زردی می‌زند چنانکه گویا درز و شکاف است و شبیه‌ترین چیزها به ذرات باقی مانده در بوته ذوب طلاست. در جنب آن نزدیک رکن عراقی، قبر مادرش هاجر است. علامت آن نیز سنگ سبزی به اندازه یک وجب و نیم است. مردم در نماز به این دو محل از حجر تبرک می‌جویند، و این برای آنان سزااست. زیرا، آن دو قبر از بیت عتیق بوده و دربردارنده دو جسد مقدس و گرمی هستند. قبوری که خداوند آنها را نورانی کرده و به برکت آنها؛ گ‌آ نمازگزاران و دعاکنندگان در آنجا را سود رساند. فاصله این دو قبر مقدس از یکدیگر هفت وجب است.²»

عبدالرحمان بن جوزی (متوفای 597 هجری)³ در کتاب خود در باب «معرفی بزرگان مدفون در حرم» می‌نویسد:

«از صفوان بن عبدالله الجمحی روایت شده است که گفته است: ابن زبیر، محلی را [در اطراف بیت] حفر کرد، پوسته‌ای از سنگ سبز پیدا شد، از قریش درباره آن توضیح خواست، هیچ‌کس را آگاه بر آن نیافت، نزد پدرم فرستاد و از او پرسید، پدرم گفت: «این قبر اسماعیل (ع) است، آن را جابه جا مکن.» او نیز چنین کرد.»
ابن زبیر گفته است: «این [دیوار] نیم دایره اشاره به آن دارد که، آنچه به رکن شامی مسجدالحرام می‌پیوندد قبور دوشیزگان اسماعیل است.»

¹. الاكتفاء فی مغازی المصطفی و الثلاثة الخلفاء، ص 119، تصحیح هنری ماسه، چاپ جول کریونل، الجزائر، 1931 میلادی.

². ابن جبیر، محمد بن احمد بن جبیر کنانی اندلسی... در شب شنبه دهم ربیع‌الاول سال 540 یا 539 هجری به دنیا آمده و در شب چهارشنبه 29 یا 27 شعبان 616 هجری در اسکندریه بدرود حیات گفته است.

³. مثير الغرام الساكن الى اشرف الاماكن، چاپ دارالرایة للنشر، ریاض، 1415 هجری، ص 218.

روایت شده که محل دفن، میان ناودان تا درب غربی حجر اسماعیل است.
ابو عبدالله محمد بن اسحاق الفاکهی (متوفای 272 هجری) در کتاب خود¹ باب:
«معرفی قبور دوشیزگان اسماعیل (ع)» می‌نویسد: روایت شده که ابن زبیر گفته
است: «این نیم دایره که به رکن شامی پیوسته، قبور دوشیزگان اسماعیل (ع)
است.» ابن ابی‌عمر در حدیث خود گوید: از سفیان راوی پرسیدند: «این مکان
کدام است؟» او با دست خود به حجر، روبروی رکن غربی که به رکن یمانی
دارالعجله، می‌پیوندد، اشاره کرد.»

این مطلب را عبدالرزاق نیز، در مصنف (ج 5، ص 120) و ازراقی² در (ج 2،
ص 66) کتاب خود آورده‌اند.

ابن جوزی در باب: «معرفی بزرگان مدفون در حرم» و ازراقی در اخبار مکه
روایتی دارند که فشرده آن چنین است:

«هر پیامبری که امتش هلاک می‌شدند به مکه می‌آمد و با مؤمنین همراه خود به
عبادت می‌پرداخت تا وفات می‌کرد. هود و صالح و شعیب از آنان بودند. و در
بین رکن و مقام [ابراهیم] و زمزم و حجر [اسماعیل] قبر نود و نه نفر از انبیاء
است.»

ابوبکر فقیه از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: «هیچ پیامبری از قوم خود
جدا نشد مگر آنکه به سوی کعبه آمد و خدا را عبادت کرد تا از دنیا رفت. قبر
هود و شعیب و صالح در بین زمزم و مقام [ابراهیم] است. قبر سیصد تن از
پیامبران در کعبه است و بین رکن یمانی تا رکن اسود هفتاد تن از پیامبران
مدفونند»³.

xxx

آنچه بیان شد روایات آمده در کتب مکتب خلفا بود، در کتابهای حدیثی مکتب
اهل بیت (ع) نیز روایاتی همانند آنها به شرح زیر آمده است:

¹. من اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، چاپ بیروت، 1414 هجری.

². بنابر آنچه در پاورقی اخبار مکه، ص 123 آمده است

³. مختصر کتاب البلدان، تألیف ابوبکر بن فقیه همدانی (ت: 340 هجری) چاپ بریل، لیدن، 1302

کلینی (متوفای 329 هجری) در کتاب کافی و صدوق (متوفای 381 هجری) در کتاب من لا یحضره الفقیه و علل الشرایع و فیض کاشانی (متوفای 1089 هجری) در وافی و مجلسی (متوفای 1111 هجری) در بحار، روایت کرده‌اند که: - عبارت از کافی است - «قبر هاجر و قبر اسماعیل در «حجر» است¹» و نیز روایت کرده‌اند: «در حجر قبور انبیاء (ع) است». در کافی و وافی و بحار آمده است: «در حجر در محدوده رکن سوم، دوشیزگان اسماعیل (ع) مدفونند²».

xxx

آنچه آوردیم اخبار قبور انبیاء و اولیاء در مکه بود. در بحث آینده برخی اخبار مربوط به قبور آنان در غیر مکه را می‌آوریم. قبر مادر پیامبر (ص) در ابواء و زیارت رسول خدا (ص) از مزار مادر صاحب کتاب معجم البلدان در معرفی ابواء گوید: «ابواء قریه‌ای است از توابع مدینه که فاصله آن تا جحفه - از سمت مدینه - بیست و سه میل است. قبر آمنه دختر وهب، مادر پیامبر اکرم (ص) در ابواء است. سبب دفن او در ابواء آن است که عبدالله پدر رسول خدا (ص) به سوی مدینه رفت تا خرما بیاورد. او در مدینه وفات کرد. همسرش آمنه بنت وهب سالی یک بار برای زیارت قبر او به مدینه می‌رفت. هنگامی که رسول خدا (ص) شش ساله شد، آمنه به همراه عبدالمطلب و ام ایمن دایه رسول خدا (ص) رهسپار مدینه شد و در راه بازگشت به سوی مکه در ابواء جان سپرد³». در تاریخ ابن عساکر آمده است:

«آمنه دختر وهب مادر آقای ما رسول خدا (ص) بود. او رسول خدا را برای دیدار دایه‌های خود از قبیله بنی‌عامر بن نجار به مدینه برد، سپس به سوی مکه بازگشت

¹. فروع کافی، کتاب حج، باب حج ابراهیم و اسماعیل (ع)، حدیث 14، ج 4، ص 210؛ من لایحضره الفقیه، کتاب حج، ج 2، ص 125؛ وافی، کتاب حج، ج 8، ص 28؛ بحار الانوار، کتاب النبوة، ج 5، ص 143 و 144.

². همان.

³. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 1، ص 100.

و در ابواء میان مکه و مدینه، در حالی که رسول خدا، شش ساله بود، بدرود حیات گفت¹.

ابن سعد در طبقات پس از آوردن مشروح این خبر سخنی دارد که فشرده آن چنین است:

«رسول خدا (ص) هنگامی که در راه عمره حدیبیه به ابواء رسید نزد قبر مادرش آمنه آمد، آن را اصلاح کرد و در کنار آن گریست. مسلمانان هم به خاطر گریه رسول خدا گریستند.»

خبر گریستن رسول خدا بر سر قبر مادرش و گریستن صحابه در سایر کتابهای حدیثی نیز آمده است².

قبر رسول خدا (ص) در مدینه

در طبقات ابن سعد و سیره ابن هشام روایتی است که فشرده آن چنین است:

«رسول خدا (ص) در خانه خود، در همان اطاقی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، دفن گردید. پس از آن هر یک از دو خلیفه، ابوبکر و عمر نیز، در آنجا دفن شدند. سپس این گنبد سبز رنگ را بر فراز آن بنا کردند»³.

ثواب زیارت قبر رسول خدا (ص)

دار قطنی در سنن، طبرانی در معجم و فاکهی در اخبار مکه با اسناد خودشان از ابن عمر آورده‌اند که گفت:

قال رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ حَجَّ فَرَارَ قَبْرِ بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي؛ رسول خدا (ص) فرمود: هر کس حج بگذارد و قبر مرا -پس از رحلت- زیارت کند همانند کسی است که مرا در حال حیات زیارت کرده است⁴.

¹. مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 2، ص 100

². طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، 1376 هجری، ج 1، ص 116؛ سنن نسائی، کتاب جنائز، ج 1، ص 267؛ سنن ابی داود، حدیث 3234؛ سنن ابن ماجه، حدیث 1572.

³. طبقات ابن سعد، ج 2، ص 294-292؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 343.

⁴. سنن کبرای بیهقی، ج 5، ص 246؛ سنن دار قطنی، ج 2، ص 278؛ اتحاف الساده المتقین، زبیدی، ج 4، ص 416؛ ترواء الغلیل، البانی، ج 4، ص 335؛ کنز العمال، ج 5، ص 70؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج 4، ص 2؛ درالمنثور، سیوطی، ج 1، ص 237؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج 12، ص 407

طیالسی با سند خود از عمر روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا(ص) می فرمود:

مَنْ زَارَ قَبْرِي أَوْ مَنْ زَارَنِي كُنْتُ لَهُ شَفِيعاً أَوْ شَهِيداً؛

هر کس قبر مرا زیارت کند یا مرا زیارت کند - من شفیع او یا گواه او خواهم بود.¹

زائران قبر رسول خدا(ص) از اهل بیت و صحابه

الف) فاطمه(ع) اولین زائر قبر رسول خدا(ص)

ابن جوزی با سند خود از علی(ع) روایت کرده که فرمود: «هنگامی که رسول خدا(ص) دفن گردید، فاطمه(ع) نزد قبر آمد، اندکی ایستاد و سپس مشتی از خاک قبر برگرفت و بر دیده نهاد و گریست و ابیات زیر را ترنم کرد:

ما ذا عَلَى مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ
أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ
غَوَالِيًّا

صَبَّتْ عَلَى مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا
صَبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ غَدَنَ
لَيَالِيًّا²

راستی آنکه شمیم سرکویت بویید چه غم از بوی دو عالم به مشامش نرسد
بر من آن شد که اگر بر همه ایام رود ظلمت دهر به تاریکی شامش نرسد!
ب) ابو ایوب انصاری، زائری که صورت بر تربت پاک رسول الله(ص) می ساید:
در مجمع الزوائد به سند خود از ابوداود بن ابوصالح آورده که او گفت: روزی مروان به سوی قبر رسول خدا(ص) نظر کرد و دید مردی صورت خود بر قبر نهاده، گفت: می دانی چه می کند؟ آن مرد که ابو ایوب انصاری صحابی رسول

¹. مسند طیالسی (متوفای 204 هجری)، ص 12؛ کنز العمال، ج 20، ص 161؛ مختصر تاریخ دمشق، ج

2، ص 406؛ المطالب العالی، ابن حجر، ص 1254؛ درالمشور، سیوطی، ج 1، ص 237؛ معجم الکبیر،

طبرانی، ج 12، ص 417

². مثیر الغرام الساکن، ص 300.

خدا بود، روی خود به سوی مروان گردانید و گفت: آری [می‌دانم چه می‌کنم]
«من به زیارت رسول خدا(ص) آمدم، به زیارت حجر نرفتم»¹

خلاصه و نتیجه بحثها

معتقدان به تحریم بنا و بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادتگاه کردن آنها، با
استناد به برخی روایات می‌گویند:

نخست: امام علی(ع) به ابوالهیاج اسدی فرمود:

«من تو را به کاری مأموریت می‌دهم که رسول خدا(ص) مرا مأمور آن کرد. او
گفت: رسول خدا(ص) در تشییع جنازه‌ای بود که فرمود: کدام یک از شما به
مدینه می‌رود تا همه بت‌هایش را شکسته، همه قبرهایش را صاف و همه
صورت‌هایش را دگرگون نماید؟ مردی برای انجام آن روانه شد، ولی از مردم مدینه
ترسید و ناکام بازگشت. امام علی(ع) روانه شد و همه آنها را به انجام رسانید!»

نمی‌توانم فهمید چگونه استدلال‌کنندگان به این روایت متوجه اشکالات آن
نشده‌اند: آیا رسول خدا(ص) در تشییع جنازه در مکه بوده که فرستاده‌اش را به
مدینه می‌فرستد و او ناکام بازمی‌گردد، سپس پسرعمویش علی(ع) را می‌فرستد و
او همه دستورات را انجام می‌دهد، یا در مدینه بوده؟

این تشییع جنازه چه مقدار طول کشیده که فرد اول می‌رود و ناکام بازمی‌گردد و
پس از او پسرعموی پیامبر(ص) روانه می‌شود و همه قبور را صاف می‌کند، و
همه صورت‌ها را واژگون و همه بت‌ها را می‌شکند؟ آیا صاحبان این بت‌ها مسلمان
بوده‌اند؟ اگر چنین بوده، برای چه بت‌ها را نگه می‌داشتند؟ واگر مشرک بوده‌اند
چگونه به مجرد رفتن پسرعموی رسول خدا(ص) به سوی آنان، تسلیم فرمان او
شدند؟ دیگر آنکه، فرمان امام علی(ع) به ابوالهیاج بناچار باید در زمان خلافت آن
حضرت باشد. زیرا صدور فرمانی این چنین درباره مردمان یک شهر، تنها از
حاکم مقتدر مسلط بر امور ممکن گردد.

¹. مجمع الزوائد، کتاب الخلافة، چاپ بیروت، 1967 م، ج 5، ص 245. این روایت با عبارات دیگری
در ج 4، ص 2، همین کتاب نیز آمده است. و نیز: مسند احمد، ج 5، ص 224؛ مستدرک حاکم، ج 5،
ص 515.

پس، زمان صدور این فرمان بعد از زمان حکومت خلفای سه‌گانه بوده است. حال نمی‌دانم آیا در آن روزگار در سرزمینهای اسلامی بتی بر جای مانده بود تا ابوالهیاج آن را بشکند؟ راستی را که نمی‌توانم فهمید!

دوم: استدلال آنان به روایت منسوب به رسول خدا (ص) است. می‌گویند: رسول خدا (ص) فرموده: «قبر مرا بت نکنید بدانگونه که یهود قبور انبیای خود را بت کردند.» نمی‌توانم فهمید، چه وقت یهود قبور انبیای خود را بت کردند؟ آنان پس از خروج از مصر و سرگردانی در بیابان که برای عبادت، خیمه اجتماع داشتند. در زمان سلیمان هم که آن حضرت برای ایشان عبادتگاه - هیکل سلیمان - بنا نهاد. همان‌گونه که مسجد رسول الله (ص) در مدینه برای عبادت بنا شد.

اما درباره قبر پیامبرانشان نیز، چنانکه گذشت: برخی از آنان اصلاً محل دفنشان ناشناخته است، برخی نیز در غارهایی در زیر زمین مدفونند و جای دفن آنان را تنها افراد معدودی می‌دانسته‌اند.

اما آنچه از رسول خدا (ص) روایت شده که آن حضرت زنه‌ای زیارت‌کننده قبور را لعنت کرده، نمی‌تواند در مقابل روایات صحیح و فراوان دیگر هم‌اوردی نماید، روایاتی که رسول خدا (ص) در آنها فرموده: «من خود شما را از زیارت قبور نهی کردم. اکنون آنها را زیارت کنید.»

xxx

اینها خلاصه دلایل معتقدان به حرمت بنا و بازسازی قبور و عبادتگاه و مسجد کردن آنها بود.

معتقدان به جواز بازسازی و عمارت و عبادت در محل قبور نیز، به دلایل زیر استدلال کرده‌اند:

نخست: در قرآن کریم

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی¹

و از مقام ابراهیم عبادتگاهی بگیرید.

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا¹

¹. سوره بقره، آیه 125.

آنانکه بر حالشان [اصحاب کهف] آگاه شدند، گفتند: بر جایگاهشان مسجدی می‌سازیم.

پس، خدای سبحان ما را فرمان داده تا از جای پای خلیلش ابراهیم (ع) عبادتگاه بگیریم. و نیز، خبر داده که، آنان که بر حال اصحاب کهف آگاه شدند گفتند: «بر خوابگاه ایشان مسجدی می‌سازیم» و با این خبر اقدام آنان را تأیید فرموده است.

دوم: در سنت رسول خدا (ص)

می‌گویند: سنت رسول خدا (ص) مؤید آن است که آنچه برای قبر نبی خدا اسماعیل و مادرش هاجر و دوشیزگان او و سایر انبیای مدفون در حجر اسماعیل و بیت‌الله الحرام انجام شده و برخی از آنها قرنهای متمادی پس از عصر رسول اکرم (ص) نیز عیان و آشکار و در دید همگان است، همگی مشروع و مجازند. زیرا، رسول خدا (ص) خود شخصاً حجر اسماعیل را طواف کرده و ذریه رسول الله (ص) و صحابه نیز متابعت نموده و نیکان و پاکان مسلمان تا به امروز، بر این سنت استوار، و بر انجام آن پای فشارند.

سوم: سنت رسول خدا در زیارت قبر مادر و گریستن و گریاندن صحابه و ترمیم قبر

چهارم: استدلال به اطاق سقف‌دار

اطاقتی که قبر رسول خدا (ص) و دو خلیفه ابوبکر و عمر در آن است و گنبد سبز رنگ افراشته بر فراز آن، که امروزه شاهد آنیم.

پنجم: ترغیب و تشویق مسلمانان از سوی رسول خدا (ص) به زیارت قبر خود ششم: زیارت پاره تن رسول الله (ص) فاطمه زهرا (ع) از قبر پدرش رسول خدا (ص) و زیارت صحابی ابو ایوب انصاری از همان قبر

پس، زیارت قبور انبیاء و اولیاء و بنای عمارت بر آنها و مسجد گزیدن و عبادتگاه گرفتن این قبور، از سنتهای بنیادین خدای رحیم و رسول کریم اوست. بنابراین، اولین [پیشوای] قبرگرایان - آنگونه که برخی تعبیر می‌کنند - رسول

¹. سوره کهف، آیه 21.

خدا(ص) است و پس از او پاره تنش فاطمه(ع) و بعد صحابه والامقام، و سپس ما شیعیان و محبان! و این شرافت ما را بس که همگی پیرو رسول الله(ص) بوده و آن حضرت الگو و مقتدای ما باشد.

آری، اگر امروزه نیز، مجال و فرصت یابیم، از سنت رسول خدا(ص) در گریستن بر قبور انبیاء و اولیاء و ترمیم آنها پیروی کرده و زیارت قبر مبارک آن حضرت را؛ مظلوم حفظ سرلوحه آنها قرار می دهیم، و در این کار به صحابی نیکوکار ابویوب انصاری اقتدا کرده و صورت بر تربت پاک قبر رسول خدا(ص) می نهیم و از پاره تنش فاطمه(ع) درس گرفته خاک قبرش را می بوییم و زمزمه می کنیم:

راستی آنکه شمیم سرکویت بوید
چه غم از بوی دو عالم به شامش
نرسد

بر من آن شد که اگر بر همه ایام رود
ظلمت دهر به تاریکی شامش
نرسد

ولی چه بگوییم که در چشم خار و در گلو استخوان است. و انا لله و انا الیه
راجعون!

9- گریه بر میت

الف) روایاتی که می‌گوید: پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود

1. گریه پیامبر(ص) در بیماری سعد بن عبادہ

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: «سعد بن عبادہ بیمار شد و رسول خدا(ص)، برای عیادت، همراه با عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود به دیدار او رفتند. بر بالینش که رسیدند مدهوشش یافتند. پیامبر(ص) فرمود: آیا جان سپرده است؟ گفتند: نه، ای رسول خدا! پیامبر(ص) به گریه افتاد. مردم نیز که گریستن رسول خدا(ص) را دیدند به گریه افتادند. فرمود: آیا نمی‌شنوید؟ خداوند بر سرشک دیده عذاب نمی‌کند، و بر اندوه دل نیز، ولی به خاطر این - با اشاره به زبان خود - عذاب می‌کند یا می‌بخشاید¹».

2. گریه پیامبر(ص) بر پسرش ابراهیم

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه از انس بن مالک روایت کنند² که گفت:

با رسول خدا(ص) وارد شدیم... ابراهیم در حال جان سپردن بود. چشمان پیامبر اشکریزان شد، عبدالرحمان بن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم؟ فرمود: «پسر عوف! این رحمت است» سپس بر آن افزود و فرمود: [درست می‌بینی] «دیدگان گریان است و دل اندوهبار، ولی هرگز چیزی - جز آنچه که پروردگارمان را خشنود کند - بر زبان نیاوریم. ای ابراهیم! به راستی که ما از جدایی تو اندوهگینیم³».

¹. صحیح مسلم، ج 2، ص 636، کتاب الجنائز، باب 6.

². عبارت از صحیح بخاری است.

³. صحیح مسلم، ج 4، ص 1808، کتاب الصبیان؛ سنن ابی داود، ج 3، ص 193، باب البكاء علی المیت؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 507؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 158.

این روایت در سنن ابن ماجه چنین است:

انس بن مالک گوید: هنگامی که ابراهیم پسر رسول خدا(ص) جان سپرد، پیامبر(ص) به حاضران فرمود: «او را در کفنهایش نپوشانید تا [برای آخرین بار] دیدارش کنم.» سپس بر بالینش آمده بر روی او خم شد و گریست.¹
در سنن ترمذی آمده است:

جابر بن عبدالله گوید: پیامبر(ص) دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و با وی بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را که در حال جان سپردن بود در برگرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید. عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا گریه می‌کنی؟ مگر شما نبودی که از گریه کردن باز می‌داشتی؟ فرمود: «نه، من از فغان و فریاد دو گروه احمق و سفیه گناهکار باز داشتم: آنان که هنگام مصیبت چهره می‌خراشند و گریبان می‌درند و ناله‌های شیطانی سر می‌دهند.»²

3. گریه پیامبر(ص) بر نوه خویش

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن نسائی روایت کنند: دختر پیامبر(ص) برای آن حضرت پیام داد: نزد ما بیا که، پسری از من جانسپار است. پیامبر برخاست و همراه با سعد بن عباد و مردانی از اصحاب خویش به دیدار آنها آمدند. کودک را که در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند. سرشک دیدگان پیامبر(ص) به جوشش آمد. سعد گفت: ای رسول خدا! چه می‌بینم؟ فرمود: «این رحمت و عطوفتی است که خداوند در دلهای بندگان قرار داده است، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش قرار می‌دهد.»³

¹. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 473، کتاب الجنائز.

². سنن ترمذی، ج 4، ص 226، کتاب الجنائز، باب الرخصة فی البكاء علی المیت. این حدیث نزد علمای حدیث‌شناس مکتب خلفا حدیثی حسن است

³. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی(ص): «یغذب المیت ببعض بکاء اهله علیه.» کتاب المرضی، باب عباده الصبیان، ج 4، ص 3 و 191؛ کتاب التوحید، باب ان رحمہ اللہ قریب من المحسنین؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب البكاء علی المیت، ج 2، ص 636. حدیث 11؛ سنن ابی داود، کتاب الجنائز، باب البكاء علی المیت، ج 3، ص 193، حدیث 3125؛ سنن النسائی، ج 4، ص 22، کتاب الجنائز، باب الأمر بالاحتساب و الصبر؛ مسند احمد، ج 5، ص 207 - 204.

4. گریه پیامبر(ص) بر عمومی خویش حمزه

در طبقات ابن سعد، مغازی واقدی، مسند احمد و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند:

رسول خدا(ص) - پس از جنگ احد - هنگامی که صدای گریه از خانه‌های انصار بر کشته‌هایشان را شنید، دیدگانش اشکبار شد و گریست و فرمود: «ولی حمزه گریه‌کننده‌ای ندارد.» سعد بن معاذ که آن را شنید به نزد زنان بنی‌عبدالاشهل شتافت و آنان را [به سوی پیامبر و تسلیت بر او و گریستن بر حمزه] فرا خواند. پیامبر(ص) بر ایشان دعا کرد و آنان را بازگردانید. پس از آن واقعه، هیچ‌یک از زنان انصار بر مرده‌ای نگریست مگر آنکه ابتدا بر حمزه کرد و پس از آن بر مرده خویش گریست.¹

5. گریه پیامبر(ص) بر شهدای جنگ موته

در صحیح بخاری روایت کند:

پیامبر(ص) [چگونه شهید شدن] زید و جعفر و ابن رواحه را، پیش از رسیدن خبر آنان، برای مردم توصیف کرد و فرمود:

«زید پرچم را بر گرفت و ضربت خورد و شهید شد! سپس جعفر پرچم را بر گرفت. او نیز شهید شد! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت و شهید شد.»

پیامبر(ص) در حالی این سخنان را می‌فرمود که دیدگانش سرشک می‌ریختند!²

¹. این روایت را از شرح حال حمزه در طبقات ابن سعد، ج 3، ص 11، چاپ دار صادر بیروت، 1377 هجری آوردیم. مشروح‌تر آن در مغازی واقدی، ج 1، ص 315 - 317، آمده است. و نیز، امتناع الاسماع، ج 1، ص 163؛ مسند احمد، ج 2، ص 40؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 532، چاپ مصر؛ سیره ابن هشام، ج 3، ص 50؛ ابن عبد البر در استیعاب، و ابن اثیر در اسد الغابه نیز، فشرده آن را در شرح حال حمزه آورده‌اند.

². صحیح بخاری، ج 2، ص 204، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج 4، ص 255، سنن الکبری، بیهقی، ج 4، ص 70؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 43؛ شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج البلاغه، جزء 15، ص 73.

6. گریه پیامبر(ص) بر جعفر بن ابی طالب

در استیعاب، اسد الغابه، اصابه، تاریخ ابن اثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایتی است که فشرده آن چنین است:

هنگامی که جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند، رسول خدا(ص) به خانه او رفت، فرزندان او را فرا خواند و آنان را -در حالی که سرشک دیدگانش فرو می ریخت- بوئید [و نوازش کرد]. همسر جعفر، اسماء گفت:

پدر و مادرم فدای شما باد، چه چیز شما را می گریاند؟ آیا از جعفر و یاران او چیزی به شما رسیده؟ فرمود: «آری، امروز شهید شدند.» اسماء گفت: من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم، وارد خانه فاطمه که شدم، دیدم او می گرید و می گوید: وای عمومیم! و رسول خدا(ص) [که چنین دید] فرمود: به راستی که گریه کنندگان، باید بر مثل جعفر بگریند.¹

7. گریه پیامبر(ص) بر مزار مادرش آمنه

در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابی داود، نسائی و ابن ماجه² روایت کنند: ابوهریره گوید: پیامبر اکرم(ص) قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید.³

گریه پیامبر(ص) بر فرزندش حسین(ع) در مناسبتهای گوناگون

1. حدیث ام الفضل

در مستدرک صحیحین، تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی و دیگر کتب مکتب خلفا آمده است:⁴

از ام الفضل دختر حارث روایت کنند که او بر پیامبر خدا وارد شد و گفت: ای رسول خدا! من در شب گذشته خواب ناخوشایندی دیدم! فرمود: «چه دیده ای؟»

¹. تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 90 و دیگر کتب مورد اشاره در متن، در شرح حال جعفر طیار.

². عبارت متن از صحیح مسلم است.

³. صحیح مسلم، ج 2، ص 671، کتاب الجنائز، باب 36، حدیث 108؛ مسند احمد، ج 2، ص 441؛

سنن نسائی، ج 4، ص 90، کتاب الجنائز؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 501، حدیث 1572.

⁴. عبارت متن از مستدرک است.

گفت: خیلی سخت است! فرمود: «چیست؟» گفت: دیدم گویا قطعه‌ای از جسد شما جدا شد و در دامنم قرار گرفت! رسول خدا(ص) فرمود: «چیز خوبی دیده‌ای؛ فاطمه -انشاء الله- پسری به دنیا می‌آورد و در دامن تو جای می‌گیرد.» [گوید:] پس از آن، فاطمه -همان‌گونه که پیامبر فرموده بود - حسین را به دنیا آورد، و او در دامن من جای گرفت. روزی خدمت رسول خدا(ص) رسیدم و حسین را در دامن آن حضرت نهادم، اندکی بعد توجهش از من منحرف شد، به ناگاه دیدم دیدگان پیامبر(ص) سیل‌آسا اشک می‌بارد! گوید: گفتم: ای نبی خدا! پدر و مادرم به فدایت، شما را چه می‌شود؟ فرمود: «جبرئیل - علیه الصلاة والسلام - به دیدارم آمد و به من خبر داد که: اتمم به زودی این پسر را می‌کشند.» گفتم: این را؟ فرمود: «آری، او قدری از تربت سرخش را نیز برای من آورد.»

حاکم صاحب مستدرک صحیحین گوید: این حدیث با شرائط شیخین [بخاری و مسلم] حدیثی صحیح است، ولی آن را نیاورده‌اند.¹

2. روایت زینب بنت جحش

در تاریخ ابن عساکر، مجمع الزوائد، تاریخ ابن کثیر و دیگر کتب مکتب خلفا روایت کنند²:

زینب گوید: «در یکی از اوقات که رسول خدا(ص) در خانه من بود و من حسین تازه به راه افتاده را نگه می‌داشتم، لحظه‌ای از وی غافل شدم و او نزد رسول خدا(ص) رفت. فرمود: «آزادش بگذار.» - تا آنجا که گوید - سپس دستش را بلند کرد. پس از آنکه پیامبر نمازش را به انجام رسانید، گفتم: ای رسول خدا! من امروز کاری را از شما دیدم که تا به حال ندیده بودم؟ فرمود: «جبرئیل نزد من

¹. مستدرک صحیحین، ج 3، ص 176 و فشرده آن در ص 179؛ تاریخ ابن عساکر، حدیث 631 و نزدیک به آن در حدیث 630؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 179؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 159-162؛ تاریخ ابن اثیر، ج 6، ص 230. در ج 8، ص 199 نیز به آن اشاره کرده است. امالی شجری، ص 188؛ فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص 145؛ روض النضر، ج 1، ص 89؛ صواعق، ص 115، و در چاپ دیگر ص 190. کنز العمال، ج 6، ص 223، چاپ قدیم. الخصائص الکبری، ج 2، ص 125. در کتابهای مکتب اهل بیت(ع) نیز، در مثير الاحزان، ص 8 و لهوف ابن طاوس، ص 6 و 7 آمده است.

². عبارت از تاریخ ابن عساکر و فشرده آن است.

آمد و به من خبر داد امت من این [فرزندم] رامی‌کشند. گفتم: پس تربتش رابه من نشان بده و او تربت سرخ رنگی برایم آورد.¹

3. روایت عایشه

در تاریخ ابن عساکر، مقتل خوارزمی، مجمع الزوائد و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا از ابی سلمه بن عبدالرحمن روایت کنند:²

عایشه گوید: «رسول خدا(ص) که حسین را بر ران خود نشانید، جبرئیل نزد او آمد و گفت: این پسر توست؟ فرمود: «آری»، گفت: ولی امتت به زودی - پس از تو - او را می‌کشند. دیدگان پیامبر(ص) اشکبار شد. جبرئیل گفت: اگر بخواهی سرزمینی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان می‌دهم. فرمود: «آری چنین کن». جبرئیل نیز، خاکی از سرزمین طف [کربلا] را به آن حضرت نمایاند.»

در عبارت دیگری چنین است: جبرئیل به سوی سرزمین طف در عراق اشاره کرد و تربتی سرخ‌فام برگرفت و به او نشان داد و گفت: «این از تربت قتلگاه اوست».³

در این باب روایات دیگری است که خبر دادن فرشتگان به رسول خدا(ص) - درباره شهادت امام حسین(ع) - را تأیید می‌کند. مانند:

¹. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین(ع)، حدیث 629؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 188؛ کنز العمال، ج 13، ص 112؛ ابن کثیر نیز در تاریخ خود، ج 8، ص 199 به آن اشاره کرده است. در کتابهای پیروان مکتب اهل بیت(ع) نیز، در امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 323؛ مثير الاحزان، ص 7-10، که در پایان آن تتمه مهمی است. و همچنین در لهوف، ص 7-9، ام المؤمنین زینب بنت جحش زوجه رسول خدا(ص) است.

². عبارت خوارزمی را آوردیم.

³ طبقات ابن سعد، حدیث 269؛ تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین(ع)، حدیث 627؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 159؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 188-187؛ کنز العمال، ج 13، ص 108 چاپ جدید و ج 6، ص 223 چاپ قدیم؛ الصواعق المحرقة ابن حجر، ص 115؛ خصائص السيوطی، ج 2، ص 126-125؛ جوهره الکلام للقره غولی، ص 117؛ امالی شیخ طوسی از کتب پیروان مکتب اهل بیت(ع)، ج 1، ص 325؛ امالی شجری، ص 177 مشروح.

1. روایت ام سلمه

در مستدرک صحیحین، طبقات ابن سعد، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت کنند که راوی گفته است¹:

ام سلمه - رضی الله - مرا خبر داد که: «یک شب رسول خدا (ص) برای خواب در بستر شد و [اندکی] بعد با حالتی افسرده بیدار گردید؛ سپس خوابید و آرام گرفت و دوباره با حالتی سبک‌تر از آنچه در مرحله اول دیده بودم، بیدار شد؛ سپس خوابید و باز هم - در حالتی که تربت سرخ‌فامی در دست داشت و آن را می‌بوسید - از خواب بیدار شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این تربت چیست؟ فرمود: «جبرئیل مرا خبر داد که این [حسین (ع)] در سرزمین عراق کشته می‌شود. به جبرئیل گفتم: تربت زمینی را که در آن کشته می‌شود به من نشان بده و این تربت آنجاست.»

حاکم گوید: این حدیث با شرایط شیخین [بخاری و مسلم] حدیثی صحیح است ولی آن را در کتب خود نیاورده‌اند.²

2. حدیث انس بن مالک

در مسند احمد، المعجم الکبیر طبرانی، تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب پیروان مکتب خلفا روایت می‌کنند³ که:

انس بن مالک گوید: یکی از فرشتگان به نام قطر از پروردگار خود اجازه خواست تا به دیدار پیامبر (ص) بیاید؛ خداوند اذنش داد و او در روز نوبت ام سلمه وارد شد. پیامبر (ص) به ام سلمه فرمود: «مواظب باش کسی در مجلس ما وارد نگردد.» در همان حال که او بر درب اطاق بود ناگهان حسین بن علی (ع) وارد

¹. عبارت از مستدرک است.

². مستدرک صحیحین، ج 4، ص 398؛ المعجم الکبیر طبرانی، حدیث 55؛ تاریخ ابن عساکر، حدیث 619؛ طبقات ابن سعد، تحقیق و نشر، عبدالعزیز طباطبائی، ص 42 - 44، حدیث 628؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 3، ص 11؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 194 و 195؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 158 و 159؛ ذخائر العقبی، محب الطبری، ص 148 و 149؛ تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 230؛ کنز العمال، متقی، ج 16، ص 266.

³. عبارت متن از مسند احمد بن حنبل است.

سر رسید و در را گشود و وارد شد. رسول خدا (ص) نیز، او را در برگرفت و بوسه باران کرد. آن فرشته گفت: دوستش داری؟ فرمود: «آری».

گفت: امتت به زودی او را می‌کشند! اگر بخواهی مکانی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان می‌دهم؟ فرمود: «آری می‌خواهم». گوید: آن فرشته مشتی از مکان کشته شدن او را برگرفت و به آن حضرت نمایاند، پس از آن قدری ماسه یا خاک سرخ آورد. ام‌سلمه آن را گرفت و در جامه خود نهاد. راوی حدیث، ثابت، گوید: ما - در آن زمان - می‌گفتیم: این کربلاست!¹

ب) روایاتی که می‌گوید: پیامبر (ص) از گریه کردن نهی فرمود، و منشأ این روایات

در صحیح مسلم و سنن نسائی از عبدالله روایت کنند: حفصه بر [حال] عمر گریست. عمر گفت: آرام باش دخترم! آیا نمی‌دانی که پیامبر فرموده: «میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می‌بیند»؟²
در روایت دیگری آمده است:

عمر گوید: پیامبر (ص) فرمود: «میت در قبر به خاطر نوحه و زاری بر او عذاب می‌بیند».³
و در دیگری:

¹. مسند احمد، ج 3، ص 265-242؛ تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین (ع)، حدیث 615 - 617 و تهذیب آن تاریخ، ج 4، ص 325؛ معجم الکبیر طبرانی، شرح حال امام حسین (ع)، حدیث 47؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 162-160؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 3، ص 10؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 194؛ ذخائر العقبی، ص 147-146؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 190-187، به سند دیگر؛ تاریخ ابن کثیر، باب الاخبار بمقتل الحسین، ج 6، ص 229 که در عبارت آن چنین است: «ما می‌شنیدیم که او در کربلا کشته می‌شود.» و ج 8، ص 199؛ کنز العمال، ج 16، ص 266. الصواعق المحرقة؛ ابن حجر، ص 115؛ الدلائل ابی نعیم، ج 3، ص 202؛ الروض النضیر، ج 1، ص 192؛ المواهب المدنیة قسطلانی، ج 2، ص 195؛ خصائص سیوطی، ج 2، ص 25؛ موارد الضمان بزوائد صحیح ابن حبان، ابوبکر هیتمی، ص 554. در کتب پیروان مکتب اهل بیت (ع) نیز، امالی شیخ طوسی [ت/460 هجری]، ج 1، ص 221 که در عبارت آن چنین است: «بزرگی از بزرگان ملائکه...».

². صحیح مسلم، ج 2، ص 639، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببكاء اهله علیه؛ سنن نسائی، ج 4، ص 18، کتاب الجنائز، باب النهی عن البكاء علی المیت.

³. صحیح مسلم، ج 2، ص 639؛ صحیح ترمذی، ج 4، ص 222، کتاب الجنائز، باب 24؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 508، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بما نیح علیه.

عبداللہ بن عمر گوید: هنگامی که عمر ضربت خورد، مدهوش گردید. بدین خاطر، بر او صیحه و شیون کردند. چون به هوش آمد گفت: آیا نمی‌دانید که رسول خدا(ص) فرمود: «میت به خاطر گریه زنده عذاب می‌بیند.»¹

استدراک عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش

در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن نسائی روایت کنند: ابن عباس گوید: به مدینه که رسیدیم، امیرالمؤمنین [عمر] هنوز استقرار نیافته بود که ضربت خورد. صهیب با فریاد: وای برادرم! وای یاورم! بر بالین او آمد. عمر گفت: آیا نمی‌دانی، آیا نشنیده‌ای که پیامبر(ص) فرمود: «میت به خاطر برخی گریه‌های بستگانش عذاب می‌بیند»؟

ابن عباس گوید: من برخاستم و نزد عایشه رفتم و از آنچه گذشته بود آگاهش کردم. عایشه گفت: نه به خدا! رسول خدا هرگز نفرموده: «میت به خاطر گریه کسی عذاب می‌بیند.» بلکه فرموده:

إِنَّ الْكَافِرَ يَزِيدُهُ اللَّهُ بِكُفَرِهِ أَهْلَهُ عَذَابًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ أَضْحَكُ وَأَبْكِي، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ طَآئِفَةٍ مِنْهُمْ إِذْ هُمْ يُدْعَوْنَ إِلَى دَعْوَتِهِمْ فَبِئْسَ لِلْخَافِئِينَ حَكْمَ الْوَعْدِ إِذْ هُمْ يُدْعَوْنَ؛ خداوند کافر را به خاطر گریه بستگانش بیشتر عذاب می‌کند، و خداوند است که می‌خنداند و می‌گریاند، و هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر ندارد. قاسم بن محمد گوید: هنگامی که سخن عمر و پسرش به عایشه رسید گفت: شما مرا از کسانی خبر می‌دهید که نه دروغ گویند و نه دروغ‌زن، ولی [به هر حال] گوش آدمی خطا می‌شنود.²

در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ترمذی و موطأ مالک روایت کنند: هشام بن عروه از پدرش، گوید: در نزد عایشه گفته شد که ابن عمر گفته است: «میت به خاطر گریه بستگانش بر او، عذاب می‌بیند.» عایشه گفت: خدای بر ابا عبدالرحمن ببخشاید، چیزی را شنیده ولی خوب در نیافته، [قضیه چنین بود که:]

¹. صحیح مسلم، ج 2، ص 639؛ سنن نسائی، ج 4، ص 18.

². صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 9، حدیث 22 و 23؛ صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب یعذب الميت ببكاء اهله عليه، ج 1، ص 155 و 156؛ سنن نسائی، ج 4، ص 18، کتاب الجنائز، باب النياحة على الميت؛ الاجابة لا يراد ما استدركه عایشه على الصحابة، زرکشی، ص 82، باب استدراکها علی عمر بن الخطاب.

جنازه فردی یهودی را - در حالی که بر او می‌گریستند - از کنار پیامبر(ص) عبور دادند، آن حضرت فرمود: «شما می‌گریید و او عذاب می‌شود»¹.
 امام نووی [متوفای 676 هجری] در شرح صحیح مسلم، درباره روایات نهی از گریستن که از رسول خدا روایت شده، گوید: این روایات تنها از روایت عمر و پسرش عبدالله است. عایشه آنها را انکار کرده و آن را از نسیان و فراموشی و اشتباه آن دو دانسته، و منکر صدور آن از پیامبر(ص) شده است.²

رسول خدا(ص) عمر را از نهی، نهی می‌کند

در سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مسند احمد³ روایت کنند که: سلمه بن ازرق گوید: شنیدم که ابو هریره می‌گفت: یکی از بستگان رسول خدا(ص) از دنیا رفت، زنان جمع شده و بر او گریه می‌کردند، عمر برخاست و آنان را بازداشت و پراکنده می‌کرد، رسول خدا(ص) فرمود: «عمر! آنان را به حال خود واگذار که چشمها اشکبار، دلها مصیبت‌دیده و داغشان تازه است»⁴.

در مسند احمد از وهب بن کیسان از محمد بن عمرو روایت کند که:
 سلمه بن ازرق با عبدالله بن عمر در بازار نشسته بودند که عده‌ای جنازه‌ای را عبور داده و بر آن می‌گریستند. عبدالله بن عمر این کار را ناپسند شمرده و آنان را طرد کرد. سلمه بن ازرق به او گفت: چنین مگو! زیرا من خود شاهد بودم و از ابو هریره شنیدم - زنی از بستگان مروان جان سپرده بود و مروان دستور می‌داد زنانی را که بر او می‌گریستند از آنجا برانند - ابو هریره که بر سر جنازه آمده بود گفت: ای ابا عبد الملک! آنان را به حال خود واگذار، زیرا جنازه‌ای را از مقابل

¹. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 9، حدیث 25؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 156، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببكاء بعض اهلہ؛ صحیح ترمذی، کتاب الجنائز، باب 25، ج 4، ص 227-226، موطأ مالک، ج 1، ص 234، کتاب الجنائز، باب النهی عن البكاء علی المیت.

². شرح صحیح مسلم، الامام النووی، ج 6، ص 228، کتاب الجنائز.

³. عبارت نسائی را آوردیم.

⁴. سنن نسائی، ج 2، ص 19، باب الرخصة فی البكاء علی المیت؛ مسند احمد، ج 2، ص 273-110، 444-408؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 505، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی البكاء علی المیت، حدیث 1587.

پیامبر(ص) عبور دادند. من و عمر بن خطاب نیز، در کنار آن حضرت بودیم. عمر شروع به راندن زنانی کرد که همراه جنازه می‌گریستند. رسول خدا(ص) فرمود: «پسر خطاب! آنان رابه حال خود وا گذار که جانشان مصیبت‌دیده، چشمشان اشکبار و داغشان تازه است.¹»

مقایسه روایات و نتیجه آن

روایات بخش اول اثبات کرد: گریه کردن بر محتضر و کسی که در حال جان دادن است و کسی که جان سپرده و نیز، گریه بر مزار مردگان -شهید باشد یا غیر شهید- از سیره پیامبر اکرم(ص) می‌باشد.

روایات بخش دوم اثبات کرد: رسول خدا(ص) بارها بر فرزند شهیدش[حسین(ع)] گریه کردند، و با اثبات آن، گریه آن حضرت بر حسین(ع) به بخش اول می‌پیوندد و از سیره و سنت رسول خدا(ص) به شمار می‌آید.

روایات بخش سوم اثبات کرد: روایات نهی پیامبر(ص) از گریه بر میت، تنها از سوی خلیفه دوم و پسرش عبدالله است؛ و از استدراک ام المؤمنین عایشه بر آنها که گفت: «خدای ببخشاید ابا عبدالرحمن را، چیزی را شنیده ولی در نیافته» و سخنان دیگر صحابه مانند: ابو هریره و ابن عباس پیرامون این موضوع درمی‌یابیم که:

آنچه خلیفه دوم و پسرش عبدالله درباره «نهی پیامبر(ص) از گریستن بر میت» روایت کرده‌اند، خطا و اشتباه است.

بنابراین، گریستن بر کسی که در حال مردن است، و گریستن بر میت، و گریستن بر مزار میت، از سیره و سنت رسول خدا(ص) است. از این رو، گریه بر حسین(ع) نیز، پیروی از سیره و سنت رسول خدا(ص) می‌باشد.

¹. مسند احمد، ج 2، ص 273 و 408 و نزدیک به آن در ص 333.

10- آیت تطهیر در کتب دو مکتب

آیت تطهیر در مدارک مکتب خلفا

رسول خدا(ص) و نزول رحمت الهی

حاکم در کتاب خود مستدرک صحیحین¹ از عبدالله بن جعفر² روایت کند که گفت: رسول خدا(ص) هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دید فرمود: «به سوی من بخوانید، به سوی من بخوانید.» صفیه گفت: چه کسی را ای رسول خدا؟ فرمود: «اهل بیت من، علی و فاطمه و حسن و حسین را.» آنان را آوردند و رسول خدا(ص) کسای خود را بر روی آنان افکند. سپس دستانش را بالا برد و عرض کرد: «خداوندا! اینان آل منند، پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست.» در این هنگام خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا³

خداوند تنها می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل بیت» دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

حاکم گوید: اسناد این حدیث صحیح‌اند.⁴

¹ . حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری (متوفای 415 هجری) امام محدثان اهل سنت است. عنوان حاکم بالاترین درجه محدثان اهل سنت به شمار می‌رود، اولین درجه نزد آنان محدث است، بعد از او حافظ، بعد حجت و سپس حاکم. مراجعه کنید: المختصر فی علم رجال الاثر، ص 71.

² . عبدالله بن جعفر ذوالجناحین [جعفر طیار] فرزند ابوطالب، مادرش اسماء بنت عمیس خثعمی است. در حبشه به دنیا آمد و پیامبر را درک نمود. پس از سال هشتاد هجری وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابه، ج 3، ص 33 آمده است.

³ . سوره احزاب، آیه 33.

⁴ . مستدرک حاکم بر صحیح مسلم و بخاری، ج 3، ص 147-148.

نوع کساء به روایت عایشه¹

مسلم در صحیح، حاکم در مستدرک، بیهقی در سنن کبری و هر یک از طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفاسیر خودشان روایت کرده‌اند:²

بامدادی رسول خدا (ص) با کسائی از پشم سیاه بیرون شد. حسن بن علی رسید، او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را هم داخل کرد، سپس فاطمه (ع) آمد، او را هم داخل کرد، پس از آن علی (ع) آمد، او را نیز داخل کساء کرد و گفت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

خداوند تنها می‌خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل بیت» دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

نوع کساء به روایت ام سلمه³

طبری و قرطبی در تفسیر آیه از ام سلمه روایت کنند که گفت: هنگامی که آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... نازل شد، رسول خدا (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را فرا خواند و کسائی خیبری را بر آنان پوشانید⁴....

در حدیث دیگری گفته است: عباى خود را بر آنان پوشانید.⁵

¹. عایشه دخت ابوبکر، زوجه رسول خدا (ص) که هجده ماه پس از هجرت او را به خانه آورد و در سال 57 یا 58 یا 59 هجری از دنیا رفت. ابوهیره بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید. شرح بیشتر را در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام بیابید.

². صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبى (ص)، ج 7، ص 130؛ مستدرک حاکم بر صحیح مسلم و بخاری، ج 3، ص 147؛ سنن الکبری بیهقی، باب بیان اهل بیت و الذین هم آله، ج 2، ص 149؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ تفسیر ابن کثیر؛ جامع البیان، ج 3، ص 458؛ جمع الاصول، ج 10، ص 102-101؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 297؛ و تفسیر سیوطی، الدر المنثور، ج 5، ص 199-198.

³. ام سلمه، هند دختر ابوامیه قرشی مخزومی، رسول خدا (ص) پس از آنکه همسر اولش ابوسلمه بن عبدالأسد در جنگ احد مجروح و به سبب آن وفات کرد، با او ازدواج نمود. ام سلمه پس از شهادت امام حسین (ع) در سال 60 هجری از دنیا رحلت کرد. شرح حال او در اسد الغابه و تقریب التهذیب آمده است.

⁴. این حدیث را ابوسعید از ام سلمه روایت کرده است. تفسیر طبری، ج 22، ص 6.

⁵. این حدیث را شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کرده است. تفسیر طبری، ج 22، ص 6. ابن کثیر نیز در ج 3، ص 485 تفسیر خود به آن اشاره کرده است.

چگونه نشستن اهل بیت (ع) در زیر کساء

الف) به روایت عمر بن ابی سلمه¹

طبری و ابن کثیر در تفسیرشان و ترمذی در صحیح و طحاوی در مشکل الآثار از عمر بن ابی سلمه روایت کنند که گفت:²

این آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه ام سلمه بر رسول خدا (ص) نازل گردید و آن حضرت حسن و حسین و فاطمه را فرا خواند و آنان را روبه روی خود نشانید و علی را فرا خواند و پشت سر خود نشانید، سپس خود و آنان را با آن کساء پوشانید و گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» در روایت ابن عساکر بعد از این جمله آمده است که ام سلمه گفت: «مرا هم با آنان همراه کن.» رسول خدا (ص) فرمود: «تو جایگاه خود را داری، تو بر خیر هستی»³.

ب) در حدیث واثله بن اسقع و ام سلمه⁴

حاکم در مستدرک و هیشمی در مجمع الزوائد از واثله روایت کنند که گفت:

علی و فاطمه را روبه رو و حسن و حسین را بر زانوان یا در دامن خود نشانید. حاکم گوید: این حدیث با شرط شیخین - بخاری و مسلم - برای صحت حدیث موافق و صحیح است.

این حدیث را طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیرشان و بیهقی در سنن الکبری و احمد بن حنبل در مسند خود از ام سلمه روایت کرده اند.¹

¹. عمر بن ابو سلمه قرشی مخزومی، پسر زن رسول خدا (ص) فرزند ام سلمه، در حبشه به دنیا آمد، در صفین از یاران امام علی (ع) بود و امام علی (ع) او را به حکومت بحرین و فارس منصوب کرد. در سال 83 هجری در مدینه از دنیا رفت. اسدالغابه، ج 4، ص 79.

². عبارت از طبری است.

³. صحیح ترمذی، ج 12، ص 85؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 7؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 485؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 335؛ جامع الأصول، ج 10، ص 101؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 ب.

⁴. واثله بن اسقع بن کعب لثی، پیش از غزوه تبوک اسلام آورد. گفته شد: سه سال خادم پیامبر (ص) بوده است. پس از سال (80 هجری) در دمشق یا بیت المقدس از دنیا رفت. شرح حالش در اسدالغابه، ج 5، ص 77، آمده است.

مکان اجتماع به روایت ابوسعید خدری

سیوطی در تفسیر آیه از ابوسعید خدری روایت کند که گفت:
آن روز نوبت حضور پیامبر (ص) نزد ام سلمه بود که جبرئیل (ع) با این آیه نازل شد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...* گوید: «رسول خدا (ع) حسن و حسین و فاطمه و علی (ع) را فرا خواند و به خود نزدیک کرد و آن جامه را بر آنان گسترانید. به گونه‌ای که ام سلمه در بیرون آن قرار گرفت.» سپس عرض کرد: «خداوندا! اینان اهل بیت منند. پروردگارا! رجس و پلیدی را از این اهل بیت دور گردان و آنان را پاک و پاکیزه بنمای.» ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با ایشانم؟ فرمود: «تو جایگاه خود را داری، تو بر خیر هستی»²

مکان اجتماع در حدیث ام سلمه

ابن کثیر و سیوطی در تفسیر، بیهقی در سنن کبری، خطیب در تاریخ بغداد و طحاوی در مشکل الآثار از ام سلمه روایت کنند که گفت:
«آیه کریمه: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...* در خانه من، و در حالی که فاطمه و علی و حسن و حسین در آن بودند، نازل شد.»
رسول خدا (ص) آنان را با کسائی که بر روی او بود پوشانید، سپس گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان»³
در روایت حاکم در مستدرک صحیحین نیز آمده است که گفت: «در خانه من نازل شد.»

¹ مستدرک صحیحین، ج 2، ص 416، و ج 3، ص 147؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 167؛ مشکل الآثار طحاوی، ج 1، ص 335؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 ب؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 6؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 483؛ تفسیر سیوطی، در المثنور، ج 5، ص 198؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 152؛ مسند احمد، ج 4، ص 170.
² تفسیر در المثنور، ج 15، ص 198. از طریق دیگر این حدیث به دست می‌آید که ابوسعید خدری آن را از خود ام‌المؤمنین ام سلمه روایت کرده است. ابو سعید، سعد بن مالک انصاری خزرجی خدری، در جنگ خندق و بعد از آن حضور داشت. در سال شصتم یا هفتادم هجری در مدینه وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابه، ج 2، ص 289، آمده است.

³ سنن بیهقی، ج 2، ص 150؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 483؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 198؛ تاریخ بغداد، ج 9، ص 126؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 324؛ جامع الاصول، ج 10، ص 100؛ تفسیر ثعالبی، ج 3، ص 228؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 297؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول ص 13 آ - ب و 16 آ.

در صحیح ترمذی¹ در باب فضائل فاطمه (ع) و در ریاض النضره و تهذیب التهذیب آمده که رسول خدا (ص) فرمود: «خداوندا! اینان اهل بیت و خاصان منند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان.»² در مسند احمد آمده است: ام سلمه گوید: «من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم: «من هم با شما هستم ای رسول خدا؟» فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری.»

در روایت دیگری گوید: «من کساء را کنار زدم تا با آنان همراه شوم، رسول خدا آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر راه خیری.»³

در روایت حاکم در مستدرک آمده است: ام سلمه گفت: «ای رسول خدا! من از اهل بیت نیستم؟» فرمود: «تو بر راه خیری و اینان اهل بیت منند، خداوندا! اهل بیت من سزاوارترند.»⁴

آنان که هنگام نزول آیه در خانه بودند

در تفسیر سیوطی و مشکل الآثار روایت کنند: ام سلمه گوید: «این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه من نازل شد و در آن خانه هفت نفر بودند: جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)، و من بر درب خانه بودم. گفتم: «ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟» فرمود: «تو بر راه خیری، تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبر هستی.»⁵ در روایت ابن عساکر، در دنباله آن آمده است: «نگفت تو از اهل بیت هستی.»

¹. ترمذی گوید: در این باب از عمر بن ابی سلمه و انس بن مالک و ابوالحرثاء و معقل بن یسار و عایشه روایت شده است.

². صحیح ترمذی باب فضائل فاطمه (ع)، ج 13، ص 248-249؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 297 در شرح حال حسن (ع)؛ ریاض النضره، ج 2، ص 248؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 14 ب.

³. مسند احمد، ج 6، ص 296-323

⁴. مستدرک حاکم، ج 2، ص 416 در تفسیر آیه از سوره احزاب

⁵. تفسیر درالمثور، سیوطی، ج 5، ص 198، در تفسیر آیه؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 233؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 297؛ جامع الاصول، ج 10، ص 100؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 15 ب.

حال اهل بیت (ع) هنگام نزول آیه

در تفسیر طبری از ابوسعید خدری از ام سلمه روایت کند که گفت: «این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه او نازل شد. گوید: «من بر درب خانه نشسته بودم»¹

در تفسیر طبری از خود ام سلمه نیز روایت کند که گفت: «پیرامون پیامبر (ص) بر روی بساطی گرد آمدند. پیامبر (ص) آنان را با کسائی که بر خود داشت پوشانید و گفت: «اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان» و این آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در هنگامی نازل شد که بر روی آن بساط گرد آمده بودند. گوید: «گفتم: ای رسول خدا! من نیز؟ به خدا سوگند نگفت آری، و گفت: تو بر راه خیری»²

شرح الفاظ آیت تطهیر (اراده، رجس و کساء)

الف) اراده: راغب اصفهانی لغت‌شناس نامی ذیل ماده «رود» در مفردات قرآن گوید: هرگاه گفته شود: «اراد الله» خدا اراده کرده، معنایش آن است که حکم و اراده خدا چنین است یا چنین نیست: اراده رحمت برای شما کرده یا اراده رحمت فرموده است.

ب) رجس: همو در ماده «رجس» گوید: «رجس چیز پلیدی است.» بعد گوید: «رجس بر چهار گونه است: رجس طبعی، رجس عقلی، رجس شرعی، و رجسی که جامع همه اینهاست، مانند: میته و قمار و شرک»

در تفسیر ثعالبی گوید: «رجس» نامی است که بر گناه، عذاب، نجاسات و نقائص اطلاق می‌گردد، و خداوند آن را از اهل بیت (ع) دور کرده است.³

قرآن کریم می‌فرماید:

1. إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ؛⁴

همانا شراب و قمار و بتها و ازلام [قمار و بخت‌آزمایی] رجس و پلید و از عمل شیطان است.

¹. تفسیر جامع البیان طبری، ج 22، ص 7.

². همان

³. تفسیر ثعالبی، ج 3، ص 228.

⁴. سوره مائده، آیه 90.

2. فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ؛¹

از رجس و پلیدی بتها دوری گزینید.

3. قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛²

[حرام نیست] مگر آنکه مردار باشد یا خونی که بیرون ریخته یا گوشت خوک، اینها همه رجس و پلیدند.

4. كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛³

اینگونه خداوند رجس و پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

5. فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ؛⁴

پس، از آنان [منافقان] روی بگردانید که آنها رجس و پلیدند.

6. قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ؛⁵

[نوح] گفت: رجس و پلیدی و خشم پروردگارتان شما را فرا گرفته است!

شأن و جایگاه تطهیر در آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... همانند شأن و جایگاه تطهیر در آیه

42 سوره آل عمران درباره مریم (ع) است که می فرماید:

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛

[و به یاد آر] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و

پاک ساخته و بر زنان جهان برتری داده است.

(ج) کساء: لباسی همانند «عبا» است که روی جامه پوشیده می شود.

تفسیر آیت تطهیر در روایات

در تفسیر سیوطی از ابن عباس روایت کند که گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند مردمان را دو بخش کرد و مرا در میان بهترین

آنها قرار داد.» تا فرمود: «سپس قبایل را در خاندانهائی قرار داد و مرا در بهترین

¹. سوره حج، آیه 30.

². سوره انعام، آیه 145.

³. سوره انعام، آیه 125.

⁴. سوره توبه، آیه 95.

⁵. سوره اعراف، آیه 71.

خاندانها جای داد و این همان فرموده خدای متعال است که: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** پس من و اهل بیتم از همه گناهان پاک و مبرا هستیم»¹

در همان تفسیر از ضحاک بن مزاحم روایت کند که گفت:

رسول خدا (ص) می فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند آنان را پاک و پاکیزه کرده است، بیتی که شجره نبوت است و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان، بیت رحمت است و معدن علم»²

در تفسیر طبری و ذخائر العقبای محب طبری از ابی سعید خدری روایت کنند که گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: این آیه [آیه تطهیر] درباره پنج نفر نازل شده: درباره من و علی و حسن و حسین و فاطمه.³

در مشکل الآثار از ام سلمه روایت کند که گفت:

این آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** درباره رسول خدا (ص) و علی و حسن و حسین (ع) نازل گردیده است.⁴

در صحیح مسلم روایت کند که از صحابی زید بن ارقم پرسیدند: اهل بیت پیامبر (ص) کیانند؟ زنان آن حضرت؟ گفت: «نه، به خدا سوگند که زن در دورانی از روزگار با مرد است، سپس طلاقش گوید و او به سوی پدر و خویشانش باز می گردد. اهل بیت پیامبر (ص) اصل و ریشه و خویشان نسبی اویند، کسانی که بعد از پیامبر صدقه بر آنان حرام شده است».⁵

¹. تفسیر در المنثور، ج 5، ص 199. عبدالله، پسر عموی پیامبر خدا (ص)، سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال 86 در طائف بدرود حیات گفت. شرح حالش در اسد الغابه آمده است.

². همان. ابوالقاسم یا ابومحمد، ضحاک بن مزاحم هلالی، ابن حجر گوید: او راستگو و کثیر الارسال است [احادیث بی سند بسیار می گوید]، از طبقه پنجم محدثان است و پس از سال یکصد هجری وفات کرده است. تهذیب التهذیب، ج 1، ص 273.

³. تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ ذخائر العقبی، ص 24؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 198؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16؛ و اسباب النزول نیشابوری.

⁴. مشکل الآثار، ج 1، ص 332.

⁵. صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابی طالب، ج 7، ص 133. زید بن ارقم انصاری خزر جی، رسول خدا در احد او را برای جنگیدن کوچک شمرد ولی پس از احد در سایر غزوات و در صفین با امام علی (ع) شرکت کرد، او پس از شهادت امام حسین (ع)، در کوفه بدرود حیات گفت. اسد الغابه، ج 2، ص 199.

هیشمی در مجمع الزوائد از ابوسعید خدری روایت کند که گفت:

«اهل البیت کسانی‌اند که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه‌شان گردانده است.» او با دست به شمارش آنان پرداخت و گفت: پنج نفرند: رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع).¹

طبری در تفسیر خود از قتاده روایت کند که گفت:

«اهل البیت در آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... اهل بیتی‌اند که خداوند آنان را از هر گونه بدی پاک و پاکیزه کرده و به رحمت خود اختصاصشان داده است.»²

و نیز، طبری در تفسیر آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... گوید:

[خدای سبحان] فرموده است: «ای اهل بیت محمد! خداوند می‌خواهد هرگونه بدی و فحشاء را از شما دور کند و شما را از آلودگی موجود در گناهکاران پاک و پاکیزه گرداند.»³

رفتار پیامبر خدا (ص) پس از نزول آیه

در مجمع الزوائد از ابو برزه روایت کند که گفت:

«من به مدت هفده ماه با رسول خدا (ص) نماز گزاردم،⁴ او هرگاه از خانه خارج می‌شد به درب خانه فاطمه (ع) می‌آمد و می‌فرمود: «سلام پیوسته بر شما باد. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»⁵

در تفسیر سیوطی از ابن عباس روایت کند که گفت:

«نه ماه با رسول خدا (ص) همراه بودم که هر روز و به هنگام هر نماز به درب خانه علی بن ابی طالب می‌آمد و می‌فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر شما

¹. مجمع الزوائد، ج 9، ص 165-167، باب فضائل اهل البیت؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 آ.

². تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 199. قتاده چهار کس را گویند: سدوسی و رهاوی و قیسی و انصاری و همه را در مکتب خلفا ثقه می‌دانند. شرح حالشان در تهذیب التهذیب، ج 2، ص 123 آمده است.

³. تفسیر طبری، ج 22، ص 5.

⁴. شاید هفده ماه از اشتباه نسخه‌برداران باشد. درست آن هفت ماه است.

⁵. مجمع الزوائد، ج 9، ص 169، ابوبرزه اسلمی را در شمار صحابه آورده‌اند، در سال 60 یا 64، در کوفه از دنیا رفته است، شرح حالش در اسدالغابه، ج 5، ص 146 موجود است.

«اهل البيت» باد، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» هر روزی پنج بار.¹

در صحیح ترمذی، مسند احمد، مسند طیالسی، مستدرک صحیحین، اسدالغابه و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از انس بن مالک روایت کند که گفت:

«رسول خدا(ص) به مدت شش ماه هرگاه برای نماز صبح خارج می شد از درب خانه فاطمه(ع) می گذشت و می فرمود: «نماز ای اهل البيت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»²

در استیعاب، اسدالغابه، مجمع الزوائد، مشکل الآثار و تفسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از ابی الحمراء روایت کنند که گفت:

«هشت ماه تمام را از رسول خدا(ص) در مدینه به خاطر سپردم که هیچ گاه برای نماز صبح خارج نمی شد مگر آنکه به درب خانه علی(ع) می آمد و دستانش را بر دو سوی درب می نهاد و می فرمود: «نماز! نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

در روایت دیگری شش ماه و در دیگری هفت ماه و در سومی هشت ماه و در چهارمی نه ماه آمده است. در مجمع الزوائد و تفسیر سیوطی از ابو سعید خدری³ - با اندکی اختلاف در لفظ - روایت کنند که گفت:

¹. تفسیر سیوطی، الدر المنثور، ج 5، ص 199.

². مستدرک صحیحین، ج 3، ص 158، حاکم گوید: این حدیث با شرط مسلم [بخاری] موافق و صحیح است ولی آن را روایت نکرده اند. اسدالغابه، ج 5، ص 521؛ مسند احمد، ج 3، ص 258؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 483؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 199؛ مسند طیالسی، ج 8، ص 274؛ صحیح ترمذی، ج 12، ص 85؛ کنز العمال، ج 7، ص 103، چاپ اول. جامع الاصول، ج 10، ص 101، حدیث 6691؛ تیسیر الوصول، ج 3، ص 297. انس بن مالک انصاری خزرجی. روایت شده که او 10 سال در خدمت رسول خدا(ص) بوده است، بعد از سال 90 هجری در بصره وفات کرد. شرح حالش در اسدالغابه، ج 1، ص 127 موجود است.

³. ابوالحمراء، مولی رسول الله(ص)، گفته شده نام او هلال بن حارث یا هلال بن ظفر است. شرح حال او در اسدالغابه، ج 5، ص 174، تهذیب التهذیب، ج 12، ص 78 و استیعاب، ج 5، ص 637، موجود است. روایات او در استیعاب، ج 2، ص 598؛ تفسیر طبری و ابن کثیر سیوطی در تفسیر آیه؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 121-168 و مشکل الآثار، ج 1، ص 338 آمده است.

«رسول خدا(ص) چهل روز به درب خانه فاطمه(ع) می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل البیت باد و رحمت و برکات خدا نیز، خدای رحمتتان کند، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. من با هر که دشمنی کنید دشمنم، من با هر که دوستی کنید دوستم!»¹

احتجاج کنندگان به آیه تطهیر در اثبات فضائل اهل بیت(ع)

الف) حسن بن علی(ع)

حاکم در باب فضائل حسن بن علی(ع) در مستدرک صحیحین و هیشمی در مجمع الزوائد در باب فضائل «اهل البیت»(ع) روایت کنند که حسن بن علی(ع) هنگامی که علی(ع) به شهادت رسید برای مردم خطبه خواند و در خطبه خود فرمود:

«ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد، من حسن بن علی هستم، من فرزند نبی و زاده وصی ام، من فرزند بشیر و زاده نذیرم، من فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن خدایم، من زاده سراج منیرم، من از «اهل البیت»ی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما به آسمان می رفت. من از «اهل البیت»ی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه شان نموده است.» تا آخر خطبه².

در مجمع الزوائد و تفسیر ابن کثیر - عبارت از مجمع است - روایت کنند: هنگامی که علی(ع) به شهادت رسید، حسن بن علی(ع) جانشین او شد. او یک بار که با مردم نماز می گزارد، مردی بر او حمله ور شده و با خنجر به... او ضربتی زد که چند ماهی بیمار شد، سپس برخاست و بر منبر شد و خطبه خواند و فرمود: «ای اهل عراق! درباره ما از خدا بترسید! ما امیران و میهمانان شمایم، ما همان «اهل البیت»ی هستیم که خدای عز و جل درباره شان فرموده: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» او پیوسته سخن می گفت تا

¹. مجمع الزوائد، ج 9، ص 169؛ تفسیر سیوطی، ج 5، ص 199.

². مستدرک حاکم، باب فضائل حسن بن علی(ع)، ج 3، ص 172.

آنکه در مسجد جز گریان نمی‌دید. گوید: طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن همه ثقه هستند.¹

ب) ام سلمه

در مشکل الآثار طحاوی از عمره همدانیه روایت کند که گفت:
نزد ام سلمه رفتم و بر او سلام کردم، گفت: که هستی؟ گفتم: عمره همدانیه، و
گفتم: ای ام المؤمنین! مرا از حال این مردی که در میان ما کشته شد آگاه کن،
مردی در نهایت محبویت و مبعوضیت!- مقصودش علی بن ابی طالب (ع) بود.

ام سلمه گفت: تو دوستش داری یا دشمنش هستی؟

گفتم: نه دوستش دارم و نه دشمنش هستم²....

[ام سلمه گفت...]³ پس خداوند این آیه را فرستاد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در خانه جز جبرئیل و رسول خدا (ص) و
علی و فاطمه و حسن و حسین، نبودند. من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل
البیت؟ فرمود: برای تو نزد خدا خیر و نیکوئی است، من دوست داشتم در پاسخم
بگویند: آری، و این برای من محبوبتر بود از هر چه که خورشید بر آن طلوع و
غروب می‌کند.³

ج) سعد بن ابی وقاص

در خصائص نسائی از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کند که گفت:
معاویه، سعد را فرمان داد و گفت: چه چیز تو را از دشنام دادن به ابوتراب باز
داشته است؟ سعد گفت: تا هنگامی که سه سخن رسول خدا را درباره او به یاد
می‌آورم هرگز دشنامش نخواهم داد، سخنانی که اگر یکی از آنها برای من بود از
شتران سرخ مو دوست‌تر داشتم:

1. شنیدم در هنگامی که رسول خدا (ص) او را در یکی از جنگها بر جای خود
نشاند، علی به او گفت: «ای رسول خدا! آیا مرا همراه زنان و کودکان بر

¹. مجمع الزوائد، باب فضائل اهل البیت، ج 9، ص 172؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 486.

². این بخش در نسخه اصلی سفید است.

³. مشکل الآثار، ج 1، ص 336.

جای می‌گذاری؟» رسول خدا(ص) به او فرمود: «آیا خوشحال نیستی که بر جای من همانند هارون بر جای موسی باشی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست؟»

2. شنیدم در روز خیبر فرمود: «فردا پرچم جنگ را به کسی می‌دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا دوستش دارند.» ما همه به سوی او گردن کشیدیم که فرمود: علی را نزد من آورید. علی را در حال چشم درد نزد او آوردند. آب دهان در دیده‌اش کشید و پرچم را به او داد.

3. و هنگامی که آیه: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا* نازل گردید، رسول خدا(ص) علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را فرا خواند و گفت: «خداوند اینان اهل بیت منند.»¹

ابن جریر طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه، حاکم در مستدرک و طحاوی در مشکل الآثار روایت کنند که سعد گفت:

رسول خدا(ص) در هنگامی که وحی بر او نازل شد، علی را همراه با دو فرزندش و فاطمه در برگرفت و آنان را درون جامه خود کرد و گفت: «اینان اهل من و اهل بیت منند.»²

(د) ابن عباس

1. در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر - عبارت از طبری است - روایت کنند: هنگامی که عمر در سخنان خود به ابن عباس گفت:

«هیئات ای بنی‌هاشم! به خدا سوگند دل‌های شما پیوسته بر حسد و کینه و فریب می‌گردد و جز آن را ابا دارد.»

ابن عباس به او گفت:

«آهسته‌تر یا امیرالمؤمنین! دل‌های مردمانی را که خداوند «رجس» و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه‌شان نموده است، به حسد و کینه و فریب نسبت مده که یقیناً دل رسول خدا(ص) از دل‌های بنی‌هاشم است!»³

¹. خصائص نسائی، ص 4.

². تفسیر طبری، ج 22، ص 7؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 485؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 147، و مشکل الآثار، ج 1، ص 336.

³. تاریخ طبری، ج 5، ص 31.

2. در مسند امام حنبلی‌ها، احمد و خصائص نسائی و ریاض النضره محب طبری و مجمع الزوائد هیشمی - عبارت از مسند است - از عمرو بن میمون روایت کنند که گفت:

من در کنار ابن عباس نشسته بودم که نه گروهک نزد او آمدند و گفتند ای پسر عباس! یا با ما برمی‌خیزی [و بحث می‌کنی] و یا ما را با اینها تنها می‌گذاری، گفت: من با شما [به بحث] برمی‌خیزم، - او در این زمان سالم و بینا بود. پس به بحث و گفتگو پرداختند و ما ندانستیم چه گفتند.

راوی گوید: دیدم ابن عباس آمد و در حالی که جامه‌اش را می‌تکانید می‌گفت: اف و تف [اف بر شما و تف بر شما]! درباره مردی جسارت می‌کنند که ده ویژگی و فضیلت منحصر به فرد دارد تا آنجا که گفت: رسول خدا (ص) جامه خود را برگرفت و آن را بر علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.¹

هـ) واثله بن اسقع

طبری در تفسیر آیه، احمد بن حنبل در مسند، حاکم در مستدرک - گوید: این حدیث با شرط شیخین، بخاری و مسلم صحیح است - بیهقی در سنن، طحاوی در مشکل الآثار و هیشمی در مجمع الزوائد - عبارت از طبری است - از ابو عمار روایت کنند که گفت:

من نزد واثله بن اسقع نشسته بودم که عده‌ای از علی یاد کردند و او رادشنام دادند. آنان که برخاستند گفت: بنشین تا از حال این کسی که دشنامش دادند آگاہت کنم:

من نزد رسول خدا (ص) بودم که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین نزد او آمدند و آن حضرت کسای خود را بر آنان افکند و گفت: «خداوندا اینان اهل بیت

¹. تمامی حدیث در مسند احمد، ج 1، ص 331، چاپ اول و ج 5، ص 3062، چاپ دوم آمده و ابن عباس در آن ده فضیلت و ویژگی برای علی بن ابی‌طالب (ع) بر شمرده است. این حدیث را نسائی در ص 11 خصائص و محب طبری، در، ج 2، ص 269، ریاض النضره، و هیشمی در ج 9، ص 119، مجمع الزوائد آورده‌اند. عمرو بن میمون اودی، تابعی وثقه است، صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند، در سال 74 در کوفه وفات کرد. تقریب التهذیب، ج 2، ص 80.

منند! پروردگارا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان.»¹

ابن عساکر این روایت را در تاریخ خود با شرحی فزونتر آورده است. در اسد الغابه از شداد بن عبدالله روایت کند که گفت: شنیدم، هنگامی که سر حسین(ع) را آوردند و مردی از اهل شام او و پدرش را لعنت کرد، واثله برخاست و گفت: به خدا سوگند من همواره علی و حسن و حسین و فاطمه را دوست دارم، از زمانی که شنیدم رسول خدا(ص) درباره آنان می فرمود:... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا تا آخر حدیث.² و نیز از ام سلمه

در مسند احمد، تفسیر طبری و مشکل الآثار - عبارت از مسند است - از شهر بن حوشب روایت کنند که گفت:

هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی(ع) را آوردند، شنیدم که ام سلمه زوجه رسول خدا(ص) اهل عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند! خدا ایشان را بکشد، فرییش دادند و خوارش کردند، خدا لعنتشان کند، من دیدم رسول خدا(ص) - تا؛ چ آنجا که گفت - کسانی خیبری را کشید و بر آنان [اهل البیت] همگی پیچید و فرمود:

خداوندا! اهل بیت! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.³

¹ . مشکل الآثار، ج 1، ص 346؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 6؛ مسند احمد، ج 4، ص 107. ابن حنبل عبارت را پاکسازی کرده و واژه «فثتموه؛ دشنامش دادند» و «هذا الذی شتموا؛ این کسی که دشنام دادند» را از آن حذف کرده است. مجمع الزوائد، ج 9، ص 167؛ مستدرک حاکم، ج 2، ص 416 و ج 3، ص 147؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 152؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 484؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 16 آ.

ابو عمار، شداد بن عبدالله قرشی دمشقی، ثقه و از طبقه چهارم محدثان است. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده اند، شرح حالش در تقریب التهذیب، ج 1، ص 347 آمده است.

² . اسد الغابه، ج 2، ص 20، شرح حال امام حسن(ع).

³ . ما فشرده حدیث را آوردیم، تمامی حدیث ام سلمه مسند احمد، ج 6، ص 298 موجود است. تفسیر طبری، ج 22، ص 6؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 335؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 14 آ. شهر بن

و علی بن الحسین امام سجاد(ع)

طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفسیر آیه روایت کرده‌اند:

علی بن الحسین به مردی از اهل شام فرمود: آیا در سوره احزاب نخوانده‌ای:
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؟
او گفت: شما آنهائید؟¹

فرمود: آری.

تمامی این خبر چنانکه در مقتل خوارزمی آمده بدین گونه است:

هنگامی که پس از شهادت حسین(ع) سبط رسول خدا(ص) سجاد(ع) را با سایر اسیران «اهل البیت» به شام بردند و در آستانه جامع دمشق، در محل نمایش اسیران نگه داشتند، پیرمردی به او نزدیک شد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و هلاک کرد و بندگان را از مردانتان راحتی بخشید و امیر المؤمنین [یزید] را بر شما چیره ساخت!

علی بن الحسین به او گفت: ای شیخ! آیا قرآن خوانده‌ای؟
گفت: آری.

فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای؟ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛² بگو من مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندانم.
پیرمرد گفت: آن را خوانده‌ام.

فرمود: این سخن خدای متعال را هم خوانده‌ای؟ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ؛³ حق خویشاوندان را بپرداز، و نیز این آیه را؟ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى؛⁴ بدانید، هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای «ذی القربی» خویشاوندان است.
پیرمرد گفت: آری.

حوشب اشعری شامی، صدوق است و از طبقه سوم، حدیثش را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند، در سال 112 هجری وفات کرد. تقریب التهذیب، ج 1، ص 355.

¹. تفسیر طبری، ج 22، ص 7؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 486؛ تفسیر در المثنور، ج 5، ص 199.

². سوره شوری، آیه 23.

³. سوره اسراء، آیه 26.

⁴. سوره انفال، آیه 41.

پس فرمود: به خدا سوگند خویشاوندان در این آیات، ما هستیم!
آیا سخن خدای متعال را خوانده‌ای که می‌فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؟
گفت: آری.

فرمود: ما همان «اهل‌البیت» هستیم که خداوند به آیت تطهیر و یزگیمان بخشید!
پیرمرد گفت: تو را به خدا سوگند شما آنهایی؟
فرمود: به حق جدمان رسول خدا (ص) که ما بدون شک خود آنهاییم!
پیرمرد نادم و پشیمان از آنچه گفته بود در سکوت فرو رفت، سپس سر به سوی
آسمان برداشت و گفت:

خداوندا! من از دشمنی با اینها توبه کرده و به سوی تو باز می‌گردم، من از
دشمنان محمد و آل محمد، از جن و انس، بیزاری جسته و به سوی تو باز
می‌گردم.¹

ما به همین مقدار از روایات حدیث کساء که آوردیم بسنده می‌کنیم.² زیرا، برای
آن کس که بخواهد به قرآن کریم تمسک جسته و تفسیر آن را از رسول
خدا (ص) بگیرد، همین اندازه هم کافی است. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ
قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ³ راستی را که در این تذکری است برای آن کس
که عقل دل دارد یا گوش جان بسپارد و آگاه باشد.

¹. مقتل خوارزمی، ج 2، ص 61، چاپ نجف.

². ما از آوردن احادیث دیگری که در این باب بود خودداری کردیم، احادیثی مانند آنچه در شرح حال
عطیه در اسد الغابه، ج 3، ص 413 آمده و در اصابه، ج 3، ص 489؛ تاریخ بغداد، ج 10، ص 278 و
روایت حکیم بن سعید در تفسیر طبری، ج 22، ص 5 آمده و روایات دیگری که در مسند احمد، ج 6،
ص 304؛ اسد الغابه، ج 2، ص 12 و ج 4، ص 29؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 206-207؛ و ذخائر
العقبی، ص 21؛ و استیعاب، ج 2، ص 460؛ ابن عساکر، ج 5، بخش اول، ص 13-16 آمده است.

³. سوره ق، آیه 37.

آیت تطهیر در کتب مکتب اهل البیت (ع)

شأن نزول آیه و حدیث کساء

1. روایت ام المؤمنین ام سلمه

الف) از طریق شهر بن حوشب

شهر بن حوشب گوید: برای عرض سلام خدمت ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) رسیدم و گفتم: ای ام المؤمنین! مقصود این آیه کیانند؟ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

فرمود: من و رسول خدا (ص) بر بستر خویش در زیر کسائی خیبری بودیم که فاطمه به همراه حسن و حسین (ع) وارد شد، پیامبر (ص) پرسید: پسر عمویت کجاست؟ عرض کرد: در خانه است. فرمود: برو و او را بخوان. ام سلمه گوید: من او را فرا خواندم. پیامبر (ص) کساء را از زیر ما جمع کرد و با دستان خود بر فراز [آنان] گرفت و گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» من که پشت رسول خدا نشسته بودم گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، من هم؟ فرمود: «تو بر راه خیبری.» آنگاه این آیه: انما يريد الله... درباره پیامبر (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید.¹

این روایت با سند دیگری از ام سلمه چنین است:

ام سلمه گفت: آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه من نازل گردید، و آن این بود که رسول خدا (ص) آنان [اهل البیت (ع)] را در نمازگاه خویش با کسائی پوشانید، سپس دستان خود را بالا گرفت و کساء را بر فراز آورد و در همان حال می گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند. پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن، همان گونه که از آل اسماعیل و اسحاق و یعقوب زدودی، و ایشان را از رجس و پلیدی پاک گردان، همان گونه که آل لوط و آل عمران و آل هارون را پاک گردانیدی.» گفتم:

¹. تفسیر فرات کوفی، ص 121؛ تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص 356؛ بحار الانوار، ج 35، ص 213.

ای رسول خدا من با شما داخل نشوم؟ فرمود: «تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبری.»

دخترش گفت: مادر جان آنان را معرفی کن! گفت: فاطمه بود و شوهر فاطمه با حسین در بر فاطمه¹.

ب) از طریق ابی عبدالله جدلی

گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم: این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در کجا نازل گردید؟ گفت: در خانه ام سلمه نازل شد. ام سلمه گفته بود که اگر از عایشه می پرسیدی به تو می گفت که این آیه در خانه من نازل شده است. او گفت در خدمت رسول خدا (ص) بودیم که فرمود: «ای کاش یکی می رفت و علی و فاطمه و دو پسرش را نزد ما می خواند.» گوید: گفتم: کسی جز من نیست، لذا مقنعه پوشیدم و رفتم و همگی را آوردم. پس، علی روبه روی پیامبر نشست و حسن و حسین در چپ و راست و فاطمه را در پشت سر نشانید، سپس با جامه ای خیبری همه را پوشانید و گفت: «ما همگی به سوی تو می آییم - رسول خدا (ص) سه بار اشاره کرد: به سوی تو نه به سوی آتش - من و عترتم اهل بیت که از گوشت و خون من هستند.» ام سلمه گوید گفتم: ای رسول خدا! مرا هم با آنان داخل کن، فرمود: ای ام سلمه تو از شایسته زنان منی. بعد از آن این آیه نازل شد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.²

ج) از طریق عبدالله بن معین مولی ام سلمه

گوید: این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... در خانه ام سلمه نازل گردید. ام سلمه گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود تا در پی علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بفرستم و چون آمدند، علی را در سمت راست، حسن را در چپ، حسین را بر شکم و فاطمه را جلوی پا و در آغوش گرفت و سپس گفت: «خداوند! اینان اهل بیت منند، پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان،» سه بار

¹. تفسیر فرات کوفی، ص 126؛ بحار الانوار، ج 35، ص 215.

². تفسیر فرات کوفی، ص 124؛ بحار الانوار، ج 35، ص 215.

این را فرمود. من گفتم: ای رسول خدا! من نیز؟ فرمود: تو بر راه خیری انشاء الله.¹

د) از طریق برادر دعبل

وی از امام رضا(ع) از پدرانش از علی بن الحسین(ع) از امسلمه روایت کند که گفت:

این آیه در خانه من و در روز ویژه من نازل گردید. رسول خدا(ص) نزد من بود که علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید، جبرئیل(ع) نیز آمد. پیامبر(ص) کسانی فدکی را بر سر آنان گسترد، سپس فرمود: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، خداوندا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه شان گردان.» جبرئیل گفت: من نیز از شما میم ای محمد؟ پیامبر فرمود: «تو از مائی ای جبرئیل،» امسلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا من هم از اهل بیت شما میم؟ و رفتم که در کنار آنان باشم. فرمود: «در جای خود بمان ای امسلمه، تو بر راه خیری، تو از زنان پیامبر خدائی.» جبرئیل گفت: بخوان ای محمد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع).²

2. روایت حسین بن علی(ع)

از زید بن علی از پدرش از جدش - امام حسین - (ع) روایت شده که فرمود: رسول خدا(ص) در خانه امسلمه بود که خوراک حریره آوردند، آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را طلبید، همه از آن خوردند، سپس کسانی خیبری بر سر آنان گسترد و تلاوت کرد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. امسلمه گفت: من نیز با آنانم ای رسول خدا؟ فرمود: «تو بر راه خیری.»³

¹. امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 270؛ بحارالانوار، ج 35، ص 209.

². امالی شیخ طوسی، ص 235؛ بحارالانوار، ج 35، ص 208.

³. کنز جامع الفوائد، ص 203-204؛ بحارالانوار، ج 25، ص 213. موضوع خوراک حریره تنها در این روایت آمده است.

3. روایت ابوسعید خدری

الف) از خود ابوسعید

ابوسعید از رسول خدا(ص) روایت کند که آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** درباره محمد(ص) و اهل بیت او(ع) نازل گردیده است، آن هنگامی که رسول الله(ص) علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را گرد آورد، سپس کساء را بر سرشان گسترد و گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان.» در این هنگام ام‌سلمه که بر درب خانه ایستاده بود، گفت: ای رسول خدا! من نیز از آنانم؟ فرمود: «تو بر راه خیری.»¹

ب) از عطیه

عطیه گوید: از ابو سعید خدری پرسیدم: آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** [درباره چه کسانی است؟] گفت: این آیه درباره رسول خدا(ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل گردیده است.²

4. و از ابوجعفر امام باقر(ع)

امام باقر(ع) فرمود: آیه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** درباره رسول خدا(ص) و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل گردیده، و این نزول در خانه ام‌سلمه زوجه رسول خدا(ص) بوده است. پیامبر اکرم(ص) علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را فرا خواند، سپس کسائی خیبری را بر آنان پوشانید و خود با ایشان داخل آن شد، سپس گفت: «خداوندا اینان اهل بیت منند، آنان که درباره‌شان آن وعده را به من دادی، خداوندا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان.» پس این آیه نازل گردید، ام‌سلمه گفت: ای رسول خدا! من نیز با آنانم؟ فرمود: «بشارت باد تو را ای ام‌سلمه که تو بر راه خیری.»³

¹. فضائل ابن شاذان، ص 99؛ بحار الانوار، ج 35، ص 212-213.

². بحار الانوار، ج 35، ص 208.

³. همان، ص 206.

آنچه رسول خدا پس از نزول آیه انجام داد

1. از زبان ابو سعید خدری

ابو سعید گوید: رسول خدا (ص) چهل روز صبح پس از ازدواج علی با فاطمه (ع) به درب خانه علی می آمد و می فرمود: «سلام علیکم، رحمت خداوند و برکاتش بر شما اهل البیت باد إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. من با هر که دشمنی کنید دشمن، و با هر که دوستی کنید دوستم»¹

2. از زبان ابوالحمراء

ابوالحمراء گوید: من نه ماه یا ده ماه خدمت رسول خدا (ص) کردم - در نه ماه شک ندارم - رسول خدا (ص) در طلوع فجر بیرون می آمد و به درب خانه فاطمه و علی و حسن و حسین می رفت و دو بازوی درب را می گرفت و می فرمود: «سلام خدا و رحمت و برکاتش بر شما باد، خدای بر شما ببخشاید، نماز!» گوید: آنان در پاسخ می گفتند: «و بر شما باد سلام و رحمت و برکاتش ای رسول خدا» و رسول اکرم (ص) می فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. این حدیث با عبارات دیگری نیز از ابوالحمراء روایت شده است.²

3. از زبان امیرالمؤمنین (ع)

حارث گوید: امام علی (ع) فرمود: رسول خدا (ص) هر روز صبح زود نزد ما می آمد و می فرمود: «نماز! رحمت خدا بر شما باد، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»³

¹. تفسیر فرات کوفی، ص 122؛ بحارالانوار، ج 35، ص 208.

². امالی شیخ، ج 1، ص 257. بحارالانوار، ج 35، ص 209؛ کشف الحق علامه حلی، ج 1، ص 88؛ العمدة ابن بطریق، ص 16-23.

³. مجالس مفید، ص 188؛ امالی شیخ، ص 55؛ بحارالانوار، ج 35، ص 308.

4. از زبان امام باقر(ع)

امام باقر(ع) از پدرش - امام سجاد روایت کند که فرمود: آیه: وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا¹ خاندانت را به نماز فرمان ده و بر انجام آن پایداری کن. این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل گردیده است؛ رسول خدا(ص) بامداد هر روز به درب خانه فاطمه(ع) می آمد و می فرمود: «سلام بر شما اهل البیت و رحمت و برکات خدا بر شما باد، خدای بر شما ببخشد، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»²

راوی گوید: امام باقر(ع) فرمود: «خدای متعال پیامبرش را فرمان داد که خاندان خود را جدای از سایر مردمان ویژگی بخشد تا مردم بدانند اهل بیت او نزد خدا جایگاهی دارند که از آن مردم نیست، بدین سبب یک بار با همه مردم مورد خطابشان قرار داد و یک بار با دستور خاص»³

روایت با عبارتی دیگر: در تفسیر فرات گوید: خداوند پیامبرش را فرمان داده تا؛ چ خاندان خود را جدای از سایر مردم ویژگی بخشد تا مردمان بدانند آل محمد نزد خداوند جایگاه خاصی دارند که دیگر مردم ندارند، زیرا یکبار آنان را همراه با همه مردم فرمان داده و سپس با دستوری خاص ویژگی شان بخشیده است. هنگامی که خدای متعال این آیه را نازل فرمود، رسول خدا(ص) هر بامداد به گاه نماز می آمد تا به درب خانه علی و فاطمه و حسن و حسین می رسید و می فرمود: «سلام خدا و رحمت و برکات او بر شما باد.» علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) می گفتند: «بر شما باد سلام ای رسول خدا و رحمت و برکات خداوند نیز» سپس پیامبر دو بازوی درب را می گرفت و می فرمود: «خدای بر شما ببخشد، نماز، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» رسول خدا(ص) هر روز پیوسته - تا در مدینه بود - چنین می کرد تا از دنیا رحلت فرمود. ابوالحمرء خادم رسول خدا(ص) گوید: من دیدم که چنین می کرد.⁴

¹. سوره طه، آیه 132.

². کنز الفوائد، ص 162-161 و 178؛ بحارالانوار، ج 25، ص 220.

³. همان، ج 25، ص 212؛ مجمع البیان، ج 4، ص 37.

⁴. تفسیر فرات کوفی، ص 530 - 531؛ بحارالانوار، ج 35، ص 207.

5. از زبان امام صادق(ع)

امام صادق(ع) از پدرش از پدرانش(ع) روایت کند که :
رسول خدا(ص) هر روز صبح به هنگام طلوع فجر بر درب خانه علی و فاطمه(ع) می ایستاد و می فرمود:

الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل، الذي بنعمته تتم الصالحات، سمع¹
سامع بحمد الله ونعمته و حسن بلائه عندنا، نعوذ بالله من النار نعوذ بالله من
صباح النار، نعوذ بالله من مساء النار، الصلاة يا اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

حمد و سپاس خدای نیک و جمیل و نعمت بخش و زیادت افزا را سزااست،
خداوندی که با نعمت او شایستگیها به کمال رسند. همه شنوایان و جمله گواهان
باید حمد و سپاس ما از خدای متعال را ببینند و بشوند، خدائی که نعمتش را بر
ما تمام و عافیتش را بر ما فرجام بخشید و ما را بر همه موجودات برگزید؛ به
خدا پناه می بریم از آتش جهنم، به خدا پناه می بریم از صبح جهنم، به خدا پناه
می بریم از شب جهنم! نماز، ای اهل بیت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.»

طبرسی گوید: این روایت را ابن عقده با سندهای خود از راههای بسیار از
اهل بیت(ع) و غیر ایشان مانند: ابی برزه و ابی رافع آورده است.² چنانکه با عبارت
دیگری از زبان امام صادق(ع) نیز آمده است.³

آنچه گذشت همانندش در تفسیر آیه کریمه: وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ... در تفسیر
رازی و غیر او نیز، آمده است.

¹ . ابن اثیر در نهایه اللغة ماده سمع، ج 2، ص 182-181، گوید: در حدیث آمده: «سمع سامع بحمد
الله و حسن بلائه علینا.» یعنی: باید بشنود شنونده و باید گواه گردد بیننده حمد ما را بر خدای متعال بر
احسانی که بر ما کرده و نعمتی که بر ما بخشیده... - تا آخر.

² . تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 37.

³ . تفسیر فرات، ص 126.

احتجاج کنندگان به آیت تطهیر در فضائل اهل البیت (ع)

1. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

از امام صادق از پدرش امام باقر (ع) روایت کنند که فرمود:
علی بن ابی طالب فرمود: «خدای عزوجل ما اهل البیت را برتری بخشیده است، و چرا چنین نباشد در حالی که همو عزوجل در کتابش می فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. به راستی که ما را از فواحش و زشتی، از ظاهر و باطن آن، پاک و پاکیزه کرده است. پس ما بر راه حق هستیم»¹

2. امام حسن بن علی (ع)

امام حسن (ع) در دو نوبت به این حدیث احتجاج کرده است:
الف) روزی که پس از شهادت پدرش امام علی (ع)، با او به خلافت بیعت شد، او در خطبه اش فرمود: ای مردم هر که مرا می شناسد که می شناسد... - تا آخر آنچه در صفحات قبل آمده.

ب) هنگام صلح با معاویه: امام (ع) پس از معاویه سخن راند و در سخنانش فرمود: می گویم ای مردم بشنوید، شما را دلها و گوشهاست، پس سخنانم را فرا گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خدا با اسلام گرامی مان داشته و انتخاب و اختیار و گزینش فرموده و رجس و پلیدی را از ما دور و پاک و پاکیزه مان گردانیده است. رجس شک است و ما در خدای حق و دین او هرگز شک نمی کنیم. همو بر ما نعمت سلامت داده و دودمان ما را تا آدم (ع) از هر گونه نقص و کمبود عقلی و ناخالصی و گمراهی پاک کرده است - تا آنجا که فرمود - خدای متعال فرموده: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

هنگامی که آیت تطهیر نازل شد، رسول خدا (ص) من و برادرم و مادر و پدرم را در کنار خود قرار داد و همگی مان را در کسائی خیبری که از آن ام سلمه بود در خانه ام سلمه و در روز نوبت او - پوشانید و گفت: «خداوندا! اینان اهل بیت منند، اینان اهل و عترت منند، پس، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاک و

¹. کنز الفوائد، ص 236. بحار الانوار، ج 25، ص 214-213.

پاکیزه‌شان گردان.» ام سلمه گفت: ای رسول خدا! من هم با آنان به زیر کساء بیایم؟ رسول خدا(ص) به او فرمود: «رحمت خدا بر تو باد، تو بر راه خیر و بر مسیر نیکوئی هستی، من خیلی از تو خوشنودم، ولی این ویژه من و ایشان است. پس از آن، رسول خدا(ص)، تا هنگامی که بقیه عمرش را در دنیا گذرانید و خداوند روح مبارکش را به سوی خود برد، هر روز در طلوع فجر نزد ما می‌آمد و می‌فرمود:

«خدای بر شما ببخشد، نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»¹

3. ام سلمه

در تفسیر فرات و خصال و امالی صدوق و بحارالانوار - عبارت از تفسیر فرات است - از عمره همدانیه دخت افعی روایت کنند که ام سلمه از او پرسید: تو عمره هستی؟ گفت: آری. پس از آن عمره از او پرسید [ای ام‌المؤمنین] آیا مرا از حال این مردی که در میان شما دوست و دشمن، ضربت خورد و کشته شد آگاه نمی‌کنی؟ ام سلمه گفت: تو دوستش داری؟ گفت: نه دوستش دارم و نه دشمنش شمارم! - مقصودش علی(ع) بود - ام سلمه گفت: خدای متعال هنگامی که این آیه را فرستاد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا هیچ‌کس جز جبرئیل و میکائیل و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و من در آن خانه نبود. من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل‌البیت؟ فرمود: «تو از شایسته زنان منی.» ای عمره! اگر فرموده بود آری، از هر چه که خورشید بر آن می‌تابد نزد من محبوب‌تر بود.²

¹. بحارالانوار، ج 10، ص 141-142؛ امالی ابن‌شیخ...

². در تفسیر فرات، ص 126 دو روایت است که این یکی از آنهاست. خصال صدوق، باب السبعه، حدیث 113؛ کنزالفوائد، ص 237. بحارالانوار، ج 2، ص 214 و ج 35، ص 209. به نقل از امالی صدوق؛ امالی، ص 219.

4. علی بن الحسین، امام سجاد(ع)

در امالی صدوق و احتجاج طبرسی و لهوف سید بن طاوس و بحار مجلسی روایت کنند:

هنگامی که اسیران اهل بیت(ع) را به شام آوردند و در آستانه مسجد در جایگاه اسیران، برپا داشتند و علی بن الحسین(ع) که در آن روز جوانی بالغ و رشید بود در میانشان حضور داشت، مردی از اهل شام نزد آنان آمد و گفت: حمد و سپاس خدای را که شما را کشت و نابودتان کرد و شاخ فتنه را از بن برکند - و از هر گونه دشنام فروگذار نکرد سخنانش که پایان گرفت، امام علی بن الحسین(ع) به او فرمود: «آیا کتاب خدای عزو جل را نخوانده‌ای؟» گفت: چرا [خوانده‌ام] فرمود: «آیا این آیه را نخوانده‌ای؟ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»¹ بگو من هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندانم.

گفت: چرا. فرمود: «ما آنهاییم!» سپس فرمود: آیا نخوانده‌ای: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ² حق خویشاوندان را بپرداز! گفت: چرا. فرمود: ما همانهاییم. آیا این آیه را خوانده‌ای؟ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. گفت: چرا [خوانده‌ام]. فرمود: «ما همانانیم.» مرد شامی دستش را به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوندا! من توبه کرده و به سوی تو باز می‌گردم - سه بار این را تکرار کرد - خداوندا! من از دشمنان آل محمد و کشندگان اهل بیت محمد، به سوی تو، بیزاری می‌جویم، من قرآن را می‌خواندم ولی تا امروز این را درک نکرده بودم!³

5. زید بن علی بن الحسین(ع)

ابوالجارود گوید: زید بن علی بن الحسین گفت: نابخردانی از مردم گمان دارند که خداوند در این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... زنان رسول خدا(ص) را اراده فرموده

¹. سوره شوری، آیه 23.

². سوره اسراء: آیه 26.

³. امالی صدوق، مجلس 31، حدیث 3؛ احتجاج طبرسی، ص 157؛ لهوف سید بن طاوس و بحار الانوار، ج 45، ص 165-166.

است. آنان دروغ گفته و گناه کرده‌اند. به خدا سوگند اگر زنان پیامبر را اراده فرموده بود می‌فرمود: لیذهب «عنکن» الرجس و «یطهرکن» تطهیراً، و ضمیر خطاب مؤنث می‌آورد، چنانکه فرموده: و اذکرن ما یتلی فی «بیوتکن»¹ ولا تبرجن و «لستن»² کاحد من النساء.³

11- تاریخ حدیث پیامبر(ص)

تاریخ حدیث پیامبر(ص)

خدای سبحان می‌فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛⁴

خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت‌شان بیاموزد؛ هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و نیز می‌فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛⁵

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان فرو فرستاده شده است.

¹. سوره احزاب، آیه 14.

². سوره احزاب، آیه 33.

³. سوره احزاب، آیه 32.

⁴. سوره آل عمران، آیه 164.

⁵. سوره نحل، آیه 44.

در مقدمه بحث، لازم است چند مطلب را بیان کنیم و بعد درباره ارزش حدیث و علم حدیث در شریعت خاتم الانبیاء و تاریخ حدیث در مکتب اهل بیت و مکتب خلفا بحث نماییم.

اولاً: اسلام، نظامی است که پروردگار عالم، متناسب با فطرت انسان و برای اینکه او را به درجه کمال انسانیت خود برساند، تشریع فرموده و این شریعت را از حضرت آدم(ع) تا نبی خاتم(ص) با هر پیامبری به اندازه نیازمندی جوامع بشری آن زمان، نازل نموده است. مثلاً بر حضرت آدم(ع)، صحف آدم را به اندازه نیاز چند خانواده، و بر حضرت ادریس(ع) صحف ادریس را، به اندازه حاجت یک آبادی کوچک نازل کرد. و به همین ترتیب... تا زمان حضرت نوح(ع) که مردم، شهرنشین شدند، آن شریعت را متناسب با نیاز مردم شهرنشین، که مثلاً، معاملات ربوی دارند، نازل کرد.

قرآن کریم درباره آن شریعت می‌فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا؛¹

خداوند برای شما همان آیینی را مقرر کرد که بر نوح وصیت فرموده بود.

البته بین شرایع انبیاء، اختلافی نیست و در سوره‌ای دیگر می‌فرماید:

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ؛²

ابراهیم پیرو شریعت نوح بود.

و به ما می‌فرماید:

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛³

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کنید.

به پیامبر(ص) هم می‌فرماید:

وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛⁴

آیین توحیدی ابراهیم را پیروی کن.

¹. سوره شوری، آیه 13.

². سوره صافات، آیه 83.

³. سوره آل عمران، آیه 95.

⁴. سوره نساء، آیه 125.

شرایع آسمانی، تناقضی با هم نداشته‌اند، بلکه در تکامل بوده‌اند. در شریعت خاتم الانبیاء، بعد از آنکه پیامبر (ص) در روز غدیر خم، علی (ع) را از جانب خدا به جانشینی تعیین کرد، این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا¹
امروز دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم.

مثال تکامل شریعت از حضرت آدم (ع) تا حضرت خاتم (ص)، مانند تکامل علوم ریاضی است از دبستان تا دبیرستان و دانشگاه.

البته در شریعت‌های گذشته همه شریعت در همان کتاب آسمانی‌شان بوده است، چه صحف آدم (ع)، چه صحف ادریس (ع) و چه تورات موسی (ع) و... و لیکن در شریعت خاتم الانبیاء به تفصیلی است که بعداً خواهد آمد.

ثانیاً: تمام پیامبران صاحب شریعت، پس از خودشان، وصی بر شریعت داشته‌اند. در جلد دوم کتاب عقائد اسلام در قرآن کریم، سلسله اوصیاء از زمان حضرت آدم (ع) تا زمان حضرت خاتم (ص) بیان شده و تأکید شده که هیچ پیامبری بدون وصی نبوده است.

وصی آدم، شیث (معروف به: هبه الله) بود.

وصی نوح، سام بود.

وصی موسی، الیسع بود.

و وصی عیسی، شمعون نام داشت.

و به همین گونه، همه پیامبران، اوصیایی داشتند. البته آن اوصیاء از خودشان شریعتی نداشتند.

ثالثاً: تا زمانی که اوصیای انبیای صاحب شریعت در قید حیات بوده‌اند، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، محفوظ بوده است. لیکن وصی پیامبر صاحب شریعت که وفات می‌کرد، آن شریعت و آن کتاب آسمانی، از سوی «زورمندان» همان امت، دستخوش «تحریف» و «کتمان» می‌شد. همان کسانی که خودشان را پیروان حضرت موسی بن عمران (ع) می‌دانستند، آن قسمت از تورات را که

¹. سوره مائده، آیه 3.

مخالف هوای نفسشان بود تحریف یا کتمان می‌کردند، در شریعت عیسی بن مریم (ع) هم همین گونه بوده است. در کتابخانه دانشکده اصول الدین تهران، نسخه‌هایی از تورات و انجیل موجود است که به ظهور پیامبر اسلام (ص) بشارت داده‌اند، و در چاپهای بعدی تحریف شده است.¹

و نیز امتهای هر شریعتی، «بدعت»ها و «غلو»هایی در شریعت خود وارد می‌کردند، چنانکه در قرآن کریم درباره ملت یهود می‌فرماید:

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛²

از یهودیان کسانی هستند که سخنان خدا را از معنای اصلی‌اش تحریف و دگرگون می‌کنند»

و نیز درباره اهل کتاب می‌فرماید:

وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛³

و نیز گروهی از ایشان، حق را پنهان می‌کنند، در حالی که خود، از آن آگاهند.

و درباره مسیحیان می‌فرماید:

وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا؛⁴

رهبانیتی که آنان خود آن را بدعت نهاده‌اند.

و می‌فرماید:

لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ؛⁵

ای مسیحیان! در دین خود غلو مکنید.

رهبانیت و غلو در اصل شریعت حضرت عیسی بن مریم (ع) نبوده است. غلو مانند این سخن است که گفتند: عیسی پسر خداست.

وقتی با یک شریعت چنین رفتار می‌شد، تجدید شریعت لازم می‌آمد. شریعتی که موسی بن عمران (ع) در تورات آورده بود، در زمان عیسی بن مریم (ع) سالم

¹. در آخر بحث خواهد آمد.

². سوره نساء، آیه 46.

³. سوره بقره، آیه 146.

⁴. سوره حدید، آیه 27.

⁵. سوره نساء، آیه 171.

نمانده بود. بدین سبب ربوبیتِ رب العالمین، اقتضا می‌کرد تا با فرستادن پیامبر دیگری، تجدید شریعت شود.

البته شرایع، نه تنها تناقضی با هم نداشته‌اند، بلکه تکامل می‌یافته‌اند، ولی شریعت‌ها پس از وصیِ پیامبر بر شریعت، تحریف می‌شده‌اند.¹

حکمت رب العالمین، مقتضی شد تا شریعت خاتم الانبیاء تا ابد بماند، و گرنه انسانها که تغییر فطرت نمی‌دهند. طبیعتِ زورمندان این امت (خلفا و حکام و...) با طبیعتِ زورمندان امت‌های گذشته فرق نکرده است. اینها هم اگر می‌توانستند، کتاب آسمانی خاتم الانبیاء را تغییر می‌دادند و هر چه را مخالف هوای نفس آنها بود، تحریف یا کتمان می‌کردند و آن وقت، قرآن از ارزشی که الآن ما به آن ایمان داریم می‌افتاد. قرآنی که ما معتقدیم همه‌اش از جانب خدا آمده و حتی یک کلمه یا یک حرف هم از آن کم و زیاد نشده است. لذا برای رسیدن شریعت خاتم الانبیاء به امت، و سالم ماندن آن تا آخرین روز دنیا، این شریعت با دو گونه وحی نازل می‌شده است: الف) وحی قرآنی؛ ب) وحی بیانی.

تعریف وحی قرآنی و وحی بیانی

وحی قرآنی، آن وحیی است که همه الفاظش از خداوند است و آن، همین قرآن کریم است که در آن، اصول شریعت اسلام آمده است. مثلاً در قرآن کریم آمده است:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلْأُولَى الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ؛²

از هنگام زوال خورشید تا تاریک شدن شب، نماز را اقامه کن.

و اما اینکه همه مسلمانها نماز صبح را دو رکعت، نماز مغرب را سه رکعت، نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعت به جا می‌آورند، این عدد رکعات نماز - که

¹. به طور کلی اوصیاء انبیاء دو دسته بودند: یکدسته آنان که شریعت انبیاء را دارا بودند ولی مأمور به تبلیغ آن نبودند مگر آنکه مورد سؤال واقع می‌شدند مانند اوصیایی که حضرت سلمان به هنگام تحری حقیقت با آنها روبرو شد. دسته دیگر اوصیایی بودند که علاوه بر علم و آگاهی نسبت به شریعت مأمور به تبلیغ و حفظ آن از تحریف و کتمان، بدعت و غلو نیز بودند مانند ائمه ما - صلوات الله علیهم - که در اینجا این دسته دوم مورد نظر است.

². سوره اسراء، آیه 78.

مورد اتفاق همه مسلمانها است در قرآن نیامده است؛ بلکه مسلمانها آن را از پیامبر آموخته‌اند. پیامبر (ص) از کجا گرفته؟ از باری تعالی که درباره او فرموده است:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى¹؛

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می‌شود.

و نیز در قرآن خطاب به پیامبر (ص) آمده:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ²؛

و ما قرآن را بر تو ای پیامبر نازل کردیم تا تو برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان نازل شده است.

البته آیات دیگری هم هست که مخاطبش تنها پیامبر (ص) است و برای ما نیست. مانند: «کهیعص»، «الم» و «حم».

پیامبر (ص) آنچه را از این قرآن و از این ذکر حکیم برای ما مردم آمده، بیان می‌فرمود.

بیان آن حضرت، حدیث پیامبر (ص) نامیده می‌شود.

این وحی دوم را ما «وحی بیانی» می‌نامیم که با همان وحی اول - وحی قرآنی - نازل می‌شده. مثلاً در روز غدیر خم، همزمان با نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ³؛

ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر این کار را نکنی، رسالت او را به مردم نرسانده‌ای.

وحی بیانی آمده است: (فی علی). یعنی:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ⁴؛

یعنی: ای پیامبر آنچه را که درباره علی بر تو نازل شده به مردم برسان.

¹. سوره نجم، آیه 4.

². سوره نحل، آیه 44.

³. سوره مائده، آیه 67.

⁴. بحارالانوار، ج 37، ص 155 و 189.

بنابراین، (فی علی)، حدیث پیامبر (ص) است، که منشأ آن وحی بیانی بر پیامبر اکرم (ص) بوده است. تعیین رکعات نماز هم، چنین بوده است. و خود این وحی بیانی، منشأ حدیث خاتم الانبیاء است. منشأ حدیث پیامبر (ص)، وحی خدا است، چنانکه باری تعالی می‌فرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ¹

این پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید همان وحی خداوند است که بر او نازل می‌شود.

محکمتر از این نیز می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ²

یعنی اگر پیامبر ما، از خودش چیزی بگوید و به ما نسبت بدهد، مانعش خواهیم شد و رگ قلبش را خواهیم برید و کسی از شما هم نمی‌تواند از این امر جلوگیری کند.

در این وحی بیانی که بر پیامبر (ص) نازل می‌شده، آن اموری که مخالف هوای نفس سیاستمداران، زورمندان و خلفایی چون معاویه و یزید بوده، آمده است؛ برای مثال، در قرآن آمده است:

وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ³

و درختی که در قرآن مورد لعنت و نفرین قرار گرفته است.

تفسیرها را بخوانید. مفسران، حدیث آورده‌اند که شجره ملعونه، بنی‌امیه‌اند.⁴

اگر در قرآن ذکر می‌شد که شجره ملعونه بنی‌امیه‌اند، و از جمله آنها، آن یزیدی بود که ذریه پیامبر (ص) را قتل عام کرد و دختران او را اسیر کرد، آن یزیدی که سه روز، مدینه را بر سربازانش مباح کرد که هر چه می‌خواهند بکنند⁵ و در مسجد پیامبر (ص) خون صحابه پیامبر جاری شد، آن یزیدی که لشکریانش رو

¹. سوره نجم، آیه 4.

². سوره حاقه، آیه 47.

³. سوره اسراء، آیه 60.

⁴. تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج 4، ص 191.

⁵. تاریخ طبری، ج 7، ص 11؛ ابن اثیر، ج 3، ص 47؛ ابن کثیر ج 8، ص 220؛ یعقوبی ج 2، ص 251.

به کعبه¹ می ایستادند و نماز می خواندند و بعد، کعبه را به منجنیق² می بستند و می گفتند: اجمعت الطاعة و الحرمة و غلبت الطاعة الحرمة³؛ در اینجا اطاعت از خلیفه با حرمت خانه خدا تراحم دارد و قابل جمع شدن با هم نیستند، اما اطاعت از خلیفه بر حرمت کعبه و خانه خدا، مقدم است.

بنابر این حالت، اگر در قرآن چیزهایی وجود داشت که مخالف سیاست و حکومت یزید بود، یزید نیز همان کار زورمندان سابق را می کرد، در این صورت قرآن دچار تحریف و کتمان می شد. آیات قرآن را هتک می کردند، تحریف می کردند، کتمان می کردند و قرآن، دیگر از حجیت می افتاد.

باری تعالی می فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلُ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ⁴؛

ما قرآن را نازل کردیم و ما خود آن را حفظ می کنیم.

خداوند، این کتاب آسمانی را که باید تا ابد بماند و حجت بر خلق باشد، بدین طریق حفظ کرد که آنچه را که صراحتاً مخالف هوای نفس زورمندان و خلفا بود، در این قرآن نیاورد، بلکه در حدیث پیامبر (ص) به امت تبلیغ شد.

در سوره تحریم، خطاب به دو بانوی پیامبر (عایشه و حفصه) شده و فرموده است⁵:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ⁶؛

¹. تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 234.

². منجنیق: وسیله ای بوده است که با آن گلوله های بزرگی که مجموعه ای از سنگ و پارچه آلوده به نفت بوده، به طرف دشمن یا به ساختمانی که دشمن در آن بوده، پرتاب می کردند تا بسوزد و ویران شود.

³. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 251-252.

⁴. سوره حجر، آیه 9.

⁵. تفسیر طبری، ج 28، ص 104-105؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 137 و 138 و ج 4، ص 22؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، ج 2، 1108-1111، حدیث 31-34؛ مسند احمد، ج 1، ص 48.

⁶. سوره تحریم، آیه 4.

یعنی: مگر اینکه شما دو بانوی پیامبر، به درگاه خدا توبه کنید، زیرا دل‌های شما از حق منحرف گشته، و چنانچه علیه پیامبر پشت به پشت هم دهید. [در اینجا، باری تعالی، لشکرکشی می‌کند و می‌فرماید:] بدانید که خداوند و جبرئیل و ملائکه و فرد صالح از مؤمنین، سرپرست و پشتیبان او هستند. مقصود از «صالح المؤمنین»، علی بن ابی طالب (ع) است.¹

و در آخر همین سوره، خداوند درباره این داستان مثل می‌زند و می‌فرماید: قَدْ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا؛² خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که بانوی دو بنده صالح خدا بودند و به آن دو خیانت کردند و آن دو بنده صالح خدا نتوانستند آن دو بانو را از بازخواست خدا برهانند.

آیا این دو بانوی پیامبر، عایشه و حفصه، در خانه پیامبر (ص) چه کرده بودند که آیاتی به این شدت نازل شد؟ در کتاب السقیفه داستان آن آمده است.³ معلوم می‌شود در خانه پیامبر (ص) خبرهائی بوده؛ و آیا داستان رم دادن شتر پیامبر در واقعه عقبه به این جاها ارتباط داشته؟

ابن حزم - که از بزرگان علمای مکتب خلفا است - در کتاب المحلی⁴ جزو کسانی که شتر پیامبر (ص) را رم دادند، نام ابو بکر و عمر و عثمان را می‌برد. اینگونه داستانها در حدیث آمده و در قرآن ذکر نشده است تا قرآن محفوظ بماند. داستانهای در زمان پیامبر (ص) بوده که اگر در قرآن می‌آمد، نمی‌گذاشتند قرآن سالم بماند.

پس خداوند، قرآن را بدین ترتیب حفظ کرد که شریعت خاتم الانبیاء را، در دو وحی (به تعبیر من) نازل کرد: الف) وحی قرآنی؛ ب) وحی بیانی. هر دو وحی نیز از نزد خداوند نازل شده است.

¹. تفسیر الدر المنثور، سیوطی، ج 6، ص 244.

². سوره تحریم، آیه 10.

³. کتاب سقیفه از همین مؤلف، که منتشر شده است.

⁴. المحلی ج 11، ص 224.

حالا با این بیان، معنای بعضی از احادیث را هم می‌توانیم بفهمیم که مثلاً منظور از اینکه نام علی (ع) در وحی بوده، چیست. چنانکه در آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فَيَ عَلِي - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، عبارت «فی علی» از جانب خدا با وحی بیانی نازل شده است.

مرحوم حاجی نوری کتابی دارد به نام فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب. احسان الهی ظهیرهم کتابی نوشته به نام الشیعه و القرآن. حاجی نوری در باب اول تا دهم کتابش، آنچه روایت در مکتب خلفا بوده است که از آنها می‌توانسته استفاده کند که قرآن تحریف شده، آورده و در باب یازدهم و دوازدهم، چنین روایتی را از مکتب اهل‌البیت (ع) آورده است.

احسان الهی ظهیر در کتاب الشیعه و القرآن، فقط روایتی را که حاجی نوری از مکتب اهل‌بیت (ع) آورده، ذکر کرده است، و روایتی که از مکتب خلفا آورده، اسقاط کرده. مهمترین سبب کشتار شیعیان پاکستان به دست وهابیه‌ای این کشور تا به امروز، این دو کتاب است.

سه جلد کتاب در جواب احسان الهی ظهیر و حاجی نوری نوشته‌ام که: جلد اولش به نام بحوث تمهیدیّه است، و در آن بیان اصطلاحات قرآنی است که امروزه از دست ما رفته و تا آن اصطلاحات را نفهمیم، روایتی را که آن اصطلاحات را دارد، نمی‌فهمیم.

در جلد دوم، تمام احادیثی که در مکتب خلفا درباره تحریف قرآن آمده، در هشتصد صفحه بررسی و پاسخ داده شده است.

و جلد سوم آن، القرآن الکریم و روایات مدرسه اهل‌البیت (ع) است که در آن تمام روایاتی که حاجی نوری از مکتب اهل‌بیت (ع) آورده و به آنها استناد کرده که الفاظ قرآن -العیاذ باللّٰه- تحریف، یا کم و یا زیاد شده، از لحاظ متن و سند بررسی شده و به توفیق الهی ثابت گردیده که سند هر حدیث چه اشکالی دارد و مراد از متن حدیث چیست.

در آن بحثها معلوم می‌شود که قسمتی از مشکل، به دلیل نفهمیدن بعضی اصطلاحات قرآنی در روایات است و قسمتی دیگر به سبب اشکال در سند حدیث است.

بنابراین، شریعت اسلام با دو وحی نازل می‌شده است: وحی قرآنی و وحی بیانی که با وحی قرآنی تنها، و بدون وحی بیانی، ما به شرایع اسلامی (همچون نماز، روزه، حج) نمی‌توانیم برسیم. این، فرق بین شریعت خاتم الأنبیاء و سایر شرایع است. چرا که در سایر شرایع، همه شرایع پیامبران، در کتابهای آسمانی‌شان بوده (و کتابهای آسمانی آنها تحریف شده) اما در شریعت اسلام - چون بنا بوده این شریعت تا ابد بماند - اصول شریعت در کتاب آسمانی و وحی قرآنی است و شرح و بیانش در حدیث پیامبر(ص) است که منشأش وحی بیانی می‌باشد.

سرگذشت حدیث پیامبر

اینک بررسی نماییم پس از پیامبر(ص)، با حدیث پیامبر(ص) چه کردند. آیا آنها هم همان کارهایی را کردند که زورمندان امتهای گذشته با اصل کتاب آسمانی خود می‌کردند؟

در این امت، زورمندان (یعنی خلفایی که حدیث پیامبر، مخالف با هوای نفسشان بود، مانند معاویه و یزید)، حدیث پیامبر را در عمل تحمل نکردند و با آن به مقابله برخاستند.

اگر بخواهیم شواهد همه مصادر را بگوییم محتاج به نوشتن چندین کتاب است.¹

اینک به چند مورد اکتفا می‌نماییم.

الف) در مسند احمد و سنن دارمی و بعضی کتابهای دیگر، از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده‌اند که گفت: قریش (یعنی مهاجران) به من گفتند: تَكْتُبُ كُلَّ مَا تَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا؟...²

آیا شما هر چه از پیامبر(ص) می‌شنوی، می‌نویسی؟ در حالی که پیامبر(ص) هم بشری است مانند همه افراد بشر، و در حال غضب یا در حال رضا، حرفی می‌زند؟...»

¹. در این باره به کتابهای احادیث أم المؤمنین عائشه در 2 جلد و عبدالله بن سبا در 2 جلد و صد و پنجاه صحابی ساختگی در سه جلد، از همین مؤلف مراجعه کنید.

². سنن أبي داود، ج 2، ص 176؛ مستدرک الحاکم، ج 1، ص 106.

یعنی مثلاً پیامبر، یک جایی از ابوذر خوشش آمده، می‌گوید:
ما أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ؛¹
آسمان سبز، بر راستگوتر از اباذر سایه نیافکنده و زمین خاکی بر روی خود،
راستگوتر از اباذر، برنداشته است.

جایی دیگر هم از عمار خوشش آمده، فرموده:
عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ؛²

عمار همواره با حق است، در کنار حق است.

در یک قضیه‌ای هم پیامبر از حَكَم بن ابی‌العاص بدش آمده، لعنتش کرده! آن
وقت، این چه کاری است که شما همه اینها را می‌نویسی؟
بنابراین قریش در زمان پیامبر(ص) هم، صحابه را از نوشتن حدیث پیامبر
نهی می‌کردند.³

عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: اعتراض قریش رابه پیامبر(ص) نقل کردم
فرمود:

أَكْتُبْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيٍّ إِلَّا حَقٌّ؛⁴

بنویس! بخدا سوگند از دو لب من، جز حق بیرون نمی‌آید.

پس منع نشر حدیث از زمان پیامبر(ص) شروع شده است.

ب) پیامبر(ص) در مرض وفاتش گفت:

أَتُونِي بِدَوَاهٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ؛⁵

برای من دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما وصیتی را بنویسم که بعد از آن
هرگز گمراه نشوید.

¹. مسند احمد، ج 5، ص 197؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 342 و 344.

². کنز العمال، ج 13، ص 539.

³. برای اطلاع بیشتر رک: علوم حدیث، شماره 5، ص 8، مقاله «منع تدوین حدیث»، محمد علی مهدوی راد.

⁴. سنن ابی‌داود، ج 2، ص 176؛ مستدرک الحاکم، ج 1، ص 106.

⁵. صحیح مسلم، ج 5، ص 76؛ صحیح البخاری، ج 1، ص 54؛ مسند احمد، ج 1، ص 355.

واقعاً عجیب است. برای هیچ پیامبری این پیشامد، روی نداده است. عمر در آنجا شعاری داد که 133 سال ماند. او گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»¹ کتاب خدا ما را بس است².

پس از درخواست پیامبر، بین صحابه، سر و صدا شد. خواستند بروند قلم و دوات بیاورند، عمر دید الآن می آورند و آنچه پیامبر می خواهد نوشته می شود؛ گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛ این مرد هذیان می گوید»³.

این خود، جنگ با حدیث پیامبر (ص) است!

بعضی از حاضرین صحابه گفتند: برویم و بیاوریم، پیامبر (ص) فرمود: «أَوْ بَعْدَ مَاذَا؟... پس از چه؟ پس از چنین حرف و حدیثی؟»

کسی که در روی پیامبر (ص) بگوید: «او هذیان می گوید» - العیاذ باللّٰه - بعد از پیامبر (ص) هم می تواند سه چهار تا از آن شهود کذایی برای اثبات حرف ناشایست خود بیاورد.

در صحیح بخاری آمده است که عمر گفت:

«حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» بعضی از صحابه خواستند قلم و کاغذ بیاورند تا وصیت نامه نوشته شود، در اینجا گفتند یکی از حاضرین گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُهْجِرُ» و معلوم است آن کسی که مخالف نوشتن وصیت پیامبر بود این حرف را زده است و او کسی جز عمر نبود! تا شهادت بدهند که فرمایش پیامبر (ص) در حال احتضار بوده و هذیان می گفته و چنان چیزی نگفته و ننوشته است. این بود که رسول خدا فرمود:

قُومُوا عَنِّي، لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَارُخٌ؛⁴

برخیزید و از نزد من بروید که شایسته نیست نزد پیامبری، جدال و دعوا کردن.

¹. تا اینکه در سال 143 هجری به دستور ابوجعفر منصور، نوشتن حدیث پیامبر شروع شد.

². صحیح بخاری، ج 7، ص 9.

³. با تفاوتی در الفاظ: صحیح بخاری، ج 4، ص 31؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 16؛ مسند احمد، ج 1، ص 355؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص 193؛ کامل ابن الاثیر، ج 2، ص 320.

⁴. صحیح بخاری، باب جوائز الوفد من کتاب الجهاد، ج 2، ص 120 و نیز ج 2، ص 136؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 75؛ مسند احمد، تحقیق احمد شاکر، حدیث 195؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 244، ط بیروت؛ طبری، ج 3، ص 193.

واقعاً دردآور است. بعد از پیامبر(ص) در احوال ابی بکر، در تذکره الحفاظ ذهبی هست که بعد از اینکه با ابوبکر بیعت شد، گفت:

لَا تُحَدِّثُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ إِذَا سُئِلْتُمْ عَنْهُ، قُولُوا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، أَحِلُّوا مَا؛⁴ أَحَلَّهُ وَ حَرَّمُوا مَا حَرَّمَهُ؛¹

از پیامبر حدیث روایت نکنید هر چه از شما سؤال شود بگویید بین ما و شما کتاب خدا هست هر چه را حلال فرموده حلال بدانید و هر چه را تحریم نموده حرام بدانید.

این، سیاستِ مکتب خلفا است. چاره دیگری هم نداشتند زیرا اگر احادیث پیامبر(ص) بود، آنها دیگر نمی‌توانستند خلافت کنند. در نتیجه باید از نشر حدیث جلوگیری می‌کردند.

نکته‌ای که ناگفته ماند، اینکه پیامبر(ص) هر آیه‌ای که نازل می‌شد، به هر کس که آن را تبلیغ می‌فرمود، بیانی را هم که از جانب خدا درباره آن آیه بر او وحی شده بود برای وی بیان می‌فرمود و بدین‌سان تبلیغ را کامل می‌کرد. تبلیغ پیامبر خاتم(ص)، ناقص نبوده است. اگر می‌فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ»² به هنگام زوال خورشید، نماز را بجای آور، این با وحی قرآنی آمده بود. همراه با این وحی قرآنی، جبرئیل بیان می‌کرد که نحوه اقامه نماز چنین است. این سخن از سخنهای مهمی است که گره‌هایی را در شناخت حدیث، باز می‌کند.

ابن مسعود می‌گوید: «هفتاد سوره از دهان پیامبر(ص) فرا گرفتیم»³ مثلاً وقتی آیه نازل می‌شد که: وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ، پیامبر(ص) به او می‌فرمود که اینها بنی‌امیه هستند.

بدین‌گونه، مصاحف صحابه، همراه با بیانی که از پیامبر(ص) در تفسیر قرآن و درباره هر آیه شنیده بودند، نوشته می‌شد.

ابن مسعود، آنچه از بیان آیات، از پیامبر شنیده بود، نوشته بود و آن صحابی دیگر، در مصحف دیگری آنچه درباره سوره‌های دیگر شنیده بود، نوشته بود.

¹. تذکره الحفاظ، ج 1، ص 5.

². سوره اسراء، آیه 78.

³. مصاحف ابن ابی‌داود، ج 1، ص 15.

در مسند احمد، آمده که پیامبر(ص) در مسجد، كان يُعَلِّمُنَا عَشْرَ آيَاتٍ، عَشْرَ آيَاتٍ؛ یعنی پیامبر(ص) ده آیه ده آیه به ما تعلیم می‌کرد. لَا نَتَعَدَّهَا حَتَّى نَعْلَمَ مَا فِيهَا؛ مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ؛¹ از آن ده آیه نمی‌گذشتیم مگر زمانی که علم و عمل آن آیات را به خوبی یاد گرفته باشیم. مثلاً اگر از داستان پیامبران ذکر شده بود، داستان آن پیامبر را می‌گفت؛ یا اگر آیه مربوط به قیامت بود، این را که روز قیامت چگونه است، بیان می‌فرمود. اگر درباره احکامی مانند وضو و نماز و تیمم بود، عمل را یاد می‌داد. پس پیامبر(ص) هیچ آیه قرآنی را تبلیغ نفرموده، مگر آنکه وحی بیانی هم با آن بوده است و همراه آن به امت، ابلاغ شده است.

وحی بیانی، همان حدیث پیامبر(ص) برای ماست. این وحیهایی بیانی پیامبر(ص)، مخالف با سیاست خلفا بوده است. به عنوان نمونه، در باب آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ؛ اِی مؤمنان صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید»، در صحیح بخاری آمده است که منظور، ابوبکر و عمر بودند.²

خوب، این با سیاست خلفا درست در نمی‌آمد؛ از این نمونه‌ها بسیار است، یکی دو تا هم نیست.

در زمان پیامبر(ص)، دو گونه نوشته قرآنی وجود داشت: یکی آنچه که صحابه خودشان هر چه که می‌شنیدند - از قرآن و تفسیر آن - به اختیار خود می‌نوشتند؛ دیگری آنچه که پیامبر دستور می‌داد می‌نوشتند. بدین ترتیب که آنچه بر پیامبر(ص) نازل می‌شد، آن حضرت هر یک از صحابه نویسنده را که در دسترس بود، می‌طلبیدند و آنها آن وحی قرآنی و وحی بیانی (هر دو) را بر روی هر چه که نزدشان بوده است (مثل: تخته و کاغذ و کتف گوسفند و پوست و غیره)، می‌نوشتند.

¹. مسند احمد، ج 5، ص 410؛ تفسیر الطبری، ج 1، ص 27؛ کنز العمال، ج 2، ص 346؛ بحار الانوار، ج 92، ص 106. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: القرآن الکریم و روایات المدرستین، السید مرتضی العسکری، شرکة التوحید للنشر، تهران، ج 1، ص 157.

². صحیح بخاری، طبع البُغا، ج 4، حدیث 4109 و ج 6، حدیث 6872، در شأن نزول این آیه (سوره حجرات، آیه 2).

من تا 29 نویسنده وحی در تاریخ نبی اکرم (ص) دیده‌ام¹؛ نه اینکه اینها کتاب باشند، یعنی هر یک کاتب خاص پیامبر بوده باشند. خیر. کاتب پیامبر (ص) غیر از علی (ع) کس دیگری نبوده است. بلکه اینها کسانی بودند که پیامبر (ص) آنها را برای نوشتن وحی می‌طلبید و هر کدام از آنها آنجا حاضر بود، برای رسول خدا می‌نوشت.

وحی الهی، گاهی روی تخته یا کاغذ نوشته می‌شد، گاهی روی پوست، گاهی روی کتف گوسفند و گاو و شتر.

این نوشته‌ها در خانه پیامبر (ص) بود. پیامبر (ص) به علی (ع) وصیت کرد که وقتی از کفن و دفن من فارغ شدی، اینها را جمع‌آوری کن.²

جمع کردن آنها هم این طور بود که حضرت امیر (ع) تخته‌ها و پوستها را سوراخ می‌کرد و از میانشان نخ می‌دوانید. ایشان این کار را از صبح چهارشنبه شروع کرد (چون تجهیز پیامبر اکرم (ص) تا شب چهارشنبه طول کشید) و صبح جمعه به اتمام رساند. سپس با کمک قنبر، این مصحفی را که در آن، تمام قرآن و تمام وحی بیانی بود، به مسجد پیامبر (ص) برد.

با در دسترس بودن چنین مصحفی، دیگر امکان نداشت ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و... خلیفه بشوند.

خلفا رو به روی امیرالمؤمنین (ع) ایستادند و گفتند: «ما قرآن گردآورده تو را لازم نداریم، ما قرآن داریم.»

راست هم می‌گفتند و قرآن (بدون وحی بیان) را داشتند. حضرت فرمود: «دیگر این قرآن را نمی‌بینید»³.

و آن قرآن، الان نزد حجت بن الحسن (عج) است. و این، همان کتابی است که در احادیث آمده است وقتی حضرت حجت (عج) ظاهر می‌شود، می‌دهد تا اصحابش - که ایرانی‌اند - آن را در مسجد کوفه درس بدهند. (البته ناگفته نماند که از

¹. عیون الاثر، ج 2، ص 191.

². بحارالانوار، ج 92، ص 48 و 52، به نقل از تفسیر قمی، ص 745؛ عمده القاری، ج 20، ص 16؛ فتح الباری، ج 10، ص 386؛ مناقب ابن شهر آشوب ج 2، ص 41؛ الاتقان للسیوطی، ج 1، ص 59.

³. تفسیر الشهرستانی، المقدمة، الورقة، 15 أ

زمان شیخ طوسی تا امروز هم، علما و فقهای نجف، ایرانی بوده‌اند.) کتاب جدیدی که روایات ما می‌گویند حضرت حجت (عج) می‌آورد، این قرآن است. حال ببینیم که با حدیث پیامبر (ص) چه کردند. ابوبکر دستور داد تا قرآن را مجرد از وحی بیانی بنویسند. این جمع‌آوری، در زمان ابوبکر شروع شد و در زمان عمر، تمام شد. عمر، آن قرآن را نزد حفصه گذاشت¹ و شروع کرد به منع کردن از نشر حدیث پیامبر (ص).

عمر با حدیث پیامبر (ص) چه کرد؟

اولاً: منع روایت کردن حدیث پیامبر (ص)

به عنوان مثال، سه صحابی (به نامهای عبدالله بن مسعود، ابودرداء و ابو مسعود انصاری) که در خارج مدینه به خلاف میل خلیفه، حدیث روایت می‌کردند، آنها را به مدینه جلب کرد و از این شهر ممنوع‌الخروج نمود و تا پایان عمر خویش اجازه نداد از مدینه خارج شوند.² در مقدمه سنن ابن ماجه آمده که:

قرظۀ بن کعب می‌گوید: عمر، ما را به عنوان کارگزاران دولتی در کوفه تعیین کرد³ و با ما تا بیرون مدینه آمد. گفت: «می‌دانید برای چه شما را بدرقه کردم؟» گفتیم: «برای اینکه ما صحابی پیغمبریم.» گفت: «وَ إِنْ مَعَ ذَلِكَ لِحَاجَةٌ إِنْكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ، لَهُمْ دَوِيٌّ بِالْقُرْآنِ كَدَوِيُّ النَّحْلِ لَا تَشْغَلُوهُمْ بِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ؛⁴ علاوه بر این، مرا هدف دیگری هم هست و آن اینکه شما به شهری می‌روید که مردم

¹. المصاحف، ج 1، ص 9؛ کنز العمال، ج 2، ص 263-362؛ منتخب الكنز، بهامش مسند احمد، ج 2، ص 44؛ فتح الباری، ج 10، ص 390.

². تذکره الحفاظ ذهبی، ج 1، ص 7؛ شرف اصحاب الحدیث خطیب بغدادی، ص 87؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق سبکینه الشهابی، ج 31، ص 280.

³. قرظۀ بن کعب الانصاری خزرجی، از صحابیان پیامبر (ص) است در غزوه احد، و غزوات پس از آن شرکت داشت. یکی از ده نفری است که عمر، ایشان را به همراه عمار یاسر به هنگام خلافت خود به کوفه فرستاد. در فتح ری که به سال 23 هجری صورت گرفت، حضور داشت و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) هنگامی که از کوفه به بصره در جنگ جمل حرکت کرد، قرظۀ را به عنوان والی کوفه قرار داد و عاقبت به هنگام خلافت امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت. به نقل از اسد الغابه، ج 4، ص 203.

⁴. سنن ابن ماجه، المقدمة، باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله (ص)، ج 1، ص 12.

آنجا صدای قرآن خواندنشان مانند صدای زنبوران غسل در کندوست. آنها را با روایت کردن حدیث رسول خدا مشغول نکنید.»

نوشته‌اند که از قرظه درباره حدیث پیامبر(ص) می‌پرسیدند، می‌گفت: «عمر، نهیمان کرده است»¹

این نهی کردن عمر (که من در جلد اول و دوم معالم المدرستین درباره آن مطالبی نوشته‌ام و در سیره عمر بن الخطاب در تاریخ طبری هم آمده) تا به حدی رسید که اباحصین می‌گوید: عمر، هر کسی را که به عنوان والی به جایی می‌فرستاد، همراه او تا بیرون مدینه می‌رفت و به او سفارش می‌کرد که مبدا از پیامبر(ص) حدیث روایت کند و می‌گفت که من در ثواب این کار با شما شریکم!²

ثانیاً: منع پرسش از تفسیر قرآن

عمر فقط به چند نفری در مدینه اجازه داد تا حدیث روایت کنند. این چند نفر، عبارت بودند از:

1. أم المؤمنین عایشه³

2. کعب الأحبار یهودی: کعب الأحبار همان کسی است که وقتی بیت المقدس فتح شد، از یمن به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و می‌خواست به بیت المقدس برود. عمر، او را در مدینه نگه داشت و سخنران رسمی دربار خلافت شد.⁴

¹. مستدرک الحاکم، ج 1، ص 102.

². تاریخ طبری، طبع اروپا، ج 5، ص 2741.

³طبقات ابن سعد، ج 8، ص 375. همچنین رجوع کنید به جلد دوم از کتاب احادیث أم المؤمنین عائشه، که من در آغاز ثابت کرده‌ام که کسی در تاریخ اسلام به قدر او بر پیامبر خدا دروغ نبسته و کسی به قدر او درباره سیره پیامبر(ص) خلاف واقع نگفته است و متأسفانه همگان - غیر از پیروان مکتب اهل بیت(ع) - سیره پیامبر(ص) را از احادیث عائشه می‌گیرند.

⁴. أبواسحاق کعب بن ماته ملقب به کعب الأحبار یا کعب الحبر، اصلاً یهودی بود و از بزرگان علمای یهود به شمار می‌رفت. (ابن سعد، ج 7، ق 2، ص 156) ابتدا در یمن بود و در همانجا در زمان ابوبکر اسلام آورد. به هنگام خلافت عمر به مدینه آمد تا از آنجا به بیت المقدس برود و در آنجا ساکن شود. لکن به اصرار عمر در مدینه ماند. او همیشه از تورات به عنوان «کتاب خدا» نام می‌برد با اینکه در آن روز بنا به صریح قرآن کریم (سوره بقره، آیه 75، 159) تورات تحریف شده و دیگر، کتاب آسمانی

3. تمیم داری: تمیم داری کسی است که از راهبان نصارا بود، او سخنگوی رسمی قبل از نماز جمعه شده بود.¹

خالص نبود. در زمان عثمان وقتی که کار حکومت دگرگون شد، کعب از مدینه به شام رفت و به معاویه پیوست.

کعب الأحبار، کوششی تام داشت تا اخبار یهود را در میان مسلمانان نشر نماید و متأسفانه در این کار موفق شد و دروغهای وی درباره مدح و ثنای اهل کتاب و قبله آنها بیت المقدس، و تفسیر آیات قرآن کریم به کتب تفسیر و حدیث و تاریخ اسلامی مانند تفسیر طبری، تفسیر الدرالمثور سیوطی، تفسیر قرطبی، تاریخ ابن کثیر و نظایر آن راه یافت.

کعب شاگردانی هم تربیت کرد تا در انتشار یهودیت او را یاری دهند از جمله این شاگردان عبدالله بن عمرو بن عاص و أبوهیره دؤسی است. عمرو عثمان و معاویه در ترویج کتب کعب بسیار کوشیدند و بدین منظور پیوسته از او در زمینه مبدأ خلق و قضایای معاد و تفسیر قرآن سؤال می کردند. سرانجام کعب در سال 35 هجری. در سن 104 سالگی در شام وفات یافت. برای آشنایی تفصیلی با کعب الأحبار رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج 6، ص 103-122.

¹. أبو رقیة تمیم بن أوس بن خارجة الداری، اصلاً نصرانی بود، در سال نهم از هجرت، به مدینه آمد و مسلمان شد. (صحیح مسلم، ج 8، ص 204) راهب اهل فلسطین و عابد مردم آنجا بود. (الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 186، ترجمه شماره 827) و از علما و دانایان به تورات و انجیل به شمار می رفت. (تهذیب التهذیب، ج 1، ص 511 چاپ اول حیدرآباد) بنا به روایت صحیح بخاری (کتاب الوصایا، ج 4، ص 13 و 14، چاپ عبدالحمید) سبب مسلمان شدن تمیم داری آن بود که به هنگام سفری تجاری، با عدی بن بداء و مردی از بنی سهم، همراه می شود و در راه مرد سهمی درمی گذرد و اموالش را به این دو می سپرد تا به خانواده اش بازگردانند و صورت اموال خود را نیز بی خبر از آن دو در میان کالاها می گذارد. این دو خیانت می کنند و بهترین اموال مرد سهمی و از جمله جام نقره ای طلاکاری شده ای را که سیصد مثقال طلا در آن به کار رفته بود برای خود برمی دارند و به هنگامی که ورثه مرد متوجه می شوند، این دو به دروغ در حضور پیامبر قسم می خورند که از این امر بی خبرند. بالأخره حقیقت آشکار می گردد و آیات 106 و 107، سوره مائده در قلع تمیم داری و عدی بن بداء نازل می شود و آنها به خیانت خویش اعتراف می کنند. در این مرحله پیامبر (ص) حکم کردند که آن دو باید جام یا پول آن را به ورثه مرد سهمی بازگردانند. سپس به تمیم فرمودند: «وای بر تو ای تمیم! اسلام بیاور تا خداوند از تو درگذرد» و بدین ترتیب، تمیم، مسلمان می شود.

در عصر خلافت عمر بن الخطاب، تمیم داری مورد عنایت ویژه وی قرار گرفت. عمر او را «خیر أهل المدینه؛ بهترین فرد مدینه» (الاصابة، ج 3، ص 473، چاپ 1358 قاهره) و «بهترین مؤمن» (سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 446، چاپ بیروت 1401) نامید. و بدو مأموریت داد که در روز جمعه هر هفته به عنوان خطیب قبل از نماز جمعه، برای عموم مسلمانان مدینه سخنرانی کند.

در زمان حکومت عثمان، تمیم داری موظف شد تا هفته ای دو روز به این کار بپردازد. (تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 360)

اینها حدیث روایت می‌کردند و کس دیگری در زمان عمر، حق حدیث روایت کردن نداشت. عمر، سایر صحابی‌ان را از نقل حدیث پیامبر، ممنوع کرده بود.¹

ثالثاً: منع تفسیر قرآن

این داستانی که می‌آورم، در چند کتاب اهل سنت هست.² کسی به نام صَبِیغ بن عِسل تمیمی از اشراف قبیله تمیم بود که در اسکندریه، از اصحاب پیامبر (ص) که در آنجا بودند، تفسیر قرآن می‌پرسید. عمرو عاص، عمر را خبر کرد. عمر گفت: «او را با پیک حکومتی نزد من بفرست.» وقتی صَبِیغ به همراه پیک به مدینه رسید، عمر، او را نشانده و با عُرْجونی (خوشه خرمايي که خرمایش را کنده باشند) که نزدش بود، آنقدر به سر او زد که گفت: «یا امیرالمؤمنین! حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِي كُنْتُ أَجِدُ فِي رَأْسِي؛ بس کن، آنچه را در سر خود می‌یافتم از سر من بیرون رفت.» و وقتی بلند شد، خون از سر او به دامنش و از دامن پیراهن عربی‌اش به زمین می‌چکید. برای بار دوم هم عمر، او را طلبید. این دفعه او را روی زمین خوابانید؛ صد تازیانه به پشت او زد که از پشتش خون جاری شد. دفعه سوم که او را آوردند، گفت: «یا امیرالمؤمنین إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ قَتْلِي فَأَقْتُلْنِي قِتْلًا جَمِيلًا؛ اگر می‌خواهی مرا بکشی، بی‌زجر و آزار بکش!»

خلیفه ثانی، تمیم داری را ملحق به اهل بدر کرد و او در کنار پیشقدمان و بزرگان اسلام قرار گرفت و از بیت‌المال به او، پنج هزار درهم اختصاص یافت. (فتوح البلدان، ص 556، چاپ مصر) هنگامی که عمر دستور داد تا نمازهای مستحب و نافله ماه رمضان به جماعت خوانده شود (سال 14 هجری) دو نفر را به امام جماعت منصوب داشت که یکی از آنها تمیم داری بود. او با لباسی که به هزار درهم خریده بود به نماز حاضر می‌شد و بر مسلمانان امامت می‌کرد. (تاریخ ابن عساکر، ج 10، ص 479) تمیم داری تا پایان خلافت عثمان در مدینه بود و به نشر اسرائیلیات می‌پرداخت. پس از قتل عثمان به شام فرار کرد و در سال چهارم هجری در آنجا از دنیا رفت. برای آشنایی بیشتر با تمیم داری رجوع کنید به: نقش ائمه در احیاء دین، ج 6، ص 83 - 99.

¹. البته عبدالله بن عباس نیز جزو کسانی بود که اجازه نقل حدیث و حتی تفسیر قرآن داشت. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به: القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 420 - 472.

². از جمله در: الدر المنثور، ج 6، ص 111؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 54 - 56؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 231-232؛ تفسیر القرطبی، ج 17، ص 29.

عمر، او را به بصره، نزد ابو موسی اشعری - والی بصره - فرستاد و به او دستور داد که مردم را از سخن گفتن با او منع کند.

این شخص به مسجد که وارد می‌شد، هر جا که می‌نشست مردم از گردش پراکنده می‌شدند. و آنجایی که در مسجد می‌ایستاد، کسی پهلوی او نمی‌ایستاد. پس از مدتی نزد ابو موسی آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواست تا نزد خلیفه وساطت کند تا این منع برطرف شود. ابو موسی وساطت کرد و آزاد شد.¹ پس این چنین از نشر حدیث پیامبر (ص) جلوگیری کردند. از این بالاتر هم کرده‌اند.

در شرح احوال قاسم بن محمد بن ابی‌بکر در طبقات ابن سعد آمده است که عمر، بالای منبر، اصحاب پیامبر (ص) را قسم داد که هر که حدیث از پیامبر (ص) نوشته، بیاورد. اصحاب نمی‌دانستند که چه نیتی دارد. از صحابه هر که حدیث از پیامبر (ص) نوشته بود، آورد. وقتی آوردند همه را جمع کرد و در آتش سوزانید.² خلیفه دوم اینگونه از نشر احادیث پیامبر اکرم (ص) جلوگیری کرد و فقط به سه نفر اجازه نشر حدیث داد که عبارتند از:

- عایشه

- تمیم داری (که اصلاً راهب نصرانی بود)

- کعب‌الأحبار یهودی (که تظاهر به اسلام کرده بود)

به ابن عباس هم اجازه داده بود. البته دیدگاه دستگاه خلافت را در روایت حدیث پیامبر به ایشان فهمانیده بود و برای ایشان معین کرده بود که چه حرفهایی بزنند؛ «إِنَّ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: أَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا فِي مَا يُعْمَلُ بِهِ»³ عمر همواره می‌گفت: روایت کردن از رسول خدا را کم کنید مگر در امور عملی. (مثل اینکه پیامبر چگونه وضو می‌گرفت یا چگونه نماز می‌خواند). لذا ابن عباس غیر از تفسیر آیاتی که درباره جهنم و بهشت و اینها بود، چیز دیگری نمی‌گفت. این، رفتار عمر بود با کتابت احادیث. دیگر چیزی از احادیث

¹. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 415-417.

². طبقات ابن سعد، ج 5، ص 140.

³. تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 107.

پیامبر(ص) نمانده بود، مگر آنهایی که نزد صحابه، در مصاحف (یعنی قرآنها) با تفسیر) بود.

درباره جمع‌آوری قرآن در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین نوشته‌ام که عمر، قرآنی دید که در حاشیه‌اش بیان پیامبر(ص) است؛ آنجا را با قیچی برید و حدیث پیامبر (وحی بیانی) را جدا کرد که باقی نماند.¹

عمر که مُرد، عثمان، آن قرآنِ بی‌وحیِ بیانی (قرآن جمع‌آوری‌شده بی‌تفسیر) را از حفصه گرفت و دستور داد هفت نسخه از روی آن نوشتند و شش نسخه از آن را به مکه، یمن، دمشق، حمص، کوفه و بصره فرستاد. یک نسخه را هم نزد خود در مدینه نگاه داشت. قرآنی را که آوردند (نسخه حفصه)، غلط املایی داشت.² عثمان گفت: «فیه لَحْنٌ سَتَقِیْمُهُ الْعَرَبُ بِالْأَسِیْتِهَا»³؛ در این قرآن غلط املایی وجود دارد که عرب آن را با زبان خودش درست خواهد خواند. معنای این جمله، درست فهمیده نشده است. «لحن» یعنی غلط املایی. مسلمانها آن غلطهای املایی را هم تا امروز در نوشتن قرآن نگاه داشته‌اند. این قرآنی که امروز بین مسلمانها هست، همان قرآنی است که در زمان عثمان با همان غلطهای املایی نوشته شده بود. مانند کلمه «رحمان» که به صورت «رحمن» نوشته شده، یا کلمه «بسطه» که به صورت «بسطه» نوشته شده است.⁴

اینکه گفته‌اند عثمان قرآن را جمع کرده، من در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین ثابت کرده‌ام که اشتباه است.⁵

¹. کنز العمال، ج 2، ص 204، حدیث 3023، طبع دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد، 1364 هجری.

². تاریخ الاسلام ذہبی، ج 2، ص 144 - 145.

³. الدر المنثور، ج 2، ص 246؛ کنز العمال، ج 2، ص 372؛ منتخب کنز، ج 2، ص 51. به نقل از مصاحف ابن ابی داود و مصاحف ابن انباری.

⁴. نمونه‌های دیگر: لنسفعن به صورت لنسفعاً نوشته شد در سوره علق، آیه 15؛ لیکونن به صورت لیکوناً نوشته شد در سوره یوسف، آیه 32. یا لیت به صورت یلیت نوشته شد در سوره زخرف، آیه 38. یعیسی نوشته شد در سوره آل عمران، آیه 55.

شرکاء به صورت شرکؤا نوشته شد در سوره مائده، آیات 110 و 116. لشیء به صورت لشیءو نوشته شد در سوره کهف، آیه 23. بایئد به صورت بایئدو نوشته شد در سوره ذاریات، آیه 47.

⁵. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 71 - 95.

قرآن در زمان پیامبر(ص) با وحی جبرئیل جمع شده است

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ¹

جمع کردن و خواندن قرآن برعهده ماست... سپس بیان و توضیح آن نیز برعهده ماست.

اولین بار، قرآن را خدا در سینه پیامبر(ص) جمع کرد و هر سال، ماه رمضان، جبرئیل با پیامبر(ص) قرآنی را که نازل شده بود، مقابله می‌کردند و در سال وفات پیامبر(ص) دو بار بین جبرئیل و پیامبر(ص) مقابله شده است². قرآن را در زمان خود پیامبر(ص) صدها صحابی - که خود قرآن را از پیامبر(ص) آموخته بودند - نوشته بودند و هزارها نفر حفظ کرده بودند³ و هیچ کم و زیاد نشده است.⁴ چیزی که هست⁵، حدیث (یعنی وحی بیانی یا به عبارتی تفسیر) را حذف کردند و این قرآنی که در دست ماست، از زمان عثمان نوشته شده است؛ نه اینکه عثمان، قرآن را جمع کرده باشد. قرآن را پیامبر(ص) و ابوبکر و عمر هم جمع نکردند؛ قرآن را خدا جمع کرده است.

این روایات (که جمع را به دیگران نسبت می‌دهند) همه دروغ است و در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین، (باب جمع القرآن) این امر ثابت شده است.

مثلاً اینکه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ،⁶ در بیان آیات مربوط به «نساء النبی» آمده است، حکمتی دارد و آن، این است که دانسته شود که خطاب: «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» شامل حضرت زهرا(س) نمی‌شود.⁷

¹. سوره قیامت، آیات 17 و 19.

². مسند احمد، ج 6، ص 282؛ سنن ابن ماجه، ص 518؛ حدیث 1621؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1905، حدیث 98 و 99.

³. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 1، ص 130 - 218.

⁴. همان.

⁵. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 95 - 121.

⁶. سوره احزاب، آیه 33: «خداوند جز این نمی‌خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

⁷. سوره احزاب، آیه 33: «ای زنان پیامبر... همچون دوران جاهلیت نخستین، در میان مردم ظاهر نشوید».

ایشان به نص این آیه، معصومه مطهره است. و آیه یاد شده به دستور خدا در بین این آیات آورده شده است.

یک آیه و یا یک کلمه قرآن، جابه‌جا نشده و تغییر پیدا نکرده است. روایات تحریف را هم باید بگوییم یا اصلاً صحت ندارند یا معنای آنها را نفهمیده‌ایم. جابه‌جا شدن یک کلمه قرآن، مانند این است که بگوییم چشم را می‌شود به جای گوش گذاشت؛ امکان ندارد؛ چون با تغییر جای آیات و کلمات، معنا تغییر می‌کند.

سوره‌های قرآنی وزن دارند، من و زانشان را درک می‌کنم ولی نمی‌توانم بیان کنم. با تغییر کلمات، وزن و معنی آنها دگرگون می‌شود. سوره‌های قرآن، مثل شعر در زمان قبل از خلیل بن احمد هستند؛ که وزن دارند اما هنوز مردم به درستی آن را تشخیص نداده‌اند. یک کلمه قرآن، کم‌وزیاد و پس‌وپیش نشده است، هر کلمه در جایگاه خودش بین سایر کلمات قرار گرفته و با دیگر کلمات و با کل آیه و سوره، هماهنگ است.

بنابر آنچه تا اینجا بیان شد، دستگاه خلافت، اول، احادیث را جمع کردند و سوزانیدند و پس از آن خلیفه سوم، عثمان، قرآن‌ها را - که شامل وحی بیانی نیز بود و «مصحف» نامیده می‌شد - همه را جمع کرد و سوزانید. فقط یک نفر مصحفش را نداد و او عبدالله بن مسعود بود.

پس در زمان عثمان هم جمع‌آوری مصاحف، شدت پیدا کرد. صحابیانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، از قرآن استفاده می‌کردند. عبدالله بن مسعود که «مُقرِّء»¹ اهل کوفه بود، در کوفه با ولید (والی آنجا) درگیر شد. ابن مسعود، آیه: *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا* را می‌خواند² و می‌گفت که این آیه درباره ولید نازل شده است.³

لذا عثمان، مصاحف صحابه را گرفت و همه را سوزانید، مگر ابن مسعود که مصحفش را نداد و چه‌ها که بر سرش نیامد! و چه دروغ‌ها که به مصحف او نسبت ندادند. بنی‌امیه برای شکستن شخصیت ابن مسعود، دروغهایی بر او و بر

¹. مقرِّء یعنی کسی که قرآن را با وحی بیانی (تفسیر) تعلیم می‌کند.

². سوره حجرات، آیه 6: «اگر شخص فاسقی خبری را برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید.»

³. تفسیر طبری، ج 26، ص 78؛ تفسیر سیوطی، ج 6، ص 88-92.

مصحفش بستند؛ از جمله مثلاً می‌گفتند که در مصحف او «معوذتین» نیامده است.¹

این قرآنی که نزد ماست، همان قرآنی است که بر پیامبر خاتم(ص) نازل شده و هیچ کم و زیاد و جابه‌جایی (در کلمات) ندارد. فقط کاری که کردند، وحی بیانی را از آن جدا کردند چنانچه قبلاً کتابت و روایت حدیث پیامبر(ص) را هم منع کرده بودند.

فقط در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین(ع) (سالهای 36 - 40 هجری) و زمان عمر بن عبدالعزیز (سالهای 99 - 101 هجری) کتابت حدیث پیامبر(ص) مجاز بود. بعد که عمر بن عبدالعزیز را هم خود بنی‌امیه سم دادند و کشتند²، دوباره نوشتن حدیث ممنوع شد، تا سال 143 هجری. حتی احادیثی هم ساختند³ که پیامبر فرموده «لا تکتبوا عَنِّي و مَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيُمَحِّحْهُ؛ از من روایتی ننویسید و هر کس از من چیزی غیر از قرآن را بنویسد باید آن را از بین ببرد»⁴ در تاریخ الخلفاء سیوطی (در احوال ابوجعفر منصور) و در تاریخ الاسلام ذهبی (در تاریخ سال 143 هجری) آمده است که اجازه نوشتن حدیث، در عصر منصور داده شد. سیره و حدیث و تفسیر و... از آن زمان نوشته شد.⁵ پس احادیث رسول خدا در مکتب خلفا، به مدت 130 سال، سینه به سینه نقل شده است.

¹. الاتقان، ج 1، ص 81؛ مسند احمد، ج 5، ص 129 و نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 104 - 106. مراد از معوذتین، دو سوره «ناس» و «فلق» می‌باشد.

درباره شأن عبداللّه بن مسعود در نزد پیامبر اکرم(ص) و بدرفتاری عثمان و بنی‌امیه با وی نیز رجوع کنید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 2، ص 466 - 470 و احادیث أم‌المؤمنین عائشه، ج 1، ص 113 - 117، طبع پنجم، 1414 هجری.

². سنن دارمی، مقدمه، ص 126؛ طبقات ابن سعد، ج 7، ص 447، طبع بیروت؛ مصنف عبدالرازق، ج 9، ص 337، طبع هند، 1970 م؛ اخبار اصبهان ابو نعیم، ج 1، ص 312؛ تدریب الراوی سیوطی، ص 90؛ فتح الباری، باب کتابه العلم، ج 1، ص 218.

³. معالم المدرستین، ج 2، ص 57، طبع اول، 1412 هجری.

⁴. صحیح مسلم، ج 4، ص 97؛ سنن دارمی، ج 1، ص 119؛ مسند احمد، ج 3، ص 12، 39 و 56.

⁵. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 261؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 6، ص 6.

حدیث پیامبر در زمان خلافت علی (ع) و معاویه

حضرت امیر (ع) دو کار کرد: یک خدمت قرآنی کرد که علم «نحو» را برای حفظ قرآن وضع کرد. کار دیگر حضرت امیر (ع) این بود¹ که صحابیانی را که در کوفه بودند و تعداد آنها به 1800 نفر می‌رسید آزاد گذاشت (بلکه در بعضی مواقع تشویق کرد، مثل حدیث غدیر) تا حدیث پیامبر (ص) را روایت کنند.²

و این احادیث صحیحی که در صحیح بخاری و مسلم و جاهای دیگر هست از زمان حضرت امیر (ع) است. مثلاً در صحیح مسلم آمده که پیامبر (ص) به علی (ع) گفت: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»³.

معاویه که حاکمیت پیدا کرد، دید معارف اسلام و فضای عالم اسلام، علیه اوست و احادیث در بیان فضیلت حضرت امیر (ع) زیاد منتشر شده است. لذا دستور داد که هیچ حدیثی درباره ابوتراب علی (ع) و فرزندانش نقل نشود.⁴ حالا چه کار کردند؟ یک نمونه از تناقضهای پدید آمده در حدیث را بیان می‌کنم.⁵

در روایات مکتب خلفا در تفسیر طبری و تاریخ طبری هست که وقتی آیه: و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، پیامبر (ص) دستور داد بنی عبد المطلب آمدند⁶ و

¹ طبقات النحویین، ابی‌الاسود، ص 13؛ فهرست ابن ندیم، المقالة الثانیة، الفن الاول من اخبار النحویین، ص 59-60 و ط. الجدیدة، ص 45؛ و فیات الاعیان، ج 2، ص 216؛ الهدایة و النهایة ابن کثیر، ج 8، ص 312؛ الاغانی، ج 12، ص 302 و ط. سیاسی، ج 11، ص 101، تاریخ ابن عساکر ترجمه ابی‌الاسود الدؤلی، معجم الادباء، ج 14، ص 49؛ نزهة الالباد فی طبقات الادباء، ص 5، 18 - 22 و 302؛ انباء الرواة قفطی، ج 1، ص 4 - 6، طبع قاهره، سنة 1369.

² تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 210 - 212؛ مسند احمد، ج 1، ص 118 - 119 و ج 4، ص 370؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 105. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین طبع پنجم، ج 1، ص 499 - 500؛ نقش ائمه در احیاء دین، ج 14، ص 188 - 189.

³ صحیح مسلم، ج 7، ص 120، باب فضائل علی بن ابی طالب. در صحیح بخاری، ج 2، ص 200، باب مناقب علی بن ابی طالب نیز همین روایت آمده است. فقط عبارت آخر آن چنین است: الا انه لیس نبی بعدی.

⁴ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج 3، ص 15 - 16.

⁵ و برای مطالعه نمونه‌های بیشتر به دو جلد کتاب احادیث أم‌المؤمنین عائشه و ترجمه‌اش نقش عایشه در تاریخ اسلام مراجعه کنید.

⁶ .سوره شعراء، آیه 214. و خویشاوندان نزدیک را انذار کن.

به ایشان فرمود: «أَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم؟» کدام یک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» هیچ‌کس قبول نکرد. علی(ع) که در آن موقع نوجوان بود، گفت: «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ؛ مَنْ أَيْ رَسُولَ خِذَا» حضرت، او را بلند کرد و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا؛ این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست. پس سخنش را بشنوید و اطاعت کنید.»

بنی‌عبدالمطلب بلند شدند و رفتند و ابوطالب را مسخره کردند که: «قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِأَخِيكَ وَ تُطِيعَ؛ به تو دستور داد که سخن پسر را بشنوی و از او اطاعت کنی.»¹

اما ابوهریره می‌گوید که وقتی آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نَازِلٌ شَدِيدٌ»، پیامبر(ص) بر کوه صفا بالا رفت و فرمود: «یا بنی‌عبدمناف! یا بنی‌عبدالمطلب! یا صفیه بنت‌عبدالمطلب! یا فاطمه بنت محمد! یا عائشه بنت ابی‌بکر! إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً.»²

ابوهریره در سال فتح خیبر با کشتی‌یی که جعفر بن ابی‌طالب و یاران او را از حبشه به یمن آورد، از آنجا به مدینه آمده بود. اینها در فتح خیبر به سپاه اسلام رسیدند که پیامبر(ص) هم از غنایم خیبر به آنها داد.

¹ تاریخ طبری، طبع اروپا، ج 1، ص 1171 و 1172؛ و ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج 1، ص 88؛ تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 222؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج 3، ص 263.

ناگفته نماند که طبری در کتاب تاریخ خود - چنانکه نقل شد - روایت را به طور کامل نقل کرده است لکن در کتاب تفسیر خود - ذیل آیه یاد شده - ضمن نقل روایت، الفاظی را که درباره وصایت و خلافت امیر المؤمنین(ع) است انداخته و به جای آن، الفاظ مبهمی - کذا و کذا - گذارده است. او سخن پیامبر(ص) را این چنین نقل می‌کند: «ان هذا أخی و کذا و کذا»

² یعنی: ای فرزندان عبد مناف، ای فرزندان عبدالمطلب، ای صفیه دختر عبدالمطلب، ای فاطمه دختر محمد، ای عایشه دختر ابی‌بکر، من چیزی را از جانب خدا برای شما تعهد نمی‌کنم.

با اندکی تفاوت در الفاظ: سنن النسائی، ج 6، ص 247؛ مسند احمد، ج 2، ص 350؛ صحیح بخاری، ج 4، ص 161.

أبو هريره در زمان نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، کجا بود که این قضیه را روایت بکند؟ حضرت زهرا(س) در سال پنجم بعثت به دنیا آمده است.¹ این آیه در سال سوم بعثت نازل شده است. در این سال، حضرت زهرا(س) و عایشه به دنیا نیامده بودند.

امام جعفر صادق(ع) می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ كَانُوا يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)، أَبُو هُرَيْرَةَ وَأَنْسُ بْنُ مَالِكٍ وَامْرَأَةٌ؛ سَهْ نَفَرٌ بَوَدُّدُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) بِسَبْتِهِمْ»² که آنها عبارتند از: ابوهریره و انس بن مالک و یک زنی (که روشن است منظور کیست)²

این سه تا را در نظر داشته باشید. خرابکاری‌یی که این سه نفر در حدیث پیامبر(ص) کردند، کسی نکرده است. این احادیث دروغی که امروز داریم،³ بیشتر در زمان معاویه وضع شده است.

مدائنی در کتاب الأحداث می‌نویسد:

معاویه پس از به دست آوردن خلافت، فرمانی بدین مضمون به همه کارگزاران خویش نگاشت:

هر کس چیزی را در فضل ابوتراب و خاندانش بازگوید حرمتی برای خون و مالش نیست و خونس هدر خواهد بود!

دیگربار معاویه به کارگزاران خویش در تمام آفاق، طی فرمانی نوشت: شهادت هیچ‌یک از شیعیان علی و خاندانش را نپذیرند. و نیز فرمان داد: هر که را که از دوستان عثمان و علاقه‌مندان اوست و آن کسانی را که روایاتی در فضیلت وی نقل می‌کنند و در سرزمین تحت فرمانروایی شما زندگی می‌کنند بشناسید و به خود نزدیکشان گردانید و اکرامشان کنید. آنگاه آنچه را که اینگونه افراد در فضیلت عثمان روایت می‌کنند برای من بنویسید و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را یادآور شوید!

آنچنان این فرمان اجرا گشت و خودفروختگان و هوسرانان برای رسیدن به حطام دنیوی، حدیث جعل کردند که فضایل عثمان فزونی گرفت! زیرا معاویه پول

¹ . بحارالانوار، ج 43، ص 9، حدیث 13 و 16

² . بحارالانوار، ج 2، ص 217؛ الايضاح، ص 541؛ الخصال، ص 190، حدیث 263.

³ . ر.ک: الکافی، ج 3، ص 342؛ التهذيب، ج 2، ص 321.

و خلعت و املاک و آنچه در دست داشت، بی دریغ، در این راه به کار گرفته بود. هر شخص ناشناخته و بی ارزش که نزد کارگزاران معاویه می رفت و چیزی را به عنوان حدیث در منقبت و فضیلت عثمان نقل می کرد، مورد توجه قرار می گرفت؛ نامش را می نوشتند و مقام و منزلتی در دستگاه حکومت می یافت.

پس از مدتی فرمان دیگر معاویه صادر شد که به کارگزاران خویش دستور داده بود: اینک روایات فضائل عثمان فراوان شده و در همه شهرها به گوش می رسد، مردم را دعوت کنید که فضایل صحابه و خلفای اولیه را روایت کنند و حدیثی در فضیلت ابوتراب نباشد مگر آنکه روایتی همانند آن را در فضل خلفای نخستین و صحابه برای من بیاورید یا ضد آن را روایت کنید.¹

ابن عرفة معروف به نَفْطَوِيَه می نویسد:

«بیشتر احادیث دروغین که فضائل صحابه را بازگو می کند در ایام بنی امیه ساخته و پرداخته شده است آن هم به خاطر آنکه گوینده و سازنده آن به دستگاه خلافت تقرب یابد»².

این مختصری بود از تاریخ روایت حدیث در مکتب خلفا.

xxx

حدیث پیامبر (ص) در مکتب اهل البیت (ع)

اما در کتب اهل البیت (ع). در نزد ائمه (ع) کتابی به نام جامعه وجود داشت که داستانش چنین است:

آنچه بر پیامبر (ص) وحی می شد، آخر شب، علی (ع) نزد ایشان می آمد و پیامبر (ص) بر او املا می کرد.³

به او فرمود: «بنویس!» عرض کرد: «آیا می ترسید که فراموش کنم؟» فرمود: «نه، نمی ترسم؛ چون از خدا خواسته ام که تو چیزی را فراموش نکنی؛ اما برای

¹. روایت مدائنی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 15-16 مندرج است.

². همان.

³. در بعضی روایات دیگر آمده که شبانه روزی دو بار نزد پیامبر (ص) می رفتند. الکافی. کتاب فضل العلم، ج 1، ص 64، تصحیح استاد علی اکبر غفاری؛ سنن ابن ماجه، حدیث 3708 من باب الاستئذان بکتاب الاذن.

شریکان خودت بنویس.» عرض کرد: «شریکان من چه کسانی اند؟» حضرت (ص) به امام حسن (ع) - که طفل کوچکی بود - اشاره کرد و فرمود: «این فرزندت، اولین آنهاست.» سپس به امام حسین (ع) - که او هم طفل بود - اشاره کرد و فرمود: «دومی آنها این فرزند است و نه تن از نسل او»¹

حضرت علی (ع) آنچه را بعد از ملاقات قبلی تا ملاقات فعلی به حضرت رسول (ص) وحی می‌شد، بر روی پوست به عمل آمده شتر می‌نوشت² که اسم این مجموعه، جامعه شد. در روایت آمده است که جامعه هفتاد ذراع بوده³ و هفده نفر از صحابه ائمه (ع) تا حضرت رضا (ع) آن را دیده‌اند.⁴

ائمه (ع) از جامعه و از مصحف علی (یعنی همان قرآنی که وحی بیانی هم داشت و نزدشان بود) برای اصحابشان روایت می‌کردند و اصحاب می‌نوشتند⁵، تا آنکه تعداد آنها به چهار صد اصل رسید و اصول چهارصدگانه نامیده شد. شاید تعداد آنها بعدها بیشتر هم شده باشد.

اصلها کتابهای بسیار کوچکی بوده‌اند. دوتای آنها الآن در دانشگاه تهران⁶ به نام اصل عُصْفُری وجود دارد.

بسیار لازم است که این «اصول اربعمائه» را حوزه‌های علمیه پیدا کنند و سرنوشت و مسیر آنها را در لابه‌لای کتب حدیث بیابند که در کدام کتابها از آن

¹. بحارالانوار، ج 36، ص 232.

². پوست شتر را وقتی به عمل می‌آوردند شبیه کاغذهای امروزی می‌شد و قابلیت نوشته شدن پیدا می‌کرد. این پوست را برای نوشته‌هایی به کار می‌بردند که می‌خواستند به مدت طولانی باقی بماند. نمونه‌هایی از این پوست در موزه آستان قدس رضوی موجود است که آیات و سوره‌های قرآنی بر روی آنها نوشته شده است.

³. کافی، ج 1، ص 239. حدیث 1؛ بصائر الدرجات، ص 151-152؛ واف، ج 2، ص 135. ذراع از سرانگشت وسطی است تا آرنج.

⁴. معالم المدرستین، ج 2، ص 349-359. طبع چهارم، 1412 هجری.

⁵. معالم المدرستین، ج 2، ص 345-349. طبع چهارم، 1412 هجری. و نیز ر.ک: فصلنامه علوم حدیث، شماره 3، ص 141، مقاله امیرمؤمنان (ع) قدیم‌ترین سند حدیثی، محمدصادق نجمی.

⁶. در اصطلاح محدثین مکتب اهل بیت (ع)، اصل عبارت است از کتابی که حاوی روایاتی است که مصنف، آن روایات را یا خود مستقیماً از معصوم (ع) شنیده یا حداکثر با یک واسطه از معصوم (ع) نقل می‌کند و در آن، حدیثی که مصنف آن را از روی کتابی نوشته باشد، نیست. نیز رجوع کنید به معالم المدرستین، ج 3، ص 258. طبع چهارم، 1412 هجری.

اصل نقل کرده‌اند. این بزرگترین خدمت است. البته باید کافی، استبصار، تهذیب و... را؛ بش هم تحقیق کرد و آن هم مهم است.

اولین کسی که اصول اربعمائه را جمع‌آوری کرده، و در دست ما موجود است، شیخ کلینی (متوفای 329 هجری) است که چند اصل را در کافی گرد آورده است. کلینی، بیست سال از این شهر به آن شهر، از این ده به آن ده، از نیشابور تا بغداد رفته است و آنچه به دستش رسیده، جمع کرده است.¹

دومین کسی که اصول را جمع کرده و خوب هم جمع کرده، شیخ صدوق (متوفای 381 هجری) است. ایشان بیش از دویست جلد کتاب دارد.²

بعد از ایشان هم شیخ طوسی (متوفای 460 هجری) است که از اصول، آن مقدار از اخبار فقهی را که به دستش رسیده در استبصار و تهذیب جمع کرده است.³

مطلب مهم، این است که علمای ما از زمان شیخ صدوق، با حدیث، دو گونه رفتار می‌کردند: رفتار با احادیث فقهی؛ رفتار با احادیث غیر فقهی. آنها با احادیث فقهی یک رفتار خاصی داشتند. شیخ صدوق در بیش از دویست جلد از آثارش از کسانی روایت کرده است که در من لایحضره الفقیه از آنها روایت نمی‌کند؛ شیخ طوسی در تبیان خود از کسانی چون عایشه و عبدالله بن زبیر روایت می‌کند که از آنها در استبصار و تهذیب روایت نمی‌کند. فقهای ما - رضوان الله تعالی علیهم - مانند: آیت الله بروجردی و آیت الله خویی، در احادیث فقهی، سنداً و متناً تحقیقاتی کرده‌اند که بشر، بیش از آن نمی‌تواند بکند و من با بحث علمی اثبات کرده‌ام که اگر کسی بخواهد به احکام اسلامی (که پیامبر اکرم (ص) آورده) برسد،⁴ جز آنکه به رساله‌های فقهی فقهای شیعه رجوع کند، راهی ندارد.

¹. رجال نجاشی، ص 266.

². برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه، به توضیح استاد علی‌اکبر غفاری، ج 1.

³. این چهار کتاب (کافی، من لایحضره الفقیه، استبصار و تهذیب) کتب اربعه شیعه نامیده می‌شوند. و مصنفان آن (محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی، محمد بن علی بن حسین بابویه قمی صاحب من لایحضره الفقیه و محمد بن حسن طوسی صاحب استبصار و تهذیب) به محمدون ثلاثه اول نیز معروفند.

⁴. معالم المدرستین، ج 3، ص 253-365، طبع چهارم، 1412 هجری.

ولی متأسفانه در غیر احادیث فقهی، تحقیق کافی نشده است. به عنوان نمونه، شیخ طوسی، داستان «افک» را نقل می‌کند و می‌گوید درباره عایشه است و آیات، در تبرئه عایشه نازل شده است.

این مطلب، از تبیان شیخ طوسی به مجمع البیان رفته و... و به تفسیر ابو الفتوح رازی و... به تفسیر گازر، و...

در صورتی که آیات «افک» در تبرئه ماریه نازل شده است از افکی که عایشه و دار و دسته‌اش به او زدند. (برای اصل داستان به کتاب نقش عائشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 86 - 88 مراجعه کنید).¹

اولین کسی که تابه‌امروز، در احادیث غیر فقهی ماتحقیق کرده، علامه شوشتری (ره) است که در الأخبار الدخیلة و در کتابهای دیگرشان،² کارهای ارزشمندی کرده است.

نیاز ما به احادیث آداب و اخلاق و عقاید، خیلی زیاد است. اما من اگر بخواهم خرابکاریهایی که در کتابهای غیر فقهی ما شده - نه در کتابهای فقهی - بگویم، محتاج به تألیفات زیاد دیگری غیر از آنچه تا حال انجام داده‌ام هستم.³

و روایاتی نیز هست که من آنها را «روایات منتقله» نامگذاری کرده‌ام. اصل این روایات، در مکتب خلفا بوده و از آنجا به کتابهای ما، مخصوصاً به تبیان، شیخ طوسی و... منتقل شده، تا مثلاً به منتهی‌الآمال حاج شیخ عباس قمی رسیده است.⁴

در احادیث سیره پیامبر (ص) هم تحقیق شایسته و کافی صورت نگرفته است. وقتی هنوز بحارالانوار در ایران چاپ نشده بود، این جانب در کاظمین بودم. تصمیم گرفتیم که یک گروه علمی تشکیل بدهیم تا بحار را تصحیح و چاپ کنیم. گروه علمی تشکیل شد؛ من بودم؛ شیخ محمد رضا شبیبی (رئیس مجمع

¹. نیز رجوع کنید به کتاب احادیث أم المؤمنین عایشه، ج 2، ص 153-99 و 185-165. طبع اول، 1418هـ.

². مانند بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة.

³. رجوع شود به جلد سوم القرآن الکریم و روایات المدرستین و بررسی سند روایاتی که حاجی نوری در تحریف قرآن به آنها استناد کرده است.

⁴. برای تفصیل بیشتر بنگرید به معالم المدرستین، ج 3، ص 359 - 360، طبع چهارم، 1412 هجری و نقش ائمه در احیاء دین، ج 7 و القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 3، ص 119 - 128.

علمی عراق و از علمای شیعه) بود؛ دکتر مصطفی جواد (متخصص در لغت عرب) و دکتر صاحب زینی هم بودند.

گفتم از سیره پیامبر (ص) شروع کنم، به احادیثی رسیدم که امکان نداشت صحت داشته باشند؛ مثلاً اینکه زمین روی شاخ گاو است، گاو روی یک ماهی و...! راوی این چه کسی است؟ وقتی سند آن را بررسی کردم دیدم سند آن روایات ابوالحسن البکری است. در اینجا لازم دانستم که مصادر کتاب بحارالانوار را بررسی کنم¹ و در این بررسی دیدم که علامه مجلسی در مصادر کتابش، از دویست و پنجاه و چند مصدر شیعه نام می‌برد و از نود و چند مصدر سنی. من دیدم علامه مجلسی می‌فرماید که ابوالحسن البکری شیعه بوده است و دو دلیل برای شیعه بودن او می‌آورد: یکی اینکه این حدیث را در دهه ربیع المولود «فی محضر من العلماء» می‌خوانده‌اند. دلیل دوم آنکه او استاد شهید ثانی بوده است.² دلیل اول که برای ما حجت نیست. برای اینکه در محضر علما، از سیره ابن هشام هم ممکن است برای ما مطلبی درباره پیامبر (ص) نقل کنند.

در مورد دلیل دوم هم بحث و بررسی کردم. معلوم شد این آقا استاد شهید ثانی در روایت بوده و آن هم در اجازه روایتی که سنی به شیعه، و شیعه به سنی می‌داد.

باز مطالعه کردم؛ دیدم ابوالحسن البکری دو نفرند: یکی در شام بوده و یکی در مصر. یکی نامش احمد است و دیگری محمد. این روایت، مال آن مصری است که معروف است به وضاع بودن و سه کتاب دارد: یکی درباره مولد پیامبر (ص) و یکی در باب مقتل علی (ع)؛ کتابی هم درباره حضرت زهرا (س) نوشته که مطالب این کتابها از طریق بحارالانوار، به کتابهای ما تا منتهی الآمال منتقل شده است. پس احادیث این آقایان، در کتابهای ما این چنین وارد شده است.

¹. احمد بن عبدالله بن محمد، از احفاد خلیفه اول ابوبکر است و در نیمه قرن سوم هجری در گذشته است. ذهبی در شرح حال او می‌نویسد: «واضع القصص التي لم تكن قط» و او غیر از آن ابوالحسن البکری محمد بن محمد بن عبدالرحمن است که در سال 954 هجری وفات یافته است.

برای اطلاع بیشتر از احوال ابو الحسن البکری مراجعه کنید به میزان الاعتدال، شرح حال احمد بن عبدالله (رقم الترجمة 440) و لسان المیزان (رقم الترجمة 639) و اعلام زرکلی، ج 1، ص 148.

². معلوم می‌شود در آن وقت در اصفهان، دهه ربیع المولود می‌گرفتند.

در بین علمای شیعه از گذشته تا به امروز، کمتر کسی از علما به قدر علامه مجلسی به حدیث خدمت کرده است. خدماتی را که این علما کرده‌اند نباید کم بشماریم و ما هر چه داریم از آنها داریم چیزی که هست علمای شیعه همدیگر را احترام می‌کنند؛ اما از یکدیگر تقلید نمی‌کنند. ما تقلید نمی‌کنیم. ما در زمینه احادیث سیره، احادیث تفسیر قرآن، احادیث عقاید، احادیث اخلاق و آداب، و... محتاجیم به همان شیوه تحقیقات و کارهایی که فقهای ما در احادیث فقهی کرده‌اند. نمونه‌ای از محکم کاری، از علمای گذشته بگوییم.

نمونه‌ای از دقت شیعه در نقل و ضبط حدیث

از جمله علمایی که در حدیث کار کرده‌اند و من آنها را درک کردم، مرحوم جدم خاتم المحدثین آقا میرزا محمد شریف عسکری تهرانی بود. ایشان شاگرد آیت الله العظمی میرزا حسن شیرازی (صاحب فتاوی تحریم تنباکو) و سومین عالم سامرا بود. آقا میرزا محمد تهرانی، مستدرک بحار نوشته بود که فقط اجازات آن، پنج مجلد بود که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی و مرحوم آقا سید محسن امین عاملی از کتاب اجازات ایشان در مؤلفات خود استفاده کرده‌اند. کتاب اجازات بحار هم چهار مجلد است. من بخشهایی از دو اجازه روایتی را در اینجا می‌آورم تا ببینید علمای ما در نقل و ضبط حدیث، در گذشته چگونه بودند. این دو اجازه که آنها را در جلد اول القرآن الکریم و روایات المدرستین از کتاب اجازات بحار الانوار نقل کرده‌ام، آنجا با خط خود مرحوم علامه مجلسی چاپ شده است.

1. در اجازه شیخ فخرالدین محمد، فرزند علامه حلی (متوفای 771 هجری) به شیخ محسن بن مظاهر آمده:

(و أجزت له أيضاً أن يروى عني مصنفات الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي و من ذلك كتاب تهذيب الاحكام فإني قرأته على والدي درساً بعد درس¹ و تمت قراءته في جرجان سنة اثني عشر و سبعمائة، عني عن والدي ثم والدي قرأه على والده أبي المظفر يوسف بن علي و أجاز له روايته ثم يوسف

¹قراءة به معنای یاد گرفتن لفظ و معنای کتاب از طریق استاد است. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 1، ص 299-286، طبع اول، 1415 هجری.

المذكور قرأه على الشيخ معمر بن هبة الله بن نافع الوراق و أجاز له روايته ثم الفقيه معمر المذكور قرأه على الفقيه أبي جعفر محمد بن شهر آشوب و أجاز له روايته ثم شهر آشوب قرأه على مصنفه أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي و قرأه جدی مرة ثانية.)

می بینید که شیخ فخرالدین محمد، این کتاب را از دو طریق (درساً بعد درس) تا برسد به مؤلف، اجازه داده است. یعنی کتاب را دو بار بر دو استاد خوانده و هر استاد نزد استادان دیگر خوانده تا برسد به مؤلف.

2. یک روایت دیگر، اجازه‌ای است از مرحوم مجلسی بر کتاب کافی که آن را در اینجا می‌آوریم. این نسخه از کتاب کافی در کتابخانه آستان قدس رضوی است. من قسمتی از اجازه را برایتان می‌آورم:

بسم الله الرحمن الرحيم....(وفقه الله تعالى للارتقاء على أعلى مدارج الكمال في العلم والعمل،... سماعاً و تصحيحاً و تدقيقاً و ضبطاً في مجالس آخرها خامس عشر شهر جمادى الأولى من شهور سنة ثلاث و ثلاثون بعد الألف من الهجرة.) و در جای دیگر در اجازه بعدی می‌فرماید:

أنهاه المولى الفاضل البارع الذكى الألمعى، مولانا محمد شفيع التويسركانى، سماعاً تصحيحاً تدقيقاً ضبطاً في مجالس آخرها بعض أيام شهر ذى القعدة سنة ثلاث و ثمانين بعد الألف من الهجرة.

یعنی همین طور که کتاب کافی را تا هر جا می‌خوانده، استاد مجیز برای او (در حاشیه همان کتاب)، اجازه‌ای می‌نوشته است. بعد می‌فرماید:

أجزت له - دام تأييده - أن يروى عني كل ما صحت لي روايته و إجازته بأسانيد المتصلة إلى أصحاب العصمة... .

اجازه روایتی نزد علمای گذشته ما، مانند اجازه‌اجتهاد امروز است. این طور نبوده که (از جمله مثل خودم که از شیوخ: مرحوم شیخ آقا بزرگ و مرحوم جدم، اجازه روایتی دارم و گاهی هم اجازه روایتی می‌دهم)، با یک تعبیر کلی بگویند «أجزت له أن يروى عني ما صحت لي روايته». نه؛ بلکه آنچه درست بر مجیز خوانده شده بود، می‌گفت این را من اجازه دادم (و اجازه‌ام از طریق فلان و فلان است، تا به مؤلف کتاب می‌رسد).

این، شیوه علمای ما در علم روایت در گذشته بوده است؛ ولی از زمانی که جدال بین اخباریها و اصولیها پیش آمد، بیشتر کار ما شده است غور و تحقیق در احادیث فقهی. احادیث دیگر را چنانکه شایسته است، بر استاد نمی‌خوانیم و از استاد روایت نمی‌کنیم و اجازه روایت نزد ما، آن اجازه روایت سابق نیست.

اما از آنچه در مکتب خلفا دیده‌ام، یک مورد را بگویم:

در یکی از منابع اهل سنت آمده بود که یکی از علمایشان (در خانه‌ای از اهل علم)، یک بچه قنداقه‌ای در گهواره دید. گفت: «می‌ترسم این بچه به درس من نرسد! من به این کودک، اجازه دادم از من روایت کند.»¹

بنابراین، چنانکه می‌بینیم بین نحوه روایت حدیث در مکتب خلفا و مکتب اهل‌البیت (ع) فرق بسیار است.

12- امام علی (ع) در قرآن

¹ القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج 1، ص 313.

پژوهش‌گر جوبای رابطه میان امام علی(ع) و قرآن کریم، گاهی نوشتن و جمع‌آوری قرآن به اهتمام امام علی(ع) را می‌کاود، و گاهی به تفسیر امام درباره شأن نزول و تأویل آیات قرآن می‌پردازد، که آن حضرت، خود، فرمود:

سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار، ام فی سهل ام فی جبل¹؛ از من درباره کتاب خدا پرسید که به خدا سوگند هیچ آیتی نیست مگر آنکه می‌دانم در شب نازل گشته است یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه.

گاهی نیز محقق، موضوع تجسم قرآن در علی(ع) را از بعد عقیده و رفتار بررسی می‌کند، که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض²؛ علی با قرآن است و قرآن با علی، هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند.

در بحث حاضر تنها به برخی از آیات نازل شده درباره آن حضرت، که ما به آنها دست یافته‌ایم، اشاره می‌کنیم؛ زیرا خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده که سیصد آیه درباره امام علی(ع) نازل شده است.³ همچنین شبلینجی از ابن

عباس نقل می‌کند که آن مقدار از کتاب خدای متعال که درباره علی(ع) نازل شده، درباره هیچ‌کس نازل نشده است.⁴

در مجموعه حاضر، آیاتی را که به گونه‌ای در ذیل عنوان امام علی(ع) در قرآن قرار می‌گرفتند، در دوازده دسته طبقه‌بندی کرده‌ایم. در ذیل هر دسته به آیاتی اشاره کرده‌ایم و آن‌گاه شأن نزول یا ماجرای را آورده‌ایم که به امیرمؤمنان(ع) مربوط می‌شده است. مدارک ما در این بحث، مهم‌ترین مصادر تفسیری و روایی مکتب خلفا و اهل بیت(ع) است.

¹. متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 2، ص 257-258.

². حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 124.

³. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 6، ص 221.

⁴. شبلینجی حنفی، نورالابصار، ص 73.

1. آیات درباره امام علی(ع)

الف) آیه انفاق

الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون¹؛ پاداش آنان که اموال خود را، شب و روز و نهان و آشکار، انفاق می‌کنند، با پروردگارشان است، نه بیمی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند.

عبدالوهاب بن مجاهد از ابن عباس چنین روایت می‌کند: آیه انفاق درباره علی(ع) نازل شده است؛ او چهار درهم داشت که یکی را در شب انفاق کرد، یکی را در روز، و یکی را در نهان و یکی را آشکار.²

ب) آیه فروش جان

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤوف بالعباد³؛ برخی از مردم، جان خود را برای خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند با این بندگان مهربان است.

عبدالرحمان بن میمون به نقل از ابن عباس می‌گوید:
رسول خدا(ص) در شبی که به سوی آن غار برون شد، علی را در بستر خود خوابانید. ابوبکر به دنبال پیامبر آمد و علی او را از خروج پیامبر آگاه کرد. ابوبکر در پی آن حضرت روان شد و قریشیان بیدار و پاسدار، علی را [به جای پیامبر] هدف خویش گرفته بودند. چون صبح شد، با شگفتی علی را فراروی خود دیدند. گفتند: محمد(ص) کجاست، علی(ع) گفت: من از او خبر ندارم، گفتند: ما نمی‌خواستیم به تو ضرری برسانیم و تو را آزار دهیم. ما هدفمان محمد(ص) بوده است. چون که او از زدن و ضربه خوردن به خود نمی‌پیچد اما تو از ضربه خوردن به خود می‌پیچی. سپس آیه و من الناس من یشری نفسه... درباره او نازل شد.

¹. سوره بقره، آیه 274.

². ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 38، ص 206.

³. سوره بقره، آیه 207.

امام علی (ع)، خود، در این باره چنین سروده است:

وقیت بنفسی خیر من وطی الحصی
واکرم خلق طاف بالبيت والحجر
وبت أراعی منهم ما ینوبنی
وقد صرت نفسی علی القتل والاسر
محمد لما خاف ان یمکروا به
فنجاه ذوالطول العظیم من المکر
و بات رسول الله فی الغار آمنة
فما زال فی حفظ الاله و فی ستر¹

«با جان خود برترین راهوار در این سنگریزه‌ها/ و گرامی‌ترین آفریده، زایر بیت و حجر را پاسداری کردم./ خوابیدم و در حالی که دشمنانم را می‌پاییدم/ خود را برای کشته شدن و اسارت آماده ساختم./ زمانی که محمد(ص) از مکر آنها بر خود ترسید/ خداوند بخشایشگر عظیم، از این مکر نجاتش داد. / آری، رسول خدا(ص) در آن غار، ایمن آسود/ و همواره در پناه خدا باقی ماند.»

2. آیات درباره اهل بیت (ع)

الف) سوره هل اُتی

مجاهد از ابن عباس درباره شأن نزول این سوره چنین روایت کرده است:
حسن(ع) و حسین(ع) بیمار شدند. رسول خدا(ص) و همه مردم به عیادت آمدند و به علی(ع) گفتند: یا اباالحسن، کاش برای فرزندان نذری می‌کردی! علی گفت: اگر شفا یافتند، برای سپاس از خدای عزوجل، سه روز روزه می‌گیرم. فاطمه(س) و خادم آنها، فضه، نیز چنین گفتند. حسن(ع) و حسین(ع) شفا یافتند، و چون در خانه آل محمد(ص) توشه‌ای نبود، علی(ع) نزد شمعون رفت و سه پیمانه جو قرض گرفت و به خانه آورد. فاطمه(س) با یک پیمانه آن نان تهیه کرد. علی(ع) با رسول خدا(ص) نماز گزارد و به منزل بازگشت و غذا را فراروی

¹. احمد بن حنبل، المسند، ج 1، ص 330؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 123؛

نسائی، احمد بن شعیب، خصائص علی بن ابی طالب، ص 61.

خود نهاد. مسکینی در خانه آمد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، من مسکینی مسلمان زاده‌ام، غذایم دهید تا خدا از سفره‌های بهشت غذایتان دهد. علی(ع) دستور داد تا غذا را به او بدهند و در آن روز و آن شب چیزی جز آب نخوردند.

روز دوم فاطمه(س) یک پیمانه دیگر آرد کرد و با آن نان فراهم ساخت، و چون غذا را فراروی خود نهادند، یتیمی سر رسید و بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، یتیمی از اولاد مهاجرانم که پدرم شهید شده است. غذا را به او دادند و یک روز دیگر خویشنداری کردند و جز آب نخوردند.

روز سوم فاطمه(س) پیمانه باقیمانده را برگرفت و آرد کرد و نان پخت. علی(ع) با پیامبر اکرم(ص) نماز گزارد و بازگشت، و چون غذا را فراروی خود نهاد، اسیری بر در خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت نبوت، اسیرمان می‌کنید و غذایمان نمی‌دهید؟ غذایم دهید که من اسیرم. غذا را به او دادند و سه روز و سه شب خویشنداری کردند و جز آب نخوردند. رسول خدا(ص) نزد آنان رفت و شدت گرسنگی آنها را دید. خدای سبحان این آیات را فرو فرستاد:

بسم الله الرحمن الرحيم. هل اتى على الانسان حين من الدهر... يوفون بالنذر و يخافون يوما كان شره مستطيرا و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء و لا شكورا...¹ آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت... (ابرار) به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرش فراگیر است می‌ترسند، و غذای خود را به پاس دوستی خدا به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند و می‌گویند شما را تنها به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.²

ب) آیه ایثار

و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة؛ و دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند³؛ هر چند خود نیازمند باشند.

¹. سوره انسان، آیه 1-9.

². ابن اثیر، اسدالغابه، ج 5، ص 530.

³. سوره حشر، آیه 9.

ابوهریره می‌گوید:

مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکوه کرد. پیامبر او را به خانه زنانش فرستاد و آنها گفتند: چیزی جز آب نداریم. آن حضرت فرمود: چه کسی در این شب این مرد را درمی‌یابد؟ علی گفت: من یا رسول‌الله! سپس نزد فاطمه آمد و او را از ماجرا آگاه کرد. او گفت: چیزی جز غذای این دخترک نداریم، ولی مهمانمان را بر خود ترجیح می‌دهیم. علی گفت: دخترک را بخوابان و من نیز چراغ را به خاطر این مهمان خاموش می‌کنم. فاطمه چنان کرد، و آن مهمان شام خورد، و چون صبح شد خدای سبحان آیه و یثرون علی انفسهم... را نازل فرمود.¹

ج) آیه مباهله

فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین² بگو: بیایید فرزندانمان و فرزندانتان، زنانمان و زنانتان، و ما خویشتن خویش و شما خویشتن خویش را فراخوانیم، آن‌گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در الصواعق المحرقة از جابر بن عبدالله چنین نقل شده است:

هیئت نمایندگی نجران، رئیس و مرئوس، نزد رسول‌خدا(ص) آمدند و پیامبر آنان را به اسلام فراخواند. گفتند: ما پیش از تو اسلام آوردیم. پیامبر فرمود: دروغ می‌گویید، اگر بخواهید، شما را به آنچه از اسلام بازتان می‌دارد آگاه می‌کنم. گفتند: آگاهمان کن. فرمود: عشق به صلیب و شرب خمر و خوردن گوشت خوک. سپس آنان را به مباهله فراخواند و آنان وعده‌اش دادند که صبح فردا حاضر شوند. صبح فردا، رسول‌خدا(ص) دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و مسیحیان را به مباهله فراخواند؛ اما آنان از آمدن سر باز زدند و به پرداخت خراج رضایت دادند. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد، اگر آمده بودند، این بیابان آتش‌بار می‌شد. آن‌گاه این آیه نازل شد: فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم... ثم نبتهل ...

¹. حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 246.

². سوره آل عمران، آیه 61.

شعبی می‌گوید: ابناءنا در آیه، حسن و حسین هستند، و نساءنا فاطمه و انفسنا علی بن ابی طالب (ع).

ابن حجر می‌گوید:

دارقطنی روایت کند که علی (ع) در روز شورا، با اهل شورا احتجاج کرد و به آنها گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در بین شما کسی هست که از من به رسول خدا (ص) نزدیک‌تر باشد؟ آنکه پیامبر او را نفس خود قرار داده و فرزندان او را فرزندان خود خوانده، کسی جز من است؟ گفتند: هرگز، هرگز!....

د) آیه فائزون

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون؛² من امروز آنها را به دلیل آنکه صبر کردند، پاداش دادم. آنان، به حق، راه‌یافتگانند.

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است: مراد از آیه انی جزیتهم الیوم بما صبروا، علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین است که در دنیا بر طاعت خدا و فقر و گرسنگی صبوری کردند و از معاصی دوری جستند و در بلاها شکیبایی ورزیدند. آری، آنان رستگاران و نجات‌یافتگان از حسابند.³

ه) آیه تطهیر

انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛⁴ خداوند، تنها بر آن است که پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. از ام سلمه چنین نقل شده است:

پیامبر در خانه من بود که فاطمه (س) با ظرف حریره وارد شد و نزد آن حضرت رفت. پیامبر به او فرمود: شوهر و فرزندان را بخوان. علی و حسن و حسین نزد ایشان آمدند و حریره خوردند. آن حضرت در بستر خویش و بر روی کساء نشسته بود و من در اتاق خود نماز می‌خواندم که خدای عزوجل آیه انما یرید الله

¹. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 93.

². سوره مؤمنون، آیه 111.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 4.

⁴. سوره احزاب، آیه 33.

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً را نازل فرمود. آن حضرت دنباله کسا را برگرفت و بر آنها پوشانید و بعد دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: خداوندا، اینها اهل بیت و خواص من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان گردان. من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: یا رسول‌الله، من هم با شما می‌فرمود: تو عاقبت به خیری.¹ از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر تا شش ماه که برای اقامه نماز صبح از مقابل خانه فاطمه می‌گذشت، می‌فرمود: ای اهل بیت، وقت نماز است؛² انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً.

(و) آیات مرج البحرين يلتقيان

مرج البحرين يلتقيان بینهما برزخ لا یبغیان.... یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان؛³ دو دریای مختلف را کنار هم قرار داد. میان آن دو برزخی است که بر یکدیگر غلبه نمی‌کنند.... از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید. از ضحاک چنین نقل شده است: منظور از مرج البحرين يلتقيان، علی و فاطمه، منظور از بینهما برزخ لا یبغیان، پیامبر است و منظور از یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان، حسن و حسین.⁴

(ز) آیه الحاق ذریه

والذین آمنوا و اتبعتهم ذریّتهم بایمان الحقنا بهم ذریّتهم و ما التناهم من عملهم من شیء کل امری بما کسب رهین⁵ کسانی که ایمان آوردند و فرزندان‌شان در ایمان پیروی‌شان کردند، فرزندان‌شان را به آنها ملحق می‌کنیم و چیزی از پاداش عمل‌شان نمی‌کاهیم، که هر کس در گرو کار خویشتن است.

¹. ابن حنبل، المسند، ج 6، ص 393. مسلم نیز این حدیث را در صحیح خود آورده است.

². بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج 1، ص 215.

³. سوره رحمن، آیه 22-19.

⁴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 208.

⁵. سوره طور، آیه 21.

از ابن عباس نقل شده است که آیه والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم... درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است.

(ح) آیه مودّت

قل لا استلکم علیه اجرا الا المودّة فی القربی؛¹ بگو بر این رسالت هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن خویشاوندانم.

از ابن عباس نقل شده است هنگامی که آیه مودت نازل شد، گروهی گفتند: یا رسول الله، خویشاوندان شما که مودت آنها بر ما واجب شده، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.² و از آن موارد نیز این آیه که خداوند می‌فرماید: اولئک الذین یدعون³... عکرمه در شأن نزول این آیه چنین می‌گوید: اولئک الذین یدعون... منظور از آیه فوق پیامبر (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) است.

3. آیات درباره امام علی (ع) و شیعیان او

(الف) آیه خیر البریه

انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه⁴ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بهترین مخلوقاتند.

ابن عساکر از جابر بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل کرده است:

نزد پیامبر بودیم که علی (ع) آمد. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست او است، این شخص و شیعیان او رستگاران قیامتند، و آیه ان الذین آمنوا... نازل شد، و چنان شد که اصحاب پیامبر اکرم (ص) هر گاه علی (ع) را می‌دیدند، می‌گفتند: خیر البریه آمد.⁵

¹. سوره شوری، آیه 23.

². طبری، محب الدین، ذخائر العقبی، ص 25؛ ابن حجر، الصواعق المحرمة، ص 101؛ شبلینجی حنفی، نورالابصار، ص 101.

³. سوره اسراء، آیه 57.

⁴. سوره بینه، آیه 7.

⁵. سیوطی، عبدالرحمان، الدرالمشور، ذیل آیه مذکور.

ب) آیه مفلحون

اولئک هم المفلحون¹ «...این گروه رستگارانند»

از امام علی(ع) روایت شده است: سلمان فارسی به من گفت: یا ابالحسن، هیچ‌گاه با حضور من، فراروی رسول خدا(ص) قرار نگررفتی مگر آنکه پیامبر بین دو کتف من زد و فرمود: سلمان! این شخص و حزب او رستگارانند.²

4. آیات درباره امام علی(ع) و غیر او

الف. فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً³ «...این گروه با کسانی خواهند بود که خدا نعمتش را بر آنان تمام کرده است؛ یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. خوب رفیقانی هستند اینان»

داود بن سلیمان می‌گوید:

علی بن موسی الرضا(ع) از پدرانش، از علی(ع) برای من روایت کرد که پیامبر درباره این آیه فرمود: مراد از من النبیین محمد(ص) است و مراد از من الصدیقین علی بن ابی طالب(ع)، و مراد از من الشهداء حمزه، و مراد از من الصالحین حسن(ع) و حسین(ع)، و مراد از حَسَن اولئک رفیقاً قائم آل محمد(عج) است.⁴

ب. و اذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة⁵ و هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است.

از ابن عباس نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابی طالب(ع) و حمزه و جعفر و زید نازل شده است.⁶

¹. سوره بقره، آیه 5.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 68.

³. سوره نساء، آیه 69.

⁴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 393.

⁵. سوره انعام، آیه 54.

⁶. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 42.

ج. ...و علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم¹ و بر اعراف مردانی هستند که هر یک را به سیمایشان می‌شناسند.

ثعلبی در تفسیر این آیه از ابن عباس چنین روایت کرده است: اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابی طالب (ع) و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستانشان را به نور سیمای می‌شناسند و دشمنانشان را به تیرگی چهره.²

د. ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین³ خداوند، آرامش خود را بر پیامبر و مؤمنانش نازل کرد.

از ضحاک بن مزاحم نقل شده است که این آیه در حق کسانی نازل شد که همراه رسول خدا (ص) استوار باقی ماندند: علی و عباس و چند نفر از بنی هاشم.⁴ هـ انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون⁵ مؤمنان واقعی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و هرگز تردیدی به خود راه نداده‌اند و با مال‌ها و جان‌های خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان راستگویانند.

ابن عباس می‌گوید:

مراد از آیه انما المؤمنون الذین آمنوا... این است که این گروه، خدا و رسول او را تصدیق کردند و هرگز در ایمان خود دچار تردید نشدند. این آیه در حق علی بن ابی طالب (ع) و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر طیار نازل گردید. جمله و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله، یعنی با جان و مال خود در راه خدا و طاعت او جهاد کردند و خداوند سبحان با عبارت اولئک هم الصادقون صدق و وفای آنها را تأیید فرمود.⁶

¹. سوره اعراف، آیه 46.

². ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

³. سوره توبه، آیه 26.

⁴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج 3، ص 17.

⁵. سوره حجرات، آیه 15.

⁶. حاکم حکسانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 86.

و. من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من
یتظر و ما بدلوا تبديلاً¹ در بین مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا
بستند، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنها جانشان را فدا کردند و برخی منتظرند، و
هیچ تبدیل و دگرگونی ایجاد نکردند.

حافظ ذهبی در این باره می گوید:

علی (ع) بر فراز منبر مسجد کوفه بود که از او پرسیدند: آیه من المؤمنین رجال...
در حق چه کسانی نازل شده است؟ او گفت خدایا ببخش، این آیه در حق من و
عمویم حمزه و عموی دیگرم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب نازل شد. عبیده
جانش را فدا کرد و در جنگ بدر به شهادت رسید. حمزه نیز جانش را فدا کرد و
در جنگ احد به شهادت رسید و من اکنون انتظار می کشم تا شقی ترین فرد این
امت، این را از این (اشاره به محاسن و سر) رنگین کند؛ عهده‌ی که حبیبم
ابوالقاسم مرا از آن آگاه کرده است.²

ز. أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقیه کمن متّعناه متاع الحیاء الدنیا ثم هو یوم
القیامۃ من المحضّرين³ آیا کسی که به او وعده نیکو داده‌ایم و به آن خواهد
رسید، همانند کسی است که به او متاع دنیا داده‌ایم، ولی در روز قیامت از
احضارشدگان خواهد بود؟

از مجاهد نقل شده است که آیه أفمن وعدناه وعداً حسناً... در حق علی (ع) و
حمزه نازل شده و مراد از کمن متّعناه متاع الحیاء الدنیا، ابوجهل است.⁴

5. آیات درباره دشمنان امام علی (ع)

الف) والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثماً
مبیناً¹ کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آنکه کاری کرده باشند، آزار
می دهند، بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

¹. سوره احزاب، آیه 23.

². فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه، ج 1، ص 287، به نقل از: ابن حجر، الصواعق المحرقة،
ص 80؛ شبلنجی حنفی، نورالابصار، ص 97، به نقل از: ابن صباغ، الفصول المهمه.

³. سوره قصص، آیه 61.

⁴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 437.

از مقاتل نقل شده است که این آیه در حق علی بن ابی طالب (ع) نازل شد؛² چرا که گروهی از منافقان او را می‌آزردند.

(ب) انّ الذین أجرموا کانوا من الذین یضحکون و اذا مرّوا بهم یتغامزون؛ گناه کاران همواره به مؤمنان می‌خندیدند،³ و چون بر آنها می‌گذشتند، ایشان را به ریشخند می‌گرفتند.

زمخشری می‌گوید:

گفته شده است که علی بن ابی طالب (ع) با جمعی از مسلمانان وارد مجلسی شدند و منافقان آنها را مسخره کردند و به آنها خندیدند و به آنها اشاره کردند و بعد به نزد یاران خود رفتند و گفتند: امروز اصلع را دیدیم. پیش از آنکه علی نزد رسول خدا (ص) برسد، این آیه نازل شد.⁴

(ج) فلما رأوه زلفه سیئت وجوه الذین کفروا...؛⁵ هنگامی که آن را از نزدیک بینند، چهره کافران زشت شود.

از اعمش نقل شده است که درباره این آیه گفت: هنگامی که کافران، مقام علی بن ابی طالب (ع) را بینند، چهره‌شان زشت گردد.⁶

(د) فستبصر و یبصرون بایکم المفقون؛⁷ به زودی می‌بینی و می‌بینند که کدام یک از شما شیفته و مفتونند.

از کعب بن مسعود و عبدالله بن مسعود در این باره چنین نقل شده است: از رسول خدا (ص) درباره علی (ع) پرسیدند. فرمود: «علی در اسلام پیشروترین شما، در ایمان کامل‌ترین شما، در علم داناترین شما، در حلم برترین شما و در خشم برای خدا خشمناک‌ترین شما است. علمم را به او آموختم و رازم را به او سپردم و کارم را به او واگذاشتم. او جانشین من در خانواده، و امین من در میان

¹. سوره احزاب، آیه 58.

². واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 273.

³. سوره مطففین، آیه 29-30.

⁴. زمخشری، محمد بن عمر، الکشاف؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر در تفسیر آیه مذکور.

⁵. سوره ملک، آیه 27.

⁶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 265.

⁷. سوره قلم، آیه 5 - 6.

امت است.» برخی از قریشیان گفتند: «به راستی که علی (ع)، رسول خدا (ص) را شیفته و مفتون خود کرده است؛ به گونه‌ای که هیچ عیبی در او نمی‌بیند.» و خداوند متعال این آیات را فرستاد: فستبصر و يبصرون بأیکم المفتون¹.
(ه) سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع² درخواست کننده‌ای تقاضای عذابی حتمی کرد؛ عذابی که برای کافران است و بازدارنده‌ای ندارد.

امام صادق (ع) از امام علی (ع) چنین نقل فرموده است:
هنگامی که رسول خدا (ص)، علی (ع) را در غدیر خم به جانشینی خود منصوب کرد و فرمود هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست، این فرموده در شهرها پخش شد، و نعمان بن حرث فهری نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت، از سوی خدا فرمانمان دادی تا لا اله الا الله بگوییم و تو را رسول خدا بدانیم، دستورمان دادی تا جهاد کنیم و حج بگذاریم و نماز به جای آوریم و زکات بپردازیم و روزه بگیریم، ما همه اینها را از تو پذیرفتیم، ولی تو راضی نشدی تا این جوان را جانشین خود ساختی و گفتی هر که من مولای اویم، این علی مولای او است، این خواست تو است یا فرمان خدا است؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا است. نعمان روی برتافت و در همان حال می‌گفت: خدایا، اگر این حق است و از سوی تو است، پس، از آسمان بر ما سنگی ببار یا عذاب دردناکمان فرود آر! خداوند سنگی رها کرد و او را کشت و این آیات را فرستاد: سأل سائل بعذاب³

(و) ولتعرفنهم فی لحن القول؛⁴ آنها را از نحوه سخنشان می‌شناسی.
از ابوسعید خدری نقل شده است که مراد خدای عزوجل از این آیه، کینه منافقان از علی بن ابی‌طالب (ع) است.⁵
(ز) أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقاً لا يستوون¹؛ آیا مؤمن همانند فاسق است؟ نه، هرگز برابر نیستند.

¹. حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 2، ص 267.

². سوره معارج، آیه 1-2.

³. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیات مذکور.

⁴. سوره محمد، آیه 30.

⁵. ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی‌طالب، ص 80.

ابن عباس می‌گوید:

علی (ع) و ولید بن عقبه معارضه کردند. ولید گفت: من نیزه‌ام از تو تیزتر، زبانم از تو رساتر، و جایگاهم در سپاه از تو فراگیرتر است. علی به او گفت: ساکت شو ای فاسق! و خداوند این آیه را فرستاد: أَمِنَ كَانُ مُؤْمِنًا كَمَنُ كَانُ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ².

ح) أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ؛³ در جهنم افکنید هر ناسپاس کینه‌توز را. از شریک بن عبدالله درباره این آیه چنین نقل شده است:

نزد اعمش بودم که بیمار بود. ابو حنیفه و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی نزد او آمدند و گفتند: ای ابومحمد، تو اکنون در واپسین روزهای عمر دنیا و در آستانه آخر عمر هستی. تو همواره درباره علی بن ابی‌طالب احادیث آنچنانی را روایت می‌کردی. اینک از آن کار به خدا باز گرد و توبه کن! اعمش گفت: مرا تکیه دهید! و چون تکیه داد، گفت: ابومتوکل ناجی از ابوسعید خدری برای ما روایت کرد که رسول‌خدا (ص) فرمود: چون روز قیامت شود، خدای متعال به من و علی می‌فرماید: در جهنم افکنید دشمنانتان را و به بهشت درآورید دوستانتان را؛ و این، همان سخن خدای سبحان است که فرمود: أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ. ابو حنیفه به همراهانش گفت: برخیزید برویم تا چیزی شدیدتر از این نگوید.⁴

6. آیات درباره محبت و ولایت امام علی (ع)

الف) یا ایها الذین آمنوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ⁵ ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و همراه صادقان باشید.

امام باقر (ع) فرمود: کونوا مع الصادقین؛ یعنی اینکه با علی بن ابی‌طالب (ع) باشید.⁶

¹. سوره سجده، آیه 18.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 446؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 263.

³. سوره ق، آیه 24.

⁴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 189.

⁵. سوره توبه، آیه 119.

⁶. گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص 236.

ب) ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وذا¹؛ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، خدای رحمان برای آنها محبوبیتی ویژه قرار می‌دهد.

درباره این آیه از علی بن موسی الرضا(ع) از پدرانش از جابر بن عبدالله چنین نقل شده است:

رسول خدا(ص) به علی بن ابی طالب(ع) فرمود: یا علی، بگو خدایا، محبت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن. خدایا خودت مرا سرپرستی کن. خدایا، خودت مرا محبوب گردان، و خدای سبحان این آیه را فرستاد: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وذا²؛ و اینک هیچ مرد و زن مؤمنی را نیابی مگر آنکه قلباً دوستدار اهل بیت(ع) است.

ج) انما أنت منذر و لكل قوم هاد³؛ تو ای پیامبر فقط بیم‌دهنده‌ای و هر قومی را هدایت‌گری است.

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا(ص) دستش را بر سینه‌اش نهاد و فرمود: من بیم دهنده‌ام. سپس به شانه علی(ع) اشاره کرد و فرمود: تو هدایت‌گری؛ بلکه هدایت‌جویان، پس از من با تو هدایت می‌یابند.⁴

د) و لما ضرب ابن مريم مثلاً اذا قومك منه يصدون⁵؛ چون پسر مریم مثل زده شد، ناگهان قوم تو از آن به فغان آمدند.

امام علی(ع) می‌فرماید:

روزی نزد پیامبر رفتم و او را میان جمعی از قریش یافتم. آن حضرت به من نگریست و فرمود: یا علی، مثل تو در این امت همچون مثل عیسی بن مریم است؛ گروهی دوستدارش شدند و درباره‌اش افراط کردند و گروهی دشمنش شدند و درباره‌اش به افراط گراییدند. جمعی که نزد آن حضرت بودند، خندیدند

¹. سوره مریم، آیه 96.

². بحرانی، سید هاشم، غایه المرام، 373.

³. سوره رعد، آیه 7.

⁴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن (التفسیر الطبری)، ج 13، ص 79؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، در تفسیر آیه مذکور.

⁵. سوره زخرف، آیه 57.

و گفتند: بنگرید که چگونه پسر عمویش را به عیسی بن مریم تشبیه می‌کند. در این هنگام، آیه و لما ضرب ابن مریم مثلاً نازل شد.¹

هـ) من جاء بالحسنة فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون و من جاء بالسيئة فكبت وجوههم في النار؛² کسی که کاری نیکو کند، برای او پاداشی بهتر از آن باشد و آنها از وحشت آن روز در امانند و آنکه کاری زشت کند، واژگون در آتش افتد.

ابا جعفر محمد باقر (ع) می‌فرماید:

ابو عبدالله جدلی نزد امیرالمؤمنین (ع) رفت و امام به او فرمود: یا ابا عبدالله، آیا از تفسیر من جاء بالحسنة... آگاهت نکنم. گفت: آری، فدای شما گردم. فرمود: حسنه، حب ما اهل بیت است، و سیئه بغض ما. سپس تمام آیه را تلاوت کرد.³

7. آیات درباره پیشگامی علی (ع) در اسلام

الف) و اقيموا الصلاة و اتوا الزكاة و ارکعوا مع الراکعين؛⁴ و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

از ابن عباس نقل شده است: این آیه در حق رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است. آن دو نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند.⁵

ب) ان ربک يعلم انک تقوم أدنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک؛⁶ پروردگار تو می‌داند که تو نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را به نماز برمی‌خیزی و گروهی از آنان که با تو هستند نیز چنین می‌کنند. از ابن عباس نقل شده است: اولین کسی که در دل شب با پیامبر به نماز برخاست، علی (ع) بود، و اولین کسی که با او بیعت و هجرت کرد، علی (ع) بود.⁷

¹. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 160.

². سوره نمل، آیه 89.

³. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، در تفسیر آیه مذکور.

⁴. سوره بقره، آیه 43.

⁵. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 92.

⁶. سوره مزمل، آیه 20.

⁷. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 292.

ج. والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون؛¹ کسی که سخن راست بیاورد و کسی که تصدیقش کند، آنان پرهیزکارانند.

ابن طفیل از حضرت علی(ع) نقل کرده است: آن کس که سخن راست آورد، رسول خدا(ص) بود، و آن کس که تصدیقش کرد من بودم، و دیگر مردمان، جز من، تکذیب کننده و کافر بودند.²

د. الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون؛³ آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم و شرک نیالودند، ایمنی تنها از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگانند.

مجاهد از ابن عباس چنین نقل کرده است:

مراد از الذین آمنوا علی بن ابی طالب(ع) است، و مراد از بظلم شرک است. به خدا سوگند، هیچ کس ایمان نیاورد مگر آنکه پیش از آن مشرک بود، جز علی(ع) که به خدا ایمان آورد و به اندازه چشم بر هم زدنی به او شرک نورزید. آری، علی نخستین کسی بود که ایمان آورد.⁴

هـ) و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی؛⁵ کسی که خود را، در حالی که نیکوکار باشد، تسلیم خدا کند، به دستگیره استواری چنگ زده است.

انس بن مالک می گوید: این آیه در حق علی بن ابی طالب(ع) نازل شد. او نخستین کسی بود که ایمانش را برای خدا خالص کرد و خود را وقف خدا نمود.⁶

و) الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک وقفهم عذاب الجحیم. ربنا و أدخلهم جنات عدن الی وعدتهم و من

¹. سوره زمر، آیه 33.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 122.

³. سوره انعام، آیه 82.

⁴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 197.

⁵. سوره لقمان، آیه 22.

⁶. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، ص 434.

صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم انک أنت العزیز الحکیم. وقهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته و ذلک هو الفوز العظیم؛¹ حاملان عرش و آنان که پیرامون آنند، پروردگارشان را ستایش می‌کنند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند و می‌گویند: پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پی گرفتند پیامر و از عذاب جهنم نگاه دار! پروردگارا، آنان را و پدران و همسران و فرزندان صالحشان را به بهشت‌های برینی که وعده‌شان فرمودی، وارد کن، که تو توانا و حکیمی. آنان را از بدی‌ها نگاه‌دار، که هر کس را امروز از بدی‌ها نگاه‌داری، او را مشمول رحمت ساخته‌ای، این همان رستگاری بزرگ است.

ابوالاسود دثلی می‌گوید:

علی(ع) فرمود: فرشتگان سال‌ها و ماه‌ها درنگ کردند و جز برای رسول‌خدا(ص) و برای من استغفار نمی‌کردند، و دو آیه الذین یحملون العرش... انک أنت العزیز الحکیم در حق ما نازل شد. گروهی از منافقان گفتند: پس جمله من آبائهم و ذریاتهم درباره چه کسانی نازل شده است؟ علی(ع) گفت: سبحان الله! آیا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب پدران ما نیستند؟² (و) والسابقون السابقون أولئک المقربون؛³ پیشگامان پیشگام، آنان مقربانند.

ابن عباس درباره این آیه می‌گوید:

سابقون عبارتند از: یوشع بن نون نسبت به موسی و شمعون بن یوحنا نسبت به عیسی و علی بن ابی‌طالب(ع) نسبت به پیامبر(ص) در هنگامی که اولین ایمان‌آوردندگان به آنان بودند.⁴

جابر جعفی از امام باقر(ع) چنین نقل می‌کند:

علی بن ابی‌طالب(ع) فرمود: محمد(ص) در روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و من صبح روز سه‌شنبه اسلام آوردم. پیامبر نماز می‌گزارد و من در سمت

¹. سوره مؤمن، آیه 9-7.

². ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 37، ص 29.

³. سوره واقعه، آیه 10-11.

⁴. شواهد التنزیل، ج 2، ص 217.

راستش نماز می‌گزاردم و هیچ مردی جز من با او نبود که خداوند آیه و اصحاب الیمین...را نازل فرمود¹.

(ح) و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان؟² کسانی که بعد از آنها آمدند، می‌گویند: پروردگارا، ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز.

ابن عباس در این باره می‌گوید: استغفار برای علی بر هر فرد مسلمانی در قرآن واجب شده است؛ آن‌جا که فرمود: ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان؛ و پیشرو در ایمان، تنها علی است.³

(ط) أ جعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله⁴؛ آیا آب‌دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند کار کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ نه، نزد خدا برابر نیستند.

از انس بن مالک در این باره چنین نقل شده است:

عباس و شیهه نشستند و به یکدیگر فخرفروشی کردند. عباس گفت: من از تو برترم. من عموی رسول‌الله، وصی پدرش و ساقی حاجیانم. شیهه گفت: من از تو برترم. من امین خدا بر بیت‌الله و خزانه‌دار اویم. چرا آن‌گونه که مرا امین کرده تو را امین نکرده است؟ در این هنگام، علی(ع) بر آن دو وارد شد و آنان او را از گفته‌های خود آگاه کردند. علی گفت: من از شما برترم. من اولین کسی هستم که ایمان آورد و هجرت کرد. هر سه نفر نزد رسول‌خدا(ص) رفتند و ماجرا را بیان کردند. آن حضرت پاسخی به آنان نداد تا بازگشتند. پس از چند روز وحی نازل شد و پیامبر آنان را فراخواند و چنین تلاوت کرد: أ جعلتم سقایه الحاج...⁵.

¹. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 220.

². سوره حشر، آیه 10.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 249.

⁴. سوره توبه، آیه 19.

⁵. سیوطی، عبدالرحمان، الدرالمشور، در تفسیر آیه مذکور.

8. آیات درباره همراهی علی(ع) با پیامبر و یاری او

(الف) و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین¹...؛ اگر علیه پیامبر همدست شوید، خداوند خود یاور او است و جبرئیل و صالح مؤمنان... . رسول خدا(ص) فرمود: صالح مؤمنان، علی بن ابی طالب است.²

(ب) واجعل لی وزیرا من أهلی هارون أخی اشدد به أزی و أشركه فی أمری؛³ برای من از خاندانم وزیری قرار ده؛ برادرم هارون را. پشتم را به او محکم کن، و او را در کارم شریک ساز.

از اسماء بنت عمیس چنین نقل شده است: از رسول خدا(ص) شنیدم که می گفت: پروردگارا، من همان را می گویم که برادرم موسی گفت: خدایا، برای من وزیری از خاندانم قرار ده. برادرم علی را. پشتم را بدو محکم کن و او را در کارم شریک ساز⁴... .

(ج) و قل رب أدخلنی مدخل صدق و أخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا؛⁵ بگو: پروردگارا، مرا صادقانه بیاور و صادقانه ببر و از سوی خود برایم نیرویی یاری کننده قرار ده.

ابن عباس می گوید: به خدا سوگند که خداوند دعای پیامبرش را اجابت فرمود و علی بن ابی طالب(ع) را به او عطا کرد؛ نیرویی یاری کننده در برابر دشمنانش.⁶

(د) ... و جنّات من أعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد...؛⁷ باغ هایی از انگور و کشتزارها و نخل هایی تک ریشه و چندریشه، که همگی از یک آب سیراب می شوند.

¹. سوره تحریم، آیه 4.

². متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 1، ص 273.

³. سوره طه، آیه 32-29.

⁴. طبری، محب الدین، ریاض النضره، ج 2، ص 163.

⁵. سوره اسراء، آیه 80.

⁶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 349.

⁷. سوره رعد، آیه 4.

جابر بن عبدالله می‌گوید: شنیدم که پیامبر(ص) به علی(ع) می‌فرمود: یا علی، مردم از ریشه‌های گوناگونند و من و تو از یک ریشه. رسول‌خدا(ص) آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: و جنات من أعناب¹ ...

ه) أضمن كان علي بينه من ربه و يتلوه شاهد منه؟² آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهی درستی آن را گواهی دهد با کسی که دلیلی ندارد برابر است.

عباد بن عبدالله از علی(ع) نقل کرده است که منظور از أضمن كان علي بينه من ربه، رسول‌خدا(ص) و منظور از شاهد در يتلوه شاهد منه، من هستم.³ و هو الذي أئدك بنصره و بالمؤمنين؛⁴ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد.

از ابوهریره چنین نقل شده است: رسول‌خدا(ص) فرمود: در شبی که به سوی آسمانم می‌بردند، دیدم که بر عرش نوشته شده بود: هیچ معبودی جز من، تنها و یگانه، وجود ندارد. هیچ شریکی برای من نیست. محمد بنده و رسول من است. او را به وسیله علی تأیید کردم.⁵

از دیگر آیاتی که در این باره نازل شده، و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله⁶ است که روایت ابن عباس را در شأن نزول آن پیش‌تر نقل کردیم. (ز) و في ذلك فليتنافس المتنافسون⁷. و در این راه است که پیشی‌گیرندگان باید پیشی بگیرند.

جابر انصاری در این باره می‌گوید: پیامبر در غزوه طائف علی را فراخواند و با او نجوا کرد. سپس فرمود: ای مردم، شما می‌گویید من با علی نجوا کردم. نه، من با او نجوا نکردم، بلکه خدا با او نجوا کرد: و في ذلك فليتنافس المتنافسون؛⁸

¹. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 241.

². سوره هود، آیه 17.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 276.

⁴. سوره انفال، آیه 62.

⁵. گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص 234؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ج 6، ص 158.

⁶. سوره بقره، آیه 207.

⁷. سوره مطففین، آیه 26.

⁸. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 325.

ح) یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین؛¹ ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، تو را بسند.

از امام صادق(ع) نقل شده است که این آیه در حق علی(ع) نازل شده است.²

ط) قل هذه سبيلي أدعوا الى الله على بصيرة أنا و من اتبعني؛³ بگو: این راه من است. من و پیروانم با بصیرت کامل به سوی خدا فرا می‌خوانیم.

امام باقر(ع) فرمود: مراد از من اتبعنی، علی بن ابی‌طالب(ع) است.⁴

ی) و قل جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً؛⁵ بگو حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابود شدنی است.

جابر بن عبدالله در این باره می‌گوید:

علی(ع) فرمود: با پیامبر وارد مکه شدیم در آنجا 360 بت بود که پرستش می‌شد. پیامبر دستور داد تا همه را واژگون کنند. بر بام کعبه نیز بتی بود که آن را هُبَل می‌گفتند. رسول خدا(ص) به امام علی(ع) نگاه کرد و فرمود: تو بر دوش من بالا می‌روی، یا من بر دوش تو بالا روم تا هبل را از بام کعبه فرواندازیم؟ علی گفت: یا رسول الله، من بر دوش شما بالا می‌روم. پیامبر خم شد و من بر دوش آن حضرت رفتم. سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر می‌خواستم آسمان را لمس کنم با دست خود لمس می‌کردم. سپس هبل را از بام کعبه فرو انداختم، و خداوند سبحان این آیه را نازل فرمود: و قل جاء الحق...
آنگاه رسول خدا(ص) وارد بیت الله شد و دو رکعت نماز به جای آورد.⁶

¹. سوره انفال، آیه 64.

². بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

³. سوره یوسف، آیه 184.

⁴. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، در تفسیر آیه مذکور.

⁵. سوره اسراء، آیه 81.

⁶. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

9. آیات درباره ولایت

الف) يوم يقوم الروح و الملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا؛¹ روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند و هیچ‌یک سخن نمی‌گویند مگر آن کس که خدای رحمان اجازه‌اش فرماید و سخن به صواب گوید.

امام باقر(ع) درباره این آیه فرمود:

روز قیامت که بر پا شود، در موقف و به گاه حسابرسی، کلمه لا اله الا الله از یاد بندگان برود، مگر کسی که به ولایت علی(ع) اقرار کرده باشد؛ چنانکه خداوند فرموده است:...الا من اذن له الرحمن؛ یعنی مگر کسی که پیرو ولایت علی(ع) باشد. آنها کسانی‌اند که اجازه گفتن لا اله الا الله به آنها داده شده است.²

ب) عم يتساءلون عن النبا العظيم؛³ از چه چیز می‌پرسند؟ از آن خبر بس بزرگ؟ از ابو حمزه ثمالی چنین نقل شده است:

از امام باقر(ع) درباره عم يتساءلون عن النبا العظيم پرسیدم. فرمود: علی(ع) همواره به یارانش می‌فرمود: به خدا سوگند، من آن خبر بس بزرگ؛ همان که تمام امت‌ها با زبان‌های گوناگون درباره‌ام اختلاف کردند. به خدا سوگند، خدا را آیت و خبری بزرگ‌تر از من نیست.⁴

عمرو بن عاص در قصیده معروف جملجیه در سرزنش معاویه گوید:

نصرناک من جهلنا یابن هند

علی النبا الاعظم الافضل⁵

ای زاده هند، از جهل خود یاریات کردیم و بر ضد آن خبر بزرگ و برتر شوریدیم.

ج) و قفوههم انهم مسئولون؛⁶ نگاهشان دارید که باید بازپرسی شوند!

¹. سوره نبأ، آیه 38.

². فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 202، حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 322.

³. سوره نبأ، آیه 1 - 2.

⁴. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 202.

⁵. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 318.

⁶. سوره صافات، آیه 24.

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است که رسول خدا (ص) فرمود: منظور از وقفوهم انهم مسؤولون، آن است که درباره ولایت علی (ع) از آنان پرسیده شود.¹ (د) یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یوتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم والله غفور رحیم²؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش را به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و شما را بیامرزد که خداوند آمرزنده و رحیم است.

سعد بن طریف نقل می‌کند که امام باقر (ع) درباره و یجعل لکم نورا تمشون به، فرمود هر کس به ولایت علی (ع) تمسک جوید، دارای نور است.³ (ه) فو ربک لنسئلنهم أجمعین⁴؛ سوگند به پروردگارت که آنها را، همگی، بازخواست می‌کنیم.

از سدی نقل شده است که این گروه از ولایت علی (ع) بازخواست می‌شوند.⁵ (و) یتب الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاء الدنیا و فی الآخرة...⁶ خداوند مؤمنانی را که ایمان استوار آورده‌اند، در زندگانی دنیا و در آخرت پایدار می‌دارد. ابن عباس می‌گوید که قول ثابت، ایمان به ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) است.⁷ (ز) ... واجنبی و بنی أن نعبد الاصنام⁸؛ ابراهیم گفت: خدایا، من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار.

از عبدالله بن مسعود چنین نقل شده است: رسول خدا (ص) فرمود: من خواسته پدرم ابراهیم هستم. گفتیم: یا رسول الله، چگونه شما خواسته پدرت ابراهیم شدی؟ فرمود: خدای عزوجل به ابراهیم وحی کرد و فرمود: من تو را امام مردمان قرار می‌دهم. ابراهیم اندکی شاد شد و گفت:

¹. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 89.

². سوره حدید، آیه 28.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 228.

⁴. سوره حجر، آیه 92.

⁵. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 325.

⁶. سوره ابراهیم، آیه 27.

⁷. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 315.

⁸. سوره ابراهیم، آیه 35.

خدایا، از نسل من نیز امامانی مثل من باشد؟ خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم، من با تو عهدی نمی‌بندم که بدان وفا نکنم. ابراهیم گفت: خدایا، عهدی که بدان وفا نکنی کدام است؟ فرمود: من امامت را به ظالمان از نسل تو نمی‌دهم، ابراهیم گفت: خدایا، ظالمان از نسل من که امامت به آنها نمی‌رسد کیانند؟ فرمود: کسی که به جای من بتی را پرستش کند، شایسته امامت نباشد. ابراهیم گفت: واجبنی و بنی آن نعبد الاصلنام. دعای ابراهیم در نهایت به من و برادرم علی رسید، چون هیچ‌یک از ما، هرگز برای بتی سجده نکردیم. بدین‌رو، خداوند مرا به نبوت و علی را به وصایت برگزید.¹

(ح) و آنذر عشیرتک الاقربین²؛ و خویشاوندان نزدیک را بیم ده.

براء بن عازب چنین نقل می‌کند:

هنگامی که آیه و آنذر عشیرتک الاقربین نازل شد، رسول خدا (ص) فرزندان عبدالمطلب را که چهل مرد بودند و هر یک غذا و نوشیدنی بسیاری می‌خواستند، گرد هم آورد و به علی دستور داد تا؛ 66 ص خک ران گوسفندی را بپزد. سپس به آن گروه فرمود: به نام خدا پیش بیایید! آنها ده نفر ده نفر پیش آمدند و هر چه خواستند خوردند. سپس قدحی دوغ خواست و جرعه‌ای از آن نوشید و به آنها فرمود: به نام خدا بنوشید! آنها همگی نوشیدند تا سیراب شدند. ابولهب پیشدستی کرد و گفت: این مرد بدین وسیله شما را سحر کرد.

پیامبر در آن روز سکوت کرد و سخن نگفت و فردای آن روز دوباره آنها را دعوت کرد و پس از غذا بیمشان داد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، من از سوی خدا بیم‌دهنده شمایم، و بشارت‌دهنده به آنچه یکی از شما انجام می‌دهد. همه دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. اسلام بیاورید و پیروی‌ام کنید تا هدایت یابید. کدام‌یک از شما با من برادری می‌کند و وزیر و ولی و وصی من پس از مرگم می‌شود و جای مرا در خانواده‌ام پر می‌کند و قرضم را ادا می‌کند؟ آن قوم، همگی، سکوت کردند و آن حضرت سه بار سخن خود را تکرار کرد و در هر سه نوبت آنها سکوت کردند و علی می‌گفت: من! و پیامبر به او فرمود: تویی! آن

¹. شیخ طوسی، الامالی، ص 388.

². سوره شعراء، آیه 214.

قوم برخاستند و در همان حال به ابوطالب می‌گفتند: از پسرت اطاعت کن که او را امیر تو کرد.¹

ط) هنالك الولاية لله الحق؛² در آنجا ولایت از آن خداوند بر حق است. امام باقر(ع) درباره این آیه فرمود: این ولایت، ولایت امیرالمؤمنین(ع) است که خداوند هیچ پیامبری را بدون آن نفرستاد.³

ی) فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک أن یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما أنت نذیر واللّه علی کل شیء وکیل؛⁴ شاید برخی از آنچه را که بر تو وحی می‌شود، ترک کنی، و سینه‌ات از آن فشرده شود که می‌گویند: چرا گنجی بر او نازل نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط بیم‌دهنده‌ای و خدا بر هر چیز ناظر است.

جابر بن ارقم از برادرش زید بن ارقم چنین نقل می‌کند: جبرئیل امین در شب عرفه با پیام ولایت علی بن ابی‌طالب(ع) بر رسول خدا(ص) نازل شد. پیامبر از بیم تکذیب منافقان در تنگنا قرار گرفت. گروهی از جمله مرا برای مشورت درباره آن فرا خواند تا در موسم حج به انجامش برساند، و ما ندانستیم چه بگوییم. رسول خدا(ص) گریست و جبرئیل به او گفت: یا محمد، آیا از فرمان خدا به گریه افتادی؟ فرمود: هرگز ای جبرئیل، ولی پروردگارم می‌داند که من از قریش چه دیدم. چون رسالت را نپذیرفتند، فرمانم داد که با آنها جهاد کنم و خود، سپاهیان از آسمان فرستاد تا یاری‌ام کردند؛ حال چگونه ولایت علی را پس از من می‌پذیرند؟ جبرئیل بازگشت و این آیه بر او نازل شد: فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک...⁵

¹. حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 420؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان، در تفسیر آیه مذکور.

². سوره کهف، آیه 44.

³. حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 356.

⁴. سوره هود، آیه 12.

⁵. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیرالقرآن، در تفسیر آیه مذکور.

ک) انما ولیکم اللہ و رسولہ و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاۃ و یؤتون الزکاۃ و ہم راکعون¹؛ ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنانی که نماز اقامه می‌کنند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

از عمار بن یاسر در این باره چنین نقل شده است:

علی بن ابی طالب (ع) در حال رکوع نماز مستحبی بود که فقیری در برابرش قرار گرفت و او انگشترش را بیرون آورد و به وی داد. آن فقیر نزد رسول خدا (ص) آمد و ماجرا را بیان کرد، و به دنبال آن، این آیه نازل شد: انما ولیکم اللہ.... پیامبر آن را تلاوت کرد و سپس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است. خداوند، دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.²

ل) یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته واللہ یعصمک من الناس ان اللہ لا یهدی القوم الکافرین؛³ ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، که اگر نکنی رسالتش را تبلیغ نکرده‌ای. خداوند تو را از مردم مصون می‌دارد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

از ابن عباس و جابر در این باره چنین نقل شده است:

خداوند به پیامبر فرمان داد تا علی را به جانشینی خود منصوب کند و مردم را از ولایتش آگاه سازد. رسول خدا (ص) بیم آن داشت که بگویند پسر عمویش را به ناحق برگزیده و ملامتش کنند؛ آن‌گاه خداوند به او وحی کرد: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک... و رسول خدا (ص) در غدیر خم ولایتش را ابلاغ فرمود.⁴

م) الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا؛ امروز دین شما را کامل⁵، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را دین شما پسندیدم.

¹. سوره مائده، آیه 55.

². هیشمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد، ج 7، ص 17.

³. سوره مائده، آیه 67.

⁴. حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج 1، ص 194؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان، فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 223. حاکم حسکانی، در شواهدالتنزیل (ج 1، ص 190) می‌گوید: «این حدیث در کتاب دعاء الهداء الی اداء حق الموالاة عمیقاً پژوهش شده است.»

⁵. سوره مائده، آیه 3.

از ابوسعید خدری درباره این آیه چنین نقل شده است:
پیامبر مردم را به ولایت علی (ع) فرا خواند و دست‌ها را به دعا برداشت، و هنوز
پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم... رسول
خدا (ص) گفت: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به
رسالت من و ولایت علی. سپس به مردم فرمود: هر که من مولای اویم، این علی
مولای او است.¹

(ن) یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الامر منکم؟² ای مؤمنان،
از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر خویش پیروی کنید.

سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان (ع) چنین نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرمود:
شریکان من کسانی‌اند که خداوند آنان را با خود و من قرین آورده و درباره آنان
فرموده است: یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله... و اگر ترسیدید که درباره چیزی به
نزاع افتید، حکم آن را به خدا و رسول خدا و اولوالامر باز گردانید. از رسول
خدا (ص) پرسیدم: یا نبی الله، اولوالامر کیانند؟ فرمود: تو نخستین آنانی.³
(س) و یستنبئونک أحقّ هو قل ای و ربی انه لحق و ما انتم بمعجزین؛⁴ از تو
می‌پرسند: آیا آن حق است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم که حق است و شما
را توان پیشگیری از آن نیست.

امام صادق (ع) درباره این آیه فرمود: خداوند سبحان می‌فرماید: ای محمد، اهل
مکه از تو می‌پرسند که آیا علی بن ابی‌طالب (ع) امام است؟ بگو: آری، سوگند به
پروردگارم که او امام است.⁵

(ع) و الله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم؛⁶ خداوند به
سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

¹. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 158.

². سوره نساء، آیه 59.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 148.

⁴. سوره یونس، آیه 53.

⁵. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

⁶. سوره یونس، آیه 25.

ابن عباس می‌گوید: واللّٰه يدعوا الى دار السلام، یعنی خداوند مردم را به بهشت فرا می‌خواند. یهدی من یشاء الى صراط مستقیم، یعنی آنان را به ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) هدایت می‌کند.¹

10. آیات درباره جهاد امام علی (ع)

الف) و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزيزا²؛ خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. عبداللّٰه بن مسعود این آیه را چنین تفسیر می‌کرد: كفى الله المؤمنين القتال بعلی و كان الله قويا عزيزا³. همچنین ابن عباس می‌گوید: خداوند در جنگ خندق مؤمنان را به وسیله علی بن ابی‌طالب (ع)، آنگاه که عمرو بن عبدود را کشت، از جنگ بی‌نیاز ساخت.⁴

داستان جنگ خندق به روایت حذیفه صحابی چنین است:

در آن جنگ، عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و مقابل سپاه پیامبر ایستاد و مبارز طلبید. رسول خدا (ص) فرمود: کدام‌یک از شما داوطلب مبارزه با عمرو است؟ هیچ‌کس جز علی بن ابی‌طالب (ع) اعلان آمادگی نکرد. او برخاست و پیامبر به او فرمود: بنشین! دوباره فرمود: کدام‌یک از شما به مقابله با عمرو برمی‌خیزد؟ هیچ‌کس برنخواست مگر علی، پیامبر فرمود: بنشین! سپس فرمود: کدام‌یک از شما برای نبرد با عمرو برمی‌خیزد؟ هیچ‌کس برنخواست و علی برخاست. پیامبر به ایشان فرمود: او عمرو بن عبدود است. علی گفت: من هم علی بن ابی‌طالب هستم. رسول خدا (ص) زره خود را که ذات‌الفضول نام داشت، بر او پوشانید و شمشیر خود، ذوالفقار، را به او داد و عمامه خود، سحاب را دور سرش پیچید و به او فرمود: پیش برو! و چون حرکت کرد، پیامبر او را چنین دعا کرد: خدایا، او را از فراروی و پشت سر، از راست و چپ، و از سر تا پا محافظت فرما.

¹. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 183.

². سوره احزاب، آیه 25.

³. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 5-7.

⁴. همان.

علی رفت و فراروی عمرو ایستاد و گفت: تو کیستی؟ عمرو گفت: گمان نمی‌کردم در جایگاهی قرار بگیرم که شناخته نشوم. من عمرو بن عبدود هستم. تو که هستی؟ علی گفت: من علی بن ابی‌طالب هستم. گفت: همان پسرکی که او را در دامن ابوطالب می‌دیدم؟ گفت: آری. عمرو گفت: پدرت دوست من بود و من خوش ندارم تو را بکشم. علی گفت: ولی من کشتن تو را ناخوش نمی‌دارم. شنیده‌ام که تو زمانی پرده کعبه را گرفته‌ای و با خدای عزوجل عهد کرده‌ای که هر کس تو را بین سه کار مخیر کند، یکی از آنها را انتخاب کنی؟ گفت: راست گفته‌اند. علی گفت: از هر جا که آمده‌ای به همان جا بازگرد! گفت: نه، زبانزد قریش می‌شوم. علی گفت: پس به دین ما درآی تا هر چه از آن ما باشد از آن تو نیز باشد، و هر چه بر ما رسید، به تو نیز برسد. گفت: نه، این را نمی‌پذیرم. علی گفت: تو سواره‌ای و من پیاده. عمرو از مرکبش فرود آمد و گفت: آنچه از این جوان دیدم، از هیچ‌کس ندیدم. سپس به صورت اسبش زد تا کنار رفت و خود با قامتی بلند فراروی علی قرار گرفت. علی که در مکان ناهمواری ایستاده بود، برگشت تا جای پای محکمی بیابد. در این هنگام، عمرو با شمشیر به او حمله کرد و ضربه را فرود آورد. علی با سپر دفاع کرد و نوک شمشیر بر سرش نشست و در همان حال با شمشیر خود هر دو پای عمرو را نشانه رفت و او را نقش بر زمین ساخت و صداهايشان در هم پیچید. ناگهان صدای تکبیر علی به گوش رسید، و پیامبر فرمود: قسم به آنکه جانم در دست او است، علی عمرو را کشت. آنگاه اولین کسی که فریاد برآورد، عمر بن خطاب بود که دید علی شمشیرش را به زره عمرو می‌ساید. عمر فریاد تکبیر سرداد و گفت: یا رسول‌الله، او را کشت! علی سر عمرو را جدا کرد، و در حالی که دستان خویش را بالا برده بود، به سوی ما بازگشت. پیامبر به او فرمود: یا علی، این راه رفتنی است که خدا آن را نمی‌پسندد مگر در این جایگاه. همچنین فرمود: یا علی، تو را بشارت باد که اگر کار امروzt را با کار امت محمد بسنجند، کار تو بر کار آنان فزونی گیرد. این بدان دلیل بود که مسلمانان، همگی، با کشته شدن عمرو بن عبدود عزت یافتند.¹

¹. همان .

ب) اِنَّ اللّٰهَ يَحِبُّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٍ مَّرصُوصٌ؛¹ خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او پیکار می‌کنند؛ آراسته و استوار؛ چونان که گویی سدی پولادین هستند.

از ابن عباس سؤال شد: اینان که خداوند درباره‌شان چنین فرموده، کیانند؟ گفت: حمزه، شیر خدا، و شیر رسول خدا، علی بن ابی‌طالب، عبیده بن حرث و مقداد بن اسود.²

ج) و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين؛³ محمد فقط فرستاده خدا است که پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته خود باز می‌گردید؟ هر کس به گذشته‌اش باز گردد، هرگز به خدا زیانی نرساند، و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد. از حذیفه درباره این آیه چنین نقل شده است:

هنگامی که واقعه احد پیش آمد، صحابه رسول خدا(ص) گریختند. علی(ع) و ابودجانه با شمشیر خود فراروی پیامبر ایستادند و از آن حضرت دفاع کردند تا مشرکان را از رسول خدا(ص) دور ساختند. خداوند این آیه را فرو فرستاد: و لقد كنتم تمنون الموت من قبل أن تلقوه فقد رأيتموه... و سيجزى الله الشاكرين؛⁴ شما آرزوی مرگ می‌کردید، پیش از آنکه با آن روبه‌رو شوید، اینک آن را دیدید... و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد. بدین معنا که علی و ابودجانه را پاداش می‌دهد. و نیز این آیه را فرستاد: و كأين من نبى قاتل معه ربيون كثير...والله يحب الصابرين؛⁵ چه بسا پیامبرانی که خداخواهان بسیاری همراه آنان جنگیدند... و خدا صابران را دوست دارد. مراد از صابران در آیه، علی و ابودجانه هستند.⁶

¹. سوره صف، آیه 4.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 251.

³. سوره آل عمران، آیه 144.

⁴. سوره آل عمران، آیه 143-144.

⁵. سوره آل عمران، آیه 146.

⁶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 136.

(د) و اَنَّهُ اَضْحَكَ و اُبْكِي؛¹ و اوست که خندانند و گریانند.

از ابن عباس نقل شده است: خداوند علی و حمزه و جعفر را در روز بدر با کشتن کافران خندانند، و کفار مکه را به گاه کشته شدن در آتش افکند و گریانند.²

11. آیات درباره علم امام علی(ع)

(الف) قل کفی بالله شهيدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب؛³ بگو: همان بس که خداوند و آنکه علم کتاب نزد او است، میان من و شما گواه باشد. ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا(ص) پرسیدم: آنکه علم کتاب نزد او است، کیست؟ فرمود: او برادر من علی بن ابی‌طالب(ع) است.⁴

(ب) انّ فی ذلک لآیات للمتوسمین؛⁵ در این داستان نشانه‌هایی است برای ژرف‌اندیشان.

جابر جعفی از امام باقر(ع) چنین نقل می‌کند:

هنگامی که امیرالمؤمنین(ع) در مسجد کوفه بود، زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت کرد. امام به نفع شوهرش قضاوت کرد. زن به خشم آمد و گفت: به خدا سوگند، داوری‌ات ناحق، قضاوتت نامیزان و حکمت ناعادلانه است. در محکمه الهی به محاکمه‌ات می‌کشانم. امام علی(ع) مقداری او را نگریست و فرمود: دروغ گفתי ای بدخوی، ای بدخوی ای بدکار! آن زن ناگهان فراری شد. عمرو بن حریث خود را به او رسانید و گفت: با علی سخنی گفתי و او پاسخی داد و تو فراری شدی؟ گفت: به خدا سوگند، علی مرا از حقیقتی آگاه ساخت که من از ابتدای ازدوایم تا کنون آن را از شوهرم پنهان کرده بودم.

عمرو نزد امیرالمؤمنین(ع) بازگشت و آنچه را شنیده بود، بیان کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین، شما را به کهنات نمی‌شناختیم. امام فرمود: وای بر تو! اینکه از من دیدی، کهنات نیست، بلکه خداوند در قرآن کریم فرموده است: انّ فی ذلک

¹. سوره نجم، آیه 43.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 207.

³. سوره رعد، آیه 43.

⁴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، در تفسیر آیه مذکور.

⁵. سوره حجر، آیه 75.

لایات للمتوسمین. رسول خدا(ص) خود، متوسّم بود، و من، پس از او، و امامان از نسل من، پس از من، همگی، ژرف‌اندیشانیم، و چون در آن زن نظر کردم، او را از سیمایش باخبر نمودم.¹

ج) و ما أرسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم فسلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون²؛ و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی می‌کردیم. اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید.

حرث در این باره می‌گوید: از علی(ع) درباره این آیه پرسیدم؛ فرمود: به خدا سوگند که ما اهل ذکریم، ما اهل علمیم، ما معدن تأویلیم، من، خود، از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: من شهر علمم و علی در آن است، و هر که خواهان علم است، باید از درّش وارد شود.³

د) و تعیها اذن واعیه⁴؛ و گوش شنوا آن را درمی‌یابد.

از علی بن حوشب در این باره چنین نقل شده است:

از مکحول شنیدم که می‌گفت: رسول خدا(ص) آیه و تعیها اذن واعیه را تلاوت کرد و فرمود: یا علی، از خدا خواسته‌ام که این گوش شنوا و گیرا گوش تو باشد. علی(ع) فرمود: پس از آن هیچ حدیث و سخنی را که از رسول خدا(ص) شنیدم، فراموش نکردم.⁵

همچنین از برید اسلمی چنین نقل شده است: شنیدم که رسول خدا(ص) به علی(ع) می‌فرمود: یا علی، خداوند فرمانم داده تا نزدیکت کنم و دورت نسازم؛ تعلیمت دهم و فراگیری. خداوند مقرر فرموده که تو گیرنده و نگه‌دارنده شوی. پس از آن، آیه و تعیها اذن واعیه نازل شد.⁶

¹. فرات کوفی، تفسیر فرات‌الکوفی، ص 81.

². سوره نحل، آیه 43.

³. حاکم حسکانی، شواهد‌التنزیل، ج 1، ص 334.

⁴. سوره حاقه، آیه 12.

⁵. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، ج 2، ص 121.

⁶. طبری، محمد بن جریر، جامع‌البیان فی تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)، ج 29، ص 56.

12. آیات درباره مقام امام علی (ع) در قیامت

الف) و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم؛¹ در اعراف مردانی هستند که هر یک را از سیمایشان می‌شناسند.

ابن حجر از ثعالبی نقل می‌کند که او در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که اعراف جایگاه بلندی از صراط است که عباس و حمزه و علی بن ابی‌طالب (ع) و جعفر طیار بر بلندای آنند و دوستانشان را با سیمای نورانی و دشمنانشان را به سیمای ظلمانی می‌شناسند.²

ب) الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب؛³ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، شادکام و نیک‌فرجام هستند.

از امام کاظم (ع) در این باره چنین نقل شده است:

از رسول خدا (ص) پرسیدند: طوبی چیست؟ فرمود: درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه‌های آن بر سر اهل بهشت است. بار دوم پرسیدند؛ فرمود: این درخت، در خانه علی (ع) است. گفتند: چگونه؟ فرمود: خانه بهشتی من و علی در یک جا است.

ج) وجوه یومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة؛⁴ چهره‌هایی در آن روز درخشانند؛ خندان و شادان.

از انس بن مالک درباره این آیه چنین نقل شده است:

از رسول خدا (ص) پرسیدم: وجوه یومئذ مسفرة کیانند؟ فرمود: ای انس: منظور چهره‌های ما فرزندان عبدالمطلب است: من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و فاطمه، آن‌گاه که در روز قیامت از قبر خود بیرون آییم و نور چهره‌هامان همانند خورشید نیمروزی باشد. خداوند متعال فرموده است: وجوه یومئذ مسفرة؛ یعنی نور ما سرزمین قیامت را روشن می‌کند. منظور از آیه ضاحكة مستبشرة، ما هستیم؛ یعنی به ثوابی که خدا وعده‌مان فرموده خندان و شادانیم.⁵

¹. سوره اعراف، آیه 46.

². ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

³. سوره رعد، آیه 29.

⁴. سوره عبس، آیه 38 - 39.

⁵. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 324.

(د) أَمَّنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مِنْ يَأْتِي آمَنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟¹ آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا آنکه ایمن و آسوده به قیامت می‌آید؟

از ابن عباس چنین نقل شده است: آنکه در آتش افکنده می‌شود، ولید بن مغیره است، و آنکه ایمن و آسوده از عذاب و خشم خدا وارد محشر می‌شود، علی بن ابی طالب (ع) است.²

(ه) اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عِیُونٍ؛³ پرهیزکاران در سایه‌ها و چشمه‌سارهایند.

ابن عباس در این باره می‌گوید: پرهیزکاران کسانی‌اند که از شرک و گناهان کوچک و بزرگ پرهیز کردند. آنان علی و حسن و حسین هستند که در سایه درختان سبز و خیمه‌های گوهرین با چشمه‌های بلورین قرار می‌گیرند.⁴

(و) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فِی عِشَّةٍ رَاضِيَةٍ؛⁵ آنکه کفّه عملش سنگین باشد، زندگی پسندیده‌ای خواهد داشت.

ابن عباس در این باره می‌گوید:

نخستین کسی که در ترازوی قیامت، حسناتش بر سیئاتش فزونی می‌گیرد، علی بن ابی طالب (ع) است. در میزان او چیزی جز حسنات نباشد و کفه سیئات بدون سیئه می‌ماند؛ زیرا او یک لحظه خدا را نافرمانی نکرده است.⁶ ...

(ز) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ؛⁷ هرکس که به محشر درآید، همراه او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.

از ام‌سلمه نقل شده است: در آن روز، رسول خدا (ص) سوق‌دهنده، و امیرمؤمنان (ع) گواهی‌دهنده است.⁸

¹. سوره فصلت، آیه 40.

². حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 129.

³. سوره مرسلات، آیه 41.

⁴. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 367.

⁵. سوره قارعه، آیه 6 - 7.

⁶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 367.

⁷. سوره ق، آیه 21.

⁸. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 188.

کتابنامہ

1. اسباب النزول، ابوالحسن واحدی نیشابوری، مصر / 1315 ق.
2. اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابہ، عزالدین ابن اثیر الجزری، دارالفکر، بیروت / 1409 ق.
3. الامالی، الشیخ محمد بن الحسن الطوسی، چاپ سوم، بیروت / 1401 ق.
4. البرہان فی تفسیر القرآن، سید ہاشم بحرانی، مؤسسۃ الاعلمی، بیروت، / 1419 ق.
5. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، چاپ اول، بیروت / 1414 ق.
6. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر ہیثمی، تحقیق عبدالوہاب عبداللطیف، چاپ دوم، مکتبۃ القاہرہ، قاہرہ / 1385 ق.
7. المسند، احمد بن حنبل، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت، / 1414 ق.
8. انساب الاشراف، احمد بن یحییٰ بلاذری، دارالفکر، بیروت / 1417 ق.
9. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، مکتبۃ الخانجی، قاہرہ / 1349 ق.
10. تاریخ مدینۃ دمشق، ابن عساکر دمشقی، تحقیق علی شیری، چاپ اول، دارالفکر، بیروت / 1417 ق.
11. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراہیم کوفی، تحقیق محمد کاظم، چاپ دوم، وزارت فرہنگ و ارشاد اسلامی، تہران / 1416 ق.
12. جامع البیان فی تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)، محمد بن جریر طبری، انتشارات دارالکتب العلمیہ، بیروت / 1412 ق / 1992 م.
13. خصائص علی بن ابی طالب، احمد بن شعیب نسائی، نجف.
14. ذخائر العقبیٰ فی مناقب ذوی القربی، محب الدین طبری، دارالمعرفہ، بیروت / 1974 م.
15. ریاض النضرۃ فی مناقب العترہ، محب الدین طبری، تحقیق عبدالمجید طعمہ، دارالمعرفہ، بیروت / 1418 ق.
16. شواہد التنزیل لقواعد التفضیل، عبید اللہ بن عبد اللہ حسانانی، تحقیق محمد باقر محمودی، مؤسسۃ الاعلمی، بیروت / 1394 ق.

17. غايه المرام، سيد هاشم بحراني، چاپ سنگي، تهران / 1272 ق.
18. فضائل الخمسه من الصحاح الستة، سيد مرتضى فيروزآبادي، بيروت / 1412 ق.
19. كفايه الطالب في مناقب علي بن ابي طالب، يوسف بن محمد گنجي شافعي، مكتبه الغري، نجف / 1937 ق.
20. كنز العمال، علاءالدين علي متقي هندی، مؤسسه الرساله، بيروت / 1409 ق.
21. مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسي، چاپ دوم، انتشارات ناصر خسرو، تهران / بی تا.
22. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علي بن ابي بكر هيثمي، تحقيق عبدالله محمد درويش، چاپ اول، دارالفكر، بيروت / 1412 ق.
23. المستدرک علي الصحيحين، ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري، تحقيق مصطفى عبدالقادر، چاپ اول، دارالکتب العلميه، بيروت / 1411 ق.
24. مناقب علي بن ابي طالب، ابن مغازلي، تحقيق محمد باقر بهبودي، کتابفروشي اسلاميه، تهران / 1394 ق.
25. نورالابصار في مناقب آل بيت النبي المختار، مؤمن شبلنجي، منشورات الشريف الرضي، قم.

13- عدالت صحابه

تعریف صحابی در هر یک از دو مکتب

1. تعریف صحابی در مکتب خلفا

ابن حجر در مقدمه کتابش «الاصابه» در تعریف صحابی گوید:
صحابی کسی است که پیامبر را دیده، به او ایمان آورده و مسلمان مرده باشد؛
حال، دیدار و همراهی اش با پیامبر(ص) اندک باشد یا بسیار، از پیامبر(ص)
روایت کرده باشد یا خیر، با پیامبر(ص) به جنگ رفته یا نرفته باشد، همه این
افراد در تعریف ما: «آنکه پیامبر را دیده» می‌گنجد، حتی اگر تنها یک بار پیامبر را
دیده و با او همنشین هم نشده باشد و یا به خاطر نابینایی، آن حضرت را با چشم
سر ندیده باشد.¹

او در بخش دیگری از کتابش گوید:

«ضابطه‌ای که با دانستن آن، صحابی بودن جمع بسیاری مشخص می‌گردد:

الف) آنان [خلفا] در فتوحات تنها صحابه را به فرماندهی می‌گماشتند.

ب) در سال دهم هجری، هیچ‌کس در مکه و طائف نبود مگر آنکه اسلام آورد و
با پیامبر(ص) در حجه‌الوداع حضور یافت.

ج) همه افراد دو قبیله «اوس» و «خزرج» تا پایان دوره رسول خدا(ص) اسلام
آوردند.

د) پس از وفات پیامبر(ص) نیز، هیچ‌کس از آنان کافر نشدند.²

می‌گوییم: اگر هر پژوهشگری اجزای کتاب ما: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی»
را بررسی کند، عمق تسامح و سهل‌انگاری مکتب خلفا درباره صحابه و ضرر آن
بر «علم حدیث» را درمی‌یابد.

¹. الاصابه، ج 1، ص 10.

². همان، ص 16.

2. تعریف صحابی در مکتب اهل بیت (ع)

«صحابه» جمع «صاحب» به معنای «معاشر و ملازم و همراه» است. صحابی یعنی یک نفر از صحابه رسول خدا (ص) که «معاشر و ملازم و همراه» آن حضرت بوده است، و چنانکه پیداست، تنها درباره کسی صادق است که ملازمت و همراهی‌اش بسیار باشد. زیرا، مقتضای مصاحبت، همراهی دراز مدت است.¹ دیگر اینکه، چون مصاحبت و همراهی بین دو کس باشد به ناچار باید لفظ «صاحب» و جمع آن «صحابه» در کلام به اسم دیگری اضافه گردد - مضاف و مضاف الیه - چنانکه در قرآن کریم نیز، بدین گونه است: «یا صاحِبِی السَّجْنِ»² ای دو همراه زندانی من. و «أَصْحَابُ مُوسَى»³ همراهان موسی. در عصر پیامبر اکرم (ص) نیز گفته می‌شد: صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ یعنی، «صاحب و اصحاب» رابه رسول خدا اضافه می‌کردند.

همان گونه که گفته می‌شد: «اصحاب بیعت شجره» و «اصحاب صُفّه» یعنی، همه را با اضافه و نسبت به غیر می‌آوردند، و لفظ «صاحب» و «اصحاب» در آن روز به تنهایی و بدون آوردن مضاف الیه، نام اصحاب رسول خدا (ص) نبود؛ ولی پیروان مکتب خلفا به تدریج اصحاب رسول الله (ص) را بدون مضاف الیه «صحابی» و «اصحاب» نامیدند. پس، این تسمیه و نامگذاری، از نوع تسمیه و نامگذاری مسلمین و اصطلاح متشرعه است. این دیدگاه دو مکتب در تعریف صحابی بود.

3. ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا

اضافه بر آنچه آوردیم، آنان که در مکتب خلفا به معرفی و شرح حال «صحابه» پرداخته‌اند، برای شناخت آنان ضابطه‌ای نیز نشان داده‌اند. چنانکه ابن حجر در الاصابه گوید:

«از جمله سخنان مجملی که از پیشوایان [حدیث] در وصف «صحابی» و شناخت او به ما رسیده - اگرچه نصی بر آن نیست - روایتی است که ابن

¹. مراجعه کنید: لسان العرب و مفردات راغب، ماده صحب.

². سوره یوسف، آیه 29

³. سوره شعراء، آیه 61.

ابی شیبیه در مصنف خود از طریقی نامردود آورده که، [خلفا] در فتوحات تنها صحابه را فرماندهی می‌دادند.¹

طریق نامردود مورد اشاره، روایتی است که طبری و ابن عساکر با سند خودشان از سیف، از ابو عثمان، از خالد و عباده آورده‌اند. در آن روایت گوید: «فرماندهان همیشه از صحابه بودند مگر آنگاه که شخص مناسب مقام را در بین آنان نمی‌یافتند.»²

در روایت دیگری از طبری از سیف گوید:

خلیفه عمر تا وقتی فرد مناسب و باکفایت جنگی در «صحابه» می‌یافت، از دادن فرماندهی به وی عدول نمی‌کرد؛ و اگر نمی‌یافت فرماندهی را به «تابعین باحسان» می‌سپرد، و از طبقه راویان هیچ‌کس در ریاست و فرماندهی طمع نمی‌کرد.³

4. اشکال بر ضابطه شناخت صحابی

مرجع هر دو روایت مورد استناد، سیف بن عمر است که از دید حدیث‌شناسان متهم به جعل حدیث و زندقه است.⁴

سیف این ضابطه را از ابو عثمان روایت می‌کند، ابو عثمانی که در روایات سیف از خالد و عباده روایت کرده و سیف در خیال خود او را یزید بن اسید غسانی نامیده، نامی ساخته و پرداخته سیف در میان راویان حدیث.⁵

از راویان این روایات که بگذریم - هر که بودند و هر چه بودند - محتوای آنها نیز با واقعیت تاریخی ناسازگار است. زیرا، صاحب اغانی روایت کرده و گوید:

امرؤ القیس [شاعر] به دست عمر اسلام آورد و عمر او را - پیش از آنکه حتی یک رکعت نماز بخواند - به ولایت و فرماندهی گمارد.

مشروح این خبر در روایت بعد آن از عوف بن خارجه مری است که گوید:

¹. الاصابه، ج 1، ص 13.

². تاریخ طبری، ج 1، ص 2151، چاپ اروپا.

³. تاریخ طبری، ج 1، ص 2457-2458.

⁴. مراجعه کنید: عبدالله بن سبا، ج 1، شرح حال سیف.

⁵. مراجعه کنید: رواه مختلقون، خطی، عبدالله بن سبا، ج 1، ص 117، چاپ بیروت، 1403 هجری.

به خدا سوگند، من در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او بودم که دیدم مردی کج پای اندک موی تاس، از بالای سر مردم گام برمی داشت تا روبروی عمر ایستاد و او را به خلافت تهنیت گفت. عمر از او پرسید: تو که هستی؟ گفت: من مردی نصرانی ام، من امرؤالقیس بن عدی کلبی هستم. عمر او را شناخت و به وی گفت: چه می خواهی؟ گفت: اسلام را. عمر اسلام را بر وی عرضه کرد و او پذیرفت. سپس نیزه ای خواست و پرچم فرماندهی او بر مسلمانان «قضاة»¹ در شام را بر آن بست و این شیخ در حالی بازگشت که آن پرچم بر بالای سرش در اهتزاز بود²....

همچنین است داستان فرمانده کردن علقمه بن علائه کلبی پس از ارتداد او. چنانکه در آغانی و اصابه³ در شرح حال وی آمده است: علقمه در زمان رسول خدا (ص) اسلام آورد و به درک صحبت رسول خدا نائل گردید. سپس در زمان ابوبکر مرتد شد. ابوبکر خالد را به سویش فرستاد و او بگریخت.

گفته اند: سپس بازگشت و اسلام آورد.

این داستان در اصابه چنین است:

او در زمان عمر شراب نوشید و عمر او را حد زد. مرتد شد و به روم پیوست. پادشاه روم گرامی اش داشت و به او گفت: تو پسر عموی عامر بن طفیل هستی! او خشمگین شد و گفت: من جز به عامر شناخته نشوم! پس بازگشت و اسلام آورد⁴.

¹. قضاة، قبایل بزرگی هستند که از جمله آنها: قبیله حیدان بهراء و بلی و جهینه می باشند. شرح حال آنها در جمهره انساب ابن حزم، ص 440-460، آمده است. سرزمین آنان در شحر و سپس در نجران و بعد از آن در شام بوده است. برای اطلاع بیشتر به ماده «قضاة» معجم قبایل عرب، ج 3، ص 975، مراجعه کنید.

². آغانی، ج 14، ص 157، چاپ ساسی. خلاصه آن را در جمهره انساب العرب، ص 284 می یابید.

³. اصابه، ج 2، ص 496-498؛ آغانی، ج 15، ص 56، چاپ ساسی.

⁴. بین علقمه و عامر منافرتی روی داده که اهل خبر آن را روایت کرده و در آغانی، ج 15، ص 50، چاپ ساسی موجود است، از این روی علقمه خوش نداشت به خاطر آنکه پسر عموی عامر است - عامری که از او نفرت داشت - مورد اکرام قرار گیرد.

در اغانی و اصابه آمده است: - عبارت از اغانی است - هنگامی که علقمه - پس از ارتداد از اسلام - به مدینه بازگشت، در تاریکی شب با عمر بن خطاب روبه‌رو شد. چون عمر شبیه خالد بود و خالد از دوستان وی، چنین پنداشت که او خالد است، پس بر او سلام کرد و به وی گفت: عمر تو را از فرماندهی عزل کرد؟ عمر گفت: آری چنین است.

علقمه گفت: به خدا سوگند! عزل تو تنها از روی بخل و حسد بوده. عمر گفت: چه در چنته داری به یاری ما؟

او گفت: پناه بر خدا! عمر بر ما حق شنیدن و اطاعت دارد و ما بر خلاف او کاری نمی‌کنیم!

صبح فردا که عمر به مردم اجازه ورود داد، خالد و علقمه بر او وارد شدند. علقمه در کنار خالد نشست. عمر به علقمه روی کرد و گفت:

بگو بدانم علقمه، تو بودی که آن سخنان را به خالد گفتی؟ علقمه روی به خالد کرد و گفت: ای ابا سلیمان! آیا آنچه گفتم بازگو کردی؟

خالد گفت: وای بر تو! به خدا سوگند من پیش از این با تو رویاروی نشده‌ام، من گمان می‌کنم او را دیده‌ای!

علقمه گفت: به خدا سوگند او را دیدم.

سپس به سوی عمر توجه کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! چیزی جز نیکی نشنیدی.

عمر گفت: آری چنین است، آیا می‌خواهی تو را فرمانروای «حوران»¹ گردانم. علقمه گفت: آری.

عمر وی را ولایت «حوران» داد و در آنجا بود تا وفات کرد.

در اصابه افزوده است:

عمر گفت: اگر آیندگان پس از من رأی تو را داشتند از چه وجه نزد من محبوب‌تر بود.

¹. حوران منطقه وسیعی از محدوده اداری دمشق، دارای روستاهای بسیار و مزارع فراوان است. معجم البلدان، ج 2، ص 358.

آنچه نقل کردیم، عین واقع تاریخی است، لکن دانشمندان مکتب خلفا به آنچه روایت کرده‌اند استناد کرده، و از روایات خود ضابطه شناخت صحابه رسول خدا(ص) را کشف کرده‌اند و بدین خاطر، افراد ساخته و پرداخته سیف بن عمر متهم به زندقه را در شمار صحابه رسول خدا(ص) آورده‌اند؛ صحابه ساختگی سیف را که ما در کتابمان: «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» او و روایاتش را مورد پژوهش و بررسی قرار داده‌ایم.

پس از بررسی دیدگاه دو مکتب در تعریف صحابی، اینک عدالت صحابه در هر یک از دو مکتب را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عدالت صحابه در هر یک از دو مکتب

1. دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه

مکتب خلفا همه صحابه را عادل دانسته و در اخذ معالم دینی به همه آنان مراجعه می‌کند.

ابو حاتم رازی پیشوای اهل جرح و تعدیل در مقدمه کتابش گوید¹: «اما اصحاب رسول خدا(ص)، آنان که شاهد وحی و تنزیل کتاب بوده و تفسیر و تأویل را شناخته‌اند، کسانی که خدای عز و جل آنان را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده، و یاری خود و اقامه دین و آشکاری حقش را به ایشان سپرده، آنان را صحابه پیامبر پسندیده و آنان را بزرگان و پیشوایان ما قرار داده است. آنان که هر چه را پیامبر(ص) از خدای عز و جل به ایشان رسانید، و هر چه را سنت نهاد و تشریع فرمود، و هر چه را حکم کرد و واجب یا مستحب قرار داد و هر چه را امر و نهی یا منع و تأدیب فرمود، همه را گرفتند و حفظ کردند و استحکام بخشیدند.

سپس، در دین فقیه شدند، و امر و نهی خدا و مراد او را، در حضور رسول خدا(ص) بامشاهده تفسیر و تأویل کتاب و با گرفتن و استنباط از او، دانستند. خدای عز و جل بدین وسیله آنان را شرافت بخشید، و با قرار دادنشان در جایگاه

¹. ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی متوفای سال 327 هجری صاحب کتاب تقدمه المعرفة لکتاب الجرح و التعديل، چاپ حیدرآباد، 1371 ق آنچه آوردیم از ص 7-9، همین کتاب است.

پیشوایی، گرامی‌شان داشت، و شک و کذب و غلط و تردید و فخر و عیب را از آنان زدود، و آنان را دادگران امت نامید و در کتاب محکم خویش فرمود: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ. و بدین‌گونه شما را امت میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید.¹

و رسول خدا(ص) قول خدای عزوجل: «وسطاً» را عدولاً یعنی دادگر تفسیر فرمود. پس آنان دادگران امت، پیشوایان هدایت، حجت‌های دین و ناقلان کتاب و سنت هستند. خدای عز و جل دست یازیدن بر راهشان و سیر در مسیرشان و اقتدای به آنان را محبوب و فراخوان کرده و فرموده: ... وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّيْ... و [هر کس] غیر راه مؤمنان را پیروی کند، او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم.²

ما در اخبار بسیار دیده‌ایم که پیامبر خدا(ص) اصحاب خود را به تبلیغ و رساندن سخنانش به دیگران تشویق و ترغیب کرده و به آنان فرموده: نَضَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَاتِي فَحَفَظَهَا وَ عَاَهَا حَتَّى يُبَلِّغَهَا غَيْرَهُ. خداوند مسرور کند کسی را که سخن مرا بشنود و آن را حفظ و نگاه دارد تا به دیگری برساند.

همو(ص) در خطبه‌اش فرموده: «باید شاهدان شما [سخن مرا] به غایبان برسانند.» و فرموده:

بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً وَ حَدِّثُوا عَنِّي وَ لَا حَرَجَ. از سوی من تبلیغ کنید اگرچه یک آیه، و احادیث مرا بازگو کنید که گناهی [بر شما] نیست.

پس از آن، صحابه(رض) در نواحی و شهرها و مرزها پراکنده شدند، و به جنگها و کشورگشائیها و فرمانداریها و قضاوت و حکم پرداختند؛ و هر یک از آنان در محل سکناي خویش آنچه را از پیامبر خدا(ص) دریافت کرده بود انتشار داده و به فتوا و پاسخ سؤالات بر اساس یافته‌های خود از رسول خدا(ص) برآمد. آنان جان خویش را با حسن نیت و قصد قربت وقف یاد دادن فرائض و احکام و سنن و حلال و حرام خدا به مردم کردند تا آنگاه که خدای عزوجل آنان را فرا خواند و روحشان را دریافت نمود. رضوان و رحمت و آمرزش خدا بر همگی آنان باد.»

¹. سوره بقره، آیه 143.

². سوره نساء، آیه 115. مکتب اهل بیت(ع) مراد و مقصود همه اینها را مؤمنان صحابه می‌دانند، چنانکه صریح آیه بر آن است. توضیح بیشتر آن به یاری خدا می‌آید.

ابن‌عبدالبرّ در مقدمه کتابش الاستیعاب گوید: «عدالت صحابه همگی ثابت است.¹»

سپس - همان‌گونه که از قول رازی آوردیم - شروع به آوردن آیات و روایات وارد در حق مؤمنان آنها می‌کند. ابن‌اثیر در مقدمه اسد الغابۀ گوید:

«...سنتهایی که تفصیل احکام و شناخت حلال و حرام و غیر آن، از امور دین، بر مدار آنهاست، تنها زمانی ثابت است که رجال اسناد و راویان آنها شناخته شده باشند، و مقدم بر همه اصحاب رسول خدا(ص) هستند که اگر کسی آنان را شناسد، نادانی‌اش نسبت به دیگران سخت‌تر، و انکارش فزون‌تر است. پس شایسته آن است که انساب و احوال ایشان به خوبی شناخته شود. صحابه پیامبر(ص) با سایر راویان در همه این موارد مشترکند مگر در «جرح و تعدیل»، زیرا همگی آنان عادلند و ایراد و اشکال بر آنها ممنوع است.²»

ابن‌حجر در فصل سوم مقدمه کتابش الاصابه در بیان حال صحابه و عدالت آنان گوید:

«اهل سنت بر اینکه همگی صحابه عادلند، اتفاق نظر دارند و کسی در این باره مخالفت نکرده مگر اندکی از بدعت‌گذاران.»

او از ابوزرعه روایت کرده که وی گفته است:

هرگاه کسی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا(ص) را نقض و رد می‌کند، بدان که او «زندیق» است. زیرا، رسول خدا(ص) حق است. قرآن کریم حق است. هر چه او آورده حق است. اینها همه را تنها صحابه به ما رسانده‌اند، و این گروه با نقض و جرح شاهدان ما در پی ابطال و تباهی «کتاب و سنت» هستند. پس، نقض و جرح خودشان سزاوارتر است. آنان زندیقانند.³

¹. الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، تألیف حافظ محدث ابوعمر یوسف عبداللّه بن محمد بن عبدالبرنمری قرطبی مالکی، (متولد 363 و متوفای 463 هجری) عبارات او را از نسخه حاشیه الاصابه آوردیم.

². اسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابه، تألیف ابوالحسن عزالدین علی بن محمد بن عبدالکریم جزری معروف به ابن‌اثیر (متوفای 630)، ج 1، ص 3.

³. الاصابۀ فی تمییز الصحابه، تألیف حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن محمد کنانی عسقلانی شافعی معروف به ابن‌حجر (متولد 773 و متوفای 853 هجری). چاپ مصر، المكتبة التجارية، 1358 هجری، ج 1، ص 17-22.

این، دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه بود. آنچه در پی می آید، دیدگاه مکتب اهل بیت (ع) در این باره است:

2. دیدگاه مکتب اهل بیت (ع) در عدالت صحابه

مکتب اهل بیت (ع) به پیروی از قرآن کریم، می گوید که در بین صحابه مؤمنانی هستند که خدای سبحان در قرآن کریم آنان را ستوده است. چنانکه درباره «بیعت شجره» فرموده است:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا¹؛

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی شد و می دانست که در دلهایشان چه می گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد.

همان گونه که روشن است، این ستایش ویژه مؤمنان حاضر در بیعت شجره است و شامل منافقان حاضر مثل عبدالله بن ابی و دیگران نمی شود.²

مکتب اهل بیت (ع)، همچنین به پیروی از قرآن کریم، در میان صحابه منافقینی را می بیند که خداوند در آیات بسیاری آنان را نکوهش کرده است؛ مانند این سخن خدای متعال که می فرماید:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.

برخی از کسانی که پیرامون شمایند، از اعراب بادیه نشین، منافقانند، و از اهل مدینه نیز گروهی سخت پای بند نفاقند. تو [پیامبر] آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها

ابوزرعه، عبدالله بن عبدالکریم بن یزید. ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب، ج 2، ص 536، ش 1479؛ درباره او گوید: امام حافظ ثقه مشهور از طبقه یازدهم راویان است. در سال 246 وفات کرد. مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - صاحبان صحاح - از او روایت کرده اند. می گویم: راستی را که نمی توانم فهمید امام ابوزرعه در حق منافقین اصحاب رسول خدا (ص) چه می گوید؟

¹. سوره فتح، آیه 18.

². به داستان بیعت شجره [رضوان] در مغازی واقدی و خطط مقریزی مراجعه شود.

را می‌شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم، سپس به سوی عذاب عظیم رانده می‌شوند.¹

آری، در میان صحابه افرادی بودند که خداوند از افک² و تهمت آنان بر حریم رسول خدا(ص) خبر داده است. پناه بر خدا از چنین گفتاری!

و نیز، در بین صحابه کسانی بوده‌اند که خداوند درباره آنان فرموده: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا. هنگامی که تجارت یا لهو و بازیچه‌ای را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو [پیامبر] را ایستاده به حال خود رها می‌کنند.³

این واقعه هنگامی روی داد که رسول خدا(ص) در مسجد خویش در حال قیام خطبه جمعه می‌خواندند. در میان صحابه کسانی بودند که می‌خواستند رسول خدا(ص) را در «عقبه هرشی»⁴ - به هنگام بازگشت از تبوک یا حجه الوداع⁵ - مخفیانه ترور نمایند.

یقیناً شرافت صحبت و همراهی با رسول خدا(ص) برتر از شرافت ازدواج با آن حضرت نیست. زیرا، مصاحبت زنان رسول خدا(ص) با او از برترین درجات هم‌صحبتی و همراهی است؛ در عین حال، خدای متعال آنان را مخاطب ساخته و می‌فرماید:

¹. سوره توبه، آیه 101.

². اشاره است به داستان افک در سوره نور، آیات 11 - 17 نازل شده در براءت عایشه بر تهمتی که بر او زدند، به روایت خود او، یا در براءت ماریه از این تهمت، بنابر روایت غیر عایشه، چنانکه در جلد 2 [متن عربی] احادیث ام‌المؤمنین عایشه آمده است.

³. سوره جمعه، آیه 11.

⁴. مسند احمد، ج 5، ص 390-453؛ صحیح مسلم، ج 8، ص 122-123، باب صفات منافقین؛ مجمع الزوائد، ج 1، ص 110، و ج 6، ص 195؛ مغازی واقدی، ج 3، ص 1042؛ امتاع الاسماع مقریزی، ص 477؛ تفسیر درالمشور، ج 3، ص 258-259 در تفسیر: «هموا بما لم ینالوا» از آیه 74، سوره توبه.

⁵. در احادیث شیعه آمده است: این واقعه در بازگشت رسول خدا(ص) از حجه الوداع، به خاطر غدیرخم، در سرزمین جحفه بوده است. مراجعه کنید: بحارالانوار، ج 28، ص 97، چاپ تهران، 1392 هجری.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ قَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ....

ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو بار خواهیم داد و برای او رزق کریمی آماده کرده ایم. ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستید¹....

خداوند درباره دو تن از آنان فرموده است:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ - اِلى قوله تعالى - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ... وَ مَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ....

اگر شما دو زن توبه کنید [به نفع شماست،] زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته، و اگر بر ضد او [پیامبر] همدست شوید یقیناً خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنان یاورش بوده و فرشتگان بعد از آن پشتیبان.

... خداوند برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو تن از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و آن دو مصاحب و همراه به هیچ روی از خدا بی‌نیازشان نکردند و به آن دو گفته شد: با دوزخیان به آتش درآید! و خداوند برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است، آنگاه که گفت: پروردگارا! برای من خانه‌ای در بهشت، نزد خودت، بنا کن... و همچنین مریم دخت عمران را²....

رسول خدا(ص) در بیان حال برخی از صحابه در روز قیامت فرموده است:

¹. سوره احزاب، آیات 32-30.

². سوره تحریم، آیات 4، 10-12.

وَأَنَّهُ يُجَاءُ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصِيْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بِعَدِّكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» فَيَقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ¹؛

روز قیامت افرادی از امتم را به صحنه آورده و به سوی جهنم می‌رانند! من می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند! پس من نیز همان را می‌گویم که بنده صالح خدا [عیسی بن مریم (ع)] گفت: «من تا زمانی که در میانشان بودم بر حالشان آگاهی داشتم، ولی هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو خود مراقب آنان بودی.» پس گفته می‌شود: این گروه از هنگامی که از آنان جدا شدی، پیوسته از دین روی گردان و به گذشته‌های خود بازگشتند.²

در روایت دیگری آمده است:

لَيَرْدَنَّ عَلَى نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ حَتَّى عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ: أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بِعَدِّكَ؛

مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آرند که تا آنان را شناختم، از من جدایشان کنند! می‌گویم: اصحاب من! می‌گوید: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند.³

و در صحیح مسلم چنین است:

لَيَرْدَنَّ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِمَّنْ صَاحِبَنِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ رَفَعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَأَقُولَنَّ: أَيُّ رَبِّ أَصِيْحَابِي، فَلَيَقَالَ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بِعَدِّكَ؛

مردمانی از اصحابم را بر حوض کوثر نزد من آرند که تا آمدنشان به سوی خود را می‌بینم از من جدایشان کنند! می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از رفتنت چه بدعتها گذاردند.¹

¹. سوره مائده، آیه 117.

². بخاری، تفسیر مائده، باب یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و تفسیر سوره انبیا؛ ترمذی، ابواب صفت قیامت، باب روایات وارد در شأن حشر، و تفسیر سوره طه.

³. بخاری، کتاب دعوات، باب فی الحوض؛ ابن ماجه، کتاب مناسک، حدیث 5830؛ مسند احمد، ج 1، ص 453 و ج 3، ص 28 و ج 5، ص 48.

ضابطه شناخت مؤمن و منافق

از آنجا که در میان صحابه رسول خدا(ص) منافقانی بودند که جز خدا کسی آنان را نمی‌شناخت، از این رو، پیامبر خدا(ص) فرموده است: «علی را دوست ندارد مگر مؤمن، و او را دشمن ندارد مگر منافق».

این حدیث را امام علی(ع)² و ام المؤمنین ام سلمه³ و عبدالله بن عباس⁴ و ابوذر⁵

¹. صحیح مسلم، کتاب فضائل، باب اثبات حوض نبینا، حدیث 40.

². امام علی(ع) پسر ابوطالب عموی رسول خدا(ص)، در درون کعبه به دنیا آمد. چنانکه حاکم در مستدرک (ج 30، ص 483) آن را روایت کرده است. و نیز؛ مالکی در الفصول المهمه، مغالزی شافعی در مناقب، و شبلینجی در نور الابصار (ص 69). ولادت او در 13 رجب سی سال پس از عام الفیل بوده است. در سال 35 هجری مهاجران و انصار با او بیعت کردند و در سال 40 هجری در شب نوزدهم ماه رمضان ابن ملجم مرادی او را ضربت زد و در روز بیست و یکم به شهادت رسید. صاحبان صحاح 536 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال آن حضرت در الاستیعاب، اسدالغابه، الاصابه و جوامع السیره (ص 276) موجود است و روایت او درباره منافقان در صحیح مسلم (ج 1، ص 61)، صحیح ترمذی (ج 13، ص 177)، سنن ابن ماجه، باب یازدهم مقدمه؛ سنن نسائی (ج 2، ص 271) باب علامت مؤمن و باب علامت منافق، خصائص نسائی (ص 38)، مسند احمد (ج 1، ص 84 و 95 - 128)، تاریخ بغداد (ج 2، ص 255 و ج 8، ص 417 و ج 16، ص 426)، حلیه الاولیاء ابونعیم (ج 4، ص 185) او گوید: این حدیث حدیثی صحیح و مورد اتفاق است. تاریخ الاسلام ذهبی (ج 2، ص 198)، تاریخ ابن کثیر (ج 7، ص 354) و نیز، در شرح حال آن حضرت در الاستیعاب (ج 2، ص 461)، اسدالغابه (ج 4، ص 292)، کنز العمال (ج 15، ص 105) ریاض النضره، (ج 2، ص 284) آمده است.

³. ام المؤمنین، ام سلمه هند دخت ابو امیه بن مغیره قرشی، پیش از رسول خدا(ص) همسر ابوسلمه بود، با شوهرش اسلام آوردند و با هم به حبشه هجرت کردند و سپس به مدینه، هنگامی که شوهرش ابوسلمه در احد مجروح شد و در سال سوم هجری به شهادت رسید، رسول خدا(ص) با او ازدواج کرد. ام سلمه پس از شهادت امام حسین(ع) در سال 60 وفات کرد. صاحبان صحاح 378 حدیث از او روایت کرده‌اند. برای آگاهی بیشتر به شرح حال او و همسر اولش در اسد الغابه، جوامع السیره (ص 276) و تقریب التهذیب (ج 2، ص 617) مراجعه کنید. حدیث او درباره منافقین در صحیح ترمذی (ج 13، ص 168)، مسند احمد (ج 6، ص 292)، الاستیعاب (ج 2، ص 460)، از طرق متعدد، تاریخ ابن کثیر (ج 7، ص 354)، کنز العمال (ج 6، ص 158) چاپ اول، آمده است.

⁴. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبر(ص)، سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد و در سال 68 در طائف وفات کرد. صاحبان صحاح 1660 حدیث از او روایت کرده‌اند.

شرح حالش در اسدالغابه، الاصابه و جوامع السیره (ص 276) آمده است.

⁵. ابوذر، جندب یا بردید بن جناده، اسلامش قدیم و هجرتش دیر بود. پس از جنگ بدر در سایر غزوات رسول خدا(ص) شرکت کرد. در سال 32 هجری در حال تبعید در ربذه وفات کرد. صاحبان

غفاری و انس بن مالک¹ و عمران بن حصین² همگی روایت کرده و در زمان رسول

خدا(ص) شایع و مشهور بوده است.

ابوذر گوید: ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر آنگاه که خدا و رسول را تکذیب کرده، از نمازهای واجب سرپیچی و با علی بن ابی‌طالب دشمن بودند.³
ابو سعید خدری⁴ گوید: ما - گروه انصار - در زمان رسول خدا(ص) منافقان را با بغض و کینه‌ای که نسبت به علی بن ابی‌طالب داشتند، می‌شناختیم.
عبدالله بن عباس گوید: ما در زمان رسول خدا(ص) منافقان را به دشمنی‌شان با علی بن ابی‌طالب می‌شناختیم.⁵

صالح 281 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در تقریب (ج 2، ص 420)، جوامع السیره (ص 277) و ج 2 عبدالله بن سبا آمده است.

¹. از انس بن مالک انصاری، روایت شده که ده سال خادم رسول خدا(ص) بوده است. او دستانش را تا آرنج به خاطر سفیدی - شبه پیسی - با پماد ویژه‌ای پوشش می‌داد، و این ناشی از دعای امام علی(ع) بر علیه او بود که حدیث غدیر را کتمان کرد و امام(ع) از خدا خواست تا سفیدی خاصی را بر او بزند که با عمامه پوشانده نگردد. خلاصه داستان در الاعلاق النفیسه (ص 122) و مشروح آن در شرح نهج البلاغه (ج 4، ص 388) موجود است. او بعد از سال 90 هجری در بصره وفات کرد. صاحبان صالح 2286 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره (ص 276) آمده است. روایت او درباره منافقان در کنز العمال (ج 7، ص 140) چاپ اول موجود است.

². ابونجید، عمران بن حصین خزاعی کعبی، در سال فتح خیبر اسلام آورد و با پیامبر(ص) همراه شد. در کوفه قضاوت و در بصره در سال 52 هجری وفات کرد. صاحبان صالح 180 حدیث از او روایت کرده‌اند. روایتش درباره منافقان در کنز العمال (ج 7، ص 140) چاپ اول، و شرح حال او در تقریب التهذیب (ج 2، ص 72) و جوامع السیره (ص 277) آمده است.

³. مستدرک صحیحین، ج 3، ص 129؛ کنز العمال، ج 15، ص 91.

⁴. ابوسعید بن مالک بن سنان خزرجی خدری، در جنگ خندق و پس از آن شرکت کرد. در سال 63 یا 64 در مدینه وفات کرد. برخی سال 74 گفته‌اند. صاحبان صالح 1170 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه (ج 2، ص 289)، تقریب التهذیب (ج 1، ص 289) و جوامع السیره (ص 276) آمده است. حدیث او درباره منافقان در صحیح ترمذی (ج 13، ص 167) و حلیه الاولیاء ابو نعیم (ج 6، ص 284) موجود است.

⁵. تاریخ بغداد، ج 3، ص 153.

جابر بن عبدالله انصاری¹ گوید: ما منافقان را جز به دشمنی با علی بن ابی طالب نمی‌شناختیم. به خاطر این روایات و به خاطر سخن رسول خدا (ص) در حق امام علی (ع) که فرموده:

اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهِ؛

خداوندا دوستدار علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن شمار.²

به‌خاطر همه‌اینها، پیروان مکتب اهل بیت (ع) در گرفتن معالم و معارف دین خود از صحابه‌ای که با علی (ع) دشمنی کرده و او را دوست نداشتند، احتیاط می‌کنند. زیرا، پروای آن دارند که آن صحابی از منافقینی باشد که جز خداوند کسی آنان را نمی‌شناسد.

¹. جابر بن عبدالله عمرو انصاری، صحابی فرزند صحابی، در بیعت عقبه با پدرش حضور داشت و در 17 جنگ با پیامبر شرکت کرد. در جنگ صفین نیز با امام علی (ع) بود. پس از سال 70 در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح 1540 حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسدالغابه (ج 1، ص 257-256)، تقریب التهذیب (ج 1، ص 122) و جوامع السیره (ص 276) آمد است، روایتش درباره منافقان در الاستیعاب (ج 2، ص 462)، ریاض النضره (ج 2، ص 284) تاریخ ذهبی (ج 2، ص 198) و مجمع الزوائد (ج 9، ص 133) موجود است.

². صحیح ترمذی، ج 13، ص 165، باب مناقب علی (ع)، سنن ابن ماجه باب فضل علی، حدیث 116؛ خصائص نسائی، ص 4 - 30، مسند احمد، ج 1، ص 84 - 88 و 118 - 119 و 152 - 330 و ج 4 ص 281 - 368 و 370 - 372، و ج 5، ص 307 - 347 و 350 - 358 و 361 - 336 و 419 - 568، مستدرک صحیحین؛ ج 2، ص 129، و ج 3، ص 9؛ ریاض النضره، ج 2، ص 222 - 225؛ تاریخ بغداد، ج 7، ص 377 و ج 8، ص 290 و ج 12، ص 343 و مصادر بسیار دیگر.

14- بَداء یا محو و اثبات الهی

نخست: معنای لغوی بَداء

بدا در لغت دو معنی دارد:

1. «بَدَأُ الْأَمْرُ بُدْؤًا وَ بَدَاءً»، یعنی: این موضوع آشکار واضح شد. پس، یکی از معانی «بَداء» آشکار شدن و وضوح است.
2. «بَدَأَ لَهُ فِي الْأَمْرِ كَذَا»، یعنی: در این موضوع چنین رأیی برایش پیدا شد؛ رأی تازه‌ای پیدا کرد.

دوم: معنای بَداء در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

علمای «عقاید اسلامی» گفته‌اند: «بَداء» درباره خداوند، آشکار کردن چیزی است که بر بندگان مخفی بوده و ظهورش برای آنان تازگی دارد. بنابراین، کسانی که پنداشته‌اند مقصود از «بَداء» درباره خداوند این است که برای حق تعالی نیز، همانند مخلوقات، رأی تازه‌ای - غیر از آنچه پیش از «بَداء» داشته - پیدا می‌شود، سخت در اشتباهند، راستی را که خداوند برتر و بالاتر از آن است که می‌پندارند.

سوم: بَداء در قرآن کریم

الف) خدای متعال در دو موضع از سوره رعد، آیات 7 و 27 می‌فرماید:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ...

کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا آیت و معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده؟...

سپس در آیات 38-40 همان سوره می‌فرماید:

... وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُمْسِكُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ * وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ؛

هیچ پیامبری را نباید که آیت و معجزه‌ای بیاورد مگر به فرمان خدا. هر دورانی را سرنوشتی است. خداوند هر چه را بخواهد محو و نابود، و هر چه را بخواهد اثبات و برجای می‌گذارد، و ام‌الکتاب [لوح محفوظ] نزد اوست. و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا تو را [پیش از موعد] بمیرانیم، در هر حال، آنچه بر عهده توست تنها تبلیغ و رساندن است، حساب [آنان] برماست.

شرح کلمات

1. آیه

آیه در لغت علامت و نشان آشکار است. چنانکه این شاعر گفته است:

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ

در هر چه که بنگری نشانه آشکار وجود خداوند و دلیل روشن یکتایی او است. معجزات انبیا از آن رو «آیت» نام گرفته که نشان درستی آنان، و دلیلی بر قدرت الهی است. همو که ایشان را توان آوردن چنان معجزاتی مانند عصای موسی و ناقه صالح بخشیده و در آیات 67، سوره شعرا و 73 سوره اعراف بدان اشارت فرموده است.

قرآن کریم، همچنین انواع عذابها را که خداوند بر امتهای کافر نازل فرموده، «آیت» نامیده است. چنانکه در سوره شعراء درباره قوم نوح می‌فرماید:

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً¹؛

سپس بر جای ماندگان را غرق کردیم. راستی را که در آن آیت و نشانه‌ای است.

و درباره قوم هود می‌فرماید:

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً²؛

¹. سوره شعراء، آیات 120 - 121.

². سوره هود، آیه 139.

آنان پیامبرشان هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم. راستی را که در آن آیت و نشانه‌ای است.

و درباره قوم فرعون در سوره اعراف فرموده:

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ¹؛

پس، طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه و خون را - که آیات و نشانه‌های جدا جدا بودند - بر آنان فرستادیم.

2. أَجَل

أجل یعنی: مدت، وقت و زمان محدود، سرانجام و پایان کار. اینکه گفته می‌شود: فلان کس اجلش فرا رسید، یعنی: مرد و مدت عمرش به سر آمد. و اینکه گفته می‌شود: برای آن اجلی تعیین شده، یعنی: برای آن وقت محدودی قرار داده‌اند.

3. کتاب

برای کتاب معانی متعددی است و مقصود از آن در اینجا «مقدار نوشته شده یا مقدر» است، و معنای: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» که در آیه آمده این است که: زمان آوردن معجزه به وسیله پیامبر(ص) از پیش تعیین شده، یعنی: هر دورانی را سرنوشتی معین است.

4. يَمْحُو

یَمْحُو یعنی: محو می‌کند، زایل می‌گرداند. «محو» در لغت به معنای باطل کردن و از بین بردن است. همان‌گونه که خدای متعال در سوره اسراء، آیه 12 می‌فرماید:

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً؛

پس نشانه شب را محو کرده و نشانه روز را روشنی‌بخش قرار دادیم.

و در سوره شوری، آیه 24 می‌فرماید:

وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ؛

خداوند باطل را محو و نابود و حق را به فرمان خود ثابت و استوار می‌دارد.

یعنی آثار باطل را از بین می‌برد.

¹. سوره اعراف، آیه 133.

تفسیر آیات

خدای سبحان در آیات گذشته می‌فرماید: کفار قریش از رسول خدا (ص) درخواست کردند تا برای آنان معجزاتی بیاورد، خداوند نوع درخواست آنان را نیز در سوره اسراء بیان داشته و فرموده است:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا... أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا¹

و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه چشمه جوشانی از این سرزمین برای ما بیرون آوری... یا قطعات آسمان را - آنگونه که می‌پنداری - بر سر ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

و در آیه 38 سوره رعد می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ» هیچ پیامبری حق ندارد معجزه‌ای را - که از او خواسته‌اند - بیاورد «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر به فرمان خدا. زیرا، هر کاری در تقدیر مکتوب الهی زمان ویژه‌ای دارد.

خداوند در آیه بعد، بدون فاصله، استثنای از تقدیر مکتوب را بیان داشته و می‌فرماید: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ» خداوند هر چه را بخواهد محو می‌کند، یعنی: دست خدا بسته نیست و هر جا که خواست رزق و اجل و سعادت و شقاوت را در این مکتوب مقدر، تغییر می‌دهد. «وَيُثَبِّتُ» و هر چه را بخواهد - از نانوشته‌ها - در آن جای می‌دهد. زیرا «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» اصل کتاب تقدیر و سرنوشت یعنی «لوح محفوظ» که هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در آن نیست، نزد خداست.

بدین خاطر بعد از آن می‌فرماید: «وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» و اگر پاره‌ای از مجازاتها را که به آنان وعده می‌دهیم [در زمان حیات] به تو نشان دهیم، «أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ» یا تو را [پیش از آن] بمیرانیم، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» در هر حال، تو تنها ابلاغ کننده‌ای و بس.

طبری و قرطبی و ابن کثیر در تفسیر این آیه روایتی آورده‌اند که مؤید گفتار ماست و فشرده آن چنین است:

خلیفه دوم عمر بن خطاب پیرامون خانه خدا طواف می‌کرد و می‌گفت:

¹. سوره اسراء، آیات 90 - 92.

اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِيْ اَهْلِ السَّعَادَةِ فَاثْبِتْنِيْ فِيْهَا، وَ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِيْ اَهْلِ الشَّقَاوَةِ وَ الذَّنْبِ فَامْحِنِيْ وَ اَثْبِتْنِيْ فِيْ اَهْلِ السَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ وَ عِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر مرا در زمره سعادت‌مندان قرار داده‌ای، در آن استوارم دار، و اگر از شقاوتمندان و گناهکارانم نوشته‌ای، نامم را از آن محو و در میان سعادت‌مندانم جایگزین بفرما. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری.

و از قول صحابی پیامبر ابن مسعود روایت شده که می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِيْ السُّعْدَاءِ فَاثْبِتْنِيْ فِيْهِمْ، وَ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِيْ الْاَشْقِيَاءِ فَامْحِنِيْ مِنَ الْاَشْقِيَاءِ وَ اَكْتُبْنِيْ فِيْ السُّعْدَاءِ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ وَ عِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر مرا در زمره سعادت‌مندان قرار داده‌ای، در بین آنان استوارم دار، و اگر در زمره شقاوتمندانم نوشته‌ای، از میان اشقیایم محو و در بین سعادت‌مندانم جایگزین فرما. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری، و کتاب اصلی نزد توست.

و از قول ابی وائل آورده‌اند که بارها می‌گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا اَشْقِيَاءَ فَامْحُ وَ اَكْتُبْنَا سُعْدَاءَ، وَ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا سُعْدَاءَ فَاثْبِتْنَا، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثَبِّتُ وَ عِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛

خدایا: اگر ما را در زمره بدبختان قرار داده‌ای، از بین آنان محو و در زمره نیک‌بختانمان جایگزین فرما، و اگر در زمره نیک‌بختان قرارمان داده‌ای در آن استوارمان دار. زیرا، تو هر چه را بخواهی محو یا برقرار می‌داری، و کتاب اصلی نزد توست.¹

در بحارالانوار آمده است:

¹. هر سه حدیث را طبری در تفسیر آیه آورده است. ابو وائل شقیق بن مسلمه اسدی کوفی است، شرح حال او در تهذیب التهذیب، ج 10، ص 354، چنین است که: ثقه است و مخضرم [جاهلیت و اسلام را درک کرده است] در زمان صحابه و تابعین حضور داشته و در خلافت عمر بن عبدالعزیز در سن یکصد سالگی از دنیا رفته است.

وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَأَمْحَنِ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَ اكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ، فَأَنْكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلَ عَلَى نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛

و اگر از بدبختانم، مرا از زمره آنان محو و در بین نیکبختان جایگزین فرما. زیرا، تو در کتاب خود که بر پیامبرت (ص) نازل شده فرموده‌ای: خداوند هر چه را بخواهد محو یا برقرار می‌دارد و کتاب اصلی نزد اوست.¹

قرطبی نیز، در ذیل روایتی که از صحیح بخاری و مسلم آورده، بر این معنی استدلال کرده است، روایت می‌گوید:

رسول اکرم (ص) فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ - أَجَلِهِ - فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛

کسی که از وسعت روزی و زیادتی عمر خشنود می‌گردد، به خویشاوند خود نیکی نماید.²

و از ابن عباس نقل کرده که او در جواب کسی که پرسید: چگونه در عمر و اجل زیادتی می‌شود؟ گفت: خدای عز و جل فرموده:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ؛³

او کسی است که شما را از گل آفرید، سپس مدتی مقرر داشت، و اجل حتمی نزد اوست.

ابن عباس گفت: «اجل اول در آیه اجل بنده از تولد تا مرگ است، و اجل دوم - یعنی آنچه نزد خداست - از زمان مرگ تا قیامت است که در برزخ به سر می‌برد، و کسی جز خدا آن را نمی‌داند. پس، اگر بنده‌ای از خدا بترسد و صله رَحِم به جای آورد، خداوند هر چه بخواهد از عمر برزخی او کاسته و به عمر اولش می‌افزاید، و اگر نافرمانی کند و قطع رحم نماید، خداوند هر چه بخواهد از عمر دنیایی‌اش کاسته و به عمر برزخی‌اش می‌افزاید⁴...»

¹. بحارالانوار، ج 98، ص 162.

². صحیح بخاری، ج 3، ص 34؛ کتاب الادب باب 12 و 13، و صحیح مسلم، ص 1982، حدیث 20 و

21 از باب صله رحم و مسند احمد، ج 3، ص 247 و 266 و ج 5، ص 76.

³. سوره انعام، آیه 2.

⁴. تفسیر قرطبی، ج 9، ص 329-331.

ابن کثیر بر این استدلال افزوده و سخنی گفته که فشرده آن چنین است: این سخن با روایتی که احمد و نسائی و ابن ماجه آورده‌اند هماهنگ می‌نماید، آنان آورده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمَ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ وَلَا يَرُدُّ الْقَدَرَ إِلَّا الدُّعَاءُ وَلَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبَرُّ؛

انسان گاهی به خاطر گناه از روزی محروم می‌گردد، و چیزی جز دعا بلا و سرنوشت را باز نمی‌گرداند، و چیزی جز نیکی عمر را نمی‌افزاید.¹

و در حدیث دیگری فرموده:

إِنَّ الدُّعَاءَ وَالْقَضَاءَ لَيَعْتَلِجَانِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛²

دعا و سرنوشت در میان آسمان و زمین با هم مبارزه می‌کنند.

آنچه آوردیم یکی از چند وجهی بود که در معنای این آیه گفته‌اند، وجوه دیگری نیز در معنای آیه آورده‌اند، مانند این سخن که: «مراد از «محو و اثبات» در آیه: محو حکمی و اثبات حکم دیگر است.» یعنی نسخ احکام شریعت، و درست‌تر آن است که بگوییم: «مقصود در آیه همه را شامل است.» چنانکه قرطبی نیز این را برگزیده و گفته است: «...این آیه عام است و شامل همه چیز می‌گردد، و این اظهر است و خدا داناتر³».

طبری و سیوطی از قول ابن عباس آورده‌اند که او درباره این آیه: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» گفته است: «خداوند امور هر سال را در شب قدر تقدیر و برنامه می‌کند جز نیک‌بختی و بدبختی را⁴».

ب) خدای سبحان در سوره یونس می‌فرماید:

فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ⁵؛

¹. مقدمه سنن ابن ماجه، باب 10، حدیث 90.

². تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 519.

³. تفسیر قرطبی، ج 2، ص 329.

⁴. تفسیر طبری، ج 13، ص 111 و تفسیر سیوطی، ج 4، ص 65. عبارت از طبری است.

⁵. سوره یونس، آیه 98.

چرا هیچ‌یک از مردم شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودشان دهد؟ مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب ذلت و خواری را در زندگی دنیا از آنان برداشتیم، و تا مدتی آنان را بر خوردار ساختیم.

شرح کلمات

1. کَشَفْنَا: زایل کردیم، از بین بردیم، برداشتیم.

2. خِزْي: خواری، رسوایی.

3. حین: وقت و زمان نامعلوم که بیش و کم آن مشخص نیست.

تفسیر آیه

فشرده داستان یونس (ع) آنگونه که در تفسیر طبری و قرطبی و مجمع البیان آمده، چنین است: «قوم یونس (ع) در نینوا از اراضی موصل می‌زیستند و بت می‌پرستیدند. خداوند یونس (ع) را به سوی ایشان فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خوانده و از بت‌پرستی بازدارد. ایشان سرباز زدند، دو نفر از آنان یکی عابد و دیگری عالم، یونس (ع) را پیروی کردند، عابد از یونس (ع) خواست تا بر علیه آن قوم نفرین کند و عالم او را از این کار نهی کرد و گفت: بر اینان نفرین مکن، زیرا خدا دعایت را مستجاب می‌کند ولی هلاکت بندگانش را دوست ندارد! یونس (ع) سخن عابد را پذیرفت و نفرین کرد، خداوند فرمود: عذاب در فلان ماه و فلان روز نازل می‌گردد. یونس (ع) آن را به آنان خبر داد، وقت عذاب که نزدیک شد یونس (ع) به همراه آن عابد از میان ایشان بیرون رفت، ولی آن عالم در میانشان باقی ماند. قوم یونس (ع) با خود گفتند: ما تا به حال از یونس (ع) دروغی را ندیده‌ایم، مواظب باشید اگر او امشب در بین شما باقی ماند که عذابی در کار نیست، ولی اگر بیرون رفت بدانید که که صبح فردا عذابتان قطعی است. شب که به نیمه رسید یونس (ع) آشکارا از بینشان بیرون رفت. آنان که این را دانستند و آثار عذاب را مشاهده و به هلاکت خود یقین کردند به نزد آن عالم رفتند، او به ایشان گفت: به سوی خدا زاری کنید که او به شما رحم می‌کند و عذاب را از شما برمی‌دارد: به سوی بیابان بیرون شوید و زنان و کودکانتان را از هم جدا کنید و بین حیوانات و بچه‌هاتان جدایی افکنید، سپس دعا کنید و بگریید! آنان چنین کردند، با زنان و کودکان و چهارپایان خویش سر به صحرا نهادند، لباس پشمینه

پوشیدند و اظهار ایمان و توبه کردند و نیت خود را خالص نمودند و میان همه مادران و بچه‌های آدمی و حیوانات جدایی افکندند سپس نالیدند و فریاد زاری سر دادند. صداها که در هم پیچید و فریادها که آمیخته شد با ناله و اندوه به سوی خدای عز و جل توجه نموده و گفتند: [پروردگارا] ما به آنچه یونس آورده بود ایمان آوردیم، خداوند آنان را بخشید و دعایشان را پذیرفت و عذابی را که بر سرشان سایه گسترده بود از ایشان برطرف ساخت و...»

خداوند، بدین‌گونه عذاب را از قوم یونس - بعد از آنکه توبه کردند - محو و برطرف کرد. آری، خداوند هرچه را بخواهد محو کرده یا برقرار می‌دارد.

(ج) خداوند سبحان در سوره اعراف می‌فرماید:

وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً¹
ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم، و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم تا میقات پروردگارش چهل شب تمام شد.

و در سوره بقره فرموده:

وَإِذْ وَاعِدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ²
و [به یاد آورید] هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاریم، و شما بعد از او - در حالی که ستمکار بودید - گوساله را برگزیدید.

چهارم: بداء در روایات مکتب خلفا

طیالسی و احمد و ابن سعد و ترمذی روایتی دارند که فشرده آن با عبارت طیالسی چنین است:

قال رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ اللَّهَ أَرَى آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ فَرَأَى رَجُلًا أَزْهَرَ سَاطِعًا نُورُهُ، قَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا أَبْنُكَ دَاوُدَ! قَالَ: يَا رَبِّ فَمَا عُمرُهُ؟ قَالَ: سِتُّونَ سَنَةً! قَالَ: يَا رَبِّ زِدْ فِي عُمرِهِ! قَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَزِيدَهُ مِنْ عُمرِكَ! قَالَ: وَ مَا عُمرِي؟ قَالَ: أَلْفَ سَنَةٍ! قَالَ آدَمُ: فَقَدْ وَهَبْتُ لَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ عُمرِي... فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَ جَاءَتْهُ الْمَلَائِكَةُ قَالَ: قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً. قَالُوا: إِنَّكَ قَدْ وَهَبْتَهَا لِدَاوُدَ؛

¹. سوره اعراف، آیه 142.

². سوره بقره، آیه 51.

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند نسل آدم (ع) را به او نشان داد، آدم در میان آنان مردی را دید با چهره‌ای نور افشان، عرض کرد: خدایا! این کیست؟ فرمود: این فرزند تو داود است! عرض کرد: خدایا عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال! عرضه داشت: خدایا در عمر او بیفزای؟ فرمود: نمی‌شود مگر آنکه از عمر خودت به او بیفزایی! عرض کرد: عمر من چقدر است؟ فرمود: هزار سال! آدم گفت: من چهل سال از عمرم را به او بخشیدم... هنگام وفات او که فرا رسید و فرشتگان قبض روح به بالینش آمدند گفت: هنوز چهل سال از عمر من باقی است! گفتند: تو خودت آن را به داود بخشیدی!¹

این روایت به اضافه آنچه در گذشته، درباره آثار «صَلَّه رَحِمَ» و همانند آن، از روایات مکتب خلفا آوردیم از مصادیق «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» است.

امامان اهل بیت (ع) «محو و اثبات» را «بداء» نام نهاده‌اند که - به یاری خدای متعال - در بخش پنجم آن را بررسی می‌نماییم.

پنجم: بداء در روایات امامان اهل بیت (ع)

در بحار از امام صادق (ع) آورده است که فرمود: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَ خَلْعَ الْأُنْدَادِ، وَ أَنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ؛ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آنکه سه چیز را از او خواسته است: اقرار به بندگی خدا، نفی هر گونه شریک و هم‌تا برای او، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم داشته و هر چه را بخواهد وا پس می‌دارد.²

امام صادق (ع) همین معنی را در بیان دیگری با لفظ «محو و اثبات» آورده و فرموده:

¹. مسند طرابلسی، ص 350، حدیث 2692، مسند احمد، ج 1، ص 251، 298 و 371؛ طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج 1، قسمت اول ص 7 - 9؛ سنن ترمذی، ج 11، ص 196 و 197، در تفسیر سوره اعراف، در کتاب بحار الانوار، ج 4، ص 102-103 نیز با اختلافی اندک، از امام باقر (ع) آورده است.

². بحار، ج 4، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا: الْإِقْرَارَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَخَلْعَ الْأُنْدَادِ، وَ أَنَّ اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ؛

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آنکه سه چیز را از او خواسته است: اقرار به عبودیت خدا، نفی هر گونه شریک و هم‌تا برای او، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد محو کرده و هر چه را بخواهد برقرار می‌دارد.¹

و در روایت سوم «محو و اثبات» را «بداء» نامیده که فشرده آن چنین است:

مَا تَنْبَأُ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يُقَرَّ لِلَّهِ تَعَالَى ... بِالْبَدَاءِ ...؛

هیچ پیامبری هرگز نشان پیامبری نگیرد مگر آنکه برای خدای متعال به این امور اعتراف نماید.... یکی از آنها اعتراف به «بداء» است²....

از امام رضا (ع) روایت کرده‌اند که فرمود:

مَا بَعَثَ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ، وَ أَنَّ يُقَرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ؛

خداوند هرگز پیامبری را نفرستاده مگر با حرمت شراب و اینکه به «بداء» [محو و اثبات] در حق خدا اعتراف نماید.³

و در روایت دیگری، امام صادق (ع) از زمان «محو و اثبات» نیز خبر داده و فرموده:

إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدَرِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ وَ الْكِتَابَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُقَدَّمَ شَيْئًا أَوْ يُؤَخَّرَهُ أَوْ يَنْقُصَ شَيْئًا أَمَرَ الْمَلَكَ أَنْ يَمْحُو مَا يَشَاءُ ثُمَّ أَثَبَّتَ الَّذِي أَرَادَ؛

شب قدر که می‌شود فرشتگان و روح و نویسندگان به آسمان دینا فرود می‌آیند و هر چه را خدای متعال در آن سال مقرر فرموده می‌نویسند، و اگر خدا بخواهد چیزی را پیش انداخته یا واپس بدارد، یا چیزی را بکاهد، به فرشته مأمور فرمان می‌دهد آن را همان‌گونه که خواسته «محو و نابود» یا «برقرار» بدارد.⁴

امام باقر (ع) نیز در بیان دیگری از آن خبر داده که فشرده آن چنین است:

¹. بحار، ج 4، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

². بحار، ج 47، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

³. بحار، ج 4، ص 108، به نقل از توحید صدوق.

⁴. بحار، ج 4، ص 99، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

تَنَزَّلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكِتَابُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَكْتُبُونَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ فِيهَا. قَالَ: وَ أَمْرٌ مَوْقُوفٌ لِلَّهِ تَعَالَى فِيهِ الْمَشِيئَةُ يُقَدَّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛

در شب قدر فرشتگان و نویسندگان به آسمان دنیا فرود می آیند و هر چه را که در آن سال شدنی است و هر چه در آن به بندگان می رسد، همه را می نویسند. فرمود: و کارهایی است که وابسته به مشیت الهی است، هر چه را بخواهد مقدم داشته و هر چه را بخواهد واپس می دارد، و این معنای سخن خدای متعال است که فرموده: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.¹

امام باقر(ع) در حدیث دیگری درباره این آیه: «وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا»، خداوند هرگز مرگ کسی را - هنگامی که اجلش فرا می رسد - به تأخیر نمی اندازد. فرمود: «زمانی که اجل فرود آید و نویسندگان آسمان آن را بنویسند، این اجل را خداوند به تأخیر نمی اندازند.»²

علامه مجلسی در این باب از بحار همان داستانی را که آدم(ع) چهل سال از عمر خود را به داود بخشید و ما آن را در روایات مکتب خلفا آوردیم، آورده است.³ این، معنای «بداء» در روایات امامان اهل بیت بود. اما «بداء» به این معنی که، «برای خداوند رأی جدید و تازه ای در کار پیدا شود که پیش تر آن را نمی دانسته» - معاذ الله - این دیدگاه در مکتب اهل بیت منکر و مردود است، و ما از آن به خدا پناه می بریم. دیدگاه امامان اهل بیت(ع) در این باره همان است که مجلسی از امام صادق آورده، امام(ع) فرموده:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسَ فَأَبْرَأَ مِنْهُ؛

هر کس بگوید برای خدای عزوجل در چیزی، رأی تازه و جدیدی پیدا می شود که پیش تر آن را نمی دانسته، از او بیزاری بجوید.⁴

اثر اعتقاد به بداء

¹. بحار، ج 4، ص 102، به نقل از امالی شیخ مفید.

². همان.

³. بحار، ج 4، ص 102، به نقل از علل الشرایع.

⁴. بحار، ج 4، ص 111، به نقل از اکمال الدین صدوق.

15- جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر

جبر و تفویض و اختیار

الف) معنای لغوی جبر

«جبر» در لغت به معنای واداشتن کسی به کاری با زور است، و «مجبور» یعنی کسی که با زور به کاری وادار شده است.

ب) جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

«جبر» در این اصطلاح یعنی: خدای متعال بندگانش را بر آنچه می‌کنند مجبور کرده است؛ در کار نیک باشد یا بد، زشت باشد یا زیبا، به گونه‌ای که بنده در این باره اراده و اختیار ترک فعل و سرپیچی از آن را ندارد. پیروان «جبر» را عقیده بر آن است که هر چه برای انسان پدید آید همان سرنوشت از پیش تعیین شده اوست. انسان را آنجا که باید می‌برند، او اختیاری ندارد. این سخن، سخن اشاعره است.¹

ج) معنای لغوی تفویض

«تفویض» در لغت به معنای واگذار کردن و اختیار دادن است.

د) تفویض در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

¹. به معرفی «اشاعره» در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل» ابن حزم (ج 1 ص 119 - 153) مراجعه شود.

«تفویض» در این اصطلاح یعنی خداوند متعال کارهای بندگان را به خود آنان واگذار کرده است. هرچه بخواهند آزاد و رها و مستقل انجام می‌دهند و خداوند قدرتی بر افعال آنان ندارد. این سخن، سخن «معتزله» است.¹

هـ) معنای لغوی اختیار

«اختیار» در لغت به معنای حق انتخاب و گزینش است. برگزیدن و پسندیدن و آزاد بودن در انتخاب را، اختیار گویند.

و) اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

خدای متعال بندگانش را به وسیله انبیا و رسولان خود بر برخی از کارها مکلف و از برخی نهی فرموده است. خداوند پس از آنکه قدرت و اراده انجام کار و ترک آن را به بندگانش بخشیده و برای آنان در آنچه می‌کند، حق انتخاب و گزینش قرار داده، و هیچ‌کس را در این راه مجبور نکرده، از آنان خواسته است تا در آنچه که به آن فرمان داده یا از آن بازداشته، او را اطاعت نمایند. استدلال بر این موضوع - به یاری خدا - در بحث آینده می‌آید.

قضا و قدر و معنای آنها

ماده «قضا» و «قدر» در معانی متعددی استعمال شده که آنچه مربوط به این بحث است می‌آوریم:

الف) برخی معانی ماده «قضا»

1. «قضا» به معنای «داوری» میان دو طرف درگیر، مانند:
إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ²؛
پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می‌کردند، میان آنان داوری می‌کند.
2. «قضا» به معنای «آگاه کردن»، مانند سخن خدای متعال در داستان لوط و آگاه کردن او از سرانجام قومش که می‌فرماید:

¹ به معرفی «معتزله» در کتاب ملل و نحل شهرستانی در حاشیه «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل» ابن حزم (ج 1، ص 55 - 57) مراجعه شود.

² سوره یونس، آیه 93.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ¹؛
ما لوط را از این موضوع آگاه کردیم که صبحگاهان، همه آنان ریشه کن خواهند شد.

3. «قضا» به معنای «واجب کردن» و «فرمان دادن»، مانند:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا يَٰهٓ²؛

پروردگار تو فرمان داده که جز او را نپرستید.

4. «قضا» به معنای «اراده و تقدیر»، مانند:

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ³؛

و هر گاه چیزی را «اراده» کند، تنها می گوید: موجود باش! و می شود.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا⁴؛

او خداوندی است که شما را از گل آفرید، سپس [برای او] مدتی «مقدر» فرمود.

یعنی برای زنده بودن انسان اندازه و مقدار معینی قرار داد.

ب) برخی معانی ماده «قَدَرَ»

1. «قَدَرَ» یعنی قدرت یافت، توان اقدام پیدا کرد، «قادر» یعنی توانا و «قدیر» یعنی

توانمند، خدای متعال در سوره یس، آیه 81 می فرماید:

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؛

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، «قادر» نیست همانند آنها رابیا فرزند؟

و در سوره بقره، آیه 20 می فرماید:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنان را از بین می برد، زیرا خداوند بر هر چیز

«توانمند» است.

یعنی خداوند بر انجام هر کاری به هر گونه که حکمتش اقتضا کند قدرت دارد.

2. «قَدَرَ» یعنی در تنگنا قرار داد، «قَدَرَ الرِّزْقَ عَلَيْهِ وَ يَقْدِرُ» یعنی او را در تنگنای

معیشت قرار داده و می دهد.

¹. سوره حجر، آیه 66.

². سوره اسراء، آیه 23.

³. سوره بقره، آیه 117.

⁴. سوره انعام، آیه 2.

خداوند در سوره سبأ، آیه 36 می‌فرماید:

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ؛

بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسعت داده یا «تنگ» می‌کند.

3. «قَدَرَ» یعنی تدبیر و اندازه کرد، «قَدَرَ اللَّهُ الْأَمْرَ بقدره» یعنی خداوند آن را

تدبیر کرد یا خواستار وقوع آن شد، چنانکه در سوره قمر، آیه 12 می‌فرماید:

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ؛

وزمین را شکافتیم و چشمه‌هایی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب [باران و چشمه] «به

اندازه‌ای که تدبیر و خواسته شده بود» با هم درآمیختند.

(ج) معنای «قَدَرَ»

1. «قَدَرَ» یعنی حکم کرد، فرمان داد، «قَدَرَ اللَّهُ الْأَمْرَ» یعنی خداوند حکم و فرمان

داد که کار، اینگونه باشد. چنانکه در سوره نمل، آیه 57 درباره زن لوط می‌فرماید:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛

ما او [لوط] و خانواده‌اش را نجات دادیم، جز زنش که فرمودیم: او از

بازماندگان باشد.

یعنی حکم و فرمان ما این بود که آن زن از هلاک‌شدگان باشد.

2. «قَدَرَ» یعنی مدارا نمود، درنگ کرد، «قَدَرَ فِي الْأَمْرِ» یعنی در انجام کار درنگ

کرد و با آن مدارا نمود، چنانکه خدای متعال در سوره سبأ، آیه 11 به داود(ع)

می‌فرماید:

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ؛

زره‌های کامل و فراخ بساز و در بافتن آنها با تأمل و مدارا عمل کن.

یعنی در ساختن زره عجله مکن، بلکه با دقت و زمان کافی اقدام کن تا نتیجه

کارت محکم و استوار باشد.

(د) معنای «قَدَرَ»

1. «قَدَرَ» به معنای کمیّت و مقدار و اندازه، چنانکه در سوره حجر، آیه 21

می‌فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛

هرچه هست خزاین آن نزد ماست، و ما جز به مقدار و اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

2. «قَدَر» به معنای زمان و مکان، چنانکه در سوره مرسلات، آیات 20-22 می‌فرماید:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِيمٍ × فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ × إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ؛
آیا شما را از آبی پست نیافریده‌ایم × سپس آن را در قرارگاه محفوظ و آماده قرار دادیم × تا «زمانی» معین و معلوم؟

3. «قَدَر» به معنای حکم قطعی و نافذ، «قَدَرَاللَّهِ» یعنی حکم نافذ و قطعی و محکم خدا، چنانکه در سوره احزاب، آیه 38 می‌فرماید:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا؛
این سنت الهی، در پیشینیان نیز جاری بوده، و فرمان خدا «قطعی و نافذ و شدنی» است.

شاید تعدد معنای ماده «قضا و قدر» و نسبت آن به خدای متعال باعث شده تا برخی از مسلمانان به اشتباه افتاده و چنان پندارند که معنای «قضا و قدر» در قرآن و حدیث این است که، انسان در زندگی خویش هر چه را می‌کند، نیک یا بد، براساس «قضا و قدر» و سرنوشتی است که خداوند، پیش از آفرینش او، برایش مقرر داشته است! چنانکه در روایات ما واژه «قَدَری»، به «جبری» و «تفویضی» هر دو اطلاق شده است. و بنا بر چنین اطلاقی، واژه «قَدَر» نامی است برای شیء و ضد آن، مانند واژه «قُرء» که نامی است برای «حیض» و «پاکی» هر دو.

در پایان، از بیان اقوال «قَدَری‌ها» و پاسخ آن، برای پرهیز از طول بحث درمی‌گذریم، و تنها به آوردن احادیثی که پاسخ این اقوال را در آن یافته‌ایم بسنده می‌کنیم تا - به یاری خدا - علاوه بر پاسخ، توضیح و شرح موضوع نیز باشد.

روایاتی از امامان اهل بیت (ع) در قضا و قدر

روایت اول

1. روایت نخست را از اولین امام از امامان اهل بیت (ع)، امام علی بی ابی‌طالب (ع) می‌آوریم:

صدوق در کتاب توحید با سند خود تا امام حسن (ع) و ابن عساکر در تاریخ با سند خود تا ابن عباس روایت کنند که: [عبارت از صدوق است]

دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقَالَ: أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَبْقِضَاءَ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرَ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَجَلٌ يَا شَيْخُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَهُ وَ لَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرَ، فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ (ع): مَهْلًا يَا شَيْخُ! لَعَلَّكَ تَظُنُّ قَضَاءَ حَتْمًا وَ قَدْرًا لَازِمًا! لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبُطِلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ الرَّجْرُ، وَ لَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَ الْوَعْدِ، وَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مُسَيِّءٍ لَائِمَةٌ وَ لَا لِمُحْسِنٍ مَحْمَدَةٌ، وَ لَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، وَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ، تِلْكَ مَقَالَةُ عَبْدِهِ الْإِوثَانِ وَ خُصَمَاءِ الرَّحْمَانِ وَ قَدَرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِيهَا، يَا شَيْخُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ تَخْيِيرًا، وَ نَهَى تَحْذِيرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُعْصَ مَعْلُوبًا، وَ لَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا، وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِاطِلَالٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ؛

مردی عراقی بر امیرمؤمنان (ع) وارد شد و گفت: آیا خروج ما بر شامیان به «قضا و قدر» الهی است؟ امام به او فرمود: آری ای شیخ! به خدا سوگند از هیچ بلندی بالا نرفتید و در هیچ پستی فرود نیامدید مگر به «قضا و قدری» از خداوند! آن مرد گفت: امیدوارم رنج من نزد خدا به حساب آید!¹

امام (ع) به او فرمود: آهسته برو ای شیخ! شاید پنداشتی قضای حتمی و قدر قطعی را می‌گویم! اگر چنین باشد که ثواب و عقاب و امر و نهی و پیشگیری باطل شده، و ترساندن و مژده دادن بی‌معنی است، نه ملامتی بر گناهکار بجاست و نه ستایشی از نیکوکار رواست، بلکه نیکوکار به ملامت سزاوارتر از بدکار بوده و گناهکار به نیکی شایسته‌تر از نیک‌رفتار است!² این، گفتار بت‌پرستان و دشمنان

¹. یعنی اگر خروج و جهاد ما به «قضا و قدر» قطعی الهی است که سزاوار پاداش نیستیم. پس امیدوارم رنج من در این راه نزد خدا به حساب آید و در ردیف اعمال کسانی قرار گیرد که روز قیامت مورد فضل و رحمت خدا قرار می‌گیرند.

². زیرا هر دو در اصل کار مساویند، چون عمل به اراده و اختیار آنان نبوده، از طرفی نیکوکار مورد ستایش مردم قرار می‌گیرد و این را حق خود می‌داند در حالی که چنین نیست و به خاطر همین پندار، او به ملامت سزاوارتر است از گناهکار، زیرا گناهکار مورد ملامت مردم است و او خود را سزاوار این

خدای رحمان و «قَدَرِی مسلکان» و مجوسان این امت است! ای شیخ! خدای عزوجل بندگان را مکلف ساخت تا به اختیار خود عمل کنند و آنان را نهی کرد تا؛ ثبوت جر خود بازایستند، و بر کار اندک پاداش بسیار دهد، شکست خورده نافرمانی نشده، و ناخواسته اطاعت نگردیده، «او آسمانها و زمین و موجودات میان آن دو را به باطل نیافریده، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از عذاب آتش!»¹

راوی گوید: آن شیخ برخاست و سرود:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّجَاءِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا
فَلَيْسَ مَعْذِرَةً فِي فِعْلٍ فَاحِشَةٍ قَدْ كُنْتُ رَاكِبَهَا فِسْقًا وَعِصْيَانًا

تو همان امام حقی که به یمن طاعت او به قیامت آرزویم کرم خدات باشد
تو ز دین مابه یک دم همه شبهه رازدودی مگراز خدات خواهم که براو جزات
باشد

پس از این بیان روشن نسزد گناه بر من که نه معذرت توانم نه مرا نجات باشد
روایت دوم

روایت دوم را از ششمین امام از امامان اهل بیت (ع)، امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) می آوریم که فرمود:

إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدَرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجَبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ، وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِمْ فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ. وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَ لَمْ يُكَلِّفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ إِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْغُ.

مردم درباره «قَدَر» بر سه راه رفته اند:

1. کسی که عقیده دارد خدای عزوجل مردم را بر گناهان مجبور کرده است، او درباره فرمان بازدارنده الهی به خدا ستم کرده، پس او کافر است.

ملامت می داند، در حالی که چنین نیست، پس باید به او احسان شود تا تحمل آزار و ملامت مردم را با آن جبران کند، نه به نیکوکار!

¹. اقتباسی است از آیه 27 سوره 2.

2. کسی که معتقد است همه کارها به مردم واگذار شده، او خدا را در قدرت و سلطنت خویش ضعیف و ناتوان پنداشته، پس او [نیز] کافر است.

3. کسی که عقیده دارد خداوند بندگان را به آنچه می‌توانند مکلف کرده، و آنچه را در توانشان نیست از آنان نخواستہ است، او هرگاه کار نیکی انجام دهد خدا را سپاس گوید و اگر کار بدی از او سر زند از خدا آمرزش می‌خواهد، این همان مسلمان [به حق] رسیده است.¹

روایت سوم

روایت سوم از هشتمین امام از ائمه اهل بیت (ع)، امام علی بن موسی الرضا (ع) است که فرمود:

1. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ، وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلْبَةٍ وَ لَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ مِنْهَا صَادًّا، وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا، وَ إِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَةٍ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَلُوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ.

خدای عزوجل از روی اجبار اطاعت نشده، و از ضعف و شکست نافرمانی نگردیده، و بندگان را در مملکت خویش بیهوده نگذاشته، او بر همه آنچه که در اختیارشان نهاده مالک، و بر همه اموری که توانشان داده توانمند است. اگر بندگان در پی طاعتش باشند خداوند راه آنان را نمی‌بندد و از اطاعت بازشان نمی‌دارد، و اگر به دنبال نافرمانی‌اش باشند و او بخواهد میان آنان و گناه فاصله شود، خواهد کرد، و اگر مانع از گناه نشد و آنان انجامش دادند، او نیست که آنان را در آن راه انداخته است.²

یعنی: انسانی که خدا را پیروی می‌کند مجبور بر این پیروی نیست، و انسانی که خدا را نافرمانی می‌کند بر اراده و خواست خدا چیره نشده، بلکه این خود خداست که می‌خواهد بنده در کارش مختار و آزاد باشد.

¹. توحید صدوق، ص 360-361.

². توحید صدوق، ص 361.

2. يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِي أَدَيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوَّيْتَ عَلَى مُعْصِيَتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً، «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ».

ای فرزند آدم! با خواست من است که تو گزینشگر شده و هر چه را بخواهی برای خود اختیار می‌کنی، و با نیروی من است که واجباتم را بجا می‌آوری، و با نعمتهای من است که بر نافرمانی‌ام توانمند شده‌ای، من تو را شنوا و بینا و توانا ساختم، [پس این را بدان که] «هرچه از نیکویی به تو می‌رسد از خداست، و هر چه از بدی به تو رسید از خودت می‌باشد»¹.

و در روایت دیگری آمده است: «عَمِلْتَ بِالْمَعَاصِي بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ؛ بَا نِيُورِي كِه دَر تُو نِهَادِه بُوْدَم بِه گَنَاهَان اَقْدَام كَرْدِي»².

روایت چهارم

از امام صادق (ع) روایت است که فرمود:

1. لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيزَ وَلَا لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، قَالَ قُلْتُ: وَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ (ع): مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتُهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَتَهَيَّئَتْهُ فَلَمْ يَنْتَه فَتَرَكَتُهُ فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ، فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكَتُهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.

نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو است. راوی گوید گفتیم: چیزی میان این دو یعنی چه؟ فرمود: مثال آن، مثال کسی است که در حال گناه است و تو او را نهی می‌کنی و او نمی‌پذیرد. پس از آن رهايش می‌کنی و او آن گناه را انجام می‌دهد، پس چنان نیست که چون از تو نپذیرفت و تو به حال خود رهايش کردی، این تو بوده‌ای که به گناه فرمائش دادی³!

2. مَا اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ وَمَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ لِلْعَبْدِ: لِمَ عَصَيْتَ؟ لِمَ فَسَقْتَ؟ لِمَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟ لِمَ زَنِيتَ؟ فَهَذَا فِعْلُ الْعَبْدِ، وَلَا يَقُولُ لَهُ لِمَ مَرَضْتَ؟ لِمَ قَصُرْتَ؟ لِمَ ابْتِضَضْتَ؟ لِمَ اسْوَدَدْتَ؟ لِأَنَّهُ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى.

¹. توحید صدوق، ص 340328، 344 و 362؛ کافی، ج 1، ص 160؛ سوره نساء، آیه 79.

². توحید صدوق، ص 362.

³. کافی، ج 1، ص 160؛ توحید صدوق، ص 362.

هر کاری را که بتوانی بنده را بر آن سرزنش کنی، از آن اوست، و هر چه را که نتوانی بنده را بر آن سرزنش نمایی، از آن خداست. خداوند به بنده‌اش می‌فرماید: چرا سرکشی کردی؟ چرا نافرمانی نمودی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا زنا کردی؟ اینها کار بنده است. خداوند از بنده‌اش نمی‌پرسد: چرا مریض شدی؟ چرا قدت کوتاه است؟ چرا سفید رنگی؟ چرا سیاه رویی؟ زیرا اینها کار خداوند است.¹

شرح روایات

«جبر» و «تفویض» دو طرف دارد:

1. طرفی که به خدا و صفات خدا بازمی‌گردد.

2. طرفی که به انسان و صفات او مربوط می‌شود.

آنچه از جبر و تفویض به خدا و صفات خدا مربوط است، سزاوار آن است که آن را از خدا و انبیای خدا و اوصیای ایشان بگیریم. و آنچه به انسان و صفات و افعال او مربوط می‌شود همین مقدار که می‌گوییم: من این کار را می‌کنم، و من آن کار را نمی‌کنم، کافی است تا بدانیم که هرچه می‌کنیم به اختیار خویش است. در بحثهای گذشته نیز دانستیم که سیر زندگی انسان با سیر ذره و اتم و سیارات و کهکشانها و دیگر مسخرات به فرمان خدا، در حرکات و نتایج، یکسان نیست. این از یک طرف، از طرف دیگر، خداوند انسان را به حال خود رها نکرده و او را به خود واگذار ننموده تا هر چه را بخواهد، همان‌گونه که دوست دارد و هوای نفس او فرمانش می‌دهد، همان را انجام دهد، بلکه خداوند بوسیله انبیای خود راهنمایی‌اش کرده: هم راه ایمان قلبی به حق را به او نشان داده، و هم روش عمل شایسته سودمند جسمانی را به او نموده و هم از اعمال زیانبار آگاهش ساخته است. او اگر از هدایت خدا پیروی کند و یک گام در صراط مستقیم الهی پیش رود، خداوند دستش را گرفته و ده گام جلوترش می‌برد، سپس به خاطر آثار عملش در دنیا و آخرت هفتصد برابر پاداشش می‌دهد، و خداوند به مقتضای حکمت و سنت خویش برای هر کس بخواهد می‌افزاید.

¹. بحار، ج 5، ص 59، حدیث 109.

ما، در کتاب عقاید اسلام مثالی زدیم و گفتیم: خداوند این دنیا را همانند مهمانسرای از نوع «سلف سرویس» برای مؤمن و کافر هر دو آماده کرده است¹، چنانکه در سوره اسراء، آیه 20 می‌فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ هر دو گروه، اینان و آنان را، از عطای پروردگارت افزون می‌دهیم، زیرا عطای پروردگارت هرگز از کسی دریغ نشده است.

راستی را که اگر امداد الهی نبود، و بندگان خدا توان جسمی و فکری خویش و امکانات آماده و مسخر این عالم را از خدای سبحان نداشتند، نه مؤمن ره‌یافته می‌توانست عمل صالح و شایسته انجام دهد، و نه کافر گمراه توان اقدام زیانبار فاسد را داشت، راستی اگر خداوند یک لحظه عطای خود را از انسان سلب کند، حتی اگر جزء کوچکی از آن باشد: بینایی، سلامت، عقل و اندیشه و... چه می‌تواند بکند؟ بنابراین، انسان هر چه می‌کند به اختیار خود و به وسیله ابزاری است که خداوند به او بخشیده است. پس، انسان در انتخاب مختار و در اکتساب و امدار است.

آری، انسان در این عالم خودکار محض نیست، همان‌گونه که مجبور صرف هم نیست. نه همه کارها به او واگذار شده و نه بر کاری [که انتخاب می‌کند] مجبور است، بلکه امری است میان دو امر [امر بین امرین]، و این همان مشیت خدا و سنت و قانون او درباره افعال بندگان است. «و لن تجد لسنة الله تبديلاً؛ و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نیابی!»

چند پرسش و پاسخ

در این بخش پرسشهای چهارگانه زیر می‌آید:

1. چگونه انسان در آنچه می‌کند مختار است، با آنکه شیطان بر او چیرگی دارد و در حالی که دیده نمی‌شود به اغوای آدمی پرداخته و در قلب او وسوسه می‌کند و به کار شرش فرا می‌خواند؟

2. انسان در محیط فاسد نیز این چنین است، او که جز فساد و شر چیزی نمی‌بیند چگونه به اختیار خود عمل می‌کند؟

¹. عقاید اسلام در قرآن کریم، ج 2، ص 395.

3. انسانی که دعوت پیامبران به او نرسیده و در نقاط دوردست سکونت دارد چه باید بکند؟

4. گناه «زنازاده» چیست؟ چرا او به خاطر رفتار دیگران دوستدار شرّ می‌شود و شرارت می‌کند؟

پاسخ پرسشهای 1 و 2

پاسخ این دو پرسش را در آنچه در بحث «میثاق» در ابتدای کتاب عقاید اسلام در قرآن کریم آوردیم بجویید¹، در آنجا گفتیم که خدای متعال حجت را بر انسان تمام کرده، و با ودیعت نهادن غریزه بحث و کاوش از سبب پدیده‌ها که او را به سبب‌ساز اصلی می‌رساند، راه عذر او را بسته است، و برای همین است که در سوره اعراف، آیه 172 درباره میثاق الهی می‌فرماید: *أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ*؛ تا روز قیامت نگوئید: ما از این [پیمان] ناآگاه بودیم.

انسان همان‌گونه که در هر حالی از غریزه گرسنگی غافل نمی‌شود تا اندرون خود را از طعام پر کند، همچنین از غریزه معرفت خواهی نیز غافل نمی‌گردد تا سبب‌ساز حقیقی را بشناسد.

پاسخ پرسش سوم

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: خدای سبحان فرموده: *«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»*؛ خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند.

پاسخ پرسش چهارم

«زنازاده» نیز، مجبور بر انجام کار شر نیست، آنچه هست، این است که حالت روحی مرد و زن زناکار در حال ارتکاب زنا به گونه‌ای است که چون خود را نسبت به قوانین جامعه خائن می‌بینند، و می‌دانند که جامعه کار آنان را آلوده و کثیف می‌داند و اگر بر رفتارشان آگاه شود و آنان را در حال ارتکاب این پستی ببیند با آنان دشمنی کرده و مطرودشان می‌دارد، و همه نیکان و پاکان و صاحبان اخلاق کریمه از چنین کاری بیزاری می‌جویند، این حالت روحی و کابوس درونی بر نطفه اثر می‌گذارد و از راه وراثت به محصول این نطفه منتقل می‌گردد و او شردوست پرورش می‌یابد و با نیکان و معروفان جامعه به ستیز می‌پردازد.

¹. ج 1، ص 17.

نمونه بارز این سیرت زیاد بن ابیه و فرزندش ابن زیاد بودند که در دوران حکومتشان در عراق همه آنچه را که نباید می‌کردند، کردند؛ بویژه ابن زیاد که به دستور او پس از شهادت امام حسین(ع) جسم شریف آن حضرت و یاران پاکش را مثله کردند، و سرهای ایشان را در شهرها گرداندند، و خانواده رسول الله را اسیرانه به کوفه و شام روانه کردند، و دیگر کارها که به دستور او انجام شد، و این در حالی بود که پس از شهادت امام حسین(ع) هیچ فرد دیگری نمانده بود تا در برابر حکومت آنان مقاومت نماید، و هیچ‌گونه توجیهی برای اینگونه کارهای او وجود نداشت، جز اینکه او دوستدار شر بود و می‌خواست شوکت و عظمت شریف‌ترین خانواده عرب و اسلام را درهم بشکند، و آنان را بی‌اعتبار نماید، او فطرتاً شردوست و دشمن نیکویی بود و با کریمان و شریفان جامعه سرستیز داشت.¹

بنابراین، [درست است و می‌پذیریم که] شردوستی و نیک‌ستیزی و آزار نیکان و پاکان جامعه در زنازاده - برخلاف حلال زاده - [شبه] فطری است، ولی با وجود همه اینها، هیچ‌یک از آن دو بر کارهای خیر و شری که می‌کنند یا نمی‌کنند مجبور نیستند، مثال آن دو، مثال جوان تنومند رسیده و پیرمرد ناتوان خمیده است، اولی غرق در شهوت جسمانی و دوستدار وصول به خواش نفسانی و دومی، فاقد نیروی جوانی و تارک شهوت جسمانی است! روشن است که در چنین حالی که پیرمرد خمیده نمی‌تواند زنا کند و جوان رسیده در اوج توان جنسی است، این جوان مجبور بر زنا کردن نیست تا اگر چنین گناه زشتی را مرتکب شد معذور باشد، بلکه اگر زمینه زنا برایش فراهم شد و او «خافَ مَقَامَ رَبِّهِ؛ از مقام پروردگارش ترسید»، «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ و نفس خویش را از خواسته نابجایش بازداشت»، «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى؛ یقیناً جایگاه او بهشت است»².

¹. به بحث ملحق کردن زیاد در جلد اول کتاب عبدالله بن سبا، و بحث شهادت امام حسین(ع) در جلد

سوم معالم المدرستین مراجعه شود.

². اقتباسی از آیه 40 سوره نازعات: و أما من خاف مقام ربه و...

بدین گونه، هر یک از ابعاد زندگی انسان را که بررسی کرده و در آن بیندیشیم، او را در کارهایی که انجام می دهد صاحب اختیار می یابیم، مگر آنچه از روی غفلت و عدم آگاهی باشد که آن هم آثار اخروی ندارد.

16- صفات خداوند جلیل در دو مکتب

برخی صفات خداوندی و منشأ اختلاف در آنها

برخی از مسلمانان چنین پندارند که:

1. خداوند آدم را به صورت خود آفرید

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و توحید ابن خزیمه از ابوهریره روایت کنند که گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند آدم را به صورت خود آفرید و طول قامت او شصت ذراع بود¹، و پس از آفریدن به او فرمود: برو و بر آن گروه فرشتگان نشسته سلام کن و سلام و تحیت آنان را بشنو که آن، تحیت و سلام تو و فرزندان تو باشد، آدم چنان کرد و به ایشان گفت: سلام بر شما. و آنان در پاسخش گفتند: سلام بر تو و رحمت خدا نیز، و کلمه «رحمة الله» را بر سلام او افزودند. پس، هر که داخل بهشت می شود به صورت آدم باشد. و از آن پس تاکنون، همواره آدمیان کوچک و کوچکتر می شوند²».

و نیز، در صحیح مسلم و مسند احمد از ابوهریره روایت کنند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «هرگاه یکی از شما با برادر خود درستیزد، از زدن بر چهره و صورت برگریزد که خداوند آدم را به صورت خود آفریده است³».

¹. ذراع فاصله آرنج تا سرانگشت دست و حدود پنجاه سانتی متر است. (مترجم)

². صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب بدء السلام، ج 2، ص 59؛ صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعيمها، باب يدخل الجنة اقوام...، حدیث 28، ص 2183 - 2184؛ و توحید ابن خزیمه، ص 40 - 41.

³. صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب النهی عن ضرب الوجه، حدیث 112-116، ص 2016-2017؛ در مسند احمد ج 2، ص 244، 251، 315، 323، 434، 463 و 519 نزدیک به این معنی آمده است.

2. یدالله در مکتب خلفا

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود و توحید ابن خزیمه از ابوهریره روایت کنند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «آدم و موسی با یکدیگر مناظره کردند. موسی گفت: ای آدم! تو پدر ما هستی، ناامیدمان کردی و از بهشت بیرونمان آوردی، آدم گفت: تو موسایی! خداوند تو را به سخن گفتن با خود برگزید و [تورات] را با دست خود برایت نوشت. آیا مرا بر چیزی سرزنش می‌کنی که خداوند چهل سال پیش از خلقت من مقدر فرموده است؟»

سپس پیامبر فرمود: «آدم و موسی مناظره کردند و آدم بر موسی پیروز شد»¹ و نیز، در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و سنن ابوداود و تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر و تفسیر زاد المسیر ابن جوزی و تفسیر سیوطی از عبدالله بن مسعود روایت کنند که گفت:

دانشمندی از یهود خدمت رسول خدا(ص) آمد و گفت: «ای محمد و ای ابوالقاسم! خداوند تعالی در روز قیامت آسمانها را بر یک انگشت نگه می‌دارد و سپس آنها را می‌چنانند و می‌گوید: منم مالک و صاحب اختیار.» رسول خدا(ص) از گفته این دانشمند در شگفت آمد و خندید و او را تصدیق کرد و این آیه را تلاوت فرمود:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ²

خدا را آنچنان که شایسته مقام اوست، نشناختند. زمین در روز قیامت یکجا در قبضه اوست و آسمانها در هم پیچیده در ید قدرت اویند. منزه است و برتر از آنچه شریک او می‌پندارند.³

¹. صحیح مسلم، کتاب القدر، باب حجاج آدم موسی، ص 2042-2043، حدیث 13، 14 و 15؛ صحیح بخاری، کتاب القدر، باب تحاج آدم و موسی عندالله، ج 4، ص 98؛ کتاب التوحید، باب قوله «و کلم الله موسی تکلیماً»، ج 4، ص 199؛ سنن ابوداود، کتاب السنه، باب فی القدر، ج 4، ص 222؛ توحید ابن خزیمه، ص 54-57.

². سوره زمر، آیه 67.

³. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، ج 3، ص 22 و کتاب التوحید، ج 4، ص 192؛ صحیح مسلم، کتاب صفه القیامه...، حدیث 19، 20، 24 و 25، ص 2147-2148؛ سنن ترمذی، کتاب التفسیر، ج 5، ص

و نیز، در صحیح بخاری و کنز العمال از ابوهریره روایت کنند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «دست خدا پر و انباشته است و انفاق و برداشت شب و روز از آن نکاهد. و فرمود: مگر نه آنکه از ابتدای آفرینش آسمان و زمین انفاق کرده و چیزی از آنچه در دست اوست کاسته نشده است. و فرمود: عرش او بر آب قرار گرفته و به دست دیگر اوست، و میزان پایین و بالا می‌رود.¹»

و نیز، از ابوهریره روایت کنند که گفت:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند زمین را قبضه کرده و آسمانها را در ید قدرت خود در هم می‌پیچید و می‌گوید: منم سلطان و صاحب اختیار. پادشاهان و سلاطین زمین کجا هستند؟²»

و نیز، در کتاب توحید ابن خزیمه در باب «اثبات دست برای خداوند جلیل» آمده است: خداوند متعال - همان‌گونه که در آیات محکم قرآنی ما را آگاه فرموده - دارای دو دست است.³

او سپس به مجموعه‌ای از آیات - از جمله آیات زیر استشهاد کرده است:

1. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ⁴؛ و یهود گفتند دست خدا بسته است. دستهای خودشان بسته باد که با این گفته ملعون گشتند. دستهای خدا گشاده است. به هر گونه که بخواهد انفاق و بخشش می‌کند.

2. فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ⁵؛

پس، پاک و منزّه است آن خدایی که ملکوت و زمام هر چیزی به دست اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

371؛ سنن ابوداود، ج 4، ص 234؛ در تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر و ابن جوزی و سیوطی در تفسیر آیه مذکور.

¹. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 186؛ کنز العمال، ج 1، ص 224، حدیث 1130 و 1131؛ الترغیب و التذہیب، ج 2، ص 48؛ تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 126؛ تفسیر قرطبی، ج 6، ص 122؛ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 526.

². صحیح بخاری، ج 3، ص 122؛ صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، حدیث 23، ص 2148.

³. توحید ابن خزیمه، ص 53.

⁴. سوره مائده، آیه 64.

⁵. سوره یس، آیه 83.

3. وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ¹؛ هر که را بخواهی عزت بخشی و هر که را بخواهی ذلت دهی. همه نیکیها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

3. «ساق» و «قدم» خداوند در مکتب خلفا

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد و توحید ابن خزیمه و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از ابوهریره روایت کنند که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «بهشت و جهنم با یکدیگر به مناظره و مباحثات پرداختند. جهنم گفت: من برای پذیرایی متکبران و جباران برگزیده شده‌ام، و بهشت گفت: مرا چه شده که تنها ضعیفان و عاجزان و افتادگان مردم وارد من می‌شوند. خداوند به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی؛ و به وسیله تو هر یک از بندگانم را که بخواهم، مورد رحمت خویش قرار می‌دهم. و به جهنم فرمود: تو عذاب من هستی؛ و به وسیله تو هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب خواهم کرد؛ و هر دوی شما پر و انباشته شوید، ولی جهنم سیر نمی‌گردد تا خداوند قدم خویش بر آن نهد و جهنم ندای: بس است! بس است! سر دهد.²» و نیز، در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی‌داود و مسند احمد از ابوسعید روایت کنند که گفت:

شنیدم که رسول خدا(ص) می‌فرمود: «پروردگار ما «ساق» خود را نمایان کند و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه سجده‌اش نمایند مگر آن کس که در دنیا برای ریا و شهرت سجده کرده که تا می‌رود سجده کند، پشت او سیخ و راست گردد و نتواند سجده نماید.³»

¹. سوره آل عمران، آیه 26.

². صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سوره ق و کتاب التوحید، باب ان رحمه الله قریب من المحسنین، ج 4، ص 191؛ سنن ترمذی، کتاب صفة الجنة، ج 4، ص 692؛ صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب النار یدخلها الجبارون و...، حدیث 35 - 38، ص 2186 و 2187؛ توحید ابن خزیمه، ص 92 - 98؛ تفسیر طبری، ج 26، ص 105؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 226 - 228؛ تفسیر سیوطی، ج 6، ص 106.

³. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة القلم؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب معرفة طریق الرؤية، حدیث 302، ص 167 - 168؛ سنن ابوداود، کتاب الرفاق، باب فی سجود المؤمنین يوم القيامة،

مشروح این روایت در صحیح بخاری، کتاب التوحید، از قول ابوسعید خدری چنین است:

گوید: به رسول خدا (ص) عرض کردیم: آیا ما پروردگاران را در روز قیامت می‌بینیم؟ فرمود: «...روز قیامت نداکننده‌ای ندا دهد که هر قومی باید به سوی آنچه پرستش کرده برود...تنها خداپرستان - نیکوکار و بدکار - بر جای می‌مانند. بدانها گفته می‌شود: چه چیز شما را نگه داشته، همه مردمان که رفتند. می‌گویند: ما از آنها جدا شدیم، و ما امروز به او [خداوند] نیازمندتریم. ما شنیدیم که ندا کننده‌ای ندا درداد که هر قومی باید به آنچه پرستیده پیوندد. و ما منتظر پروردگاران هستیم. فرمود: پس از آن، خداوند جبار نزد ایشان آید و گوید: من پروردگار شما هستم. آنها؛ خ خ می‌گویند: تویی پروردگار ما، و جز پیامبران با او سخن نگویند. گوید: آیا میان شما و او نشانه‌ای هست که با آن او را بشناسید؟ می‌گویند: «ساق»¹! پس خداوند «ساق» خود را نمایان سازد و همه مؤمنان او را سجده نمایند.»

4. «مکان» خدا و «عرش» او در مکتب خلفا

برخی از مسلمانان عقیده دارند که خداوند دارای مکان بوده و از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌گردد و بر روی عرش خود می‌نشیند و به زمین فرود می‌آید و به آسمان بالا می‌رود.

در سنن ابن ماجه و سنن ترمذی و مسند احمد از ابورزین روایت کنند که گفت: به رسول خدا (ص) عرض کردم: یا رسول الله! پروردگار ما پیش از آنکه خلق خود را بیافریند، در کجا بود؟ فرمود: «در عماء بود - یعنی چیزی با او نبود - پایین او هوا و بالای او هوا بود و هیچ مخلوقی در آنجا نبود و عرش او بر آب قرار داشت.»²

ج 2، ص 326؛ مسند احمد، ج 3، ص 17؛ تفسیر طبری، ج 29، ص 24؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 407؛ و تفسیر سیوطی، ج 6، ص 254-256.

¹. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»، ج 4، ص 189.

². سنن ابن ماجه، حدیث 182؛ سنن ترمذی، تفسیر سوره هود، حدیث اول؛ مسند احمد، ج 4، ص 11 و 12.

و در روایت دیگری آمده است که آن حضرت فرمود:
«عرش او بر بالای آسمانها این چنین است: - و انگشتان خود را به شکل قبه و گنبد درآورد - و فرمود: [بر اثر سنگینی خداوند بر آن] همانند جهاز شتر به صدادر می‌آید¹»

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابوداود و سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و موطأ مالک و مسند احمد از ابوهریره روایت کنند که گفت:
رسول خدا(ص) فرمود: «خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: چه کسی از من درخواست می‌کند تا اجابتش نمایم، و چه کسی از من می‌خواهد تا عطایش بخشم²...»

و نیز فرمود: «در شب نیمه شعبان به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌بخشد³.
و نیز، درباره قیامت فرمود:

«به جهنم گفته می‌شود: آیا سیر و پر شدی؟ می‌گوید: آیا زیادتى هست؟ که خداوند متعال «قدم» خود را بر آن می‌نهد و جهنم فریاد می‌زند: بس است! بس است!»

و در روایت دیگری است که:

«اما جهنم سیر و پر نمی‌شود تا آنگاه که خداوند «قدم» خود را بر آن نهد و جهنم فریاد زند: بس است! بس است! در این هنگام سیر و پر و درهم و برهم می‌شود.⁴»

¹. سنن ابوداود، کتاب السنه، حدیث 4726؛ سنن ابن ماجه، مقدمه؛ سنن دارمی، کتاب الرفائق و نیز مراجعه کنید: کتاب التوحید از محمد بن عبدالوهاب (ت 1206 هجری)؛ منهاج السنه ابن تیمیه.

². صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب الدعاء و الصلاة فی آخر اللیل و کتاب التوحید و کتاب الدعوات، باب الدعاء نصف اللیل؛ صحیح مسلم، کتاب الدعاء، باب الترغیب فی الدعاء و الذکر فی آخر اللیل؛ سنن ابوداود، حدیث 4733؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 233 و 235 و ج 13، ص 30؛ سنن ابن ماجه، حدیث 1366؛ سنن دارمی، کتاب الصلاة؛ موطأ مالک، کتاب القرآن، باب 30؛ مسند احمد، ج 2، ص 267، 264، 282، 419، 433، 487، 504 و 521 و ج 3، ص 34 و ج 4، ص 16.

³. سنن ترمذی، ابواب الصوم؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامه الصلاة؛ مسند احمد، ج 2، ص 433.

⁴. این دو روایت از قول ابوهریره صحابی معروف است که در تفسیر سوره ق از صحیح بخاری، ج 3، ص 128، آمده است. و نیز در باب وجوه یومئذ ناضره از کتاب التوحید همان کتاب، ج 4، ص 191.

5. دیده شدن خدا در قیامت و در بهشت

راویان مکتب خلفا روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) در قیامت پروردگار خود را می‌بیند. می‌گویند: آن حضرت فرموده است: «پس از آنکه پیامبران همه از شفاعت سرباز می‌زنند، مؤمنان به نزد من می‌آیند. من نیز حرکت کرده و برای ورود به درگاه پروردگاری کسب اجازه می‌کنم و چون اجازه می‌یابم و پروردگارم را می‌بینم به سجده می‌افتم...» تا آخر حدیث¹. همچنین فرموده است:

«خداوند متعال در روز قیامت به سوی بندگان فرود می‌آید تا در میان آنان قضاوت و داوری نماید»².
نیز فرموده است: «شما به زودی پروردگار خود را آشکارا مشاهده می‌کنید»³.
و نیز:

«مسلمانان در روز قیامت پروردگار خود را می‌بینند. همان‌گونه که ماه را می‌بینند و ازدحام و فشرده‌گی ایجاد نمی‌کنند»⁴.
و خداوند در آن روز می‌فرماید:

«هر کس هر چه را پرستیده در پی آن برود. پس برخی به دنبال خورشید می‌روند و گروهی در پی ماه، و برخی در عقب طاغوتها. و این امت با منافقان خود بر جای می‌مانند که خداوند با چهره‌ای ناشناس غیر آنچه می‌شناسند نزد آنان می‌آید و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. آنان می‌گویند: از تو به خدا پناه می‌بریم! ما در اینجا بر جای خود باقی می‌مانیم تا پروردگارمان نزد ما آید، و هر گاه بیاید او را می‌شناسیم. پس، خداوند با همان چهره‌ای که او را می‌شناسند نزد آنان آید و گوید: من پروردگار شما هستم و آنان گویند: تو پروردگار مایی و پیرویش نمایند»⁵.

¹. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 185 و با شرح بیشتر، ج 4، ص 190.

². سنن ترمذی، کتاب الزهد، ج 9، ص 229.

³. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 188.

⁴. صحیح بخاری، کتاب التوحید، و کتاب الصلاة، و کتاب التفسیر؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة؛ سنن ترمذی، ج 10، ص 18 و 20.

⁵. صحیح مسلم، کتاب الایمان؛ صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 188.

و در روایت دیگری گوید:

«[هر کس به دنبال معبود خود رود] تا آنگاه که جز عبادت‌کنندگان خدا - نیکوکار و بدکار - برجای نمانند، پروردگار عالمیان با صورتی نزدیک به آنچه او را در آن دیده‌اند، نزد ایشان آید و به آنان گفته شود: منتظر چه هستید؟ هر امتی به دنبال آنچه می‌پرستیده روان شود. می‌گویند: ...ما منتظر پروردگارِ مورد پرستش خود هستیم. خداوند می‌فرماید: من پروردگار شما هستم. آنان دو یا سه بار می‌گویند: ما چیزی را شریک خدا قرار نمی‌دهیم. می‌فرماید: آیا میان شما و او نشانه‌ای هست که او را با آن بشناسید؟ می‌گویند: ...«ساق» پس خداوند «ساق» را نمایان می‌کند و آنان سجده می‌کنند. سپس سرهای خود را برمی‌دارند و می‌بینند خداوند به همان صورتی که اول‌بار دیده‌اند درآمده و می‌گوید: من پروردگار شما هستم. و آنان می‌گویند: تویی پروردگار ما¹»

دیدار خدا در بهشت

روایت کرده‌اند که رسول خدا(ص) درباره مؤمنان بهشتی فرموده است:

«میان مؤمنان و دیدار پروردگارشان در بهشت برین، چیزی جز ردای کبریایی بر چهره خداوندی، فاصله نباشد².

و چون بهشتیان وارد آن شوند، خداوند متعال می‌فرماید:

چیز دیگری می‌خواهید تا بر شما بیفزایم؟ می‌گویند: آیا رو سفیدمان نکردی؟ آیا در بهشت جایمان ندادی و از آتش نجاتمان نبخشدی؟ پس، خداوند حجاب بگشاید، و نزد آنان چیزی محبوبتر از دیدار پروردگارشان نباشد³».

و روایت کرده‌اند که رسول خدا(ص) فرمود:

¹. صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث 229؛ صحیح بخاری، در تفسیر سوره نساء، ج 3، ص 80 و کتاب التوحید، ج 4، ص 198. کاش این بینندگان خدا بر ما منت نهاده و صورت پروردگار خود را بدان‌گونه که دیده‌اند و ساق او را که علامت میان آنها و پروردگارشان بوده، برای ما توصیف می‌کردند که این فضیلت بزرگی است و سزاوار سپاس و ستایش بسیار!

². صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج 4، ص 191؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث 296.

³. صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث 297.

«در همان حال که بهشتیان در نعمتهای بهشتی غوطه‌ورند ناگهان نوری درخشان بر آنان می‌تابد، سرها را که برمی‌دارند می‌بینند پروردگار عالمیان بر بالای آنان قرار گرفته و می‌فرماید: «درود بر شما ای بهشتیان!» فرمود: این همان سخن خداوند در قرآن کریم است: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» و فرمود: پس از آن، خداوند ایشان را نظاره می‌کند و ایشان خدا را، و تا این دیدار ادامه دارد، آنها متوجه هیچ‌یک از نعمتهای بهشتی نمی‌شوند تا آنگاه که از دید آنان مستور گردد و نور و برکتش بر جای ماند¹»

و نیز فرموده است:

«...گرامی‌ترین بهشتیان نزد خدا کسی است که صبح و شب چهره او را نظاره می‌کند. سپس، رسول خدا(ص) این آیه را تلاوت فرمود: وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة؛ چهره‌هایی در این روز خرسند و بشاشند و به سوی پروردگارشان نظاره‌گر²»

و روایت کرده‌اند که رسول خدا(ص) خبر داده و فرموده است:

«بهشتیان به زیارت خدای عزوجل روند و خداوند عرش خود را بر آنان آشکار سازد و خود در باغی از باغهای بهشتی بر آنان چهره نماید، و هیچ‌کس در آن مجلس نباشد مگر آنکه خداوند با او سخن گوید. تا آنجا که به برخی از شما گوید: فلانی آیا به یاد داری که در فلان روز چه و چه کردی؟ او می‌گوید: پروردگارا! مگر مرا نبخشیدی؟ می‌فرماید: چرا بخشیدم... سپس به سوی منازل خود بازمی‌گردیم و زنانمان به ملاقات ما می‌آیند و می‌گویند: خوش آمدی، صفا آوردی، تو در حالتی بازگشته‌ای که زیبایی و نور و عطر تو بسیار بیشتر از زمان رفتن توست، و ما می‌گوییم: ما امروز با پروردگار خویش بوده‌ایم، و باید هم این چنین بازگردیم که این سزاوار ماست³»

xxx

¹. سنن ابن ماجه، مقدمه، حدیث 184.

². سنن ترمذی، کتاب صفه الجنة، ج 10، ص 18-19.

³. سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، حدیث 4336، ص 1451 - 1452؛ سنن ترمذی، ابواب صفه الجنة، ج 10، ص 16 - 17.

به همین اندازه از روایات که در وصف اعضا و جوارح خداوند و دیده شدن او در قیامت آوردیم، بسنده می‌کنیم. و این مقدار را برای نمونه و مثال کافی می‌دانیم. چه، ما در صدد احصاء و گردآوری همه نیستیم. در بحث آینده پیرامون اختلاف در تأویل و معنای این احادیث به بررسی می‌پردازیم.

اختلاف در تأویل و معنای این روایات

برخی از مسلمانان به پوسته و ظاهر این احادیث ایمان آورده و ایمان به آن را ایمان به خداوند و دلیل اعتقاد به توحید او می‌دانند. و دیگری را که برای این احادیث معنایی غیر از معنای جسمیت قائلند، «معطلة الصفات» نامند، یعنی تعطیل‌کنندگان و مهمل‌گذاران صفات خداوندی!

مسلم این احادیث را در کتاب الایمان صحیح خود تدوین کرده و بخاری در کتاب التوحید صحیح خویش.

ابن خزیمه در این باره کتاب ویژه‌ای با نام توحید و اثبات صفات پروردگار... تألیف کرده و همه روایات آن را صحیح دانسته و معتقد است اینها همه نقل عادل از عادل دیگر است و ایرادی بر ناقلان ثقه و مورد اعتماد آنها وارد نیست.¹ فهرست ابواب کتاب ابن خزیمه چنین است:

اثبات نفس برای خداوند

اثبات وجه برای خداوند

باب ذکر «صورت» پروردگار جلیل

باب ذکر «اثبات چشم» برای خداوند جلیل

باب «اثبات السماع و الرؤیة» برای خداوند جلیل

باب «اثبات دست» برای خالق جلیل

باب «اثبات پا» برای خالق جلیل

باب «بیان اینکه همه مؤمنان خدای عزوجل را نظاره می‌کنند»

باب «بیان اینکه همه مؤمنان روز قیامت خدا را می‌بینند»

¹ ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، حافظ بزرگ و امام امامان در مکتب خلفا، متوفای 311 هجری، در حدیث استاد بخاری و مسلم است. کتاب او در سال 1378 هجری در قاهره چاپ و منتشر گردیده است. شرح حال او را در مقدمه کتاب بجوید.

و نیز، امام حافظ عثمان بن سعید الدارمی (ت 280 هجری) برخی ابواب کتابش در رد عقاید گروه جهمیه را چنین آورده است:

باب نزول [خداوند] در نیمه شعبان

باب نزول [خداوند] در روز عرفه

باب نزول پروردگار در قیامت برای حساب

باب نزول خداوند برای بهشتیان

باب رؤیت خداوند¹

و نیز، ذهبی در تألیف خود به نام «العلو العالی للغفار»² آیات واحدیتی را آورده که بنابر درک و دریافت پیروان مکتب خلفا از آنها، علو خداوند علو مکانی است. او سپس به بیان اقوال صحابه و تابعین و علما و محدثین در تأیید این دیدگاه پرداخته است.

صفات خداوند در مکتب اهل البیت (ع)

عقاید برخی از مسلمانان درباره صفات خداوند متعال را که با استناد به روایات ابوهریره و غیر او بود یادآور شدیم. اینگونه شبهات که نتیجه ورود افکار توراتی یهود و تمسک به معانی ظاهری و لفظی قرآن کریم است، از سوی امامان اهل البیت (ع) به خوبی رد و پاسخ داده شده است. آنچه در پی می‌آید بررسی این روایات در پرتو هدایت اهل البیت (ع) می‌باشد.

1. روایت «خلق آدم به صورت او» در مکتب اهل البیت (ع)

امامان اهل البیت (ع) حقیقت روایت ابوهریره در «خلق آدم بر صورت او» را بدین گونه کشف و بیان فرموده‌اند:

حسین بن خالد گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم روایت می‌کنند که رسول خدا (ص) فرمود: خداوند آدم را به صورت خود آفریده است. امام (ع) فرمود: «خدا آنها را بکشد که اول این حدیث را حذف کرده‌اند.

¹. این کتاب در سال (1960 م) در لیدن به چاپ رسیده است.

². امام حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز الذهبی (ت 748 هجری) کتاب او به وسیله کتابفروشی سلفیه در مدینه منوره در سال 1388 هجری با چاپ دوم منتشر شده است.

حقیقت آن است که رسول خدا(ص) از کنار دو نفر که یکدیگر را دشنام می‌دادند عبور کردند و شنیدند که یکی از آنها به دیگری می‌گوید: خداوند چهره تو و چهره هر که شبیه توست را زشت گرداند. آن حضرت به او فرمود: «ای بنده خدا! این را به برادرت مگو، زیرا خداوند عزوجل آدم را به صورت او آفریده است»¹. در روایت دیگری - نزویک به روایت اول - از ابو الورد بن ثمامه از امام علی(ع) گوید:

پیامبر خدا(ص) شنید که مردی به مرد دیگری گفت: خداوند چهره تو و چهره هر که شبیه توست را زشت گرداند. آن حضرت به او فرمود: «دست بردار و این سخن را مگو که خداوند عزوجل آدم را به صورت او آفریده است»². و در روایت دیگری گوید: به امام ابوالحسن موسای کاظم(ع) نامه نوشتم و از او درباره «جسم و صورت» خدا پرسیدم. آن حضرت در پاسخم نوشت:

سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمَ وَلَا صُورَةَ؛

منزه است خدایی که هیچ چیزی همانند او نیست. نه جسم است و نه صورت.³

در بررسی این حدیث موارد ذیل آشکار می‌گردد:

نخست: حذف ابتدای حدیث

در روایتی که از ابوهریره آوردیم، ابتدای حدیث رسول خدا(ص) حذف شده بود. یعنی این عبارت که: «پیامبر(ص) دید دو نفر همدیگر را دشنام می‌دهند و یکی به دیگری می‌گوید: خداوند روی تو و روی هر که شبیه توست را زشت گرداند، و به او فرمود: این را به برادرت مگو» اینها همه حذف شده بود!

ابتدای این حدیث بسیار مهم حذف شده بود و تنها بخش پایانی حدیث که می‌گفت: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» باقی مانده بود. و با این حذف چنین توهم می‌شود که ضمیر «ها» در کلمه «صورت» به خداوند بازمی‌گردد و شنونده چنین تصور می‌کند که پیامبر فرموده است: خداوند آدم را به صورت خود، یعنی به صورت خدا آفریده است.

دوم: دو اضافه در حدیث ابوهریره

¹. توحید صدوق، چاپ تهران، 1387 هجری قمری، ص 153.

². همان، ص 15.

³. همان، ص 102، حدیث 16.

(الف) در ابتدای حدیث دوم از رسول خدا (ص) آمده بود که: «هر کس با برادر خود نزاع می‌کند باید که از زدن بر چهره او اجتناب نماید» این عبارت تحریف دیگری از بخش حذف شده ابتدای حدیثی بود که به آن اشاره کردیم.

(ب) در پایان روایت اول از رسول خدا (ص) آمده بود که ابوهریره گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند آدم را با طول قد شصت ذراع - حدود سی متر - آفرید» که این سخن نیز با نتایج و داده‌های علمی روز دمساز نیست.

با دقت در این بخش از حدیث ابوهریره درمی‌یابیم که او شدیداً تحت تأثیر افسانه‌های تورات درباره ابتدای خلقت و پیدایش بوده است. افسانه‌هایی که ابوهریره انبان خود را از آنها انباشته بود.

بنابراین، می‌توان گفت که ابوهریره بخشی از حدیث رسول خدا (ص) را حذف کرده. و آن را چنان ساخته که با روایات تورات بسازد. و بلکه اضافاتی از پیش خود بر آن افزوده تا با افسانه‌های تورات درباره پیدایش خلق مطابق و همگون گردد. چنانکه ممکن است دو روایت او در اصل از جمله روایات اسرائیلی وارد شده در فرهنگ مسلمانان باشد.

ولی چون این حدیث از صحابی نامداری چون ابوهریره روایت شده، پیروان مکتب خلفا به آن تمسک بسته و پنداشته‌اند خداوند نیز همانند انسان دارای اعضا و جوارح است. و بدین خاطر، هر جا در قرآن کریم لفظ «وجه» خدا آمده، مانند: «وجه ربک» آن را به معنای لغوی‌اش که عضوی از بدن انسان و حیوان است تفسیر و معنی کرده‌اند.

2. یدالله در مکتب اهل‌البیت (ع)

در روایات وارد از اهل‌البیت (ع) یدالله چنین تفسیر و معنی شده است:

محمد بن مسلم گوید از امام باقر (ع) پرسیدم: اینکه خداوند متعال فرموده: یا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أُسْتَكْبَرْتَ؛ ای ابلیس! تو را چه مانع شد که بر آنچه به ید خود آفریدم سجده نکردی؟ [مقصود از «ید» خدا در آیه چیست] امام (ع) فرمود: «ید» در زبان عرب به معنای قوت و توان و نعمت است. چنانکه فرموده: وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ؛ و به یاد آور بنده ما داود توانمند را. و فرموده: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ؛ و آسمان را با قوت بنیان نهادیم. و فرموده: وَ أَيْدَهُمْ

بِرُوحٍ مِنْهُ؛ و با روحی از سوی خود قوتشان بخشید. چنانکه گفته می‌شود: «لفلان عندی آیادی کثیر؛ فلانی بر من فضل و احسان بسیار کرده است.» و «له عندی یدی بیضاء؛ او مرا نعمت وافر بخشیده است»¹.

همچنین محمد بن عبیده گوید: از امام رضا (ع) تفسیر «ید» در این آیه را پرسیدم که خداوند عزوجل به ابلیس می‌فرماید: یا ابلیس ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيدٍ استکبرت؟² ای ابلیس! تو را چه مانع شد که بر آنچه به ید خود آفریدم سجده نکردی، آیا خود را بزرگ شمردی؟ فرمود: «یعنی به قدرت و قوت خود»³.

و نیز، محمد بن عیسی بن عبید گوید: از امام دهم، علی بن محمد عسکری (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم: وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ⁴؛ فرمود: این تعبیر خداوند متعال برای آنانی است که او را شبیه و مانند مخلوقات می‌دانستند. مگر ندیدی که فرموده: مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ؛ خدا را آنچنان که شایسته مقام اوست نشناختند. یعنی چون می‌گفتند: روز قیامت زمین در چنگ خدا و آسمانها در هم پیچیده در دست راست اوست. خداوند فرمود: خدا را آنچنان که شایسته مقام اوست نشناختند. زیرا می‌گفتند: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ؛ خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. سپس خدای عزوجل⁵ خود را از قبضه و چنگ دست منزّه دانسته و فرموده: سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ خداوند منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌سازند.⁶

خبرگان زبان و لغت عرب بیانات اهل البیت (ع) در تفسیر آیات و روایات گذشته را به خوبی درک کرده و آن را با موارد استعمال لغوی مطابق می‌دانند.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن و دانشمندان معاصر در معجم الفاظ القرآن الکریم گویند: «ید» عضوی از بدن است که گاهی در معانی دیگر مانند

¹. توحید صدوق، ص 153، حدیث اول.

². سوره ص، آیه 75.

³. توحید صدوق، ص 154-153، حدیث دوم.

⁴. سوره زمر، آیه 67.

⁵. سوره انعام، آیه 91.

⁶. توحید صدوق، ص 161، حدیث اول.

چیزی که در اختیار دیگری است استعمال می‌شود. مثلاً هرگاه گفته شود: فلان چیز در «ید» اوست یعنی تحت فرمان و اختیار اوست.

این دانشمندان برای کلمه «ید» 9 معنای مجازی برشمرده‌اند که از جمله آنها معنای «ید» در آیات سه‌گانه گذشته است و نیز، آیه «بِیْدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» که مقصود از آن این است که، زمام همه امور هستی در اختیار خداوند است و همه موجودات در نهایت خضوع و فروتنی تحت فرمان او هستند. و نیز، در جمله «بیدک الخیر» که می‌گوید: همه خیر و نیکیها در اختیار توست. و جمله «ید الله مغلوله» در نزد یهود، یعنی دست بسته بودن از حیث انفاق که اگر «مبسوطه» باشد توان انفاق را؛ ز - دارد. و این مانند آیه‌ای است که پیامبر(ص) را مورد خطاب قرار داده و فرموده: «و لا تجعل یدک مغلوله؛ و خود را دست بسته مگردان.»

و چه شگفت‌آور است روش پیروان مکتب خلفا که کلمه «ید» در آیه «و لا تجعل یدک مغلوله» را که در شأن پیامبر(ص) نازل گردیده به معنای مجازی تفسیر کرده و آن را کنایه از بخیلی دانسته‌اند که توان اخراج و انفاق چیزی از مال خود را ندارد.¹

ولی هم آنان کلمه «ید» در آیه «یدالله مغلوله» را به عضوی از اعضای بدن تفسیر کرده‌اند! علت این بد فهمی در نزد برخی از علمای مکتب خلفا چیست؟ با تحقیق و پژوهش و پیگیری، علت اصلی این تفسیر نادرست از کلمه «ید» دانسته می‌شود. علت آن وجود احادیث روایت شده در مکتب خلفا از «صحابه» رسول الله(ص) است.

چنانکه این روش رادر نسبت دادن «پا» و «ساق» به خداوند - معاذالله - نیز پیموده‌اند.

¹. تفسیر قرطبی، ج 10، ص 250، در تفسیر آیه؛ تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 63 که در آن آمده است: آنچه‌ان بخیل و خسیس مباش که به هیچ‌کس چیزی ندهی. چنانکه یهود گفتند: دست خدا بسته است. یعنی خدا را بخیل دانستند.

3. «ساق» و «قدم» خدا در مکتب اهل البیت (ع)

امامان اهل البیت (ع) در بخشی از روایات، مراد از «ساق» را چنین بیان کرده‌اند: عبید بن زراره گوید: از امام صادق (ع) درباره آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ»¹ پرسیدم. امام (ع) با یک دست جامه از ساق خود برگرفت و دست دیگر بر سر نهاد و گفت: «سبحان ربی الأعلیٰ؛ منزّه است پروردگار و الامقام من!» شیخ صدوق گوید: معنای سخن امام (ع) که گفت: «سبحان ربی الأعلیٰ» تنزیه خداوند عزوجل از داشتن «ساق» است.²

و نیز، محمد بن علی حلبی روایت کند که امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» فرمود: منزّه و برتر است خداوند جبار [از اینکه مانند آدمیان دارای ساق باشد] سپس به ساق پای خود اشاره کرد و جامه از آن برگرفت و تلاوت فرمود: «وَاِذْ يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ»³؛ به سجده خوانده شوند ولی نتوانند، و فرمود: قوم بدکار مات و مبهوت گردند و هیبت و عظمت آن روز بر آنان چیره گردد به گونه‌ای که دیدگان خیره و دلها به حنجره برسد. «خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ»⁴؛ دیدگان‌شان فروتن شده و ذلت بر آنان چیره گردیده، [اینان آناند که] پیش از این نیز، در حال تندرستی، به سجده فرا خوانده شده بودند.

و نیز، حسین بن سعید از امام هشتم (ع) درباره آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ» پرسید. امام (ع) فرمود: «حجابی از نور ظاهر و آشکار گردد و مؤمنان همه به سجده درافتند، ولی پشت منافقان در هم پیچد و توان سجده را از دست بدهند»⁵.

¹. سوره قلم، آیه 42.

². توحید صدوق، ص 155، حدیث سوم؛ بحارالانوار، ج 4، ص 7، حدیث 16.

³. سوره قلم، آیه 42.

⁴. سوره قلم، آیه 43.

⁵. عیون اخبار الرضا؛ تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 395.

نقد و بررسی احادیث «کشف ساق»

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ؛ روزی که آن واقعه عظیم پدیدار شود». «کشف ساق» در زبان عرب کنایه از شدت امر و واقعه عظیم است.

در روایتی آمده است که از ابن عباس درباره آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» پرسیدند و او گفت: «هرگاه فهم چیزی از قرآن بر شما پوشیده ماند، آن را در «شعر» بجویید که آن دیوان [لغت و زبان] عرب است. مگر سخن این شاعر را نشنیده‌ای که می‌گوید: «و قامت الحرب بنا علی ساق؛ نبرد ما شدید شد در آفاق. ابن عباس پس از آن گفت: معنای «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» این است که: روز قیامت امر شدید و حادثه عظیمی رخ می‌نماید»¹.

راغب اصفهانی لغت‌شناس خبیر و آگاه نیز، در کتاب مفردات القرآن آیه مذکور را همانند ابن عباس و پیروان او تفسیر کرده است.²

همچنین دانشمندان معاصر مصری در کتاب معجم الفاظ القرآن الکَرِیم گویند: «کشف ساق» کنایه از شدت و سختی واقعه است.³

پس، با بررسی اقوال و نظریات مفسران و لغت‌شناسان درباره این آیه - از زمان صحابه تا به امروز - روشن می‌شود که معنای «کشف ساق» معنایی کنایی است و اگر بگوییم «جنگ برپا شد» معنایش این نیست که جنگ هم به مانند انسان «دست و پا» دارد و روی پای خود برخاسته است! ولی چه سود که در مقابل این معنای مقبول و مشهور در زبان عرب، روایات ابوهریره و دیگر صحابه در کتابهای حدیث و تفسیر وارد شده و می‌گویند: پیامبر خدا (ص) آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» را چنین تفسیر فرمود که: «خداوند متعال ساق پای خود را نشان می‌دهد و مؤمنان برای او سجده می‌کنند!»

و برخی پیروان مکتب خلفا از این حدیث چنین فهمیده‌اند که خداوند نیز - نعوذ بالله - پا و ساق دارد.

¹. تفسیر قرطبی، ج 6، ص 254.

². مفردات راغب، واژه سوق.

³. معجم الفاظ القرآن الکَرِیم، واژه سوق.

4. تفسیر «عرش» و «کرسی» در روایات اهل البیت (ع)

زراره گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: اینکه خداوند عزوجل فرموده: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» آیا آسمانها و زمین کرسی را دربرگرفته‌اند یا کرسی آسمانها و زمین را در خود جای داده است؟ فرمود: «کرسی نه تنها آسمانها و زمین را دربرگرفته، بلکه عرش و هر چیز دیگری نیز، در کرسی است.¹» و داود رقی گوید: از امام صادق (ع) درباره آیه کریمه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» سؤال کردم. فرمود: «دیگران در این باره چه می‌گویند.» عرض کردم: می‌گویند: عرش بر روی آب قرار دارد و خداوند بر روی آن. فرمود: «دروغ گفته‌اند. هر کس چنین پندارد خداوند را «حمل شدنی» دانسته و صفات مخلوقین را به او داده است، و لازمه چنین دیدگاهی آن است که آنچه او را حمل می‌کند از وی قویتر باشد.²»

ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی گوید: مأمون خلیفه عباسی از امام رضا (ع) تفسیر این آیه را پرسید «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا³؛ اوست خداوندی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدامیتان بهتر عمل می‌کنید.» امام (ع) فرمود: «خداوند متعال عرش و آب و فرشتگان را پیش از خلق آسمان و زمین بیافرید.⁴»

ارزیابی و مقایسه روایات دو مکتب

نخست: معنای عرش و کرسی در مکتب خلفا واژه «عرش» خدا در قرآن کریم بیست مورد و واژه «کرسی» تنها یک بار آمده است. مانند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ خدای رحمان بر عرش مستولی شد.» و: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ کرسی او آسمانها و زمین را دربرگرفته است.»

¹. توحید صدوق، ص 327، حدیث 4 و 5

². همان، ص 319، حدیث 1.

³. سوره هود، آیه 7.

⁴. توحید صدوق، ص 319، حدیث 2.

برخی از دانشمندان مکتب خلفا مانند ابن خزیمه و دیگران «عرش» و «کرسی» را اجسامی مادی پنداشته‌اند که خداوند متعال - معاذ الله - بر روی آنها می‌نشیند، و بر این اعتقاد خود به هفت آیه از قرآن کریم که واژه «عرش» و «استوی» در آنها آمده، استدلال کرده‌اند. چنانکه پنداشته‌اند معنای آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» آن است که کرسی و تخت خداوند به گونه‌ای بزرگ است که آسمانها و زمین در آن جای می‌گیرد.

ما در طی بحث و پژوهش خود چنین دریافتیم که علت چنین برداشتی از اینگونه آیات در مکتب خلفا به موارد زیر برمی‌گردد:

1. وجود روایتی از پیامبر (ص) مبنی بر اینکه عرش خدا پیش از خلق موجودات بر روی آب بود.

2. روایت منسوب به پیامبر (ص) که می‌گوید: زمین که زیر آسمان اول است و آسمان اول زیر آسمان دوم تا به هفت آسمان می‌رسد و بالای آسمان هفتم دریایی است که روی آن هفت قوچ کوهی قرار گرفته‌اند و روی این قوچها عرش خداوندی است و خدا بر روی عرش قرار گرفته است.

3. روایت منسوب به پیامبر (ص) که می‌گوید: عرش خداوند بالای آسمانهاست. و خداوند بالای آسمانها و عرش قرار گرفته و آنها از شدت سنگینی خداوند بر روی خود می‌نالند و به صدا درمی‌آیند.

4. روایت کرده‌اند که خداوند بر روی کرسی قرار گرفته و اندام او از هر سو چهار انگشت بزرگتر از کرسی است و... اکنون باید از راوی این روایات پرسید:

1. آیا خداوندی که در این روایت توصیف شده - نعوذ بالله - واجد جهات چهارگانه - چهارگوش - است؛ یا آنکه عرش چهارگوش است؟

2. آیا اینکه در روایت گفته شده: خداوند از هر سو چهار انگشت بزرگتر از کرسی است؛ این با انگشتان آدمی است یا انگشتانی بزرگتر؟ به راستی که خداوند برتر است از پندار جاهلان.

3. در همه روایات مکتب خلفا آمده است که عرش موجود بالاتر از آسمان هفتم و آسمان هفتم بالاتر از ششم و... آسمان اول بالاتر از زمین و بالاتر از همه اینها

«عرش» است و بالای عرش جایگاه خداوند است (نعوذ بالله). همه این روایات با علم‌هئیت و کیهان‌شناسی قدیم دمساز است. علم‌هئیتی که عالم وجود را دارای طبقات هفت‌گانه یا هشت‌گانه می‌پنداشت. زمین را طبقه زیرین و آسمانها را بر بالای آن قرار می‌داد.

البته عقیده به وجود آسمانهای هفت‌گانه عقیده‌ای توحیدی است ولی دانشمندان هیئت قدیم از این دیدگاه تصویری مادی و متناسب با ذهن و پندار خویش ارائه داده‌اند. اما با آنچه در علم کیهان‌شناسی امروز به اثبات رسیده و همه سیارات منظومه شمسی را که به دور خورشید می‌گردند تنها منظومه‌ای از میلیونها منظومه کهکشانی می‌داند که آن هم تنها یکی از کهکشانهای عالم هستی است، آیا راهی برای تفسیر اینگونه احادیث وجود دارد؟

باری، این معنای «عرش» و «کرسی» در آیات و روایات از دیدگاه مکتب خلفا بود.

دوم: معنای عرش و کرسی در مکتب اهل‌البیت (ع)

روایاتی که در پیش آوردیم برخی از عالمان مکتب خلفا را بدانجا کشانید که «عرش» و «کرسی» خداوند را که در قرآن کریم آمده دو جسم مادی پندارند. ولی امامان اهل‌البیت (ع) این دیدگاه را تأیید نکرده و فرموده‌اند: معنای آیه «وكان عرشه علی الماء»¹ این است که خداوند آب را پیش از آسمان و زمین آفریده و پیش از همه آنها به فرمان خداوند بوده است. و «کرسی» خدا، علم خداست. بنابراین: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»² یعنی: علم خدا آسمان و زمین را در برگرفته است.

اما معنای «عرش» و «استوی» و «کرسی» در لغت چنان است که می‌آید:

1. عرش: عرش در اصل جای سقف‌دار است که جمع آن را عروش گویند. چنانکه فرموده است: «و هی خاویة علی عروشها؛ و سقفهای آن فرو ریخته بود»³ و نیز «عرشت الکرم و عرشته» یعنی: روی باغ و درخت انگور داربست

¹. سوره هود، آیه 7.

². سوره بقره، آیه 255.

³. سوره بقره، آیه 259.

سقف مانند زدم. تخت پادشاه و محل جلوس او را نیز، به اعتبار مقام و جایگاهش «عرش» سلطنت گفته‌اند که کنایه از عزت و چیرگی و کشورداری است.

2. استوی: در قرآن کریم شش بار جمله «استوی علی العرش» و یک بار نیز جمله «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آمده است.

راغب اصفهانی در مفردات قرآن گوید: «استوی» هرگاه با لفظ «علی» متعدی شود معنای «استیلا» و چیرگی دهد، مانند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ خدای رحمان بر عرش چیره و مستولی شد.

و نیز گفته‌اند: معنای «استوی» یعنی «استوی له ما فی السموات و الارض» یعنی: آنچه در آسمان و زمین است بر خواسته و مراد خداوند متعال تنظیم و پرداخت شده است. چنانکه فرموده است: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ؛ سپس به آسمانها پرداخت و آنها را هفت آسمان تنظیم فرمود.

«استوی» به معنای چیرگی و استیلا در اشعار عرب نیز آمده است. چنانکه شاعر در مدح بشر بن مروان فرماندار عراق گوید:

قَدْ اسْتَوَى بَشَرٌ عَلَى الْعِرَاقِ
مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ أَوْ دَمٍ مِهْرَاقِ

«بشر» بدون شمشیر و خونریزی بر عراق چیره و مسلط گردید.¹

3. کرسی: اصل «کرسی» به معنای «علم» است، و بدین خاطر به جزوه و نوشته علمی، «کراسه» و به عالمان «کراسی» گفته‌اند. چنانکه شاعر گوید:

كَرَاسِيٌّ بِالْأَحْدَاثِ حِينَ تَنْوُبُ يَحْفُفُ بِهِمُ بَيْضُ الْوُجُوهِ وَ عُصَبُ

یعنی: پیرامون ایشان را گروهی سفیدروی عالم به حوادث احاطه کرده‌اند. شاهد مثال در «کراسی بالأحداث» یعنی عالمان به حوادث امور و رویدادهاست.

و نیز، در زبان عرب اصل هر چیز را «کرس» نامند. چنانکه گفته شده: «فلان کریم الكرّس» یعنی «کریم الأصل» است.²

پس، اینکه در آیه کریمه فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» یعنی: «وسع علمه السموات و الأرض»؛ علم او آسمانها و زمین را دربر گرفته است،

¹. بشر بن مروان برادر خلیفه اموی عبدالملک مروان و فرماندار او (به سال 74 هجری) در عراق بود و در بصره از دنیا رفت.

². تفسیر طبری، ج 3، ص 8؛ اساس البلاغه، ص 390، ماده کرس.

و این معنی در آیات پرشمار دیگری آمده است. چنانکه در سوره انعام از زبان ابراهیم (ع) می‌فرماید: وسع ربی کل شیء علماً؛ علم پروردگار من همه چیز را؛ شش ث دربر گرفته است.¹

و از زبان شعیب می‌فرماید: وسع ربنا کل شیء علماً؛ علم پروردگار ما همه چیز را دربر گرفته است.²

و از زبان فرشتگان حامل عرش می‌فرماید: ربنا وسعت کل شیء رحمه و علماً؛ پروردگار ما! تو با رحمت و علم خود همه چیز را دربر گرفته‌ای.³

و از زبان موسی به قوم خود می‌فرماید: إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً؛ خدای شما تنها الله است که هیچ خدایی جز او نیست و علم او همه چیز را دربر گرفته است.

این مصطلحات و تفسیر آنها، یکی از معرکه‌های فکری موجود در نزد پیروان دو مکتب بوده است. نکته آنکه «إله» تصویر شده در مکتب خلفا گاهی در مکان خاص قرار گرفته و از «عرش» آسمانها به زمین و از بهشت به جهنم نقل مکان کرده و پای خود را بر جهنم می‌نهد تا سیر و پر گردد!

5. نسبت مکان و حرکت و انتقال به خداوند سبحان

علی بن الحسین بن علی بن فضاله از پدرش روایت کند که گفت: از امام رضا (ع) درباره این آیه پرسیدم: و جاء ربک و الملک صفاً صفاً. فرمود: «منزه و والاست»⁴ خدایی که به آمد و شد و جابجایی توصیف نگردد. مقصود از این تعبیر آمدن «امر» پروردگار است.⁵

و نیز، ابراهیم بن ابی محمود گوید: به امام هشتم (ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره این حدیث که از رسول الله (ص) بدین گونه روایت می‌کنند

¹. سوره انعام، آیه 80.

². سوره اعراف، آیه 89.

³. سوره غافر، آیه 7.

⁴. سوره فجر، آیه 22.

⁵. تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 574، حدیث 20، به نقل از عیون اخبار الرضا.

چیست؟ می‌گویند آن حضرت فرموده است: «خداوند متعال هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید.»

فرمود: «لغت خدا بر آنان باد که سخن را از جایگاه خود منحرف می‌کنند. به خدا سوگند رسول خدا(ص) چنین نفرموده است. آن حضرت فرموده است: «خداوند متعال هر شب در ثلث آخر شب و شب جمعه اول شب، فرشته‌ای را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد و به او فرمان می‌دهد تا ندا کند: آیا سؤال‌کننده‌ای هست تا او را عطا دهم؟ آیا توبه‌کننده‌ای هست تا او را ببخشایم؟ آیا استغفارکننده‌ای هست تا او را بیمارزم؟ ای جوینده خیر بشتاب! ای جوینده شر کوتاه بیا!»

آن فرشته همواره بدین گونه ندا درمی‌دهد تا صبح فرا رسد و با فرا رسیدن صبح به جایگاه خود در ملکوت آسمان بازمی‌گردد. این حدیث را پدرم از جدم از رسول‌الله(ص) برایم بیان داشت.¹

و نیز، یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام هفتم، موسی بن جعفر(ع) عرض کردم: خداوند برای چه پیامبرش را به «آسمان» برد و از آنجا به «سدره المنتهی» و از آنجا به «حجب النور» و بعد در آنجا با او به نجوا و سخن پرداخت؟ خداوند که جا و مکان ندارد؟

امام(ع) فرمود: «خداوند متعال را نه مکانی در برگیرد و نه زمانی بر او گذرد. بلکه ذات اقدس حق اراده فرمود تا بدین وسیله فرشتگان و آسمان‌نشینانش را شرافت و کرامت بخشد، و شگفتیهای آفرینش و آفریننده را به او نشان دهد تا در فرود و بازگشت بازگو نماید. و این بدان گونه که تشبیه‌کنندگان می‌گویند، نیست. منزّه است خدای متعال از آنچه شریک او می‌سازند»².

و نیز، زید بن علی گوید: به پدرم سید العابدین امام چهارم(ع) عرض کردم: پدرجان! درباره جدم رسول خدا(ص) آگاهم کن؛ چرا آنگاه که به آسمان برده شد و خدای عزوجل پنجاه نماز برای او مقرر فرمود، چگونه خواستار تخفیف

¹. توحید صدوق، ص 176، حدیث 7.

². توحید صدوق، ص 175، حدیث 2.

برای امت خود نشد تاموسی بن عمران به او گفت: نزد خدا بازگرد و درخواست تخفیف کن که امت تو، توان این را ندارد؟

پدرم فرمود: «پسرم! رسول خدا(ص) هیچ گاه بر خدا پیشی نمی گرفت و در فرمان خدا چون و چرا نمی کرد. ولی چون موسی(ع) چنان درخواستی از او نمود و بدین وسیله شفیع امتش گردید، رد شفاعت برادرش موسی را روا ندانست. پس، به سوی خدای عزوجل بازگشت و درخواست تخفیف کرد تا آن را به پنج نماز رسانید.»

زید گوید گفتم: پدر جان! چرا بعد از «پنج نماز» به سوی پروردگارش بازنگشت و درخواست تخفیف نکرد؟

فرمود: «آن حضرت چنین خواست که امتش، هم به تخفیف رسند و هم پاداش «پنجاه نماز» را دریابند. زیرا خدای عزوجل فرموده: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا؛ هر کس یک حسنه بیاورد برای او ده برابر باشد. مگر نمی دانی آن حضرت هنگامی که به زمین فرود آمد جبرئیل بر او نازل گردید و گفت: ای محمد! پروردگارت بر تو سلام می رساند و می فرماید: «این پنج نماز به جای پنجاه نماز است.» مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ؛ سخن مرا تبدیل و تغییری نیست و من هرگز نسبت به بندگانم ستمکار نخواهم بود.»

گوید گفتم: پدر جان! مگر نه آنکه خداوند متعال توصیف ناپذیر است؟ فرمود: آری، خداوند منزّه از توصیف است. گفتم: پس این سخن موسی(ع) به رسول خدا(ص) که گفت: «به سوی پروردگارت بازگرد» به چه معنی است؟ فرمود: «معنای آن معنای سخن ابراهیم(ع) در قرآن است که گفت: انی ذاهب الی ربی سیهّدین؛ من به سوی پروردگارم می روم که هدایتهم نماید. و نیز به معنای سخن خود موسی(ع) در قرآن است که گفت: وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى؛ پروردگارا به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی. و به معنای سخن خداوند عزوجل در قرآن است که می فرماید: ففَرَّوْا إِلَى اللَّهِ؛ به سوی خدا بشتابید. یعنی: قصد خانه خدا کنید. پسرم! کعبه خانه خداست و کسی که قصد رفتن به خانه خدا کند، قصد رفتن به سوی خدا کرده است. و مساجد خانه های خدایند، و هر کس به سوی مساجد رود، مسلماً به سوی خدا رفته و قصد او کرده است. و نماز گزار تا زمانی

که در حال نماز است، فراروی خدای عزوجل ایستاده است. و خدای متعال را در آسمانها مکانهایی است که هر کس را بدانجا بالا برند، به سوی خدا بالا برده‌اند. مگر این سخن خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ؛ فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند. و نیز، می‌فرماید: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ¹؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌روند و کار شایسته بالایش می‌برد.»

جواب کلی در رد شبهه مکان داشتن خداوند

ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: «خداوند متعال با زمان و مکان و حرکت و انتقال و سکون، توصیف نگردد؟² بلکه او خود خالق زمان و مکان و حرکت و سکون است. به راستی که او منزّه و برتر است از آنچه توصیفش کنند.»

بررسی و مقایسه این روایات

پیروان مکتب خلفا - بویژه سلفیان و وهابیه‌ها بر اثر اعتماد به روایات گذشته که از کتب آنها آوردیم، چنین پنداشته‌اند که خداوند جسمی مادی است - معاذ الله - و بر روی عرش و کرسی قرار گرفته است. همچنانکه پنداشته‌اند خداوند از جایی به جای دیگر منتقل می‌گردد. بویژه با اعتماد به روایات ابوهریره که به اشکال مختلف چنین تصویر می‌کند که خداوند پس از گذشت اندکی از شب یا در ثلث آخر شب، از مکانی به آسمان اول فرود می‌آید و دستانش را می‌گشاید و بندگانش را مورد خطاب قرار می‌دهد و... و یا در روز عرفة فرود می‌آید و... برخی از دانشمندان مانند ابن خزیمه به این روایت ابوهریره که گوید: «فرشتگان نماز نمازگزاران را به سوی خدا بالا می‌برند» استدلال کرده که خداوند در آسمان مکان مخصوص دارد.

همچنان که اینگونه روایات منقول از ابوهریره سبب آن شده تا دانشمندان مکتب خلفا عبارات قرآن کریم مانند: «و جاء ربک» و «يَأْتِيهِمُ اللَّهُ» و... را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که گویا خداوند متعال را نیز آمد و شد باشد.

¹. توحید صدوق، ص 176-177، حدیث 8.

². همان، ص 183-184، حدیث 20.

اما در مکتب اهل البیت (ع) دیدیم که امام رضا (ع) آیه «و جاء ربک» را چنین تفسیر کردند که «و جاء امر ربک» یعنی حکم پروردگارت. و دیدیم که حدیث فرود آمدن خدا به آسمان دنیا را تکذیب کردند و آن را تحریف شده دانستند.

و دیدیم که وقتی راوی از امام هفتم (ع) می پرسد: اگر خدا را مکان نباشد، چرا پیامبرش را به سوی «سدره المنتهی» بالا برد؟ جواب می شنود که: «خداوند پیامبرش را به آسمان برد تا فرشتگانش را با رسولش شرافت و کرامت بخشد و او نیز، عظمت آفرینش و آفریننده را دریابد و آن را برای زمینیان بازگو نماید.» و امام زین العابدین (ع) در پاسخ سؤال فرزندش زید که پرسید: معنای سخن موسی به پیامبر اکرم (ص) چیست که گفت: «به سوی پروردگارت بازگرد و درخواست تخفیف کن؟» فرمود: این سخن هم ردیف سخن موسی در مناجاتش با خداست که گفت: «به سوی تو شتافتم تا خشنود گردی» و اینکه، کعبه خانه خداست، و مساجد خانه های خدایند، و هر کس قصد رفتن به سوی خانه خدا کند همانند آن است که قصد رفتن به سوی خدا کرده است. همچنین است حال نمازگزار و دعاکننده در روز عرفه که تا وقتی در حال نماز و دعاست روبروی خداوند ایستاده است.»

و امام صادق (ع) در یک بیان کلی می فرماید: «خداوند متعال با زمان و مکان و حرکت و سکون توصیف نگردد که او خود آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است.»

6. رؤیت خدا در پرتو روایات اهل البیت (ع)

ابوالحسن موصلی از امام صادق (ع) روایت کند که فرمود: «دانشمندی یهودی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا پروردگارت را در حال عبادت دیده ای؟ فرمود: «وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم عبادت نمی کنم.» پرسید: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: «وای بر تو! چشمها با مشاهده او را نبینند؛ ولی دلها با حقیقت ایمان او را درمی یابند»¹.

¹. توحید صدوق، ص 109، حدیث 6.

صفوان بن یحیی گوید: ابوقره محدث از من خواست تا او را خدمت امام رضا(ع) ببرم. از امام اجازه خواستم موافقت فرمود. ابوقره بر امام(ع) وارد شد و سؤال را از حلال و حرام و احکام شرعی آغاز کرد تا به توحید رسید و گفت: «ما روایت داریم که خداوند عزوجل «رؤیت» و «کلام» را میان دو نفر تقسیم کرد. مکالمه و سخن گفتن با خود را به موسی بخشید و رؤیت و دیدار خود را به محمد.» امام رضا(ع) فرمود: «پس چه کسی جن و انس را خبر داد که: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ¹؛ دیدگان او را درنیابند و او دیدگان را دریابد؟ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا²؛ علم آنان او را در بر نگیرد؟ وَ: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ³؛ هیچ چیز همانند او نیست؟ آیا محمد نبوده؟ ابوقره گفت: چرا او بوده. فرمود: چگونه ممکن است مردی نزد مردم آید و به آنان بگوید که از سوی خدا آمده و آنان را به سوی خدا و حکم و فرمان خدا بخواند و بگوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» و «وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» سپس بگوید: «من خود او را با چشمانم دیده و با علمم دریافته‌ام. او به شکل بشر است.» آیا شرم نمی‌کنید؟ زندیقان دین‌ستیز نتوانستند چنین نسبتی را به او بدهند که چیزی را از سوی خدا بیاورد و سپس برخلاف آن را بگوید؟

ابوقره گفت: خداوند خود فرموده: وَ لَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَهُ أُخْرَىٰ⁴؛ [پیامبر] او را دیگر بار هم بدید. امام(ع) فرمود: آیه دیگر خود می‌گوید که چه دیده است. زیرا فرموده: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ⁵؛ دل آنچه را که دیده بود دروغ نشمرد. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ⁶؛ البته که او پاره‌ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید. و روشن است که آیات خدای عزوجل غیر خداوند است. و خداوند فرموده: وَ لَا يُحِيطُونَ

¹. سوره انعام، آیه 103.

². سوره طه، آیه 110.

³. سوره شوری، آیه 11.

⁴. سوره نجم، آیه 13.

⁵. سوره نجم، آیه 11.

⁶. سوره نجم، آیه 18.

بِهَ عِلْمًا؛ علم آنان او را در برنگیرد. و اگر دیدگان او را ببینند که احاطه علمی به او پیدا کرده‌اند و شناخت حاصل شده است.

ابوقره گفت: «شما روایات را تکذیب می‌کنید؟» امام(ع) فرمود: اگر روایات با قرآن مخالف باشد، آنها را تکذیب می‌کنم. و آنچه همه مسلمانان بر آن اجماع و اتفاق نظر دارند این است که احاطه علمی بر او ممکن نیست، دیدگان او را درنیابند، و چیزی همانند او نباشد.²

در اینجا دو نوع «رؤیت» و دیدار مورد بحث است:

1. رؤیت پیامبر(ص) در زندگانی دنیا؛

2. رؤیت مسلمانان در روز قیامت.

روایات مکتب خلفا درباره «رؤیت» پیامبر متفاوت است: در روایتی از کعب الاحبار گوید: «خداوند رؤیت و کلام را میان موسی و محمد تقسیم کرد. موسی را با کلام و سخن و محمد را با رؤیت و دیدار گرامی داشت. درباره رؤیت مسلمانان در روز قیامت نیز، ما تنها روایت [به اصطلاح] صحیح و معتبر ابوهریره را آوردیم که می‌گفت: «شما خداوند را [در قیامت] به گونه‌ای می‌بینید که خورشید و ماه را در دنیا و در آسمان صاف می‌بینید. و در این روز هر کس به دنبال معبود خود می‌رود و در جهنم با آنها محشور می‌گردند، و تنها مسلمانان باقی می‌مانند که خداوند می‌آید و مسلمانان او را در سیمایی غیر آنچه تصور می‌کرده‌اند، می‌بینند و او می‌گوید: من پروردگار شمایم. و آنان می‌گویند: از تو به خدا پناه می‌بریم! ما اینجا می‌مانیم و از جای خود تکان نمی‌خوریم تا پروردگارمان بیاید. ما او را می‌شناسیم. سپس خداوند در سیمایی که او را می‌شناسند در جمع آنان در آید و آنها گویند: آری، تو پروردگار ما هستی. پس به دنبالش روند و داخل بهشت گردند.»

و در پایان این روایت آمده است: «مردی در محشر بر جای می‌ماند که در حالی که روی خود را به سوی جهنم کرده و به خدا نیرنگ می‌زند، گام به گام از آن دور می‌شود تا به در بهشت می‌رسد. در اینجا خداوند می‌خندد و به او اجازه

¹. سوره طه، آیه 110.

². توحید صدوق، ص 110-112، حدیث 9؛ بحارالانوار، ج 4، ص 31، حدیث 4؛ کافی، کتاب التوحید، باب ابطال الرؤیه، حدیث 2.

می‌دهد تا وارد بهشت گردد و چون بدانجا درآید خداوند به او می‌گوید: هر چه می‌خواهی درخواست کن. او نیز هر چه می‌خواهد درخواست می‌کند و پس از پایان خواسته‌هایش، خداوند دو برابر آنچه خواسته عطایش نماید.» در اینجا پرسشهایی است که ممکن است از معتقدان به صحت این روایت پرسیم:

1. ابوهریره در روایتش می‌گوید: «خداوند شکل خود را تغییر می‌دهد» این تغییر چگونه است؟ آیا در هر بار که تغییر شکل می‌دهد با مرتبه پیشین متفاوت است؟
 2. ابوهریره می‌گوید: «خداوند سپس به شکلی که او را می‌شناسند می‌آید» این سخن دلالت دارد که مسلمانان پیش از آن خداوند را دیده‌اند. حال می‌پرسیم: سیمای خداوندی را که برادران اهل سنت ما دیده‌اند، چگونه است؟
 3. دیگر اینکه، آیا خداوند جسم است و همانند انسان شکل و اندازه خاص دارد و راه می‌رود تا مؤمنان به دنبال او بروند؟
 4. آیا خداوند می‌خندد و با خنده خود از بدکار درمی‌گذرد و او را وارد بهشت می‌کند؟ بنابراین، حساب روز قیامت چه می‌شود؟ و پاداش و کیفر در کجاست؟ و با این حال چه فایده‌ای دارد؟ و شگفت آنکه دانشمندان حدیث در مکتب خلفا امثال این روایات را در کتابهای ایمان و توحید خود آورده‌اند!
- و در نتیجه اعتقاد به درستی این روایات است که سلفیان و وهابیان خدای متعال را جسم می‌دانند.

این روایات مکتب خلفا درباره رؤیت خدا توسط مؤمنان بود. اما فشرده روایات مکتب اهل‌البیت و اوصیای پیامبر(ص) در این باره بدین‌گونه بود که در اولین دلیل، وصی پیامبر(ص)، رؤیت خدا را رؤیت قلبی دانستند و رؤیت با چشم را نفی کردند. و ما دریافتیم که واژه «رؤیة الله» هرگاه در مصادر و مدارک اسلامی یافت گردد، مقصود از آن، رؤیت قلبی برخاسته از حقیقت ایمان است، نه رؤیت با چشم سر. و با استناد به روایات شیخ صدوق از امام رضا(ع) می‌گوییم:

رؤیت و دیدن اشیا با چشم سر، متعلق به اجسام مادی است. و موجوداتی که جسم مادی ندارند - مانند روح - با چشم سر دیده نمی‌شوند بلکه تنها از راه آثار شناخته می‌شوند. و خداوند جلیل جسم مادی حجم‌دار نیست تا با چشم سر

دیده شود، بلکه ذات اقدس او تنها از راه آثار قدرت و علم و حکمت و سایر آثار صفات ربوبی شناخته می‌گردد.

و در روایت دیگری، امام رضا(ع) در پاسخ سؤال‌کننده‌ای که از درستی و نادرستی این روایت می‌پرسد که: «خداوند سخن گفتن و دیدار با خود را میان موسی و محمد تقسیم کرد» این روایت را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: «پس این آیات خداوندی را چه کسی به جن و انس رسانید که: دیده‌ها او را درنیابند و او دیده‌ها را درک کند و مخلوقات از درک او عاجزند و هیچ چیز همانند او نیست؟»

و آنگاه که سائل سخن امام را تکذیب این روایات می‌داند، امام(ع) می‌فرماید: «آری، هر روایتی را که با قرآن در تعارض باشد تکذیب می‌کنم.»

پیامبر خدا(ص) از سوی خداوند مأمور گردید تا قرآن و اهل‌البیت را مقیاس و میزان شناخت اسلام معرفی نماید. اما برخی از مسلمانان [اگرچه] اهل‌البیت را جزء این مقیاس نمی‌دانند، ولی همگی به اینکه قرآن کریم میزان شناخت اسلام است، اعتراف دارند.

با این حال، دانشمندان مکتب خلفا به جای آنکه روایات را بر قرآن عرضه بدارند تا درستی و نادرستی آنها روشن گردد، قرآن را موافق با این روایات تأویل و معنی می‌کنند. یعنی ایشان احادیث ابوهریره و کعب‌الاحبار و امثال آنها را میزان و مقیاس قرار داده و آن را «سنت نبوی» نامیده‌اند و خود را نیز «اهل سنت» می‌نامند.

آنان آیات محکم قرآنی را از معنای ظاهرش منحرف کرده و با این کار حرمت مقیاس قرآنی را زیر سؤال برده‌اند.

ما دیدیم که امام رضا(ع) اصرار می‌ورزیدند که قرآن مقیاس روایات است، و اگر روایتی با قرآن در تعارض باشد نباید مورد توجه قرار گیرد.

و در رد پندار کسانی که رؤیت خدا را ممکن می‌دانستند، قول خدای سبحان را تلاوت می‌کنند که لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ¹؛ دیده‌ها او را درنیابند و او دیده‌ها را دریابد.

¹. سوره انعام، آیه 103.

و درباره این سخن خدای متعال که فرموده: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ*¹؛ صورتهایی در آن روز خرم و شادابند و به سوی پروردگارشان نظاره می‌کنند. می‌فرماید: به سوی «امر» پروردگارشان نظر دارند. یعنی: منتظر امر و فرمان پروردگارند. و این همانند سخن خدای متعال در نقل داستان اولاد یعقوب است که به پدرشان گفتند: *وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا؟* از قریه‌ای که ما در آن بودیم سؤال کن.

یعنی از اهل آن قریه سؤال کن. و بدین‌گونه سایر آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر جسم بودن خداوند متعال دارد، تأویل و معنی می‌گردد. معتقدان به این اقوال را «مجسمه» و «مشبهه» گویند. زیرا پروردگار عالمیان را «جسم» دانسته و او را به مخلوقاتش «تشبیه» می‌کنند.

باری، امامان اهل‌البیت(ع) تفسیر چنین آیاتی را بیان فرمودند و مقصود از «ساق» و «ید» و «عرش» و همانند آنها در آیات کریمه قرآن را، روشن نمودند، و از تحریف در روایت «ان الله خلق آدم علی صورته»³ - چنانکه گذشت - پرده برداشتند. و ما چون در صدد بیان و ایراد همه آنها نبودیم، تنها به ذکر نمونه‌هایی از احادیث متعارض در صفات خداوند متعال در دو مکتب بسنده کردیم، و نشان دادیم که هر مکتبی آیات قرآنی را از دیدگاه خاص خود تأویل و معنی می‌کند، و اختلاف در صفات خداوندی بدین‌گونه پدید آمده است.

¹. سوره قیامت، آیات 22 و 23.

². سوره یوسف، آیه 82.

³. درباره صفات خداوند به کتابهای: کافی کلینی، کتاب التوحید؛ توحید شیخ صدوق و عیون الخبر الرضا، شیخ صدوق مراجعه نمایید.

17- ازدواج موقت در اسلام

ازدواج موقت در اسلام

از عمر بن خطاب متواتراً خبر داده‌اند که او گفته است:
مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ؛

در زمان رسول خدا (ص) دو گونه متعه [بهره بردن حلال] جاری بود که من اکنون آنها را ممنوع کرده و بر انجام آنها کیفر می‌دهم: متعه حج و متعه نساء¹.
بحث «متعه حج» را قبلاً در کتاب معالم المدرستین آورده و چگونگی اجتهاد خلیفه عمر در نهی از آن را بیان داشته‌ایم. در این بحث، «متعه نساء» و علت منع آن از سوی عمر را بررسی کرده و چگونگی اجتهاد خلیفه در آن را، بیان می‌داریم.

1. متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا

در تفسیر قرطبی گوید: «علمای گذشته و حال اتفاق دارند که متعه، ازدواج (موقت)ی است که ارث ندارد، و جدایی‌اش بدون طلاق و در پایان مدت تعیین شده است.»

ابن عطیه گوید: «متعه [ازدواج موقت] آن است که مرد، زن را با حضور دو شاهد و اجازه سرپرست او، برای مدتی معین، به زوجیت بگیرد. با این شرط که از یکدیگر ارث نبرده، و مرد، مهریه مورد توافقشان را به او بپردازد. و چون مدت

¹. تفسیر قرطبی، ج 2، ص 370؛ تفسیر فخر رازی، ج 2، ص 167، 201 و 202؛ کنز العمال، ج 8، ص 293 و 294. البیان و التبیین جاحظ، ج 2، ص 223.

تعیین شده فرا رسد، حقی از مرد بر زن نیست مگر آنکه باید تا وقوع عادت ماهانه و پاک شدن رحم، عده نگه دارد - زیرا فرزند [احتمالی] بدون شک [به آن دو] ملحق می‌گردد - و پس از نگهداری عده و یقین به عدم بارداری، ازدواج او با مرد دیگر جایز است¹»

در صحیح بخاری از رسول خدا (ص) روایت کند که:
أَيُّمَا رَجُلٍ وَ إِمْرَأَةٍ تَوَافَقَا فَعِشْرَةُ مَا بَيْنَهُمَا ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَإِنْ أَحَبَّا أَنْ يَتَزَايِدَا أَوْ يَتَنَارَكَا؛

هر مرد و زنی [بر ازدواج موقت] توافق کردند، زندگی موقت آن دو تا سه شب ادامه می‌یابد. پس از آن اگر دوست داشتند، بر آن افزوده یا از هم جدا می‌شوند.²
در مصنف ابن ابی شیبہ از جابر روایت کند که گفت: «هرگاه مدت تعیین شده پایان یابد و بخواهند دوباره از سرگیرند، باید مهریه دیگری به زن بپردازد.»
از او پرسیدند: «عده زن چه قدر است؟» جواب داد: «به مقدار یک حیض [عادت ماهانه] که باید برای شوهر خود نگه دارد»³.

در تفسیر قرطبی از ابن عباس روایت کند که گفت: «عده زن به مقدار یک حیض [عادت ماهانه] است. و نیز گفت: از یکدیگر ارث نمی‌برند»⁴.
در تفسیر طبری از سدی، آیه را چنین روایت کند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَآتُوهُنَّ...»

گوید: «این متعه چنین است که، مرد و زن برای مدتی معین با حضور دو شاهد و با اجازه سرپرست زن، ازدواج می‌کنند، و چون مدت پایان گیرد، مرد را بر زن حقی نیست و زن آزاد است و تنها باید رحم خود را پاک سازد [عده نگه دارد]، و از یکدیگر ارث نمی‌برند»⁵.

زمخشری در تفسیر کشاف گوید: گفته شده: «این آیه: [فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...] درباره متعه [ازدواج موقت] سه روزه نازل شده و حکم آن تا زمانی که

¹. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 132.

². صحیح بخاری، ج 3، ص 164، باب نهی رسول الله (ص) عن نکاح المتعة اخيراً

³. المصنف، عبدالرزاق، ج 7، ص 499، باب المتعة.

⁴. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 132؛ تفسیر نیشابوری، ج 5، ص 17.

⁵. تفسیر طبری، ج 5، ص 9.

خداوند مکه را به روی رسول خود (ص) گشود [فتح مکه] باقی بود و سپس «نسخ» گردید، و آن چنین بود که: مرد زن را برای مدتی معلوم، یک شب، دو شب، یا یک هفته با دادن جامه یا چیز دیگری [مهریه] به عقد خود درمی‌آورد و کام خود را از او گرفته و آزادش می‌گذاشت. نامش را از آن رو «متعّه» [بهره‌وری] گویند که، مرد از زن کام گرفته یا زن از مرد «مهریه» می‌گیرد¹. آنچه گذشت، تعریف «متعّه نساء» یا «ازدواج موقت» در مصادر مکتب خلفا بود. تعریف آن در «فقه امامیه» چنان است که می‌آید:

2. ازدواج موقت در فقه امامیه

متعّه نساء یا «ازدواج موقت» آن است که: زن، شخصاً یا به وسیله وکیل خویش، خود را برای مدتی معلوم با مهریه تعیین شده به ازدواج مردی درآورد که مانع شرعی ازدواج با او نداشته باشد - مانع شرعی مانند: خویشاوندی نسبی یا سببی یا شیریه یا عدّه یا شوهر داشتن - و هنگامی که مدت معلوم پایان پذیرد، یا شوهر، مابقی مدت را به زن ببخشد، از مرد جدا می‌شود، و اگر دخول و زناشویی انجام گرفته باشد، زن باید به مقدار دوبار قاعدگی [عادت ماهانه] عدّه نگه دارد، و اگر از کسانی است که عادت ماهانه و قاعدگی ندارد، و به سن یائسگی نرسیده، باید چهل و پنج روز صبر کند، اما اگر دخول انجام نگرفته، مانند زن مطلقه پیش از دخول است و لازم نیست عدّه نگه دارد. فرزند ازدواج موقت، در همه احکام شرعی، حکم فرزند ازدواج دائم را دارد.²

3. ازدواج موقت در کتاب خدا

خداوند سبحان می‌فرماید:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا³

¹. تفسیر کشاف، ج 1، ص 519.

². مراجعه کنید: رساله‌های عملیه فقهای امامیه و نیز، احکام نکاح المتعه در کتب فقه استدلالی، مانند:

شرح لمعه، شرایع و...

³. سوره نساء، آیه 24.

و زنانی را که از آنان کام جستید، مهریه واجب آنها را بپردازید، و اگر بعد از مهریه معین، بر چیزی توافق کردید، بر شما باکی نیست که خداوند علیم و حکیم است.

تفسیر آیه در روایات مکتب خلفا

1. عبد الرزاق در مصنف خود از عطا روایت کند که گفت: «ابن عباس این آیه را این چنین قرائت و تفسیر کرده است: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ...*¹؛ و زنانی را که - برای مدت معلوم - از آنان کام جستید، مهریه واجب آنها را بپردازید.»

2. در تفسیر طبری از حبيب بن ابی‌ثابت روایت کند که گفت: «ابن عباس «مُصْحَف»ی به من داد و گفت: این قرآن بر پایه قرائت [و تفسیر] ابی است. گوید: تفسیر این آیه در آن مصحف چنین بود: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...*؛ و زنانی را که - برای مدت معلوم و تعیین شده - از آنان کام جستید²...»

3. و نیز، در تفسیر طبری از ابی‌نضره با دو طریق روایت کند که گفت: «از ابن عباس درباره «متعّه نساء» پرسیدم، گفت: مگر سوره نساء را نخوانده‌ای؟ گفتم: چرا، گفت: آیه *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى -* را در آن نخوانده‌ای؟ گفتم: اگر آن را بدین‌گونه خوانده و فراگرفته بودم، از شما نمی‌پرسیدم. گفت: [همان که گفتم] همان‌گونه است.»

4. و نیز، از ابی‌نضره روایت کنند که گفت: «این آیه را بر ابن عباس قرائت کردم *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ* ابن عباس گفت: - *إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى* - برای مدت معلوم.» گوید: «گفتم: من آن را این‌گونه نخوانده و نمی‌دانم. گفت: به خدا سوگند که خداوند آن را این‌گونه نازل فرموده است و این را سه بار تکرار کرد.»

توضیح روایت

¹. المصنف، ج 7، ص 497-498، باب المتعه، تألیف: عبدالرزاق بن همام صنعانی، متولد 126 و متوفای 211 هجری، نشر مجمع علمی بیروت، چاپ 1392-1390. حدیث او را همه صاحبان صحاح شش‌گانه روایت کرده‌اند. شرح حال او را در: الجمع بین رجال الصحیحین، تقریب التهذیب و بدایه المجتهد، ج 2، ص 63 می‌یابید.

². تفسیر طبری، ج 5، ص 9.

سخن ابن عباس که گوید: «اینگونه نازل فرموده»: یعنی، مقصود خداوند از نزول آیه، نزول این معنی و بیان حکم «متعّه نساء» بوده. آری، در لفظ قرآنی، جمله «الی اجل مسمی» نیامده ولی خداوند با وحی غیر قرآنی، رسول خود را از این حکم آگاه کرده و آن حضرت آن را برای صحابه بیان فرموده و کسانی همچون ابی بن کعب و ابن عباس در مصاحف خود، در ذیل این آیه، نوشته و برای امثال این راوی و دیگر کسانی که بر اثر تحریم عمر، در این حکم دچار تردید شده بودند، بیان کرده و بر آن تأکید می‌کردند.

5. از عمیر و ابی اسحاق روایت کنند که ابن عباس آیه را چنین قرائت و تفسیر کرده است: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...* و زنانی را که - برای مدت معلوم و تعیین شده - ...»

6. از مجاهد روایت کنند که گفت: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ* یعنی نکاح متعه [ازدواج موقت].

7. از عمرو بن مرّه روایت کنند که از سعید بن جبیر شنیده است آیه را چنین قرائت [و تفسیر] کرده است: *«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...»*

8. قتاده گوید: آیه در قرائت [و تفسیر] ابی بن کعب بدین‌گونه است: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...*

9. از شعبه بن حکم روایت کنند که گفت: پرسیدم آیا این آیه منسوخ شده است؟ گفت: خیر¹.

10. در احکام القرآن جصاص نیز، روایت ابی نضره و ابی‌ثابت از ابن عباس و حدیث قرائت ابی بن کعب آمده است².

11. بیهقی در سنن کبرای خود از محمد بن کعب روایت کند که ابن عباس گفت: «متعّه [ازدواج موقت]» از ابتدای اسلام بوده و مسلمانان این آیه را بدین‌گونه قرائت [و تفسیر] می‌کردند: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى* -³

¹. روایات شماره [2 تا 9] از تفسیر طبری است، برخی از آنها را خلاصه کردیم.

². احکام القرآن، ج 2، ص 147.

³. سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

12. نووی در شرح بر صحیح مسلم گوید: آیه در قرائت [و تفسیر] ابن مسعود چنین است: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ...*¹
13. زمخشری در تفسیرش گوید: از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: «این آیه از آیات محکم است.» یعنی نسخ نشده، و خود او همیشه آیه را چنین قرائت [و تفسیر] می‌کرد: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...*²
14. قرطبی گوید: جمهور علما گویند: مراد از این آیه، نکاح متعه [ازدواج موقت]ی است که در صدر اسلام بوده است. و ابن عباس و ابی بن کعب و ابن جبیر آیه را اینگونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ؛ و زنانی را که - برای مدت معین و تعیین شده - [عقد کرده و] از آنان کام جستید، مهریه آنها را پردازید.*³
15. در تفسیر ابن اثیر آمده است: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه را بدین گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً.*⁴
16. در تفسیر سیوطی نیز، حدیث ابی‌ثابت و ابی‌نضره و روایت قتاده و سعید بن جبیر از قرائت [و تفسیر] ابی بن کعب، و حدیث مجاهد و سدی و عطا از ابن عباس، و حدیث حکم که گوید: آیه نسخ نشده، و روایت عطا از ابن عباس که گوید: حکم حلیت متعه در سوره نساء (آیه) *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...* می‌باشد که می‌فرماید: «زنانی را که - برای مدت معین و مهر معلوم - عقد بستید و از آنها کام جستید، مهریه تعیین شده آنها را پردازید.» گوید: «از یکدیگر ارث نمی‌برند و اگر توافق کردند تا پس از مدت تعیین شده ادامه دهند که بسیار خوب، و اگر از هم جدا شدند آن هم خوب است...» همه این احادیث در تفسیر سیوطی آمده است.⁵

¹. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 9، ص 179.

². تفسیر کشاف زمخشری، ج 1، ص 519.

³. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130.

⁴. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130.

⁵. تفسیر سیوطی، ج 2، ص 140-141. روایت عطا در مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 497 و بدایه

المجتهد ابن رشد، ج 2، ص 63.

مؤلف گوید: همه این مفسران و غیر ایشان، آنچه را تا به اینجا آوردیم در تفسیر آیه آورده‌اند. و چنانکه دیدیم، ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و غیر ایشان که از آنها روایت کرده‌اند آیه را بدین‌گونه قرائت [و تفسیر]¹ کرده‌اند: فما استمتع به منهن - الی اجل مسمى -... یعنی: -مثلاً- ابی بن کعب که آیه را چنین قرائت و تفسیر کرده، مقصودش آن بوده که این تفسیر را از رسول خدا(ص) شنیده است و رسول خدا(ص) آنگاه که فرموده: «الی اجل مسمى؛ تا مدت معین و معلوم» آیه شریفه را با این جمله تفسیر کرده است.

4. ازدواج موقت در سنت

الف) در باب «نکاح المتعه» صحیح مسلم و صحیح بخاری و مصنف عبد الرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و مسند احمد و سنن بیهقی و غیر آنها از عبد الله بن مسعود روایت کنند که گفت: «ما در کنار رسول خدا(ص) می‌جنگیدیم و همسر نداشتیم، گفتیم: بهتر نیست خود را اخته کنیم؟ پیامبر(ص) ما را از این کار بازداشت. سپس به ما اجازه داد تا با پرداخت مهریه [جامه و امثال آن] زنان را به عقد موقت خود درآوریم.» عبدالله سپس این آیه را تلاوت کرد که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»² ای اهل ایمان پاکیزه‌هایی را که خداوند برای شما حلال کرده، حرام نکنید و از حد تجاوز ننمایید که خداوند تعدی‌کنندگان را دوست ندارد.³

¹ .مانند: قاضی ابو بکر اندلسی [متوفای 542] در احکام القرآن، ج 1، ص 163؛ بغوی شافعی [متوفای 510 یا 516] در تفسیرش در حاشیه خازن، ج 1، ص 423. الوسی [متوفای 1279] در تفسیرش، ج 5، ص 5.

² .سوره مائده، آیه 87.

³ . صحیح مسلم، کتاب نکاح، حدیث 1404، ص 1022، با سندهای متعدد؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 85، در تفسیر سوره مائده، باب 9 و کتاب نکاح، ج 3، ص 159، باب ما یکره من التبتل، با اندکی اختلاف در عبارت؛ مصنف عبد الرزاق، ج 7، ص 506، با اندکی اضافه تا آخر حدیث؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج 4، ص 294؛ مسند احمد، ج 1، ص 420 و در حاشیه آن گوید: ابن مسعود به این حکم عمل می‌کرد و ازدواج موقت را حلال می‌دانست، و در ص 432 فشرده؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 200-201؛ تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 87.

ب) در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مصنف عبدالرزاق از جابر بن عبدالله و مسلم بن اکوع روایت کنند که گفته‌اند: «منادی [جارچی] رسول خدا(ص) به سوی ما آمد و گفت: «پیامبر(ص) به شما اجازه فرمود تا زنان را متعه کنید»، یعنی (ازدواج موقت) نمایید¹».

ج) در صحیح مسلم، مسند احمد و سنن بیهقی از سیره جهنی روایت کنند که گفت:

«رسول خدا(ص) به ما اجازه متعه [ازدواج موقت] داد. من و مرد دیگری به خواستگاری زنی از قبیله بنی عامر رفتیم، زنی قوی و گردن فراز، پرسید، مهریه چه می‌دهید؟ من گفتم: ردایم را و رفیقم نیز گفت: ردایم. ردای رفیقم از ردای من بهتر بود ولی من از او جوانتر بودم. به ردای او که نگاه کرد آن را پسندید و به من که نگاه کرد خودم را پسندید و گفت: تو و ردایت مرا بس. با او ازدواج موقت کردم و سه روز با او بودم که رسول خدا(ص) فرمود: «هر کس با این زنان [ازدواج موقت] کرده، آنان را آزاد بگذارد»².

د) در مسند طیالسی از مسلم قرشی روایت کند که گفت: «نزد اسماء دخت ابی‌بکر رفتیم و از او درباره «ازدواج موقت» پرسیدیم» گفت: «ما در زمان رسول خدا(ص) آن را انجام دادیم»³.

ه) در مسند احمد و غیر آن از ابی‌سعید خدری روایت کنند که گفت: «ما در زمان رسول خدا(ص) متعه [ازدواج موقت] می‌کردیم و مهریه را لباس و جامه تعیین می‌نمودیم»⁴.

و) در مصنف عبد الرزاق است که: «برخی از ما با قدح پر از آرد متعه می‌کردیم»¹.

¹. صحیح مسلم، ص 1022، حدیث 1405. صحیح بخاری، ج 3، ص 164، «باب نهی رسول الله(ص) عن نکاح المتعه آخراً» در عبارت بخاری گوید: «ما در لشکری بودیم که فرستاده رسول خدا(ص) نزد ما آمد و...» عبارت مسند احمد، ج 4، ص 51 نیز چنین است؛ فشرده آن در ص 47 نیز آمده است؛ مصنف عبدالرزاق، ج 5، ص 498، با اندکی اختلاف.

². صحیح مسلم، کتاب نکاح، ص 1024، حدیث 1046؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 202 و 203؛ مسند احمد، ج 3، ص 405.

³. مسند طیالسی، حدیث 1637.

⁴. مسند احمد، ج 3، ص 22؛ مجمع الزوائد، ج 4، ص 264.

ز) در صحیح مسلم و مسند احمد و غیر آنها از عطا روایت کنند که گفت: جابر بن عبدالله برای انجام عمره [به مکه] آمد و ما در منزل به دیدارش رفتیم. مردم از او مسائلی پرسیدند و سپس بحث «متعّه» را پیش کشیدند. جابر گفت: «آری، ما در زمان رسول خدا(ص) و ابی بکر و عمر «متعّه» [ازدواج موقت] می کردیم.²»

در عبارت مسند احمد بعد از آن گوید: «و این کار تا اواخر خلافت عمر ادامه داشت.»

و در بدایه المجتهد گوید: «این کار تا نیمه خلافت عمر ادامه داشت، سپس عمر مردم را از انجام آن باز داشت.³»

5. علت جلوگیری عمر از ازدواج موقت در اواخر خلافت

در صحیح مسلم، مصنف عبدالرزاق، مسند احمد، سنن بیهقی و غیر آنها از جابر بن عبدالله روایت کنند که گفت: همه دوران رسول خدا(ص) و ابوبکر، مقداری آرد و خرما مهریه می دادیم و «ازدواج موقت» می کردیم تا آنکه عمر به خاطر کاری که عمرو بن حرث انجام داده بود، آن را ممنوع کرد.⁴

در عبارت مصنف ابن ابی شیبّه از عطاء از جابر روایت کند که گفت: «ما در زمان رسول خدا(ص) و ابوبکر و عمر «ازدواج موقت» می کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، عمرو بن حرث با زنی «ازدواج موقت» کرد. - راوی گوید: جابر نامش را برد و من فراموش کردم - آن زن باردار شد و خبرش به عمر رسید. او

¹. مصنف عبد الرزاق، ج 7، ص 458.

². صحیح مسلم، کتاب نکاح، ص 1023، حدیث 1405. شرح نووی، ج 9، ص 183؛ مسند احمد، ج 3، ص 380 و رجال احمد، رجال الصحیح. ابو داود در باب الصداق گوید: در عهد رسول خدا(ص) و ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، ازدواج موقت می کردیم. سپس عمر از آن نهی کرد. و نیز رجوع کنید: عمدۀ القاری، ج 8، ص 310.

³. بدایه المجتهد، ابن رشد، ج 2، ص 63.

⁴. صحیح مسلم، باب نکاح المتعّه، ص 1023، حدیث 1405؛ شرح نووی، ج 9، ص 183؛ مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 237؛ باب ما یجوز ان یكون مهرأ؛ مسند احمد، ج 3، ص 304؛ که در عبارت آن گوید: تا آنکه عمر اخیراً ما را از آن نهی کرد. صاحب تهذیب التهذیب نیز فشرده آن را در شرح حال موسی بن مسلم، ج 10، ص 371، آورده است؛ فتح الباری، ج 11، ص 76؛ زاد المعاد، ابن قیم، ج 1، ص 205؛ کنز العمال، ج 8، ص 293.

را خواست و پرسید آیا درست است؟ گفت: آری. عمر گفت: چه کسی شاهد بوده؟ - عطا گوید: نمی‌دانم آن زن گفت: مادرم یا ولی‌اش را نام برد عمر که می‌ترسید فریبی در کار باشد، گفت: چرا غیر آنها نبودند¹»

در روایت دیگری است که جابر گوید: «عمرو بن حریث از کوفه به مدینه آمد و با کنیز آزادشده‌ای «ازدواج موقت» کرد. کنیز را که آبستن شده بود نزد عمر آوردند، داستان را از او پرسید، جواب داد: عمرو بن حریث با من «ازدواج موقت» کرده است. عمر از عمرو بن حریث نیز پرسید و او آشکارا تأیید کرد، عمر گفت: چرا غیر او را نگرفتی؟ - و این در هنگامی بود که عمر از ازدواج موقت نهی کرده بود²»

در روایت دیگری از محمد بن اسود بن خلف روایت کنند که گفت: «عمرو بن حوشب با دوشیزه‌ای از قبیله بنی‌عامر بن لؤی «ازدواج موقت» کرد. آن دختر باردار شد و داستان به گوش عمر رسید. عمر از وی توضیح خواست او گفت: عمرو بن حوشب او را متعه [ازدواج موقت] کرده است. داستان را از عمرو پرسید و او تأیید کرد. عمر گفت: چه کسی را گواه گرفتی؟ - راوی گوید: نمی‌دانم گفت: مادرش یا خواهرش یا برادر و پدرش - عمر برخاست و بر منبر شد و گفت: «چه می‌شود مردانی را که «ازدواج موقت» می‌کنند و بر آن گواه عادل نمی‌گیرند و آن را آشکار نمی‌کنند [...] مگر آنکه حد بر او جاری کنم.» راوی گوید: «این سخن عمر را کسی برای من نقل کرد که خودش پای منبر او بوده و با گوش خود شنیده. گوید: مردم نیز از او پذیرفتند³»

در کنز العمال از ام عبدالله دخت ابی‌خیثمه روایت کند که: «مردی از شام آمد و در منزل او مسکن گزید و گفت: بی‌همسری مرا در تنگنا گذارده، زنی برایم بیاب تا با او «ازدواج موقت» نمایم.» گوید: «او را به خواستگاری زنی راهنمایی کردم،

¹. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 496 و 497، باب المتعه.

². مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500؛ فتح الباری، ج 11، ص 76، که در عبارت آن گوید: داستان را از او پرسید و عمرو صریحاً به آن اعتراف کرد...

³. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500 و 501. مؤلف گوید: به نظر من عمرو بن حوشب اشتباه است و درست آن عمرو بن حریث است، همچنین بخشی از کلام عمر بعد از جمله: «بر آن گواه عادل نمی‌گیرند و آن را آشکار نمی‌کنند» حذف شده است.

مهریه تعیین کردند و افراد عادل را بر آن گواه گرفتند. پس از آن تا آنجا که خدا خواست با آن زن زندگی کرد سپس - از مدینه - بیرون رفت.» خبر آن به گوش عمر بن خطاب رسید، مرا خواست و پرسید: آیا آنچه می‌گویند درست است؟ گفتم: آری. گفت: هرگاه آن مرد بازگشت مرا خبر کن. هنگامی که آمد عمر را آگاه کردم. در پی او فرستاد و گفت: چه چیز بر این کار وادارت کرد؟ گفت: من این کار را با رسول خدا (ص) هم که بودم انجام دادم و آن حضرت تا زنده بودند ما را از آن نهی نکردند. سپس در دوران ابی‌بکر نیز ادامه داشت و او نیز تا زنده بود ما را از آن منع نکرد. سپس در زمان شما نیز نهی آن برای ما بیان نشده است. عمر گفت: «آگاه باشید! قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، تو را سنگسار می‌کردم. از هم جدا شوید تا «نکاح» و ازدواج از «سفاح» و زنا شناخته شود¹».

در مصنف عبدالرزاق از عروه روایت کند که گفت: ربیعۃ بن امیۃ بن خلف با یکی از زنان غیر عرب مدینه ازدواج [موقت] کرد و دو تن از زنان را که یکی خوله بنت حکیم بود بر آن گواه گرفت - خوله زنی صالحه بود چیزی نگذشت که آن غیر عرب آبستن شد. خوله داستان را به عمر بن خطاب گزارش کرد. عمر برخاست و در حالی که از شدت خشم گوشه ردایش را می‌کشید بر منبر شد و گفت: «به من خبر رسیده که ربیعۃ بن امیه با زنی غیر عرب از زنان مدینه ازدواج کرده و دو زن را بر آن گواه گرفته است، من اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، [اکنون] سنگسار می‌کردم.²»

مالک در موطأ و بیهقی در سنن روایت کنند که: خوله بنت حکیم بر عمر بن خطاب وارد شد و گفت: ربیعۃ بن امیه با زنی «ازدواج موقت» کرده و وی باردار شده است. عمر در حالی که ردای خود را می‌کشید، بیرون آمد و گفت: «این متعه [ازدواج موقت] را اگر پیش از این نهی کرده بودم اکنون سنگسار می‌کردم.³»

¹. کنز العمال، ج 8، ص 294، چاپ دائرة المعارف، حیدرآباد دکن، 1312 هجری.

². مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 503؛ مسند شافعی، ص 132. اصابه، شرح حال ربیعۃ بن امیه، ج 1، ص 514.

³. موطأ مالک، ص 542، حدیث 42، باب نکاح المتعه؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206، که در عبارت آن گوید: او را سنگسار می‌کردم؛ کتاب الام، شافعی، ج 7، ص 219؛ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 141.

در اصابه گوید: سلمه بن امیه با سلمی کنیز آزاد شده حکیم بن امیه ابن اوقص اسلمی «ازدواج موقت» کرد. سلمی از او بچه دار شد و وی فرزندش را حاشا کرد. موضوع به عمر رسید و او «ازدواج موقت» را ممنوع کرد.¹

عبدالرزاق در مصنف از ابن عباس روایت کند که گفت: «امیرالمؤمنین [عمر] را کسی جز ام اراکه بر نهی از «متعّه» نکشاند. او در حال بارداری بیرون شد و عمر سبب پرسید، وی گفت: سلمه بن امیه بن خلف با من «ازدواج موقت» کرده است²»

ابن ابی شیبّه در مصنف از علاء بن مسیب از پدرش روایت کند که گوید: عمر گفت: «اگر مردی را پیش من آرند که با زنی [ازدواج موقت] کرده باشد، اگر محصن [همسردار] باشد او را سنگسار می‌کنم. و اگر عصب باشد تازیانه‌اش می‌زنم»³.

xxx

در روایات گذشته چنین یافتیم که صحابه رسول خدا (ص) می‌گفتند: آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ دربارۀ «ازدواج موقت» نازل گردیده، و رسول خدا (ص) به انجام آن دستور فرموده، و آنان با مهریه تعیین شده از آرد و خرما یا جامه و لباس، در زمان پیامبر (ص) زنان را به «عقد موقت» خویش می‌خواندند، و این حکم در زمان ابوبکر و نیمی از خلافت عمر همچنان جریان داشته، تا آنکه عمر به خاطر اقدام عمرو بن حریث آن را ممنوع کرده است. و نیز، دانستیم که «نکاح متعه» در دوره عمر، پیش از نهی او، آشکارا انجام می‌شده است. و دور نیست که تحریم او تدریجی و مرحله‌ای بوده باشد: ابتدا در امر شاهدان عقد سخت‌گیری کرده و دستور داده تا عدول مؤمنین را گواه بگیرند چنانکه از برخی روایات گذشته استشمام می‌شود سپس نهی نهایی و قاطع خود را بیان داشته و گفته است: «اگر پیش از این ممنوع کرده بودم، اکنون سنگسار می‌کردم».

¹. اصابه، ج 4، ص 324 و ج 2، ص 61، در شرح حال سلمی.

². المصنف، عبدالرزاق، ج 7، ص 449.

³. المصنف، ابن ابی شیبّه، ج 4، ص 293.

پس از این وقایع، نکاح متعه [ازدواج موقت] در جامعه اسلامی ممنوع و حرام شد، و خلیفه عمر نیز، تا پایان دوران خود بر آن اصرار می‌ورزید و نصیحت و خیرخواهی ناصحان در وی اثر نبخشید.

طبری در سیره عمر از عمران بن سواده روایت کند که وی از خلیفه اجازه خواست و بر او وارد شد و گفت: «به قصد نصیحت آمده‌ام!»

عمر گفت: «درود صبح و شام بر توی ناصح»

او گفت: «امتت در چهار چیز بر تو ایراد می‌گیرند»

گوید: عمر سر تازیانه‌اش را بر زیر چانه و دنباله‌اش را بر روی ران خود نهاد و سپس گفت: بیاور!

عمران گفت: «می‌گویند: تو عمره [تمتع] را در ماههای حج حرام کرده‌ای، در حالی که رسول خدا (ص) این کار را نکرده، و ابوبکر نیز، و آن حلال است»

عمر گفت: «آن حلال است. ولی اگر آنان در ماههای حج عمره بگزارند، چنین انگارند که از حجشان کفایت کند، و این تخم بی‌جوجه شده و حج خلوت گردد، درحالی که حج نوری از انوار الهی است. پس کار من صواب و اندیشه‌ام درست بوده است!»

عمران گفت: «می‌گویند: تو «متعه نساء» [ازدواج موقت] را حرام کرده‌ای، در حالی که آن اجازه و رخصتی خدایی بود: با مهریه مناسبی «متعه» می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم»

عمر گفت: «رسول خدا (ص) آن را در زمان ضرورت حلال فرمود. پس از آن، مردم در رفاه شدند و اکنون کسی از مسلمانان را نمی‌شناسم که به آن عمل کرده یا به سوی آن باز گردد. الان نیز هرکه خواهد با مهریه مناسب ازدواج کند و پس از سه روز با طلاق جدا شود. پس کار درستی کرده‌ام¹»

xxx

مؤلف گوید: توجیه و عذر خلیفه عمر در تحریم «متعه حج» به اینکه: «اگر مسلمانان در ماههای حج عمره بگزارند چنین انگارند که از حجشان کفایت کند»، این توجیه با نهی او از جمع میان حج و عمره راست نیابد. علت واقعی و

¹. تاریخ طبری، ج 2، ص 32، در باب بخشی از سیره عمر از حوادث سال 23 هجری.

حقیقت مطلب عذری است که در روایت دیگری آمده و او گفته است: «مردم مکه نه پستان شیرده دارند و نه زراعت [مفید]، بهار آنان تنها از میهمانان این خانه است. بنابراین، [حاجیان] باید دو بار به سوی آنان بیایند: یک بار برای حج مفرد و دیگر بار برای عمره مفرده، تا قریش که اصل و ریشه مهاجرین اند، از آن بهره‌ور گردند.»

اما توجیه و عذر خلیفه درباره «نکاح متعه» به اینکه: «زمان رسول خدا(ص) زمان ضرورت بود و اکنون چنین نیست» این توجیه نیز غیر مقبول است. زیرا، بیشتر روایاتی که بر وقوع «متعه» در عصر رسول خدا(ص) صراحت دارد، ناظر بر آن است که نزول حکم آن در جنگها و حال سفر بوده، و از این جهت هیچ تفاوتی بین عصر پیامبر(ص) و عصر عمر تا دوران ما و دوره‌های آینده وجود ندارد.

زیرا، انسان از روزی که بر روی کره زمین پدیدار شده، همیشه نیازمند سفر بوده و روزها و ماهها و گاهی سالها از خانواده و اهل خویش دور می‌ماند. حال اگر مردی به سفر برود و سفرش طولانی باشد، با غریزه جنسی‌اش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند آن را از خود جدا کرده و در محل بر جای گذارد تا پس از بازگشت به کارش گیرد، یا آنکه غریزه جنسی با اوست و در سفر و حضر از وی جدا نگردد؟ حال که این غریزه با اوست آیا می‌تواند آن را انکار کرده و عصمت ورزد؟ و اگر افراد نادری از ابنای بشر توان عفت ورزیدن داشته باشند، آیا همه انسانها می‌توانند چنین باشند؟ یا آنکه بیشتر آنان غریزه خود را سرکوب می‌کنند؟ چنین گروه انبوهی از نسل بشر اگر در جامعه‌ای قرار گیرد که او را از تصرف در غریزه‌اش بازدارد و از او بخواهد با سرشت و فطرت و طبیعتش مخالفت ورزد، چه باید بکند؟ آیا راهی جز خیانت به جامعه برای او باقی می‌ماند؟

آیا اسلام که برای همه مشکلات انسان راه حل مناسب ارائه کرده، این مشکل را؛ فظ بی‌جواب گذارده است؟ نه، بلکه برای این مشکل نیز «ازدواج موقت» را تشریع فرموده است. و همان‌گونه که امام علی(ع) فرمود: «اگر منع عمر نبود هیچ‌کس جز شقی زنا نمی‌کرد.» البته جوامع غیر اسلامی راه حل را در جواز زنا دیده و آن را در همه جا آزاد گذارده‌اند!

آنچه بیان شد تنها مشکل مسافران دور از وطن نیست. افراد بشر در وطن هم، در بسیاری اوقات از ازدواج دایم معذورند، و در این مشکل، زن و مرد برابرند. حال، انسانی که سالهای طولانی نمی‌تواند ازدواج دایم داشته باشد، اگر به «ازدواج موقت» پناه نبرد چه باید بکند؟ بویژه که قرآن کریم به مردان مسلمان می‌فرماید: و لا تواعدوهن سرّاً با آنها قرار پنهانی نگذارید.¹ و درباره زنان مسلمان می‌فرماید: ولا

متخذات اخدان [پاکدامنانی که] دوست پنهان نگیرند!²

اما آنچه خلیفه عمر در توجیه تحریم خود بیان کرده که: «ازدواج موقت را به ازدواج دایم تبدیل کند و پس از سه روز طلاق گوید»، نتیجه این کار دو حالت دارد: اول آنکه این تصمیم با علم و اطلاع قبلی زن و شوهر بوده و هر دو بر آن توافق کرده‌اند، که این همان «ازدواج موقت» یا نکاح متعه است.

دوم آنکه شوهر چنین قصدی داشته و آن را از زن پنهان می‌دارد که این کار، فریب دادن زن و اهانت به اوست. چه آنکه آنها از پیش بر ازدواج دایم توافق کرده‌اند و مرد نیت درونی‌اش [طلاق بعد از سه روز] را پنهان داشته است.

حال، پس از وقوع چنین ازدواجهای به ظاهر دایم سه روزه، جایی برای اعتماد زنان و سرپرستان آنها به «ازدواج دایم» باقی خواهد ماند؟

و در پایان می‌گوییم از گفت‌وگوی انجام شده میان عمران با خلیفه عمر و دیگر روایاتی که از گفت‌وگوهای عمر در این باره رسیده، دقیقاً آشکار می‌گردد که همه آن روایاتی که در تحریم «ازدواج موقت» از رسول خدا (ص) روایت شده و به کتابهای اصلی حدیث و تفسیر راه یافته، روایاتی جعلی و ساختگی است که بعد از عصر عمر ساخته شده است. زیرا، اگر یکی از صحابه رسول خدا (ص) در زمان خلافت عمر روایتی از آن حضرت در دست داشت که سیاست خلیفه را درباره «متعه حج» و «متعه نساء» تأیید کند، یقیناً آن را ابراز می‌داشت. چه، با آن همه تأکید و تهدید آشکار خلیفه در تحریم و عقوبت بر انجام متعه، نیازی به کتمان آن از خلیفه نمی‌دید و خود خلیفه نیز، اگر در طول این مدت بر چیزی که

¹. سوره بقره، آیه 235.

². سوره نساء، آیه 25.

سیاستش را تأیید کند دست می‌یافت، به آن استشهاد می‌کرد و نیازمند این همه شدت عمل و فشار بر مسلمانان نمی‌شد.

بدین‌گونه، دوران عمر پایان یافت در حالی که او مخالفان سیاست خود را منکوب و نفّسها را در سینه‌ها حبس کرده بود. او حتی راویان حدیث پیامبر(ص) را نیز، از نقل روایت بازمی‌داشت!

این سیاست تا شش سال اول دوران خلافت عثمان ادامه یافت، و حکم خلیفه در تحریم متعه به تدریج در جامعه اسلامی گسترش یافت. بعد از آن، نسل تازه‌ای پدید آمد که از اسلام چیزی نمی‌دانست جز آنچه سیاست خلافت اجازه نشر و بیان آن را می‌داد، و ما در بخش بعدی به آن می‌پردازیم.

6. ازدواج موقت پس از عمر

در نیمه دوم خلافت عثمان نیروهای حاکمه خلافت منشعب شده و رو در روی هم قرار گرفتند: عایشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و پیروانشان در یک صف، و مروان و فرزندان بنی‌العاص و سایر بنی‌امیه و پیروان آنها در صف دیگر، این درگیری باعث شد تا میدان عمل برای مسلمانان باز گردد و آزادیهای نسبی مجال بروز یابد و بخشی از احادیث ممنوعه منتشر شود، و مسلمانان را به معارضه با خلفا بکشاند، و نسل جدید، از مسلمانان دیرپا، چیزهایی را بشنود که نمی‌توانست شنید، و اموری را ببیند که هرگز ندیده بود. برخی از مخالفتها درباره «متعه نساء» [ازدواج موقت] چنین است:

1. در مصنف عبدالرزاق از ابن جریج از عطا روایت کند گفت: «اولین کسی که نام «متعه» [ازدواج موقت] را از او شنیدم، صفوان بن یعلی بود. گوید: او مرا خبر داد که معاویه در طائف زنی را به «عقد موقت» خود درآورد و من کار او را ناپسند شمردم. نزد ابن عباس رفتیم و برخی از ما داستان را برای او بازگو کرد. پاسخ شنید: آری [ازدواج موقت] رواست. راوی گوید: دل من آرام نگرفت تا آنکه جابر بن عبدالله وارد شد، به منزل او رفتیم. مردم از او سؤالاتی کردند و سخن را به «متعه» کشاندند، جابر گفت: آری. ما در زمان رسول خدا(ص) و

ابوبکر و عمر «متعّه» [ازدواج موقت] می‌کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، عمرو بن حریث زنی را به «عقد موقت» گرفت و¹...

2. نیز، در مصنف عبدالرزاق است که: «معاویه بن ابی سفیان هنگام ورود به طائف کنیز آزاد شده ابن حضرمی به نام معانه را به «عقد موقت» خود درآورد.» جابر گوید: «من معانه را در زمان خلافت معاویه دیده‌ام، او زنده بود و معاویه هر سال برای او هدیه‌ای می‌فرستاد تا از دنیا رفت»².

3. همچنین در همان کتاب از عبدالله بن خثیم روایت کند که گفت: «در شهر مکه، زنی عراقی و عابده با پسرش به نام ابوامیه زندگی می‌کرد و سعید بن جبیر به منزل او رفت و آمد داشت. گوید: «به سعید گفتم: خیلی پیش این زن می‌روی؟» سعید گفت: «من او را با «نکاح متعه» به عقد خود درآورده‌ام.» گوید: سعید به او گفته است: «ازدواج موقت» از نوشیدن آب رواتر است.³

xxx

باری، از همان دوران، سخن گفتن از حلیّت «ازدواج موقت» و فتوای به آن، آغاز گردید. در مصنف عبدالرزاق گوید: علی (ع) در کوفه گفت: «اگر نبود رأی پیشین عمر بن خطاب، فرمان می‌دادم تا [ازدواج موقت] دایر گردد، پس از آن هیچ‌کس زنا نمی‌کرد جز شقی و بدبخت»⁴.

در تفسیر طبری، نیشابوری، فخر رازی، ابی حیان و سیوطی روایت کنند که امام علی (ع) فرموده: «اگر عمر «ازدواج موقت» را ممنوع نکرده بود، هیچ‌کس زنا نمی‌کرد مگر شقی و بدبخت»⁵.

در تفسیر قرطبی روایت کند که ابن عباس گفت: «ازدواج موقت» هدیه‌ای الهی بود که خداوند بر بندگان بخشود [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر عمر از آن نهی نکرده بود، هیچ‌کس جز شقی نگون‌بخت زنا نمی‌کرد»¹.

¹. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 496 و 497، باب المتعه.

². همان، ص 499.

³. همان، ص 496.

⁴. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 500.

⁵. تفسیر طبری، ج 5، ص 17؛ تفسیر نیشابوری، ج 5، ص 7؛ تفسیر فخر رازی، ج 3، ص 200؛ تفسیر

ابی حیان، ج 3، ص 218؛ تفسیر سیوطی، ج 2، ص 40.

در مصنف عبدالرزاق، احکام القرآن جصاص، بدایه المجتهد ابن رشد، درالمنثور سیوطی و ماده «شقی» از نهائیه اللغه ابن اثیر، لسان العرب ابن منظور، تاج العروس زبیدی و غیر آنها روایت کنند که:

عطا گوید: شنیدم که ابن عباس می گفت: «خدا عمر را ببخشاید! «متعّه» چیزی نیست جز رحمت الهی که خداوند بر امت محمد (ص) ارزانی داشت [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر نهی او نبود، هیچ کس جز نگویند بخت شقی نیازمند زنا نمی شد.²»

در عبارت مصنف عبدالرزاق به جای «رحمت» لفظ «رخصت» و در آخر حدیث به جای «شقا» لفظ «شقی» آمده است. عطا گوید: به خدا سوگند گویا سخن او را می شنوم که می گفت: «الّا شقی» مگر نگویند بخت!

و عبارت بدایه المجتهد چنین است: «و لو لا نهی عمر عنها ما اضطرّ الى الزنا الاشقی؛ و اگر عمر آن را ممنوع نکرده بود، هیچ کس جز نگویند بخت، ناچار از زنانمی شد.»

7. آنان که بعد از عمر بر حلیت «متعّه» پای فشرده

ابن حزم در محلی گوید: «پس از رسول خدا (ص) جماعتی از پیشینیان صحابه (رض) بر «حلیت» آن باقی ماندند که عبارتند از: اسماء دخت ابی بکر، جابر بن عبدالله، ابن مسعود، ابن عباس، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، ابوسعید خدری و سلمه و معبد پسران امیه بن خلف. و جابر بن عبدالله [حلیت] آن را در دوره رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر تا اواخر دوره عمر، از همه صحابه روایت کرده است.»

گوید: «عمر بن خطاب تنها در صورتی آن را مردود می داند که دو نفر عادل بر آن گواه نباشند، و با شهادت دو نفر عادل آن را روا می داند.»

¹. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130.

². احکام القرآن، جصاص، ج 2، ص 147؛ تفسیر سیوطی در تفسیر آیه، ج 2، ص 141؛ بدایه المجتهد، ج 2، ص 63؛ نهائیه اللغه، ج 2، ص 229؛ لسان العرب، ج 14، ص 66؛ تاج العروس، ج 10، ص 200؛ الفائق، زمخشری، ج 1، ص 331. و نیز رجوع کنید: تفسیر طبری، ثعلبی، رازی، ابی حیان، نیشابوری و کنز العمال.

و گوید: «از تابعین هم، طاوس، عطاء، سعید بن جبیر و سایر فقهای مکه - اعزّها الله - بر حلیّت آن پای می‌فشرده‌اند»¹.

قرطبی در تفسیرش روایت کند که: «نکاح متعه [ازدواج موقت] را تنها عمران بن حصین، برخی از صحابه و گروهی از اهل‌البیت جایز می‌دانند» و گوید: ابو عمر گوید: «اصحاب ابن عباس، مکیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس حلال می‌دانند»².

ابن قدامه در مغنی گوید: «از ابن عباس روایت شده که او «متعه» را جایز شمرده است. بیشتر صحابه و عطاء و طاوس بر این عقیده بوده‌اند. ابن جریج بر آن فتوی داده و حلیت آن از قول ابو سعید خدری و جابر روایت شده و شیعه به سوی آن رفته است. زیرا، مسلّم شده که رسول خدا (ص) آن را اجازه فرموده است»³.

8. پیروان عمر در تحریم ازدواج موقت و بروز اختلافات

یکی از طرفداران حرمت «ازدواج موقت» عبدالله بن زبیر است. ابن ابی‌شبهه در مصنف خود از ابن ابی‌ذئب روایت کند که گفت: «شنیدم ابن زبیر خطبه می‌خواند و می‌گفت: «الا و انّ المتعه هی الزنا؛ آگاه باشید که «متعه» همان «زنا» است»⁴.

دیگری: ابن صفوان است که حدیث او خواهد آمد.

دیگری: عبدالله بن عمر در یکی از دو دیدگاه خویش است. چنانکه شرح آن بیاید. در این باره میان پیروان عمر و مخالفان او مناقشات و درگیری‌هایی اتفاق افتاده که برخی از آنها را می‌آوریم:

الف) اختلاف میان موافقان و مخالفان

درباره «حلیت» ازدواج موقت، بین ابن عباس و گروهی از مخالفان مانند ابن زبیر، مشاجرات و بحث‌هایی به شرح زیر درگرفته است.

¹. المحلی، ابن حزم، ج 9، ص 519 و 520، مسأله 1854. نووی در شرح بر صحیح مسلم نیز، رأی ابن مسعود را درج 11، ص 186، آورده است.

². تفسیر قرطبی، ج 5، ص 133.

³. المغنی، ابن قدامه، ج 7، ص 571.

⁴. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج 4، ص 293، فی نکاح المتعه و حرمتها.

مسلم در صحیح و بیهقی در سنن خود از عروه بن زبیر روایت کنند که گفت: عبدالله بن زبیر در مکه به پا خاست و گفت: «مردمانی که خدا دلهای آنان را همانند چشمانشان کور کرده است، به «ازدواج موقت» فتوا می‌دهند!» - عبدالله کنایه به ابن عباس داشت که چشمانش را از دست داده بود - ابن عباس در پاسخش گفت: «تو موجودی جلف و سبکسری! به جانم سوگند که «متعّه» در زمان امام المتقین - مقصودش رسول خدا (ص) است - حلال بود.» ابن زبیر گفت: «خودت تجربه کن که به خدا سوگند اگر چنین کنی [متعّه نمایی] تو را با سنگهای خودت سنگسار می‌کنم.»

ابن شهاب گوید: «خالد بن مهاجر بن سیف مرا خبر داد که: من در نزد مردی نشسته بودم که شخصی پیش وی آمد و حکم «متعّه» را پرسید. او دستور به انجام آن داد. ابوعمره انصاری به وی گفت: آهسته‌تر! او گفت: چیه؟ به خدا سوگند من در دوران امام المتقین آن را انجام داده‌ام¹»

از سعید بن جبیر روایت کنند که گفت: «شنیدم عبدالله بن زبیر خطبه می‌خواند و بر ابن عباس درباره فتوایش در حلیت «متعّه» اعتراض می‌کرد و او را سرزنش می‌نمود.» ابن عباس گفت: «اگر راست می‌گوید از مادرش بپرسد.» عبدالله از مادرش پرسید و پاسخ شنید: ابن عباس درست می‌گوید آری این چنین بود.» ابن عباس گفت: «اگر بخواهم، مردانی از قریش را که از طریق آن [ازدواج موقت] به دنیا آمده‌اند، نام می‌برم²»

بدیهی است که این گفت‌وگوها باید در زمان حکومت عبدالله بن زبیر در مکه واقع شده باشد، در آن دوران که نماز جمعه و جماعت در بیت‌الله الحرام برگزار می‌شد. و گمان قوی آن است که این گفت و شنودها در اوان خطبه نماز جمعه و در حضور بسیاری از مسلمانان بوده است. زیرا، به نظر ما ابن عباس خود را برتر از آن می‌دانست که در سخنرانی ابن زبیر حضور یابد مگر در نماز جمعه که به حضور در آن ملزم و مجبور بودند.

¹ صحیح مسلم، ص 1026، حدیث 27، باب نکاح المتعّه؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 205؛ احتجاج ابی‌عمره انصاری در مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 502 می‌باشد.

² شرح معانی الآثار، طحاوی، باب نکاح المتعّه....

و نیز، کاملاً آشکار است که ابن زبیر و هیئت حاکمه او، یعنی هیئت حاکمه خلافت، هیچ‌گونه مستندی از قول و فعل و تقریر و تأیید رسول خدا(ص) در نهی از «متعّه» در دست نداشتند. چه، اگر داشتند در برابر ابن عباس و برهان محکم او که می‌گفت: «متعّه در زمان رسول خدا(ص) انجام می‌شده است» به آن استناد می‌کردند.

ولی، برخلاف هیئت حاکمه خلافت که در تحریم «متعّه حج و متعّه نساء» - تا به امروز هم - بر منطق زور تکیه کرده و می‌کنند، معتقدان به حلیت همیشه و هرگاه فرصت یافته‌اند با استناد به سنت رسول خدا(ص) با آنها مقابله کرده و دلایل خود را بیان داشته‌اند.

در صحیح مسلم و مسند احمد و طیالسی و سنن بیهقی و غیر آنها از ابی‌نضره روایت کنند که گفت: «نزد جابر بن عبداللّه بودم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر درباره «متعّه حج و متعّه نساء» اختلاف کرده‌اند.» جابر گفت: «ما آن را در زمان رسول خدا(ص) انجام می‌دادیم سپس عمر ما را از آن باز داشت و ما دیگر انجام ندادیم»¹.

در روایت دیگری گوید: «به جابر گفتم: ابن زبیر «ازدواج موقت» را ممنوع و ابن عباس به آن دستور می‌دهد.» جابر گفت: «حدیث بر دست من می‌چرخد: ما در زمان رسول خدا(ص) متعّه [ازدواج موقت] می‌کردیم. دوران عمر بن خطاب که شد، خطبه خواند و گفت: خدای عز و جل برای پیامبرش هر چه خواست حلال فرمود، و قرآن در جایگاههای خود فرود آمد. اکنون «حج» خودتان را از «عمره» تان جدا کنید، و از نکاح با این زنان دست بکشید که اگر مردی را نزد من آوردند که «ازدواج موقت» کرده باشد، او را سنگسار خواهیم کرد»².

¹. صحیح مسلم، ص 1023، حدیث 1405، باب نکاح المتعّه؛ مسند احمد، ج 1، ص 52، با اندکی اختلاف در عبارت و ج 2، ص 325 و 363، فشرده؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206؛ شرح معانی الأخبار، ص 401 و کنز العمال، ج 8، ص 293 و 294.

². صحیح مسلم، ص 885، حدیث 145، باب المتعّه بالحج؛ مسند طیالسی، ص 247، حدیث 1792؛ احکام القرآن جصاص، ج 2، ص 178؛ تفسیر سیوطی، ج 1، ص 316؛ کنز العمال، ج 8، ص 294؛ تفسیر فخر رازی، ج 3، ص 36.

این روایت در عبارت بیهقی چنین است: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی بکر «متعّه» می کردیم. هنگامی که عمر بن خطاب، به خلافت رسید گفت: رسول خدا (ص) همان رسول الله (ص) و قرآن همان قرآن است. و این دو [که می گویم] دو «متعّه» اند که در زمان رسول خدا (ص) بر پا بودند و من [اکنون] آنها را ممنوع کرده و بر انجامشان کیفر می دهم: یکی از آنها «متعّه نساء» است، اگر مردی را بیابم که زنی را به «عقد موقت» گرفته باشد، او را سنگسار و در سنگها مدفون خواهم کرد. دیگری «متعّه» حج است. حج خودتان را از عمره تان جدا کنید که این کار، حج و عمره شما را کاملتر می کند.¹»

ب) اختلاف میان ابن عباس و دیگران

در مصنف عبدالرزاق گوید: [ابن] صفوان گفت: «این ابن عباس فتوای به «زنا» می دهد.» ابن عباس گفت: «من فتوای به زنا نمی دهم، آیا [ابن] صفوان، ام اراکه را فراموش کرده است؟ به خدا سوگند که فرزند آن زن از متعه [ازدواج موقت] است. آیا او که مردی از بنی جمح با وی [ازدواج موقت] کرده، زنا نموده است؟²» در روایت دیگری است که طاوس گوید: ابن صفوان گفت: «ابن عباس فتوای به زنا می دهد!» راوی گوید: ابن عباس تعدادی از فرزندان «متعّه» را نام برد. من از آنها که بر شمرده تنها معبد بن امیه را به یاد می آورم.³»

معبد سلمه بن امیه کیست؟

در یکی از روایات دیدیم که ابن عباس گفت: «امیر المؤمنین عمر را کسی جز ام اراکه به این عکس العمل وادار نکرد. او در حال بارداری بیرون آمد و عمر علت پرسید. جواب داد: سلمه بن امیه بن خلف وی را به «عقد موقت» خویش

¹. سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

². مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 498، باب المتعه. مقصود ابن عباس از «مردی از جمح» سلمه بن امیه است. در عبارت متن صفوان آمده که صحیح آن ابن صفوان است. چنانکه در روایت دوم آمده، زیرا، صفوان قبلاً در مکه درگذشته بود و مناقشات ابن عباس درباره متعه در دوران عبدالله بن زبیر بوده است.

³. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 499.

درآورده است.» بدین خاطر، هنگامی که ابن صفوان نظر ابن عباس را تخطئه کرد و آن را ناپسند شمرد، ابن عباس به او گفت: «از عمویت بپرس!»¹ در جمهره انساب ابن حزم آمده است: «امیه بن خلف جحمی فرزندی به نام علی، صفوان، ربیعہ، مسعود و سلمه داشت که معبد بن سلمه فرزند این سلمه بن امیه بن خلف است و مادرش ام اراکه بوده، سلمه در دوران خلافت عمر یا ابی بکر او را به «عقد موقت» خویش درآورد و معبد بن سلمه نتیجه این «ازدواج موقت» بود.»²

مؤلف گوید: «به نظر ما صفوان بن امیه پدر همین ابن صفوان است و چون صفوان برادر سلمه بن امیه می بود، ابن عباس به او گفت: «از عمویت بپرس!» و نیز گفت: آیا ام اراکه را فراموش کرده؟ به خدا سوگند فرزند او - یعنی معبد بن سلمه پسرعموی ابن صفوان - فرزند «ازدواج موقت» است. آیا او زنا کرده است؟ و چون فرزندان به دنیا آمده از «متعہ» را برشمرد، این «معبد» را از آنان دانست.»

ج) اختلاف عبدالله بن عمر با ابن عباس

روایات رسیده از عبدالله بن عمر درباره «ازدواج موقت» مختلف است. برخی از آنها بدین گونه است:

احمد بن حنبل در مسند خود از عبدالرحمان بن نعیم اعرجی روایت کند که گفت: نزد ابن عمر بودم که مردی از او درباره «متعہ نساء» [ازدواج موقت] پرسید، عبدالله خشمگین شد و گفت: «به خدا سوگند ما در زمان رسول خدا (ص)، زنا کار و بدکار نبودیم»³

¹. همان.

². جمهره انساب، ابن حزم، ص 159 - 160.

³. مسند احمد، ج 2، ص 95، حدیث 5694 و ج 2، ص 104، حدیث 5808؛ مجمع الزوائد، ج 7، ص 332-333. و نیز در ج 4، ص 265، از ابن عمر روایت کند که: از او درباره متعہ پرسیدند، او گفت: حرام است. گفته شد: ابن عباس آن را بی اشکال می داند. او گفت: به خدا سوگند ابن عباس می داند که رسول خدا در فتح خیبر آن را ممنوع کرد، و ما زناکار نبودیم. صاحب مجمع الزوائد گوید: طبرانی آن را روایت کرده که در طریق آن منصور بن دینار ضعیف است. مؤلف گوید: آشکار است که او حدیث ابن عمر را تحریف کرده است.

در مصنف عبدالرزاق گوید: «به ابن عمر گفته شد: ابن عباس [ازدواج موقت] را اجازه می‌دهد.» او گفت: «گمان ندارم ابن عباس چنین بگوید.» گفتند: «آری به خدا سوگند چنین می‌گوید.» عبدالله گفت: «آگاه باشید! به خدا سوگند او در زمان عمر نمی‌توانست چنین بگوید، و عمر شدیداً شما را از آن بازمی‌داشت، و من آن را جز «زنا» نمی‌دانم.» در مصنف ابن ابی شیبه و درالمنثور، سیوطی روایت کنند¹ که: «از عبدالله بن عمر درباره «متعّه نساء» [ازدواج موقت] پرسیدند، گفت: «حرام است.» به او گفته شد: «ابن عباس بر آن فتوا می‌دهد.» گفت: «پس چرا در زمان عمر آن را «زمزمه» هم نمی‌کرد²؟»

در سنن بیهقی پس از عبارت «حرام» است گوید: «عمر بن خطاب اگر کسی را به خاطر آن می‌گرفت او را سنگسار می‌کرد³.»

9. تغییر موضع پیروان مکتب خلفا در دوره‌های بعد

چنانکه دیدیم منطق مکتب خلفا در تحریم «ازدواج موقت» تا زمان حکومت ابن زبیر، بر محور زور و قدرت بود. پیروان این مکتب از آن پس تغییر موضع دادند و به جعل و تحریف روی آوردند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف) در سنن بیهقی گوید: ابن عباس بر «ازدواج موقت» فتوا می‌داد و اهل علم او را بر این فتوا سرزنش می‌کردند و ابن عباس از کوتاه آمدن در این باره سرباز می‌زد تا آنکه یکی از شعرا درباره فتوای او سرود:

«یا صاحِ هَلْ لَكَ فِي قُتَيْبِ بْنِ عَبَّاسٍ
هَلْ لَكَ فِي نَاعِمِ خُودٍ مُبْتَلًى
تَكُونُ مَثَوَاكَ حَتَّى مَصْدَرُ النَّاسِ»

گوید: «اهل علم پس از شنیدن این اشعار بر شدت بیزاری از «متعّه» افزودند و بسیار ناپسندش شمردند⁴.»

¹. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 502.

². مصنف ابن ابی شیبه، ج 4، ص 293. تفسیر سیوطی، ج 2، ص 104، حدیث 5808.

³. سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

⁴. سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

در مصنف عبدالرزاق از زهری روایت کند که گفت: «هنگامی که شاعر این شعر را سرود: (یا صاح هل لك في فتيا ابن عباس)، دانشمندان «ازدواج موقت» را زشت‌تر دانستند¹»

در این روایت آمده که: «ابن عباس هرگز درباره «حلیت» ازدواج موقت کوتاه نیامد، و سرزنش مردم و شعرا او را از این کار بازداشت»

ب) روایت گذشته را تحریف کردند و از قول سعید بن جبیر چنین روایت نمودند که او گفته است: «به ابن عباس گفتم: می‌دانی چه کردی و چه فتوایی داده‌ای؟ فتوایت را سواران به دور دستها برده‌اند و شاعران درباره‌اش شعرها سروده‌اند!»

گفت: «چه گفته‌اند؟» گفتم: «گفته‌اند:

قَدْ قُلْتُ لِلشَّيْخِ لَمَّا طَالَ مَجْلِسُهُ

يَا صَاحِ هَلْ لَكَ فِي فُتْيَا ابْنِ عَبَّاسٍ

هَلْ لَكَ فِي رُخْصَةِ الْأَطْرَافِ أَيْسَهُ

تَكُونُ مَثَوَاكَ حَتَّى مَصْدَرُ النَّاسِ»

گفتم به شیخ زاندم کو طول داد مجلس

فتوای ابن عباس! آیا نباشدت بس؟

آیا رواست عذرا سرمایه واگذارد

تا ژرفنات گردد مهمانپذیر هر کس؟

ابن عباس گفت: «أنا لله و انا اليه راجعون، به خدا سوگند من به این فتوا ندادم و این را قصد نکردم، من از «متعّه» تنها همان مقدار را حلال دانستم که خداوند از «میته و خون و گوشت خوک» حلال فرموده است²»

در مغنی ابن قدامه گوید: او برخاست و سخن راند و گفت: «متعّه [ازدواج موقت] همانند: مردار و خون و گوشت خوک است، اما اجازه رسول خدا (ص) [در حلیت متعه]، مسلماً نسخ شده است³»

اشکال این روایت

¹. مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 503.

². سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

³. مغنی ابن قدامه، ج 7، ص 573.

مخالفان «حلیت متعه» در نقل این روایت از قول سعید بن جبیر بر هم پیشی گرفتند. و فراموش کردند که سعید بن جبیر همان کسی است¹ که در مکه [ازدواج موقت] کرد. و نیز، فراموش کردند که اصحاب ابن عباس، مکیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس، حلال می‌دانند.² و اگر ابن عباس از فتوای خود بازگشته بود، اصحاب او مانند عطاء و طاوس و دیگران بر آن باقی نمی‌ماندند.³

هیثمی در مجمع الزوائد از نادرستی این حدیث پرده برداشته و گوید: «در سند این حدیث حجاج بن ارطاة فریبکار است.⁴» و در تهذیب التهذیب در شرح حال او گوید: «او از یحیی بن ابی کثیر و مکحول - در حالی که چیزی از آنها نشنیده - روایت می‌کند، و حدیث‌شناسان بدان خاطر مدلس و فریبکارش می‌دانند که، حدیث بدون زیادت از او یافت نگردد.»

ابن مبارک گوید: حجاج فریبکاری می‌کرد و برای ما از عمرو بن شعیب از عزمی متروک حدیث می‌گفت.

یعقوب بن ابی شیبہ گوید: «احادیث او [حجاج] واهی و سست و آشفته است.⁵» (ج) ترمذی و بیهقی از موسی بن عبیده از محمد بن کعب از ابن عباس روایت کنند که او گفته است: «متعه [ازدواج موقت] تنها در اوایل اسلام بود. بدین گونه: مردی که وارد سرزمین ناشناس می‌شد به مدتی که قصد اقامت داشت با زنی ازدواج می‌کرد و وی کالا و اجناس او را نگهداری و زندگیش را سامان می‌داد، تا آنکه این آیه نازل شد: «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»⁶؛ مگر بر همسران یا کنیزان خویشان» ابن عباس گفت: هر دامنی جز این دو، حرام است.⁷

¹. مراجعه کنید: مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 496.

². مراجعه کنید: تفسیر قرطبی، ج 5، ص 133.

³. مراجعه کنید: مغنی ابن قدامة، ج 7، ص 571.

⁴. مجمع الزوائد، ج 4، ص 265.

⁵. تهذیب التهذیب، ج 2، ص 196-198.

⁶. سوره مؤمنون، آیه 6.

⁷. سنن ترمذی، ج 5، ص 50، باب نکاح المتعه؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

اشکال این حدیث

در سند این حدیث موسی بن عبیده است که در تهذیب التهذیب درباره او گوید: «احمد گوید: «حدیث او منکر و ناشناخته است.» به نظر من نقل روایت او جایز نیست. احادیث ناپسندی را روایت می‌کند.¹»

در متن این حدیث آمده است: «ازدواج موقت در اوایل اسلام بود، تا آنکه این آیه نازل شد: *إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ...* و هر دامنی جز این دو حرام است.» و من نمی‌توانم فهمید؛ اگر این سخن از ابن عباس است، پس چرا بعد از نیم قرن که از نزول این آیه گذشته بود، با عبدالله بن زبیر، به مخاصمه و مخالفت برمی‌خیزد و بر حلیت «ازدواج موقت» پای می‌فشارد؟ بعلاوه، مگر نکاح متعه و «ازدواج موقت» از مصادیق «ازدواج» نیست؟ و نیز، اگر این روایت صحیح باشد و ابن عباس فتوای خود را پس از نزول این آیه - در زمان رسول خدا(ص) - رها کرده باشد، پس چه وقت امام علی(ع) به او - که درباره «متعه» نرمش نشان می‌داد - فرمود: «تو مرد خودخواهی هستی؟»²

د) از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند که گفت: «همراه زنانی که با آنها «ازدواج موقت» کرده بودیم، بیرون آمدیم که رسول خدا(ص) فرمود: «اینها تا روز قیامت حرام‌اند.»

پس از این، آنها با ما وداع کردند، و بدین خاطر، آن محل را محل جدایی نامیدند، در حالی که پیش از آن محل پیوند بود.³»

اشکال این حدیث

همیشی گوید: «این روایت را طبرانی در اوسط آورده و در سند آن، صدقه بن عبدالله است که احمد بن حنبل درباره او گوید: «هیچ ارزشی ندارد. احادیث او منکر و ناشناخته است.» و مسلم [صاحب صحیح] درباره او گوید: «حدیث او منکر است.»⁴»

¹. تهذیب التهذیب، ج 10، ص 356-360.

². این روایت را به زودی در باب احادیث صحیح می‌آوریم.

³. مجمع الزوائد، ج 4، ص 264؛ فتح الباری، ج 11، ص 34.

⁴. قول احمد و مسلم را از شرح حال صدقه در تهذیب التهذیب، ج 4، ص 416، آوردیم.

مؤلف گوید: «در متن حدیث آمده است که جابر از رسول خدا(ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «اینها تا روز قیامت حرام‌اند.» در حالی که در احادیث صحیح و متواتر از جابر روایت کنند که او گفته است: «ما در زمان پیامبر(ص) و ابی‌بکر و عمر، «ازدواج موقت» کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام عمرو بن حریث ما را از آن باز داشت.»

هـ) بی‌هقی در سنن خود و هیشمی در مجمع الزوائد از ابی‌هریره روایت کنند که گفته است: «با رسول خدا(ص) به سوی غزوه تبوک بیرون شدیم و در «ثنیة الوداع» فرود آمدیم. پیامبر(ص) زنانی را دید که گریه می‌کردند. فرمود: «برای چه می‌گریند؟» گفته شد: «اینها زنانی‌اند که شوهرانشان آنها را «متعّه» [ازدواج موقت] کرده و سپس از آنها جدا شده‌اند.» رسول خدا(ص) فرمود: «حرّم او هدم المتعّة النکاح و الطلاق و العدة و المیراث؛ ازدواج و طلاق و عده و میراث متعه را حرام - یا نابود - کرده است.»

این روایت در مجمع الزوائد چنین است: «رسول خدا(ص) چراغهایی دید و زنانی را که می‌گریستند¹».

اشکال این حدیث

در سند این حدیث، مؤمل بن اسماعیل، ابوعبدالرحمن عدوی است که در سال 205 یا 206 وفات کرده و در تهذیب التهذیب گوید: بخاری گوید: «حدیث او منکر و ناشناخته است.» و دیگری گفته است: «کتابهایش را دفن کرد و بعد [بدون نوشته] روایت می‌کرد. و بدین خاطر، خطا و اشتباه او بسیار است، به اندازه‌ای که گاهی، توقف در برابر حدیث او بر اهل علم واجب است. زیرا او روایات منکر و ناشناخته را از قول شیوخ ثقه و مورد اعتماد نقل می‌کند، [به آنان می‌بندد] و این بسیار بدتر است. چه، اگر این روایات منکر و ناشناخته از قول راویان ضعیف بود، برای آن عذری می‌تراشیدیم²».

می‌گوییم: «در متن حدیث آمده بود که: «آنان در ثنیة الوداع فرود آمدند.» و ثنیة الوداع چنانکه در معجم البلدان آمده، سنگلاخی است مشرف بر مدینه که هر که

¹. سنن بی‌هقی، ج 7، ص 207؛ مجمع الزوائد، ج 4، ص 264؛ فتح الباری، ج 11، ص 73.

². تهذیب التهذیب، ج 19، ص 380 - 381.

به سوی مکه می‌رود از آن می‌گذرد و گوید: «صحیح آن است که این نامی جاهلی [پیش از اسلام] و قدیمی است، و سبب این نامگذاری آن است که مسافران در آنجا وداع و خداحافظی می‌کنند»¹.

مؤید آن این است که، هنگامی که رسول خدا(ص) از مکه به مدینه هجرت کردند، زنان انصار به استقبال آن حضرت آمده و می‌گفتند: «طلع البدر علینا فی ثنیت الوداع؛ مه در ثنیت الوداع بر ما نمودار آمده. بنابراین، «ثنیة الوداع»² از دوران جاهلیت محل خداحافظی مسافران بوده است. و این نامگذاری مربوط به قبل از اسلام است نه بعد از آن. علاوه بر آن، چرا تنها زنان متعه و ازدواج موقت برای خداحافظی بیرون آمده و زنان ازدواج دائم نیامده بودند؟ علت گریه آنها چه بوده؟ شوهران آنها که سفر بی‌برگشت نمی‌رفتند؟

(و) بیهقی از علی بن ابی‌طالب(ع) روایت کند که گفت: «رسول خدا(ص) از متعه [ازدواج موقت] نهی فرمود.» گوید: «ازدواج موقت برای کسی بود که [زن دائم] نمی‌یافت و هنگامی که حکم ازدواج و طلاق و عده و میراث میان زن و مرد نازل شد، حکم متعه نسخ گردید»³.

اشکال این حدیث

در سند این حدیث موسی بن ایوب است که عقیلی او را در ردیف «ضعفاء» آورده و یحیی بن معین و ساجی وی را «منکر الحدیث» دانسته‌اند.⁴

می‌گوییم: در متن این حدیث به علی(ع) نسبت داده شده که آن حضرت فرموده است: «رسول خدا(ص) «متعه» را ممنوع کرد»، در حالی که آن حضرت می‌فرماید: «اگر رأی گذشته عمر نبود فرمان می‌دادم تا «متعه» [ازدواج موقت] کنند که پس از آن هیچ‌کسی جز نگویند بخت شقی «زنا» نمی‌کرد.»

(ز) بیهقی از عبدالله بن مسعود روایت کند که گفت: «متعه منسوخ شده است. طلاق و مهریه و عده و میراث آن را نسخ کرده‌اند.»

اشکال این حدیث

¹. مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده: ثنیة الوداع.

². مراجعه کنید: الروض المعطار، حمیری، ماده: ثنیة الوداع.

³. سنن بیهقی، ج 7، ص 207.

⁴. تهذیب التهذیب، شرح حال موسی بن ایوب، ج 1، ص 336.

راوی یکی از روایتها حجاج بن ارطاة از حکم از اصحاب عبدالله است که معرفی او گذشت و درباره او گفتند: «فریبکار و متروک است و بر احادیث می‌افزاید.» اضافه بر آن، ما نمی‌دانیم حکم از از کدام یک از اصحاب عبدالله روایت کرده است؟

و در روایت دیگری آمده است: «برخی از اصحاب ما از حکم بن عتیه از عبدالله بن مسعود» و ما نمی‌دانیم این «برخی اصحاب» کیانند، و حکم بن عتیه که در سال (113 هجری) یا بعد آن از دنیا رفته و تنها شصت و چند سال عمر داشته، چگونه از عبدالله بن مسعود که در سال (32 هجری) وفات یافته، روایت کرده است¹؟

اضافه بر آن، متن حدیث با نظر مسلم عبدالله بن مسعود در «حلیت متعه» و قرائت و تفسیر وی از آیه: *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - اِلَى اجَلٍ - تَنَاقُضُ* دارد.² دیگر آنکه، در متن احادیث: (هـ- و - ز) آمده بود: «نکاح و طلاق و عده و میراث، متعه [ازدواج موقت] را حرام یا نابود کرد.» معنای این جمله آن است که، «ازدواج موقت» پیش از «ازدواج دائم» و متعلقات آن، تشریع شده است، و اینکه، «ازدواج موقت» تا تشریع «ازدواج دائم» برقرار بوده و به وسیله آن نسخ گردیده است، و لازمه این سخن آن است که همه ازدواجهای پیامبر (ص) و صحابه در ابتدا - تا قبل از هنگام نزول حکم ازدواج دائم - «ازدواج موقت» باشد!

ح) در مجمع الزوائد از زید بن خالد جهنی روایت کند که گفت: «من و رفیقم برای «ازدواج موقت» با زنی در حال چانه زدن بودیم که شخصی آمد و به ما خبر داد: «رسول خدا (ص) «ازدواج موقت» را حرام فرموده، و نیز، خوردن گوشت هر حیوان وحشی ذی‌ناب [نیش‌دار] و الاغ اهلی را حرام کرده است»³.

اشکال این حدیث

هیشمی گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده، و در سند آن «موسی بن عبیده ربذی» ضعیف است.» و نظر ما درباره ضعف او گذشت.⁴

¹. مراجعه کنید: تقریب التهذیب، ج 1، ص 192 و 459.

². به بخش: «آنان که بعد از عمر بر حلیت متعه پای فشردند» مراجعه نمایید.

³. مجمع الزوائد، ج 4، ص 266.

⁴. همان.

از متن این حدیث چنین به دست می‌آید که راوی آن، روایت سبره جهنی در فتح مکه و روایت دیگری (روز خیبر) را با هم گرد آورده، و حکم تحریم خوردن حیوانات «ذی‌ناب» را بر آن افزوده و همه را با سند واحد و سیاق یکسان ترکیب و روایت کرده است.

ط) در مجمع الزوائد از حارث بن غزیه روایت کند که گفت: «شنیدم که پیامبر در روز فتح مکه سه بار فرمود: «ازدواج موقت حرام است»¹»

اشکال این حدیث

هیشمی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده، و در سند آن اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه است.» و دیگر دانشمندان درباره او گفته‌اند: «احادیث منکر و ناشناخته² روایت می‌کند، به حدیث او استناد نمی‌کنند، او را رها کرده‌اند. روایت کردن از او جایز نیست، حدیث او نوشته نمی‌شود و...»³

ی) در مجمع الزوائد از کعب بن مالک روایت کنند که گفت: «رسول خدا (ص) از متعه نساء [ازدواج موقت] نهی فرمود.» هیشمی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده، و در سند آن یحیی بن انیسه است»⁴ و دانشمندان درباره او گفته‌اند: «او ضعیف است، اهل حدیث روایاتش را نمی‌نویسند، او کذاب است. حدیث او متروک است»⁵

ک) بیهقی در سنن کبرای خود از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: «عمر بر فراز منبر شد، خدای را سپاس و ثنا کرد و سپس گفت:

چه می‌شود مردانی را که ازدواج موقت می‌کنند، در حالی که رسول خدا (ص) از آن نهی فرموده، آگاه باشید! هیچ‌کس را متعه کرده نزد من نیاورند مگر آنکه سنگسارش کنم»⁶.

¹. همان.

². همان.

³. تهذیب التهذیب، ج 1، ص 240، در شرح حال اسحاق.

⁴. مجمع الزوائد، ج 4، ص 266، همراه با نام راوی.

⁵. تهذیب التهذیب، ج 11، ص 183 و 184 در شرح حال یحیی بن انیسه.

⁶. سنن بیهقی، ج 7، ص 206.

اشکال این حدیث

در سند این حدیث منصور بن دینار است. یحیی بن معین درباره او گوید: «حدیثش ضعیف است.» نسائی گوید: [حدیث او] قوی نیست. بخاری گوید: «در حدیث او جای بحث است» و عقیلی او را در ردیف «ضعفا» آورده است.¹

تا اینجا احادیثی را آوردیم که بر حسب تعریف دانشمندان علم رجال، در سند آنها ضعف و اشکال بود. در بخش آینده، احادیثی را می‌آوریم که دانشمندان مکتب خلفا بدان خاطر که یا در کتابهایی به نام صحیح آمده و یا در درستی آنها اشکال نکرده‌اند - بر صحت آنها توافق نموده‌اند.

حدیث اول: در صحیح مسلم، سنن نسائی و بیهقی و مصنف عبدالرزاق از شهاب² زهری از عبدالله و حسن پسران محمد بن علی از پدرشان روایت کنند که او از علی بن ابی‌طالب شنیده که به ابن عباس می‌گفت: «تو مرد خودخواهی هستی! رسول خدا (ص) در فتح خیبر از آن [ازدواج موقت] و از خوردن گوشت الاغ اهلی، نهی فرمود.»³

این روایت با همین سند، با اندکی اختلاف، در صحیح بخاری، سنن ابی‌داود، ابن ماجه، ترمذی و دارمی، موطأ مالک، مصنف ابن ابی‌شبهه، مسند احمد و طیالسی و غیر آنها نیز، آمده است.⁴

¹. الجرح و التعديل رازی، ج 4، قسمت اول، ص 171؛ میزان الاعتدال ج 4، ص 184؛ لسان المیزان، ج 6، ص 95.

². عبارت متن از مصنف است.

³. صحیح مسلم، ص 1027، باب نکاح المتعة؛ سنن نسائی، باب تحریم المتعة؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 201؛ مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 501؛ مجمع الزوائد، ج 4، ص 265.

⁴. صحیح بخاری، ج 3، ص 36، باب غزوه خیبر و ج 3، ص 164، باب نهی رسول الله عن نکاح المتعة اخیراً، و باب لحوم الحمر الانسیه، ج 3، ص 208 و ج 4، ص 135، باب الحيلة فی النکاح؛ سنن ابی‌داود، ج 2، ص 90؛ سنن ابن ماجه، ج 13، حدیث 1961؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 48 و 49؛ موطأ مالک، ص 542، حدیث 42، از باب نکاح المتعة؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج 4، ص 292؛ سنن دارمی، ج 2، ص 140؛ مسند طیالسی، حدیث 111؛ مسند احمد، ج 1، ص 79 و 130 و 142 و فتح الباری، در بابهای یاد شده.

حدیث دوم: از ابی ذر روایت کنند که گفت: «ازدواج موقت» برای ما، اصحاب رسول خدا(ص) تنها سه روز حلال شد و سپس رسول خدا(ص) از آن نهی فرمود¹. و اینکه گفت: «ازدواج موقت برای ترس ما و جنگ ما بود»².

حدیث سوم: در صحیح مسلم، سنن دارمی، ابن ماجه، ابی داود و غیر آنها از سیره جهنی که در فتح مکه با رسول خدا(ص) بوده، روایت کنند که گوید: «پانزده روز در مکه اقامت کردیم. رسول خدا(ص) به ما اجازه دادند تا «ازدواج موقت» کنیم. من و مردی از خویشانم بیرون رفتیم. من تا حدودی زیبا و رفیقم اندکی بدقیافه بود. با هر یک از ما یک عدد «بُرد» [ردا] بود. برد من کهنه و برد عموزاده‌ام نو و تازه بود. به پایین یا بالای مکه رسیده بودیم که زنی جوان و گردن‌فراز روبروی ما قرار گرفت. به او گفتیم: آیا حاضری با یکی از ما «ازدواج موقت» کنی؟ گفت: مهریه چه می‌دهید؟ هر یک از ما برد خود را پهن کردیم. او شروع به بررسی کرد که رفیقم به او گفت: برد این کهنه و برد من نو و تازه است. جواب شنید: برد این هیچ عیبی ندارد و سه بار یا دو بار، آن را تکرار کرد. سپس با او «ازدواج موقت» کردم. و از مکه بیرون نشدیم مگر آنکه رسول خدا(ص) آن را تحریم کردند»³.

در روایت دیگری گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: «ای مردم! من خود به شما اجازه دادم «ازدواج موقت» نمایید، حال، خداوند آن را تا روز قیامت حرام فرمود»⁴.

و در روایت دیگری گوید: «دیدم رسول خدا(ص) بین رکن [کعبه] و مقام [ابراهیم] ایستاده و می‌فرمود⁵...

¹. سنن بیهقی، ج 7، ص 207.

². همان.

³. صحیح مسلم، ص 1024، باب نکاح المتعه؛ مجمع الزوائد، ج 4، ص 264؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 202.

⁴. صحیح مسلم، ص 1025، سنن دارمی، ج 2، ص 140؛ سنن ابن ماجه، ص 631، حدیث 1962؛ طبقات ابن سعد، ج 4، ص 345.

⁵. صحیح مسلم، ص 1025؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج 4، ص 292.

و در روایت دیگری گوید: «رسول خدا(ص) در سال فتح، هنگامی که داخل مکه شدیم به ما فرمان متعه [ازدواج موقت] داد و هنوز بیرون نرفته بودیم که ما را از آن نهی فرمود¹».

و در روایت دیگری گوید: «من در زمان رسول خدا(ص) با زنی از بنی عامر [ازدواج موقت] کردم و دو برد سرخ فام مهریه دادم. سپس رسول خدا(ص) ما را از متعه [ازدواج موقت] نهی فرمود²».

در روایت دیگری گوید: «رسول خدا(ص) در فتح مکه از «متعه نساء» [ازدواج موقت] نهی فرمود³».

و در روایت دیگر: «رسول خدا(ص) از «متعه» نهی کرد و فرمود: «متعه از امروztان تا روز قیامت حرام است»⁴.

و در سنن ابی داود و بیهقی و غیر آن دو از ربیع بن سبره روایت کنند که گفت: «گواهی می‌دهم که پدرم حدیث می‌کرد که، رسول خدا(ص) در «حجۃ الوداع» متعه را ممنوع کرد⁵».

حدیث چهارم: در صحیح مسلم، مصنف ابن ابی شیبہ، مسند احمد و غیر آنها از سلمۃ بن اکوع روایت کنند که گفت: «رسول خدا(ص) در سال «اوطاس» ازدواج موقت را، سه روز، آزاد و سپس آن را ممنوع فرمود⁶».

10. اشکالات این احادیث

1. در حدیث امام علی(ع) که مهمترین کتابهای حدیث اعم از صحاح و مسانید و سنن و مصنفات، آن را روایت کرده‌اند، و ما از طریق چهارده مرجع آن را

¹. صحیح مسلم، ص 1025؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 202 و 204.

². صحیح مسلم، ص 1027؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 205.

³. صحیح مسلم، ص 1028؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج 4، ص 294.

⁴. صحیح مسلم، ص 1027 و با شرح بیشتر در مصنف عبدالرزاق، ج 7، ص 506؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 203.

⁵. سنن ابی داود، ج 2، ص 227، باب نکاح المتعه؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 204 و 205؛ طبقات ابن سعد، ج 4، ص 348.

⁶. صحیح مسلم، ص 1023، حدیث 1405؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج 4، ص 292؛ مسند احمد، ج 4، ص 55؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 204؛ فتح الباری، ج 11، ص 73.

آوردیم، در آن تصریح شده بود که رسول خدا(ص) در غزوه خیبر «دو چیز» را حرام فرمود: الف) نکاح متعه [ازدواج موقت]؛ ب) خوردن گوشت الاغهای اهلی. سند تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، تنها همین یک حدیث است، در حالی که سند تحریم گوشت الاغهای اهلی در خیبر، در روایات متعدد دیگری آمده، و در هیچ یک از آنها اشاره‌ای به تحریم «ازدواج موقت» نشده است. در بخش آینده این دو نوع از تحریم را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) تحریم ازدواج موقت در خیبر

تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، از سوی رسول خدا(ص)، با واقعیت تاریخی آن روز نمی‌سازد. چنانکه عده‌ای از دانشمندان مانند ابن قیم بر آن تصریح کرده‌اند.

ابن قیم در بخش: «زمان تحریم ازدواج موقت» در کتاب زاد المعاد خود گوید: «در فتح خیبر هیچ یک از صحابه با زنان یهودی «ازدواج موقت» نکردند، و در این باره از رسول خدا(ص) اجازه نخواستند، و هرگز هیچ کس آن را درباره غزوه خیبر روایت نکرده است، و در آن غزوه به هیچ روی یادی از «متعه» و انجام و تحریم آن نبوده است.¹»

و گوید: «در خیبر زن مسلمان نبود، و زنان موجود در آن یهودی بودند، و جواز ازدواج با زنان اهل کتاب تا آن روز ثابت نیست، تنها پس از فتح خیبر بود که خداوند ازدواج با آنها را حلال کرد و در سوره مائده (آیه 5) فرمود:

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ... وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ...؛

امروز برای شما حلال شد... و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما... و این حلیت در سالهای پایانی و پس از «حجۃ الوداع» یا در آن سال بود. پس جواز ازدواج با زنان اهل کتاب در زمان فتح خیبر ثابت نیست.²»

¹. زاد المعاد، ج 2، ص 158، فصل: فی بحث زمن تحریم المتعه.

². زاد المعاد، ج 2، ص 204، فصل: فی اباحه متعه النساء ثم تحریمها.

ابن حجر در شرح حدیث مذکور، درباره «غزوه خیبر» گوید: «زمان فتح خیبر جای «ازدواج موقت» نبوده است. زیرا، در غزوه خیبر هیچ گونه متعه و ازدواج موقتی صورت نگرفته است.¹»

وی در شرح همین حدیث در باب «منع رسول خدا(ص) از ازدواج موقت در سالهای آخرین» از سهیلی نقل کند که گوید: «اشکال این حدیث آن است که می گوید: منع از «ازدواج موقت» در زمان فتح خیبر بوده، و این چیزی است که هیچ یک از سیره نویسان و راویان حدیث آن را به رسمیت نمی شناسند.²» ابن حجر همچنین سخن ابن قیم را - که اخیراً گذشت نقل کرده است.³ این چیزی بود که درباره «تحریم متعه» در زمان فتح خیبر آورده اند.

ب) تحریم گوشت الاغهای اهلی در خیبر

ابن حجر از ابن عباس روایت کند که او برای حلال بودن گوشت «الاغ اهلی» به این آیه استدلال کرده است:

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...

بگو در آنچه که به من وحی شده، حرامی نمی بینم.⁴

مؤلف گوید: ممکن است نهی رسول خدا(ص) از خوردن گوشت الاغهای اهلی، تنها مخصوص الاغهای اهلی خیبر، و به خاطر یکی از علت‌هایی بوده که در روایات زیر آمده است:

در صحیح بخاری از ابی‌اوفی روایت کند که گفت: «در غزوه خیبر دچار گرسنگی شدیم، و در حالی که دیگ‌ها می‌جوشید و برخی گوشت‌ها قریب پختن بود، جارچی رسول خدا(ص) ندا داد: «از گوشت این خران هیچ نخورید و همه را به دور ریزید.» ابن ابی‌اوفی گوید: «به ما خبر دادند که نهی رسول خدا(ص) برای آن بود که خمس آنها را جدا نکرده بودند. برخی هم گفته‌اند: «رسول

¹. فتح الباری، ج 9، ص 22.

². فتح الباری، ج 11، ص 72.

³. فتح الباری، ج 11، ص 74.

⁴. فتح الباری، ج 12، ص 70، باب لحوم الخیل.

خدا(ص) به خاطر آنکه آنها نجاست‌خوار بودند، از خوردن گوشتشان نهی فرمود¹.

و نیز، شاید سبب تحریم، چیزی است که ابوداود در کتاب خراج سنن خود، باب «تعشیر اهل الذمه» از عرباض بن ساریه سلمی روایت کرده که او گفته است²: «در خیبر فرود آمدیم و اصحاب رسول خدا(ص) با او بودند. صاحب خیبر که مردی سرکش و بدخو بود، رو به سوی رسول خدا(ص) کرد و گفت: «ای محمد! آیا برای شما رواست که الاغهای ما را ذبح کنید، میوه‌هایمان را بخورید و زنانمان را بزیند؟» رسول خدا(ص) خشمگین شد و فرمود: «ای پسر عوف! اسبت را سوار شو و جار بزَن که: «آگاه باشید که این کشتزار برای هیچ مؤمنی حلال نیست، و اینکه، همه برای نماز گرد هم آیند.» گوید: «همه جمع شدند. رسول خدا(ص) با آنان نماز گزارد و سپس برخاست و فرمود: آیا برخی از شما به تکیه‌گاه خویش تکیه زده و می‌پندارد خداوند چیزی را - جز آنچه در این قرآن است - حرام نکرده است؟ آگاه باشید که من موعظه نمودم و به چیزهایی امر و نهی کردم که همانند قرآن یا بیش از آن است. خداوند به شما اجازه نداده تا وارد خانه‌های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آنها، و حق ندارید زنانشان را بزیند و میوه‌هایشان را بخورید. و این حکم تا زمانی که مالیات و حقوق واجبشان را به شما می‌پردازند، برقرار است³».

بنابر آنچه ابن ابی‌وفی روایت کرده، اصحاب رسول خدا(ص) سبب نهی آن حضرت از خوردن گوشت الاغهای اهلی در آن روزها را، بیان داشته‌اند. برخی از آنان که خود شاهد جریان بوده‌اند، گفته‌اند: «علت نهی آن بوده که خمس آنها را نپرداخته بودند.» این موضوع را روایاتی که درباره «غلول و خیانت» رسیده تأیید

¹. صحیح بخاری، باب لحوم الخیل؛ شرح فتح الباری، ج 9، ص 22.

². ابو نجیح، عرباض بن ساریه سلمی، از طریق وی 31 حدیث از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند که صاحبان صحاح - غیر از بخاری و مسلم - آنها را آورده‌اند. در سال 75 هجری یا در فتنه ابن زبیر وفات یافت. مراجعه کنید: اسد الغابه، ج 3، ص 399؛ جوامع السیره، ص 281؛ تقریب التهذیب، ج 2، ص 17.

³. سنن ابی‌داود، ج 2، ص 64.

می‌کند. یا آنکه نهی رسول خدا(ص) نهی از غارت اموال دیگران بوده است. چنانکه در حدیث زیر است:

در سنن ابی‌داود از مردی انصاری روایت کند که گفت: «با رسول خدا(ص) به سفری رفتیم و مردم شدیداً به زحمت افتادند و نیازمند شدند. گوسفندانی را یافتند و آنها را غارت کردند. دیگهای غذای ما می‌جوشید که رسول خدا(ص) کمان به دست سررسید و با کمان خود دیگهایمان را واژگون کرد. سپس گوشتها را با خاک درآمیخت و فرمود: «غارت کردن حلال‌تر از مردار نیست»¹.
دیگران هم - چنانکه گذشت - گفتند: «نهی از خوردن گوشت الاغهای اهلی بدان سبب بود که آنها نجاست‌خوار بودند».

همچنین است موضوع تحریم «نکاح متعه» [ازدواج موقت] زیرا، عرباض بن ساریه روایت کرد که آن یهودی سرکش بدخو به رسول خدا(ص) شکایت کرد و گفت: «آیا بر شما رواست که خران ما را بکشید و میوه‌هایمان را بخورید و زنانمان را بزنید؟» و رسول خدا(ص) همه را گرد آورد و به آنان گفت: «برای شما روا نیست داخل خانه‌های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آنها. و حق ندارید زنانشان را بزنید و میوه‌هایشان را بخورید. این حکم تا زمانی که آنها مالیات و حقوقی را که بر عهده دارند، می‌پردازند، برقرار است».

بنابراین، نهی رسول خدا در این باره هم، تنها نهی از زدن زنان اهل کتابی بوده که «جزیه و مالیات» می‌دادند و نهی از نکاح متعه [ازدواج موقت] نبوده است. داستان غزوه خیبر چنین بود که گذشت. جز آنکه یکی از موافقان تحریم متعه، روایتی را خلق و آن را از قول نواده‌های امام علی(ع) به آن حضرت نسبت داده که به ابن عباس موافق متعه فرموده: «تو مرد خودخواهی هستی»، و او را خبر داده که رسول خدا(ص) در غزوه خیبر از «متعه نساء» [ازدواج موقت] نهی فرموده، و از خوردن گوشت خران اهلی نیز، این مبتکر خلاق فراموش کرده که امام علی(ع) همان کسی است که می‌فرمود: «اگر عمر از ازدواج موقت منع نکرده بود هیچ‌کس زنا نمی‌کرد مگر نگون‌بخت شقی»².

¹. سنن ابی‌داود، ج 3، ص 66، باب فی النهی عن النهی.

². مصادر آن را در گذشته آوردیم.

شگفت‌آور آنکه، اینان در اینجا از قول نواده‌های امام علی(ع) روایت تحریم «ازدواج موقت» را به آن حضرت نسبت داده‌اند، و با همین ترکیب سندی، روایت دیگری ساخته و گفته‌اند: «امام علی(ع) دستور فرمود تا «حج» را از «عمره» جدا سازند!» و بعید نیست که خالق و مبتکر هر دو روایت یکی باشد.

2. همچنین است حال آنچه که از ابوذر روایت کرده‌اند: اینان - چنانکه گذشت - از ابوذر روایت کردند که گفته است: «متعّه حج ویژه اصحاب محمد(ص) بود. و این رخصتی بود از آن ما» و درباره «متعّه نساء» [ازدواج موقت] نیز، روایت کرده‌اند که گفته است: «ازدواج موقت تنها برای ما اصحاب رسول الله(ص)، به مدت سه روز، حلال شد و سپس رسول خدا(ص) از آن نهی فرمود.» و اینکه گفته است: «ازدواج موقت به خاطر بودن ما در خوف و جنگ بود.»

و شگفت آنکه، در هر دو روایت ابوذر در اینجا و آنجا، در هر دو طریق، ابراهیم تیمی و عبدالرحمن بن اسود قرار دارند، و حال این دو روایت از جهت سند حال همان دو روایتی است که به امام علی(ع) نسبت دادند.

3 و 4. اما روایت سبره جهنی، صحیح آن همان است که در اول بحث از صحیح مسلم و مسند احمد و سنن بیهقی آوردیم که: «رسول خدا(ص) به آنان اجازه فرمود «ازدواج موقت» کنند»، و اینکه «او با زنی از بنی عامر «عقد موقت» بست و ردای خود را «مهریه» داد و سه روز با وی بود، سپس رسول خدا فرمود: «هر کس چیزی از این زنان «متعّه شده» نزد خود دارد آنان را آزاد نماید.» یعنی: رسول خدا(ص) آنان را فرمود تا از زنانی که با آنان «ازدواج موقت» کرده‌اند، جدا شده و آماده خروج از مکه باشند.» پس از چندی «توجیه‌کنندگان کار خلیفه عمر» وارد صحنه شدند و عبارات این روایت را تحریف کردند و جمله: «لیخل سبیلها؛ راه آنان را باز بگذارد» را به جمله: «انها حرام من یومکم هذا الی یوم القیامه؛ اینها از امروztان تا روز قیامت، حرام شدند» و امثال آن، تبدیل کردند تا نشان دهند که «ازدواج موقت» در فتح مکه حرام شده [نه توسط خلیفه]. اما چون این روایت با روایات دیگری که درباره «حرمت متعه» دارند، تناقض دارد، - روایاتی که برخی از آنها با صراحت می‌گویند که «تحریم» پیش از «فتح مکه» و در زمان «فتح خیبر» بوده، و برخی می‌گویند: جواز و حرمت هر دو پس از فتح

مکه بوده - و چون خود را به صحت و درستی همه این روایات ملزم می‌دانند، نیازمند آن شدند تا برای این تناقض آشکار، جوابی دست و پا کنند و بدین خاطر، چیزی را به شریعت محمدی (ص) نسبت دادند که ساحت مقدس اسلام شدیداً از آن بری و بیزار است، و گفتند: «این واقعه چند بار نسخ گردیده است» که شرح آن چنین است:

11. نسخ حکم ازدواج موقت بیش از یک بار

مسلم در صحیح خود عنوانی دارد به نام: «باب نکاح متعه و بیان اینکه، حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و نسخ گردید، و پس از آن، حکم نسخ تا روز قیامت باقی ماند.»

ابن کثیر در تفسیرش گوید: «شافعی و گروهی از علما برآنند که: ازدواج موقت حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و دوباره نسخ گردید¹».

ابن عربی گوید: «حکم «ازدواج موقت» دوبار دچار «نسخ» شد² و سپس حرام گردید.» زمخشری نیز در کشاف به آن اشاره کرده است³.

و دیگران گفته‌اند: «نسخ بیش از دوبار واقع شده است⁴».

و حق با این گروه اخیر است. چه، اگر تکرار «نسخ» در یک حکم را به خاطر رفع تناقض احادیث بپذیریم، بناچار باید بگوییم که تکرار نسخ به تعداد احادیث متناقض است.

بنابراین، آنچه قرطبی پس از آوردن سخن ابن عربی نقل می‌کند صحیح است. او می‌گوید: «دانشمند دیگری که طرق احادیث «ازدواج موقت» را جمع کرده گفته است: «مقتضای این احادیث آن است که حکم «ازدواج موقت» هفت بار حلال و حرام شده باشد. زیرا، ابن عمره روایت کرده که این حکم در اوایل اسلام بوده است و سلمه بن اکوع روایت کند که مربوط به سال فتح «اوطاس» است و از روایات [منسوب به] علی (ع) برمی‌آید که در «فتح خیبر» بوده و روایت ربیع بن

¹. تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 474، در تفسیر آیه «فما استمتعتم به...»

². سخنان مشروح او می‌آید.

³. تفسیر کشاف، ج 1، ص 519.

⁴. ابن رشد در بدایه المجتهد، ج 2، ص 63. گوید: پنج بار واقع شده.

سبره «حلیت» آن را به «فتح مکه» مربوط می‌کند. طرق این روایات همه در صحیح مسلم آمده است. و در غیر صحیح مسلم از قول علی (ع) روایت کند که نهی آن در غزوه تبوک بوده است. در سنن ابوداود از ربیع بن سبره روایت کند که نهی از آن [ازدواج موقت] در حجه الوداع بوده است، و ابن داود این روایت اخیر را صحیح‌ترین روایات این باب می‌داند. و عمرو از حسن روایت کند که، پیش از آن و بعد از آن [حجه الوداع] حلال نشده است. این سخن از قول سبره نیز روایت شده است. و اینها هفت موضعی هستند که «متعّه» [ازدواج موقت] در آنها حلال و سپس حرام شده است¹....»

xxx

بدین‌گونه، التزام پیروان مکتب خلفا به صحت احادیث موجود در کتابهایی که نام صحیح یافته‌اند، آنان را بدانجا کشاند که بگویند: «حکم متعه [ازدواج موقت] در شرع اسلام بارها نسخ گردیده است.» و چه نیکوست سخن ابن قیم در این باره، که می‌گوید: «یقیناً چنین نسخی در شریعت بی‌سابقه است، و همانند آن در اسلام نشدنی است»².

و چه سخیف است سخن ابن عربی که در این باره گوید: «اما این باب [نسخ مکرر] با وضوح و استحکام تمام در ناسخ و منسوخ احکام ثابت است. و از عجایب این شریعت آنکه «نسخ مکرر» در آن واقع می‌گردد.³...»

اضافه بر آنچه آوردیم، نمی‌دانم چگونه می‌توان حتی یکی از این روایات را صحیح دانست، در حالیکه به «تواتر» از عمر نقل کرده‌اند که او گفته است: متعتان کانتا علی عهد رسول الله (ص) أنا أنهی عنهما: متعه النساء و متعه الحج؛ دو متعه در زمان رسول خدا (ص) جاری بود که من [اکنون] از آنها نهی می‌کنم: متعه نساء [ازدواج موقت] و متعه حج. و در عبارت دیگری گوید: «و احرّمهما؛ و آن دو را؛ و 7 حرام می‌کنم»⁴.

¹. تفسیر قرطبی، ج 5، ص 130 و 131.

². زاد المعاد، ج 2، ص 204.

³. شرح ترمذی، ج 5، ص 48-51.

⁴. مصادر این روایت در اول بحث «متعّه حج و متعه نساء» در مقاله المدرستین آمده است و نیز، مراجعه کنید: زاد المعاد، ج 2، ص 205.

چگونه می‌شود، یکی از این روایات صحیح باشد، در حالی که در روایت صحیح از جابر گوید: «ما در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر متعه [ازدواج موقت] می‌کردیم؟»

و در روایت دیگری گوید: «تا آنکه اواخر خلافت عمر شد و...»
و در روایت دیگر گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی‌بکر با مقداری خرما و آرد، «متعه» می‌کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام عمرو بن حریث آن را ممنوع کرد¹».

و چگونه ممکن است یکی از این روایات صحیح باشد، و شخص عمر و هیچ‌یک از صحابه و تابعین، تا زمان ابن زبیر، آن را نشنیده باشند؟ و هیچ‌یک از مسلمانان در طول این دوران از آن باخبر نشده باشد؟ چه، اگر وجود می‌داشت، عمر را از آن آگاه می‌کردند، و به آن استشهاد می‌نمودند و هیئت حاکمه خلافت تا دوران ابن زبیر آن را منتشر ساخته و به آن استناد می‌کردند. بویژه که معارضین و مخالفین تحریم، مانند ابن عباس و جابر و ابن مسعود و دیگران، ایشان را با استناد به سنت رسول خدا (ص) مجاب و محکوم می‌کردند، و دیگران را بر آن گواه می‌گرفتند و از کسانی مانند اسماء مادر ابن زبیر سؤال می‌کردند و علی (ع) و ابن عباس آشکارا می‌گفتند: «اگر عمر از «ازدواج موقت» نهی نکرده بود هیچ‌کس جز نگون‌بخت شقی، زنا نمی‌کرد.» و هیچ‌کس هم نگفت که رسول خدا (ص) از آن نهی فرموده است.

بله، این مقدار را می‌پذیریم که اینگونه احادیث خیرخواهانه جعل گردید تا موضع خلیفه عمر در این باره را تأیید و اشکالات وارد بر او را دفع نماید. همان‌گونه که احادیث جداسازی حج از عمره و برگزاری حج تنها نیز برای خیرخواهی و دفع ایرادات وارد بر او وضع گردید. و این همانند آن احادیثی است که در فضیلت خواندن سوره‌های قرآن برای خیرخواهی و ثواب جعل و وضع کردند!

نواوی در تقریب¹ خود گوید: «جاعلان و حدیث‌سازان چند گروهند که خطرناکترین و زیانبارترین آنها کسانی‌اند که منسوب به زهد و ترک دنیا هستند و

¹. مصادر این روایات در بحث «سبب تحریم عمر از متعه نساء» گذشت.

احادیث را برای خیرخواهی و ثواب می‌سازند، و مردم ساخته‌های آنها را به خاطر اعتماد بر ایشان می‌پذیرند.»

و در شرح آن گوید: «از نمونه‌های آنچه برای خیرخواهی و ثواب ساخته شده، روایتی است که حاکم با سند خود تا ابوعمار مروزی روایت کند که، به ابوعصمت، نوح بن ابی‌مریم گفته شد» تو چگونه از قول عکرمه از ابن عباس این همه روایت را در فضیلت تک‌تک سوره‌های قرآن به دست آورده‌ای، در حالی که هیچ‌یک از آنها نزد اصحاب عکرمه نیست؟» او گفت: «من دیدم مردم از قرآن روی گردان شده و به فقه ابی‌حنیفه و مغازی ابن اسحاق روی آورده‌اند، بدین خاطر، این احادیث را برای ثواب و خیرخواهی جعل کردم.²»

و احادیث ساخته شده در تأیید موضع عمر در نهی از «متععه حج و متعه نساء» از این قبیل است. بویژه آنچه درباره «نهی رسول خدا (ص) از متعه [ازدواج موقت]» روایت شده که به نظر ما، بعد از دوران ابن زبیر و پیش از عصر تدوین حدیث، ساخته شده است، یعنی آنها در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری برای توجیه کار عمر جعل گردیده است.

باری، یکی از آنان حدیثی ساخت و گفت: «رسول خدا (ص) در غزوه خیبر از «متععه نساء» [ازدواج موقت] نهی فرمود.» و دیگری گفت: «رسول خدا (ص) آن را در عمره قضیه حلال و حرام فرمود.» و سومی گوید: «این حکم در «فتح مکه» بوده است.» و چهارمی گوید: «در سال فتح «اوطاس» بوده است.» و پنجمی گوید: «در غزوه تبوک واقع شده است.» و ششمین گفته است: «در حجة‌الوداع³ بود.»

و بدین‌گونه، هر یک از آنان می‌خواهد بگوید که: «حلیت و حرمت، با هم در زمان و مکان خاص و در دوران رسول خدا (ص) واقع گردیده، و تحریم عمر نیز بدین خاطر بوده است.»

آری، این احادیث با هم تناقض دارند، و دانشمندان مکتب خلفا به دنبال رفع این تناقض برآمدند، ولی عذری جز آنچه که موجب نقص شریعت اسلامی است

¹. تقریب النواوی، از آن حافظ محی‌الدین نواوی است.

². تدبیر الراوی در شرح نواوی، سیوطی، ج 1، ص 282.

³. ابن حجر در فتح الباری، ج 11، ص 73، بدین‌گونه آن را سلسله‌وار آورده است.

نیافتند. پس، آن را به رسول خدا(ص) بستند و با آنکه افترای بر شرع محمدی بود، بدان تمسک جستند و گفتند: «این حکم دو بار حلال و دو بار نسخ گردید.» و گفتند: «حلال شدن و نسخ آن بیش از این بوده و تا هفت بار تکرار شده است!»

و اینان تا آنگاه که به صحت اینگونه احادیث ملتزم بوده و بر این سخن خویش محافظت کنند، توهین به اسلام را فاجعه بزرگ و ویرانگر ندانند!

علمای مکتب خلفا در تأیید تحریم متعه [ازدواج موقت] به وسیله این احادیث سودها برده‌اند. مثلاً آنچه میان یحیی بن اکثم و مأمون¹ در اوایل قرن سوم هجری اتفاق افتاد و ابن خلکان آن را -بدین گونه- از قول محمد بن منصور روایت کرده است: گوید: «ما با مأمون خلیفه عباسی در راه شام بودیم که وی دستور داد ندا کنند: «ازدواج موقت حلال است.» یحیی بن اکثم به من و ابی‌العیناء گفت: «صبح زود به نزد او بروید و اگر جای سخن گفتن بود با او سخن بگویید، وگرنه سکوت کنید تا من وارد شوم.» گوید: «نزد مأمون رفتیم، دیدیم مسواک می‌کند و خشمگینانه می‌گوید: «دو نوع متعه بود که در زمان رسول خدا و ابی‌بکر انجام می‌شد و من از آن دو نهی می‌کنم! تو که هستی ای «جُعَل» تا از آنچه رسول خدا(ص) و ابوبکر انجام داده‌اند، نهی کنی؟»

ابوالعیناء به [من] محمد بن منصور اشاره کرد و گفت: «مردی که درباره عمر بن خطاب چنین می‌گوید، ما با او سخن بگوییم؟» گوید: «بدین سبب خویشنداری کردیم تا یحیی بن اکثم آمد و نشست و ما هم نشستیم.»

مأمون به یحیی گفت: «چه شده، تو را برافروخته می‌بینم؟»

یحیی گفت: «این اندوه از فاجعه‌ای است که در اسلام رخ داده!»

¹. ابو محمد، یحیی بن اکثم مروزی، از فرزندان اکثم بن صیفی اسدی بود که متوکل او را مقام «قاضی القضاة» بخشیده و اداره امور مملکت اسلامی را بدو سپرد. منسوب به عمل قوم لوط بوده و شاعر درباره او گفته است:

متی تصلح الدنيا و يصلح أهلها

و قاضی القضاة المسلمین یلوط

چه وقت دنیا و اهل دنیا اصلاح می‌گردند، در حالی که قاضی القضاة مسلمین لواط می‌کند. و دیگری درباره او گفته است: قاضی‌ای که زنا را موجب حد شرعی می‌داند، ولی بر لواطکار نزد او باکی نیست. وی در سال 142 هجری وفات کرد. وفیات الأعیان، ج 5، ص 197 - 213.

مأمون گفت: «چه چیز در آن حادث شده؟»

یحیی گفت: «ندای بر «حلیت زنا!»

مأمون پرسید: «زنا؟»

یحیی گفت: «آری، متعه [ازدواج موقت] زناست!»

مأمون گفت: «این را از کجا می‌گویی؟»

یحیی گفت: «از کتاب خدای عز و جل و حدیث رسول الله (ص): زیرا، خدای متعال فرموده:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - اِلَى قَوْلِهِ - وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ؛
به راستی که مؤمنان رستگار شدند - تا آنجا که فرمود: - آنان که دامن خویش
نگه می‌دارند. و جز با همسران یا کنیزان خویش نمی‌آمیزند. آنان سرزنش نشوند.
و هر کس راهی جز آن برگزیند این گروه همان تجاوزکارانند.

بعد گفت: «ای امیرمؤمنان! همسر موقت ملک یمین [کنیز] است؟» مأمون گفت:
«خیر.» یحیی گفت: «همسر موقت همان همسری است که ارث می‌برد¹ و ارث
می‌گذارد و اولادش ملحق می‌گردد و شرایط آن را دارد؟» مأمون گفت: «خیر.»
یحیی گفت: «پس هر که از این دو [ازدواج دائم و کنیز در اختیار] فراتر رود از
تجاوزکاران است.

ای امیرمؤمنان! این زهری است که از عبدالله و حسن فرزندان محمد بن حنفیه،
از پدرشان از علی بن ابی‌طالب (رض) روایت می‌کند که گفت: «رسول خدا (ص)
به من دستور داد تا با صدای بلند «نهی از متعه و تحریم آن را» اعلام دارم. و این
بعد از آنی بود که آن حضرت به انجامش فرمان داده بود.»

مأمون رو به سوی ما کرد و گفت: «این حدیث از زهری مسلم و محفوظ
است؟» گفتیم: «آری ای امیرالمؤمنان! عده‌ای از جمله مالک آن را روایت
کرده‌اند.» مأمون گفت: «استغفرالله [از خدا آمرزش می‌خواهم] ندا در دهید که
«متعه» [ازدواج موقت] حرام است. و چنین کردند!»

¹. قبلاً گذشت که در مکتب اهل بیت اولاد متعه [ازدواج موقت] با اولاد «ازدواج دائم» از همه جهات
یکسانند.

ابو اسحاق، اسماعیل بن حماد بن زید، فقیه مالکی مذهب، روزی از یحیی بن اکثم سخن راند و مقامش را بسیار بزرگ شمرد و گفت: «او را در اسلام دورانی است که برای هیچ کس مانند آن نبوده، و همین روز را یادآور شد¹».

xxx

باری، دانشمندان مکتب خلفا در هنگام بحث و مناظره به این احادیث احتجاج و استناد می کنند، و هنگامی که با سخن قطعی خلیفه عمر مواجه می شوند و می پذیرند که او گفته است: «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) انجام می شد و من از آن دو نهی می کنم و بر انجام آن کیفر می دهم.» می گویند: «خلیفه اجتهاد کرده است!» بنابراین، با آنکه خداوند فرموده و رسول خدا (ص) فرموده، خلیفه عمر اجتهاد کرده است!²

5.....مقدمه ناشر:	5
6.....روابط عمومی موسسه علمی فرهنگی علامه عسکری	6
7.....مقدمه	7
8.....1- صلوات بر محمد و آل محمد	8
8.....فضیلت صلوات بر پیامبر و آل او (ص)	8
11.....چگونه بر پیامبر (ص) صلوات بفرستیم؟	11
17.....2- مُصَحَّف در روایات و اخبار	17
17.....مُصَحَّف در روایات و اخبار	17
17.....1. معنای مُصَحَّف در لغت عرب	17
17.....2. مُصَحَّف در اصطلاح صحابه	17
19.....3. مُصَحَّف در روایات امامان اهل بیت (ع)	19
19.....4. «مصحف» در اخبار مکتب خلفا	19
20.....5. شهرت واژه «مُصَحَّف» در نوشته های جلد شده	20

¹. وفیات الاعیان، ج 5، ص 199 و 200، نشر «مکتبه النهضة المصریة»، چاپ مکتبه السعاده، سال 1949م.

². به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج 3، ص 363 در جواب طعن هشتم مراجعه نمایید.

21.....6. مصحف در اصطلاح امتهای گذشته و نامگذاری کتب دینی سابق به «مصحف»	22
22.....7. مصحف فاطمه (ع) دخت رسول خدا (ص)	22
22.....8. مصاحف صحابه	23
23.....نمونه‌هایی از مصاحف صحابه	23
23.....الف) مصحف ام المؤمنین عایشه	23
23.....ب) مصحف ام المؤمنین حفصه	23
23.....9. سیاست جداسازی قرآن از حدیث رسول خدا (ص)	26
26.....3- امامان این امت دوازده نفرند	26
26.....نص صریح پیامبر (ص) بر تعداد امامان (ع)	26
26.....حدیث عدد امامان	29
29.....امامان دوازده‌گانه در تورات	31
31.....فشرده احادیث گذشته	32
32.....حیرت علما در تفسیر این حدیث	39
39.....معرفی امامان دوازده‌گانه بعد از رسول خدا (ص)	44
44.....4- شیعیان اهل بیت پیامبر (ص)	44
44.....شیعیان اهل بیت پیامبر (ص)	44
44.....اهل البیت	45
45.....شیعیان اهل بیت کیانند	47
47.....موارد اختلاف مسلمانان	55
55.....حدیث غدیر خم	59
59.....5- عصمت انبیاء و رسولان	59
59.....ابلیس هیچ‌گونه سلطه‌ای بر جانشینان خدا در زمین ندارد	66
66.....عصمت جانشینان خدا از گناه و معصیت	67
67.....ازدواج داود (ع) در قرآن کریم	68
68.....1. روایت وهب بن منبه	71
71.....2. روایت حسن بصری	71
71.....3. روایت یزید رقاشی از قول انس بن مالک	

.....بررسی اسناد این روایات	72
.....نتیجه این بررسیها	78
.....آیات وارد درباره ازدواج رسول خدا(ص) با زینب	80
.....تأویل و معنای این آیات در روایات مکتب خلفا	81
.....داستان ازدواج و طلاق زید با زینب و ازدواج رسول خدا با او	82
.....ازدواج زید با زینب دختر عمه رسول خدا(ص)	83
.....ب) آیات دیگری که در تأویل و معنای آنها اشتباه کرده‌اند	85
.....تفسیر برخی واژه‌ها و مصطلحات	88
.....نخست: تعریف مصطلحات بحث	88
.....دوم: تعریف و شرح برخی واژه‌ها	91
.....الف) داستان ابراهیم(ع) و شکستن بتها	93
.....ب) داستان یوسف و برادران	93
.....ج) داستان رسول خدا(ص) پس از فتح	93
.....تأویل و معنای آیه براساس معنای لغوی	94
.....6- توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان	100
.....توسل به پیامبر(ص) و تبرک به آثار او در حیات و ممات	100
.....الف) تبرک جستن به آثار پیامبر(ص)	101
.....تبرک جستن به آب دهان پیامبر(ص)	101
.....تبرک جستن به وضوی رسول خدا(ص)	102
.....تبرک جستن به موی پیامبر(ص)	102
.....تبرک جستن به لباس پیامبر(ص)	104
.....تبرک جستن به تیر و پیکان پیامبر(ص)	104
.....تبرک جستن به جای دست پیامبر(ص)	105
.....توسل به رسول خدا(ص)	106
.....نخست: توسل به رسول خدا(ص) قبل از خلقت	106
.....دوم: توسل به پیامبر(ص) در حال حیات	108
.....سوم: توسل به پیامبر(ص) بعد از وفات	108
.....ج) توسل به قبر پیامبر(ص)	109

109د) توسل به عباس عمومی پیامبر(ص)
110ه) توسل به لباس پیامبر(ص) برای کاستن از فشار قبر
112	7- بزرگداشت یاد انبیاء و بندگان صالح خدا
112اختلاف درباره بزرگداشت یاد انبیاء(ع) و بندگان صالح خدا
112دلایل معتقدان به استحباب بزرگداشت
112الف) مقام ابراهیم
113ب) صفا و مروه
114ج) رمی جمره یا پرتاب سنگ به سوی شیطان
114د) فدیة یا قربانی دادن
115گسترش برکت از آدم(ع) و بزرگداشت یاد آن
116گسترش نحوست و شومی از مکان به اهل آن
117منشأ و علت شومی و برکت در مکان
118	8- حکم بازسازی قبور انبیاء و اولیاء و عبادت در آنها
119دلایل معتقدان به تحریم بنا بر قبور
120اشکال و خلدشه در روایات بخش اول
120اشکال نخست: اوضاع مدینه پیش از هجرت
121اشکال دوم: زمان و مکان مأموریت
121اشکال و خلدشه در روایات بخش دوم
121نخست: درباره قبور انبیای بنی اسرائیل
124دوم: معبد یهود و عبادتگاه بنی اسرائیل
125دلایل کسانی که ساختن مسجد و عبادتگاه بر قبور انبیاء و اولیاء را جایز می‌دانند
125نخست: در قرآن کریم
125فشرده داستان اصحاب کهف در تفاسیر
126دوم: در سنت رسول الله(ص)
131قبر رسول خدا(ص) در مدینه
131ثواب زیارت قبر رسول خدا(ص)
134	معتقدان به جواز بازسازی و عمارت و عبادت در محل قبور نیز، به دلایل زیر استدلال کرده‌اند:

.....	134	نخست: در قرآن کریم
.....	135	دوم: در سنت رسول خدا(ص)
.....	135	سوم: سنت رسول خدا در زیارت قبر مادر و گریستن و گریاندن صحابه و ترمیم قبر
.....	135	چهارم: استدلال به اطلاق سقف‌دار
.....	137	9- گریه بر میت
.....	137	الف) روایاتی که می‌گوید: پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود
.....	137	2. گریه پیامبر(ص) بر پسرش ابراهیم
.....	138	3. گریه پیامبر(ص) بر نوه خویش
.....	139	5. گریه پیامبر(ص) بر شهیدای جنگ موته
.....	140	6. گریه پیامبر(ص) بر جعفر بن ابی طالب
.....	140	7. گریه پیامبر(ص) بر مزار مادرش آمنه
.....	140	1. حدیث ام‌الفضل
.....	141	2. روایت زینب بنت جحش
.....	142	3. روایت عایشه
.....	143	1. روایت ام‌سلمه
.....	143	2. حدیث انس بن مالک
.....	145	استدراک عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش
.....	146	رسول خدا(ص) عمر را از نهی، نهی می‌کند
.....	147	مقایسه روایات و نتیجه آن
.....	149	10- آیت تطهیر در کتب دو مکتب
.....	149	آیت تطهیر در مدارک مکتب خلفا
.....	149	رسول خدا(ص) و نزول رحمت الهی
.....	150	نوع کساء به روایت عایشه
.....	150	نوع کساء به روایت ام سلمه
.....	151	چگونه نشستن اهل بیت(ع) در زیر کساء
.....	151	الف) به روایت عمر بن ابی سلمه

.....ب) در حدیث واثله بن اسقع و ام سلمه	151
.....مکان اجتماع به روایت ابوسعید خدری	152
.....مکان اجتماع در حدیث ام سلمه	152
.....آنان که هنگام نزول آیه در خانه بودند	153
.....حال اهل بیت (ع) هنگام نزول آیه	154
.....شرح الفاظ آیت تطهیر (اراده، رجس و کساء)	154
.....تفسیر آیت تطهیر در روایات	155
.....رفتار پیامبر خدا (ص) پس از نزول آیه	157
.....احتجاج کنندگان به آیه تطهیر در اثبات فضائل اهل بیت (ع)	159
.....الف) حسن بن علی (ع)	159
.....ب) ام سلمه	160
.....ج) سعد بن ابی وقاص	160
.....د) ابن عباس	161
.....ه) واثله بن اسقع	162
.....و علی بن الحسین امام سجاد (ع)	164
.....آیت تطهیر در کتب مکتب اهل بیت (ع)	166
.....شأن نزول آیه و حدیث کساء	166
.....1. روایت ام المؤمنین ام سلمه	166
.....الف) از طریق شهر بن حوشب	166
.....ب) از طریق ابی عبدالله جدلی	167
.....ج) از طریق عبدالله بن معین مولی ام سلمه	167
.....د) از طریق برادر دعبل	168
.....2. روایت حسین بن علی (ع)	168
.....3. روایت ابوسعید خدری	169

169.....الف) از خود ابوسعید	169
169.....ب) از عطیه	169
169.....4. و از ابوجعفر امام باقر(ع)	169
170.....آنچه رسول خدا پس از نزول آیه انجام داد	170
170.....1. از زبان ابو سعید خدری	170
170.....2. از زبان ابوالحمراء	170
170.....3. از زبان امیرالمؤمنین(ع)	170
171.....4. از زبان امام باقر(ع)	171
172.....5. از زبان امام صادق(ع)	172
173.....احتجاج کنندگان به آیت تطهیر در فضائل اهل البیت(ع)	173
173.....1. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع)	173
173.....2. امام حسن بن علی(ع)	173
174.....3. ام سلمه	174
175.....4. علی بن الحسین، امام سجاد(ع)	175
175.....5. زید بن علی بن الحسین(ع)	175
176.....11- تاریخ حدیث پیامبر(ص)	176
176.....تاریخ حدیث پیامبر(ص)	176
180.....تعریف وحی قرآنی و وحی بیانی	180
186.....سرگذشت حدیث پیامبر	186
192.....عمر با حدیث پیامبر(ص) چه کرد؟	192
192.....اولاً: منع روایت کردن حدیث پیامبر(ص)	192
193.....ثانیاً: منع پرسش از تفسیر قرآن	193

195ثالثاً: منع تفسیر قرآن
198قرآن در زمان پیامبر(ص) با وحی جبرئیل جمع شده است
201حدیث پیامبر در زمان خلافت علی(ع) و معاویه
204حدیث پیامبر(ص) در مکتب اهل البیت(ع)
21112- امام علی(ع) در قرآن
2131. آیات درباره امام علی(ع)
213الف) آیه انفاق
213ب) آیه فروش جان
2142. آیات درباره اهل بیت(ع)
214الف) سوره هل اُتی
215ب) آیه ایثار
216ج) آیه مباحله
217د) آیه فائزون
217هـ) آیه تطهیر
218و) آیات مرج البحرین یلتقیان
218ز) آیه الحاق ذریه
219ح) آیه مودت
2193. آیات درباره امام علی(ع) و شیعیان او
219الف) آیه خیر البریه
220ب) آیه مفلحون
2204. آیات درباره امام علی(ع) و غیر او
2225. آیات درباره دشمنان امام علی(ع)
2277. آیات درباره پیشگامی علی(ع) در اسلام
2318. آیات درباره همراهی علی(ع) با پیامبر و یاری او
2349. آیات درباره ولایت
24010. آیات درباره جهاد امام علی(ع)
24311. آیات درباره علم امام علی(ع)

24512. آیات درباره مقام امام علی(ع) در قیامت
247کتابنامه
24913- عدالت صحابه
249تعریف صحابی در هر یک از دو مکتب
2491. تعریف صحابی در مکتب خلفا
2502. تعریف صحابی در مکتب اهل بیت(ع)
2503. ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفا
2514. اشکال بر ضابطه شناخت صحابی
254عدالت صحابه در هر یک از دو مکتب
2541. دیدگاه مکتب خلفا درباره عدالت صحابه
2572. دیدگاه مکتب اهل بیت(ع) در عدالت صحابه
26414- بداء یا محو و اثبات الهی
264نخست: معنای لغوی بداء
264دوم: معنای بداء در اصطلاح علمای عقاید اسلامی
264سوم: بداء در قرآن کریم
265شرح کلمات
267تفسیر آیات
272چهارم: بداء در روایات مکتب خلفا
273پنجم: بداء در روایات امامان اهل بیت(ع)
27715- جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر
277جبر و تفویض و اختیار
277الف) معنای لغوی جبر
277ب) جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی
277ج) معنای لغوی تفویض
278ه) معنای لغوی اختیار
278و) اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی

..... 278	قضا و قدر و معنای آنها
..... 278	الف) برخی معانی ماده «قضا»
..... 281	روایاتی از امامان اهل بیت (ع) در قضا و قدر
..... 286	شرح روایات
..... 287	چند پرسش و پاسخ
..... 291	16- صفات خداوند جلیل در دو مکتب
..... 291	برخی صفات خداوندی و منشأ اختلاف در آنها
..... 291	1. خداوند آدم را به صورت خود آفرید
..... 292	2. یدالله در مکتب خلفا
..... 294	3. «ساق» و «قدم» خداوند در مکتب خلفا
..... 295	4. «مکان» خدا و «عرش» او در مکتب خلفا
..... 297	5. دیده شدن خدا در قیامت و در بهشت
..... 298	دیدار خدا در بهشت
..... 301	صفات خداوند در مکتب اهل البیت (ع)
..... 301	1. روایت «خلق آدم به صورت او» در مکتب اهل البیت (ع)
..... 303	2. یدالله در مکتب اهل البیت (ع)
..... 306	3. «ساق» و «قدم» خدا در مکتب اهل البیت (ع)
..... 307	نقد و بررسی احادیث «کشف ساق»
..... 308	4. تفسیر «عرش» و «کرسی» در روایات اهل البیت (ع)
..... 308	ارزیابی و مقایسه روایات دو مکتب
..... 312	5. نسبت مکان و حرکت و انتقال به خداوند سبحان
..... 316	6. رؤیت خدا در پرتو روایات اهل البیت (ع)
..... 323	17- ازدواج موقت در اسلام
..... 323	ازدواج موقت در اسلام
..... 323	1. متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا
..... 325	2. ازدواج موقت در فقه امامیه
..... 325	3. ازدواج موقت در کتاب خدا
..... 329	4. ازدواج موقت در سنت

5.....	331
6.....	338
7.....	340
8.....	341
.....(الف)	342
.....(ب)	344
.....(ج)	345
9.....	346
10.....	357
.....(الف)	357
.....(ب)	358
11.....	362